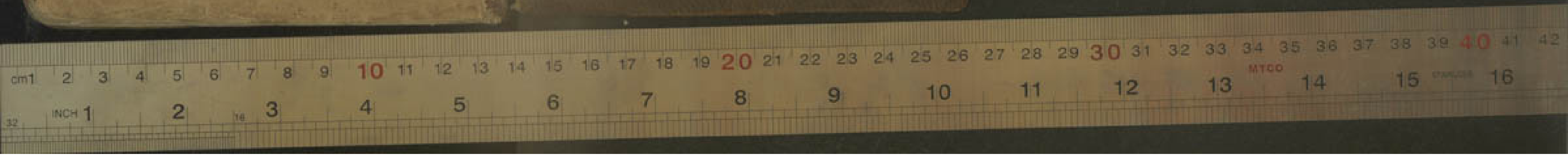
برهان اللغات



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق الخلق ... بعزته وابتدع الاشیاء بقدرته وخلق اللیل والنهار والشمس والقمر
والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والنجوم والجبال والبحر بعظمته وانما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون ... الملائکة ... امره ... فتبارک الله
احسن الخالقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد المصطفی وآله الطیبین الطاهرین ...
از احکام استادان و کتابهای ایشان ... از بس که بدیدم و بخواندم در علم
که بسیار روز کار ... و دل فارغ ... این کتاب ...
خوانده شد ... کتاب مقصود ... حاصل ... از کتابهای استادان ...
بر گرفتم و این کتاب جمع کردم ... اهل ...
و دوستان ... اعتقاد ... برادران و استادان و رفیقان ...
[illegible]
کتاب ... برهان الکفایه نام کردم ...
از بیرون آوردن ضمایر ... برهان علم نجوم ...
[illegible]
بسیار مسئلهای دیگر ... و هر مسئله ...
[illegible]
علم احکام ... اجتماع ... استقبال ...
طالع ... و طالع ... سال ...
[illegible]
[illegible]

جایی و ... بتحقیق ... درست آید ... تمام ... دلیل
[illegible]
نزد اهل این صناعت مختلف است و الیس مصری گوید ... در مسئله ...
که سایل نزد منجم ... قیاس کرد ... و نیت که سایل و مسئول و
قیاس ... باشند ... سایل باتفاق قیاس ... نزد منجم ... اهل بابل گویند ... وقت
مسئول ... چیز ... اهل هند ...
[illegible] ... سایل ... سوال ...
... صواب ... والله اعلم ... بقای ... مسئله
[illegible]
[illegible] ... والیس مصری گوید ...
مسئله است ... طالع ...
[illegible]
[illegible]
که حاجت سایل ... سوال ...
... والله اعلم ... مسئله ...
قیاس ... مسئله ... اصطرلاب و ربع مجیب
[illegible]
[illegible]
سوال وقت نیم روز ... زوال ... آفتاب زوال ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وانچه کمتر ازین باشد هفت شبانروز است تا تمامی پادشاهی فلک کواکب اندر ایام سیر شده
باشد وانچه کمتر از هفت سه شبانروز است که قمر اندر آن برج که باشد اتصال و انصراف
اینش ده باشد یا بکواکب و یا بسهام بکلی وانچه ازین کمتر است یک شبانروز است تمام دور
فلک که بیست و چهار ساعت است که طلوع و غروب دوازده برج باشد که تاثیر فلکی اندر ضمیر
سایل درست باشد و هرچه کمتر ازین باشد واجب نکند تا بسبب اندر ضمیر سایل خطا
افتد و حکم راست نیاید هر که کاری باشد افتاده سخت اهل و عین جزرگی با طمع بزرگ
که هم حرص سایل بران مشغول باشد انگاه بیاید و سؤال کند آن آمدن و سؤال کر
نباشد الا بتاثیر فلک چون اندر طالع بنگری و حکم کنی صواب آید دیگر جز کس ازکس
که بیاید و سؤال کند بتهمت یا بامتحان یا بعمد اگر هیچ صواب نیاید و دیگر هیچ طالع اندر گمان
ومی باشد مگر الا آنچه وی اندیشه کرده بود و هرچه اندر دل و خاطر سایل گذشته باشد و برد
بهجا باشد که درست نیاید مثلا ضمیر تزویج آورده باشد و تو حکم کنی باز گوید ازو
و تو نیز حکم کنی و در ضمیر وی نبوده باشد حکم تو خطا آید مگر که ضمیر از کل احوال خویش کرده کسی تو
باشد اگر هرچه حکم صواب آید چه فلک بر مقدار همت سایل بر آید آنچه اندر همت او
بود بیرون آید از ضمیر دیگر بهترین ضمیر آن باشد که سایل بهمت بر آنچه ضمیر کرده باشد تنها
و وهم و خاطر خود بران منجم که خدا بدو راست کند و گوید که چنین روی آن منجم بنگرم سؤال
کنم این را سؤال معلق گویند و ضمیر و فوری و این سخت درست آید چون طالع بیرون آید
راست کنی و دلیل طالع بیرون آری و بنگر است سایل بهمت بنگری تا از کدام
ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوبست آن ستاره را نیز بدلالت یا مستولی طالع
یاد کن تا حکم درست آید موقوف منجم از دلایل بر سایل دلیل سایل طالع بود و اوتاد
راست کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر خداوند طالع
ساقط بود و قمر بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر وی نیز نباشد صاحب شرف طالع نگر و اوتاد
اگر وی نیز نباشد بار باب مثلثات طالع نگر اندر دوازده خانه اگر وی نیز
نباشد بصاحب وجه طالع نگر اگر وی نیز نباشد حکم بر کوکبی که بر برج کنی و بر کوکبی
در طالع باشد دلیل مسئول عنه اگر این دلیلها که گفتیم ساقط باشند نگاه کن که قمر از که
باز گشته است و به که متصلست آن کوکب که قمر ازوی منصرف دلیل سایل است
و آنکه قمر بوی متصلست دلیل مسئول عنه باشد و خداوند جای قمر و آن کوکب که بود در جای
بود دلیل مسئول عنه بود و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است و اگر در جای خویش نباشد

صاحب شرف

صاحب شرف خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانه قمر مسئول عنه است دلیل دو
و اگر وی نیز دلیل نکند صاحب ساعت را دلیل سایل کن صاحب برج خداوند ساعت دلیل
مسئول عنه کن دیگر اگر در برج قران بود و بطالع شهادت دارند بانظر جویشان هر کدام
کوکب را که قمر اندر و نظر کند دلیل سایل است و انکه غایب باشد وی دلیل مسئول عنه باشد
و دیگر اندر مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس هر کدام کوکب ازین کواکب مشرقی بود وی دلیل
سایل است و هر کدام مغربی بود دلیل مسئول عنه است و همچنین شمالی دلیل سایل و
جنوبی دلیل مسئول عنه بود شمسی دلیل سایل است و خداوند برج شمسی دلیل مسئول
عنه ساعت که طاق آید دلیل سایل است و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه بعین
ساعت دیگر که هران طاق را جفت کند دیگر بنگر که ماه از پس باز گشتن از آفتاب
در حد کدام کوکب بود است و باز اندر طالع مسئله اندر حد کدام کوکب است حد نخستین
دلیل مسئول عنه است و حد دوم دلیل سایل است اینست تمامی در یافتن دلیل
سایل و مسئول فهم کن نیک دلیل حاجت هر کوکبی که اندر خانه حاجت بود یا صاحب
حاجت یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد یا صاحب وجه خانه حاجت
هر کدام که شهادت غالب تر باشد دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت
حاجت و کوکبی که دلیل است بر طبع حاجت چنانکه شمس بر سلطان و مشتری بر مال
و زهره بر زنان و مانند آن این همه دلیل حاجت اند و اگر ازین دلایل یکی را دو
شهادت بود یا بیشتر اعتماد بران کن و آنرا دلیل سازد و دیگرا را زیادتی دلیل ابتدا
کار طالع و صاحب دلیل آغاز کار است و قمر دلیل ابتداء کار است و دلیل طالع
هم دلیل ابتداء کار است و سهم السعاده دلیل ابتداء کار است و خداوند ساعت چنانچه
بطالع ناظر بود دلیل ابتداء کار است دلیل عاقبت خانه چهارم از طالع و صاحبش دلیل
عاقبت کار است و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت کار است و آن کوکب که قمر بوی
متصل است دلیل عاقبت است اگر همان یکی اتصال باشد و خانه چهارم از درجه قمر دلیل
عاقبت است و صاحب سهم السعادة دلیل عاقبت است موقوف مقادیر شهادات
بر کند وقت و بر آنکه حاجتی که مسئول عنه است تمام نشود مگر بود شهادت شهادت
صاحب طالع و قمر با شهادت صاحب طالع و صاحب بیت حاجت و قوی ترین شهادت

قبول است پس بباید دانستن هر دو دلیل سایل و مسئول عنه و حاجت قاضی میان ایشان
این دو دلیل را شهادت چگونه است تا بر بینیم که حاجت تمام شود یا نه و اگر شود بچه مقدار
اما بدانکه قبول یک شهادت است و دو قبول دو شهادت است و این حال بیشتر قمر را
باشد زیرا که آفتاب هر قمر را قبول کند از همه برجها و چون اسد باشد و یا در حمل
و با آفتاب متصل شود اگر دو قبول بود قبول طبیعت و قبول خانه و اگر اندر حمل
باشد و با آفتاب اتصال کند و باز ببرج متصل شود اینجا سه شهادت بود هر قبولی را
یک شهادت و اگر با این همه آفتاب اندر اسد بود نیم شهادت دیگر بیفزاید بود
سه شهادت و اگر شمس اندر شرف خویش بود و مقبول باشد چهار شهادت باشد اکنون
مفصل باید کنیم شهادات قمر اتصال قمر بشمس یک شهادت بود و اتصال قمر با او اندر
حمل یا اسد دو شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر خانهٔ خویش باشد و اندر وتد بود
نیم شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر وتد بود و نه بوبال دارد قمر را یک نیم شهادت
بود و چون قبول کند یک و نیم شهادت بود و با این همه اگر هیچ قبول نکند و آن کوکب
اندر خانهٔ خویش بود یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وتد بود و اندر خانهٔ قمر بود
یا اندر شرف او یک شهادت بود و اگر آن سعد زایل باشد از وتد نیم شهادت بود
و اتصال قمر از وتد بصاحب وتد یک شهادت بود و اتصال قمر بصاحب حاجت
نیم شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که در خانهٔ حاجت بود نیم شهادت بود و بودن
ماه اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت است صاحب خانهٔ قمر اندر وتد بود نیم شهادت بود
اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت است و بهتر آن بود که سعد باشد و نیکو جایگاه
شهادات صاحب طالع قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب حاجت
نیم شهادت اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت
و اگر از یکدیگر مقبول باشند دو شهادت و اگر اندر خانهای یکدیگر باشند سه شهادت
بود نقل النور نیم شهادت بود و بیشتر قمر راست جمع النور نیم شهادت بود و بیشتر زحل
راست اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد که بپذیرد نیم شهادت بود و اگر
آن سعد اندر خانهٔ خویش بود یک شهادت بود اتصال سعدی از وتد بصاحب طالع
بی قبول نیم شهادت است و اگر قبول بود یک و نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بکوکب

که اندر وتد

طالع یا اندر وتد نیم شهادت بود و بودن ماه اندر ...

که اندر وتد بود اندر خانهٔ صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب اندر وتد نبود نیم
شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت و جمله میان
ایشان قبول بود یک شهادت بود اتصال سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم
شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی که اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا در
شرف وی پنج شهادت است اتصال صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت
اتصال سعدی بصاحب طالع از خانهٔ صاحب طالع یا از شرف یک شهادت است صاحب
طالع اندر خانهٔ حاجت بود نیم شهادت است صاحب خانهٔ خداوند طالع اندر وتد بود نیم
شهادت بود اندر طالع باشند اگر صاحب حاجت اندر تحت الشعاع بود دلیل کند بر نقصان
حاجت زیرا که این شهادت بزرگ چون خداوند خانه اثر را بوی نظر شود و قوت
الکاه بود که صاحب طالع بخانهٔ خویش نظر کند اینست مقادیر شهادات نیک فهم کن
والسلام معرفت استخراج دلیل بعد مستولی بدانکه دلیل آن کوکب باشد که وی
مستولی بود اندر فلک بوقت مسئله یا اندر ابتداء کاری و دانستن وی از وجوه بسیار است
اول از طالع بگیرند و از برج نیرین و از سهم سعادت و از خداوند شش و از خداوند غیبت
و از جزو اجتماع و استقبال که پیش از مسئله بوده است و از صاحب فرد از عالم و انتهای
عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا استقبال و یا از مستولی صاحب رباع و فصل
از این دلایل که گفتیم هر کدام بر طالع زمانی تولیت باشد بیشتر یا کمتر تنها یا با دلیل دیگر
و وی را شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد بگیر بصاحب برج و بصاحب شرف
و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب ساعت هر کدام که از این
دلیلها که گفتیم در طالع مزاعم یا شهادت دارد وی دلیل باشد مثلاً طالع سنبله آمد
عطارد اندر طالع بود وی دلیل بود اگر طالع حد عطارد آید شهادت غالب تر
بود یا بیشتر از بیت اما اندر برج طالع و برج نیرین خداوند برج را پنج بهره دلالت است
و خداوند شرف را چهار بهره و خداوند حد سه بهره و خداوند مثلثه را دو بهره و خداوند
وجه را یک بهره و خداوند ساعت را یک بهره و اما اندر برج سهم السعادة و برج
اجتماع یا استقبال خداوند برج را سه بهره خداوند شرف را و خداوند حد را یک و خداوند
مثلثه را و صاحب وجه را بشمار نیرند و اگر خداوند خانه را نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند
ساعت بود شهادت غالب تر بود وی دلیل است و همچنین هرچند شهادت غالب تر

دلالت قوی‌تر بود و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه اندر وسط السما و از حظها مر وی را
بجز خداوند طالع دیگر حظ نبود دلیل باشد که دیگری بیش نیک وی نشاید مگر کوکبی باشد که
که وی را ولایت شرف طالع یا حد یا مثلثه و نیز اندر وتد بود آنگاه روا بود که مشارکت خداوند
طالع بود بدلالت اگر خداوند طالع اندر نیمه اول بود اندر برج و اما اگر نیمه آخر بود اگر
صاحب حد بود یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر دهم بود بسی
دلالت باشد بدلیل خداوند حظ بود اما هر وقت که بیفتند خداوند طالع یا خداوند شرف
چون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود وی دلیل بود و خداوند مثلثه نیز همچنین
و اما خداوند وجه ضعیف است تا آنگاه که صاحب وجه بود با این همه نیز اگر صاحب
آفتاب بود بمنزله روزی و یا خداوند برج قمر بود بمنزله شب یا خداوند خانه سهم
السعاده بود یا خداوند ساعت آنگاه دلالت وی قوی‌تر گردد و چون اندر وتد بود یا جایگاه
نیک وی دلیل باشد و اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت
باشد وی دلیل است وجه که دو دلیل هر دو بحظ و قوت برابر باشند آنگاه بنگر
اگر قمر بیکی از ایشان بگرد و قمر اندر طالع بخانه خویش بود یا صاحب حدان نیز بود
که نوبت وی راست با صاحب سهم السعاده بود آنگاه قوت وی را باشد و قوی‌تر
آنگاه بود که قمر از طالع بوی متصل باشد و این دلیلها که گفتیم نیک تفحص کن و تمیز کن تا بر
تو نیز معلوم شود و چون این باب را نیک تأمل کنی دلیل را شناسی هم بر تو آسان
شود ان شاء الله تعالی وجه دیگر اما دلیل طلب کردن را اندر طالع هم و دلیل است
و بجا نهادن دیگر اما آنکه اندر طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب
شرف سوم صاحب حد چهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب نه
بهر که وی را تسع خوانند هفتم صاحب حظ که وی را اثنا عشر خوانند و هشتم کوکبی
که درجه طالع بوی متصل شود و نهم آنکه اندر طالع است و اما آنکه اندر خانهای
دیگر است اول سهم السعاده است یا خداوند شش دوم خداوند ساعت سیم
خداوند خانه آفتاب بروز و خداوند خانه ماه بشب از اینها که یاد کردیم هر کدام
شهادت بیشتر بود وی دلیل است و اگر خداوند طالع هم خداوند خانه برج بود
بود یا خداوند خانه سهم السعاده وی دلیل است و اگر این که از صاحب طالع گفتیم
صاحب شرف رابعه وی دلیل است و اگر این نبود صاحب طالع و قمر هر کدام
از ایشان اندر وتد بود وی دلیل است و اگر هر دو اندر وتد بود هر کدام بجایگاه قوی‌تر

بود وی

بود وی دلیل است و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی بود که او را بطالع نگرد وی
دلیل است و اگر این نبود هر کدام بصاحب برج خویش ناظر وی دلیل بود و اگر این نیز نبود هر
کدام کوکب بنزدیک نرا بخویشتن جمع کند کوکب جامع وی دلیل بود و هر کس حکیم گوید اگر کوکبی را
شهادت بسیار بود بدلالت فریفته مشو بوی که بسیار بود که دلالت هر کوکبی را بود که صاحب
فردار یا سنه یا انتهاآت یا قرانات بود یا صاحب سال و ارباع یا اجتماع یا استقبال
اگر یکی از این دلیلها را که گفتیم ولایت بود اندر طالع و دلیل دیگر هر درست نه آنکه وی را شهادت
بیشتر بود از صاحب حظ همیشه هر ساعتی بیکی بصاحب حد و سهم السعاده و بصاحب
حظ برج وی بهر ساعتی اندر هر حاجتی و شهادت چون ازین جایگاه وی از طالع و بر
وی حکم کن چون هر یک دلالت دلیل بجای خطا نیفتند و هیچ بجای دلیل ها از خداوند
اثنا عشریات هر کوکبی نیز مثلی بدلالت قوی است خاصه که بطالع ناظر یا صاحب شرف
باشد که وی دلیل باشد و اگر خداوند طالع اندر طالع بود بهر جه طالع وی حق‌تر و از همه دلایل
که دلیل از بسیاری شهادت بجای دیگران باشد از خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند
حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند ساعت و خداوند نیمرخ و اگر دلیل اندر خانه
خویش بود یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثه خویش بود وی بیشتر اولی‌تر بود بدلالت اما بدانکه بروج
و ولایت شمس بر برج وی بطالع و حظوظ این دو برج قوی‌تر شود و شب هر جمع‌تر
و سهم السعاده و خداوند حد و وجه این دو برج غالب‌تر و شب هر تراب اول‌تر
باشند بدلالت و غافل مباش از مستولی سال که با دیگر همه وی را ولایت و اندر تحویل
و غالب‌تر بر همه دلیلها و همچنین صاحب رابع اگر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد
و موضع جز بیشتر نظر کنند که اندر وی دلالت بود یا اندر وی بود یا نظر کند بوی خداوند
برج یا خداوند حد حکم کن بهر زبانی حال آنچه دلیل کند بر آنچه و هیچ و آنگاه از جایگاه
بخت و وی را وقت بحد عالم که آن جایگاه دلالت خیر باشد اندر مسئلها و حاجتها
اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر بختها دلیل سعادت بود
چنانکه دلیل آنجا آید یا آنجا باشد و آنگاه کن بخداوند حد دلیل هر کدام جایگاه بهتر از طالع
و حال وی اندر آنست خیر بیشتر و طبع برج خیر بیشتر حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه
واجب کند چون دلیل و اشیا بنگر که چیست و به متصل میشود و از که منصرف بشود
چیز سائل از آنجا باشد چه روی آوردن چیز بجهت وجوه از آنجا بجهت کی و دریافتن

ضمیر را حیله آنست که بصورت و سیرت و نفراست سایل نیک نگاه کنی که بکدام کوکب و بکدام
برج ماننده تر است حکم سایل بران کوکب و برج کنی و با دلیل یاد کنی از اتصال و انصراف
و این دلیل که یاد کردم اندر ضمیر خطا نیفتد و هیچ گونه غافل مباش از کوکبی که اندر طالع بود و از درجه
طالع ساقط نبود که ضمیر سایل نزدیک بود اما ضمیر ان بهتر است که سهم ضمیر بر ایشه که اندر کدام
برج است و خداوند ان برج خداوند ساعت طالع باشد اگر هبوط بود از غم و بیماری و حبس
و مانند ان پرسد و اگر و بال بود از زیان و غم پرسد اگر شرف بود از بزرگی و جاه
و منزلت و اگر اندر خانه طبع دارد با مسعود بزرگ ما تقول السبب مصر بنکر که سهم
السعاده کجا افتاده است ضمیر انجا بود و اگر ضمیر بکجا از ان برج بود انکاه ضمیر از
حد سهم السعاده یا از صاحب برج سهم السعاده اما بقول دیگران از درجه طالع یا از
و بیجان یا از اثنی عشریه یا از نه بهر طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب طالع با صاحب
عاشر ... قمر باشد و مسئله بیرا از استقبال بکشد بهر چه ماه را بیش از استقبال اتصال بود
باشد از مقارنه و از تسدیس و از تربیع و از تثلیث و مقابله که نزدیکتر باشد آن احوال
کذشته باشد از ضمیر و ان اتصال که بیرا از استقبال باشد ضمیر انجا باشد و اگر ... عیب
اندیشد باندازه اتصال دیگر دلیل ضمیر آنست که نگاه کنی بنظر دو کوکب
که بیکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب جه کوکب باشد ضمیر از ان کوکب
و از خانه وی دیگر ضمیر را دلیل از سهم ضمیر است بتجربه بسیار کرده و آزموده
کوی هیچ گونه خلاف نیاید بنگر که صاحب ساعت در کدام برج است از خداوند ان
برج بگیر تا صاحب ساعت و درجه طالع بر افزای و جمع کن و بیکان از طالع
بیفکن هر کجا که افتد سهم ضمیر انجا بود اگر ساعت تا ... آمده باشد ساعت از مستقبل
بگیر تا درست آید دیگر دلیل اندر ضمیر بگیر از درجه خداوند حد تا درجه طالع بر وی
افزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد ضمیر سایل از ان برج بود و از خداوند وی اما بهره
دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم ازین دو دلیل از صدر و از رب ساعت اکنون یاد
کنیم و السلم ضمیر دیگر گونه که چون ماه از آفتاب باز گردد آن وقت را که نزدیک
طالع را نکاه کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر انجاست و صاحب ساعت آن
مسئله باشد ... اتصال را طالع بیرون از که ماه با آفتاب پیوسته باشد و خداوند آن
طالع درب

دو درجه طالع ...

طالع درب آن طالع و والی آن طالع هر کدام ازین دلیلها قوی تر است ضمیر سایل از وی
زیرا که مردم را بهر کاری که افتد بیشتر دلیل اندر ماه و ... سبب است و این هر دو دلیل
دلیل عمر است مردم را زیرا که هیلاج را نخست دلیل ایشان نهند دیگر دلیل ضمیر از سهم
ضمیر است بگیر از درجه صاحب طالع تا ... و از اول حمل بیفکن هر کجا برسد ضمیر
بر طبع و کوهر ان برج بود و صاحب ... دیگر دلیل ضمیر آنست که البیس مصری کوید
که درجات طالع را اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن انچه برسد از درجه
آفتاب بیفکن بروز و بشب از درجه ماه هر کجا برسد ضمیر سایل بر طبع آن برج و
صاحب وی بود دیگر دلیل اگر اندر وتد بود سایل از چیزی پرسد که اندر دست
وی بود یا از جایی که وی اندر ان باشد و اگر اندر مایل وتد چیزی پرسد که طلب کند
یا او میل دارد و بدست خواهد آوردن و اگر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست
بیرون رفته است یا غایب شده یا هلاک شده یا از کاری که از وی تباه شده یا
دیگر دلیل اندر طالع ضمیر سایل از حال تن و جان و جای خود و جای خویش بود
یا از حال خویشتن پرسد اگر در بیت المال بود از اشیاء خرید یا از خصومت زنان و
یا از مال پرسد و اگر در سیوم بود از حال برادران و دوستان و سفر و علم پرسد
و اگر اندر چهارم بود از حال پدر یا از حال عاقبت کارها پرسد یا از حال زمین
و عقار و ضیعت و اگر در پنجم بود از حال فرزندان پرسد و انچه بدین ماند و
اگر در ششم بود از حال بندگان و خدمتگاران پرسد و یا از بیماری پرسد و اگر
در هفتم بود از زنان و شویی و نکاح یا انبازی و خصومت پرسد و اگر در هشتم بود از
مرگ یا از میراث و بیم و ترس پرسد و اگر در نهم بود از معاملت بخواب دیدن
و عمل سلطان پرسد و اگر در یازدهم بود از امید و سعادت و دوستان و
عمل پرسد و اگر در دهم بود از زنان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران
پرسد و همچنین هر یکی را فرق کنا ... تا مل جواب کوی چنان که بیاید از دلیل
و مزاجات کوکب و از طبایع بروج و صفت خانها و دانستن صفت ضمیر و دلیل
ماشاء الله که هیچ خطا نکند و اما دلیل جامع اندر باب ضمیر و کانیه آنست
که هر یکی کردم بنگر بدلیل که بکه اتصال میکند پس ضمیر از اتصال و انصراف ...

بلغ

بر دو ان ...

و در اختیارات مسایل
بعد ...

واگر انفصال وانصراف شود بهم اگر دلیل اندر طالع بود مسئله از تن وجانت و از
حال زاد و بود و خویشتن و غم خود و اگر دلیل در دوازدهم ساقط بود از طالع از
چیزی پرسد که از وی کم شده باشد یا از حال غایب شده و همچنین هم فانها را
واگر دلیل اندر هبوط خویش باشد از دزدیده یا از نجوس پرسد و از چیزی حکم هلاک
وتباه شده بود از آن بپرسانند واگر در آخر برج باشد از سفر پرسد یا از بیرون کردن
واگر خداوند سیم در چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از سفر پرسد یا مانند
وی واگر خداوند طالع اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد
یا از گنج واگر دلیل بصاحب ناحیت یا بصاحب خانه نظر شود و صاحبان
یکی از نحسان بود از مرگ و یا از بیم و ترس پرسد واگر دلیل در هفتم باشد مراجعت
یا از همانی پرسد که باز گردد واگر مقیم باشد مستقامت را از جمله احوال
پرسد که بیکی نیکو شود واگر متحیر باشد از متحیری پرسد واگر دلیل با راس باشد اندر شرف
خویشتن یا اندر وسط السما از خداوند یا از کارهای خدای پرسد واگر اندر چهارم
یا هفتم بود از گنج پرسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم بود با راس یا با ذنب اندر طالع
و یا قمر و یا دلیل با راس یا ذنب بود اندر طالع یا اندر چهارم و همچنین اگر خداوند
دوم اندر چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع واگر دلیل باشد از گنج و خصومت
پرسد واگر ماه اندر طالع باشد یا از خبر یا از خصومت یا از سفر پرسد واگر دلیل
با ذنب بود بجز از آن جایگاه که یاد کردیم از دسیسه و جادوی پرسد واگر دلیل
شاهد بود درست بود و حقیقت واگر دلیل با زحل بود و عطارد بوی ناظر
بود و یا با عطارد بود و زحل بوی ناظر بود از دسیسه و بند و جادوی پرسد و همچنین
اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود بنحسی یا اندر حد عطارد
بود یا اندر حد زحل از جادوی پرسد واگر دلیل اندر تحت الشعاع بود از
دیوانه و صرع و بیهوشی و عقل پرسد واگر دلیل با زهره باشد و مریخ بوی ناظر
یا با مریخ ناظر بود و زهره بوی ناظر از محبت پرسد و از میل زنان واگر دلیل
با مریخ بود اندر طالع و برج آتشی بود از کیمیا پرسد واگر برج بر صورت آدمی
بود از خواب پرسد واگر طالع از خانهای عطارد باشد و عطارد بوی ناظر
بود یا دلیل

بلغ

بود با دلایل اندر جایگاه عطارد باشد و بوی متصل از کتاب و نامه یا از خط یا از خبر پرسد
واگر دلیل اندر چهارم بود از نجوس پرسد یا از پدر یا از اجداد یا از آب و زمین اما
بدانکه دلیل حبس چهارم است و هشتم و دوازدهم دلیل کنند بر حبس واگر دلیل با زحل بود
و مریخ بوی متصل بود از ناحیت و از مرگ پرسد واگر قمر منحوس بود و عطارد اندر عقرب بود
بوی ناظر مسئله از موسوسان باشد و دیوانگان و همچنین اگر زحل با عطارد اندر طالع بود
و مریخ اندر هفتم بنظر از سعدان و همچنین اگر قمر اندر طالع بود و زحل اندر وسط السما
و عطارد در هفتم واگر قمر و مریخ و عطارد اندر اوتاد باشند و دلیل نیز آنجا باشد از دزدی
یا از دزد پرسد و همچنین اگر زحل و عطارد و مریخ اندر هفتم بود و قمر اندر تربیع از دزد
یا از کشتن پرسد و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد بودند بیک درجه از دزد و یا از
دروغ گویان و سخنان دروغ پرسد اینست دلایل مثال ضمیرها و وجه دیگر در دانستن چگونگی
ضمیر که از چه چیز است اگر طالع برج تحسیر بود و یا نحس اندر طالع بود و یا نحس بدرجات
طالع ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این بروج یا ایشان
ناظر باشند یا طالع چنانکه بر طالع و مریخ بوی ناظر بود مسئله از کم شدن بود یا از گریخته بود و
~~اگر نحس با صاحب دوم بود اندر هشتم یا هفتم و طالع برج نحس بود مسئله~~
از کم شدن یا گریخته باشد واگر نحس با صاحب طالع بود اندر دوم یا در هشتم یا در چهارم
و نحسی در طالع بود مسئله از کم شده یا گریخته بود واگر خداوند دوم از طالع برج ثابت
بود و خداوند هشتم در طالع بود و یا دلیل بود با صاحب طالع اندر طالع بود یا خداوند
مثلثه اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج ذوجسدین
باشد و صاحب هشتم در طالع بود یا ناظر بود بوی مسئله از چیزی بود کم شده یا افتاده
یا دزدیده باشند واگر طالع برج منقلب بود و خداوند هشتم بوی ناظر یا اندر طالع بود
مسئله از چیزی بود که دور شده بود یا هشتم رفته بود واگر طالع برج منقلب بود و خانه سعدی
و اندر وی ستاره نحسی بود از چیزی پرسد که اندر دست وی باشد واگر طالع خانه سعدی
بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بمثلثه خویش از چیزی پرسد که اندر دست بود و بیگانه
اندر وی چیزی نباشد واگر طالع برجی باشد یا دو پیکر باشد یا سنبله و هیچ کوکب اندر طالع نبود مسئله از

بلغ

از دلسته

حیوان دو پای بود و اگر یکی از کواکب اندر سیم بود یا در پنجم و این برج ذو جسدین باشد و یکی از کواکب
اندر وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا بمثلثه طالع و آن ناظر صاحب طالع بود مسئله از حیوان
دو پای باشد و اگر طالع برج حیوانی باشد یا از چهارپایان چنانکه ثور و گوسفند و حوت یا از برج
ستوران مسئله هم از آن جنس بود و اگر طالع از بروج سباع بود و زحل اندر وی بود یا بدو
ناظر بود مسئله از سباع بود و ترسنده و هم از سباع و اگر زحل از غرفش بطالع نگرد و
طالع برج ذو جسدین بود یا خود از طالع بود مسئله اندر دیوان و پریان و جادوان
بود و اگر بجای زحل عطارد بود مسئله از علما و منجمان و فسونگران و کاهنان و خداوندان
علم و بازیگران و صناعان بود و اگر طالع از برجهایی بود که بر صورت آدمی است یا برج
ذو جسدین و شمس بود یا ناظر بود مسئله از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود مسئله از
اسیران و دزدان بود و اگر مشتری باشد از اجناس مشتری [illegible] و همچنین از جوهر زهره
وعطارد و قمر بگوی دیگر برداشتن ضمیر و چنین بگوی که از جمله چیزهاست اگر برجهای
آتشین بود از گوهر [illegible] اگر راس یا مشتری یا قمر یا زهره اندر طالع بود یا ناظر طالع
بود از گوهر آبی [illegible] و اگر زحل یا مریخ یا شمس یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر طالع
جوهر آتشین بود و اگر از این کواکب دو یا سه اندر طالع بود یا ناظر از
باشند و اندر جه طالع نزدیکتر [illegible] بنگر هر کدام قوی‌تر
بود اگر راس یا قمر یا زهره یا مشتری اندر طالع بود یا ناظر از مثلثه خاکی بود از نبات زمینی (نبات چو)
مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد بود در طالع یا ناظر بطالع از نبات آبی بود و اگر
از مثلثه‌های بادی بود از حیوان پرنده یا از مرغان آبی یا ماهی [illegible] و اگر طالع
اندر وی باشد یا زهره بطالع ناظر بود و چون زحل یا مریخ بطالع ناظر بود [illegible]
از حیوان و مشتری یا از حیوانی که اندر میان سنگها یا کوهها بود یا از مرغان یا از
دو پای اگر راس بود از چهارپایان بود و اگر زحل بود از هوام زمینی بود و اگر مشتری
بود از چهارپایان بود و اگر عطارد از مرغان و اگر قمر بود از آدمی و اگر شمس بود از
ملوک بود یا از اشراف یا از بهایم زمین که بار کش [illegible]
کواکب بدان دلیل که مشتری [illegible] مریخ را بود که عطارد بر [illegible]

قمر کاوان

قمر کاوان شمس [illegible] هر یک را حکم کن دیگر در دقایق ضمیر اگر دلیل آفتاب [illegible]
و اندر طالع بود یا نگرد [illegible] سایل باشد و اگر زهره بود یا نگرد حفظ سایل باشد و دلیل کند [illegible]
سایل باک نباشد و اگر زحل باشد دلیل کند بفکرت سایل با خیال پیوسته است و اگر مشتری
باشد حفظ باک باشد از اندیشه‌های ناهموار و اگر مریخ بود نطق و [illegible] پیوسته باشد
و اگر آفتاب دلیل آید اندر وسط السما دلیل نطق است بر سیاست و مریخ دلیل [illegible]
باشد بر سیاست و مشتری دلیل عدل است زحل [illegible] دلیل کند و اگر زهره
باشد دلیل دوستی و مهر بانی باشد و عطارد دلیل احتیال و سخن و قمر با نقرات
و اتصال [illegible] حکم کن هر کوکب که اندر طالع باشد دلیل وی است اندر فکرت بود و
هر کوکب که اندر وسط السما باشد دلیل سیاست بود بارست این دلیلها که یاد کردیم اگر
کوکب [illegible] باشد چنانکه گفتیم و اگر منحوس باشد باز دلیل کند بر آنکه بر کمان او
بر [illegible] ضعیف [illegible] یاد کردیم آن است که بنگری بوقت سایل که نزد یک تو
بیاید [illegible] حال خواهد آمدن و هر سایلی که نزد تو بیاید بنگر که صاحب طالع تو از
آن طالع سایل بکدام جایگاه است و بچه صفت است آن ما جرا که میان سایل و میان
تو رود و آن باشد [illegible] بر ضمیر احوال خویش بنگر و معلوم کن مستولی طالع
و هر وقت سایل نزد تو بیاید بدان طالع طالع سایل بنگر تا مستولی طالع تو کجا
افتاده و بچه صفت است و بکدام برج نظر دارد بطالع و زمانی بچه صفت آن ما جرا می‌
که میان تو و میان سایل رود از آنجا توان دانستن زیرا که سایل [illegible] بطالع
که مستولی طالع سایل هر طالع مراد [illegible] پیوسته گفتیم با ستر [illegible]
[illegible] داشت و [illegible] کردیم یا دگر دم [illegible] دارد و دیگر
چون دلیل اندر وسط السما بود و کوکب علوی باشد دلیل اندر کارهای بزرگ باشد
با سلطان پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد دلیل از [illegible] و از خدمت و از معاملت بود
و اگر برج وسط سما خانه کوکب علوی بود همان آمد که گفتیم و اگر وسط سما خانه کوکب سفلی
باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی اندر و [illegible] اگر علوی بخانه سفلی بود یا سفلی بخانه علوی [illegible]
آمیخته کن این دلیلها که گفتیم [illegible] است در یافتن ضمیر را دیگر چون کوکب را دلیل
مسئله یافتی و مقیم اول باشد [illegible] دلیل [illegible] بنگر [illegible] اندر ان [illegible]
ستاره است و اگر مقیم باشد استقامت را استقامت گرفتن کار بود و از کار [illegible]

(ورگ عطارد باشد [illegible] و [illegible] الفاظ سایل و اگر)
(~~ماه باشد [illegible]~~)
(~~سایل [illegible]~~)
(با [illegible])
(سایل چو)

که ناصواب بود بصواب رود و اگر کاری آغاز کرده باشد برجعت کوکب چون مستقیم
شود آن کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده باشد آن کار پایدار
بماند تا بوقت رجعت کوکب یا سوختن یا زایل گشتن وی از وتد و همچنین حکم کن
حد او و خانهٔ قمر را اگر دلیل کوکبی باشد که وی زیر شعاع باشد دلیل ضعیف آن کار
باشد که سایل از آن کار بترسد اگر علیل سایل از بیمار پرسد علامت هلاک
بیمار باشد از بیماری سل و دق و دو ابلحه و انچه بدین ماند و اگر دلیل از هبوط سوی باز
گردد و بسعدی پیوندد این دلیل نیک بختی باشد و سلامت او و کار او و اگر
از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد از بدی برستن باشد و بنیکی پیوستن و اگر از سعدی
باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت بد باشد که از نیکو برگردد اشتد بدی و نحسی
و مشقت برسد و اگر از نحسی باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت بد بختی باشد
و همچنین حکم کن که کوکبی که در وتد باشد باز گردد و بکوکبی پیوندد که ساقط بود یا
از ساقط بساقط دیگر متصل شود هم بدان صفت که از سعد بنحس یاد کردیم قیاس
کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی پیوندد که اندر هبوط وی بود یا از
هبوط بشرف یا برج السیر بود و بحظ السیر گردد و یا از شمالی بجنوبی و یا از جنوبی
بشمالی متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج متصل شود همچنین
حکم کن از سعادت بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه پیش گفته بودیم بلغ
و دیگر هم در بیرون آوردن ضمیر اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویشتن یا اندر
حد خویشتن یا صاحب خانهٔ خویش نگرد دلیل بود بر سایل اندر کار خویشتن بود و اندر او دو
بود و غم خویشتن پرسد و اگر بکوکبی دیگر پیوندد دلیل بود از کار کسی دیگر دارد و اگر
بهفتم نگرد یا بصاحب او یا اندر حظوظ هفتم از جهة کسی دیگر پرسد و اگر اندر طالع
کوکبی غریب بود ضمیر هم از جهة کسی دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باشد
یا صاحب دوم را نگرد یا سوی مشتری نگرد دلیل بر سایل اندر شغل مال بود یا در ارزاق
و اقبال و اگر بکوکبی که در سیوم بود یا صاحب سیوم را یا بعطارد نگرد دلیل بود بر سایل از شغل برادران
بود یا سفر نزدیک و اگر دلیل اندر چهارم بود یا صاحب چهارم نگرد شغل وی اندر
آبا و اجداد بود خصوصا که زحل را اندر وی شهادت بود و اگر شهادت آفتاب را
بود از قبل پدر پرسد و اگر ماه را از قبل مادر یا از قبل مرده و کم شده و اگر زحل
باشد

باشد از کارهای مرده و قدیم پرسد یا اندر وی آباد و ابنیه و اگر مشتری بود از قبل پدر یا از قبل
گنج و زرها بود و اگر دلیل که اندر وی مریخ پیش بود یا هبوط باشد از حرکت و خصب و دو بارانی بود و اگر
مریخ بود خصومت و حرب و درد و ریزه گرمی خیزد و حرکت غایب باشد و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب
پنجم پیوندد یا کوکبی که اندر وی بود یا عطارد و مشتری را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل اندر
شغل فرزندان بود یا مال هدیه را طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم باشد یا بصاحب
ششم نگرد یا مریخ را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل بیمار بود یا از قبل حیوان
یا حبس چیزی را طلب کرده از محبوس پرسد و اگر دلیل اندر هفتم بود یا سوی کوکبی نگرد که اندر
هفتم بود یا بصاحب هفتم نگرد شغل سایل اندر کار انبار زن بود یا معاملت یا خصومت
و دعوی و اگر زهره را اندر وی شهادت بود از قبل زنان پرسد و همچنین اگر شهادت
عطارد و مشتری را باشد از قبل زن و انبار زن پرسد و اگر اندر هشتم باشد یا بصاحب
هشتم نگرد یا بکوکبی اندر هشتم بود ضمیر سایل اندر شغل میراث بود یا از مرگ یا دیگر بیمی
یا حال زنان و یا از کار کتابت و یا دعوی یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل اندر
نهم بود یا بکوکبی نگرد یا بصاحب نهم یا مریخ نگرد از تسدیس و تثلیث یا بکوکبی نگرد که تحویل
خواهد کردن و یا بکوکبی نگرد که زایل خواهد شدن ضمیر سایل اندر کار سفر بود یا اندر
کار دین یا چیزی ضایع گشته را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر وی
اندر دین و طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر بود و همچنین هر کوکبی را با اندازه حکم
کن و اگر دلیل اندر دهم بود و یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب وی یا آفتاب
پیوندد شغل وی اندر کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی بود اندر کار رو بیشتر بود و اگر شهادت
زهره را بود شغل وی اندر باب زنان بود یا بجنس آن از زنان عشق بنشسته اگر دلیل
اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی که اندر وی باشد ضمیر اندر کار دوستان
بود و از امید خیر و از قبل فرزند بود یا مال سلطان طلب کند یا از چیزی
بپرسد که آن چیز سلطان را بکار آید و یا مهمی پیوستی خواهد بود و اگر دلیل اندر دوازدهم
بود یا متصل بود بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب وی و از دوازدهم یا شهادت باشد
زحل و عطارد را اندر وی ضمیر سایل اندر کار دشمنان بود یا اندر کار مکر و حیله
یا از غم و زندان پرسد یا از مرکب یا از دزدی و گم شده یا از بیم و رنجی پرسد

در معرفت آنکه ضمیر سایل در کدام خانه است اگر دلیل اندر طالع بود بنگر که عطارد در وی
نظر هست یا نه و اگر نظر باشد باید گفتن که ضمیر اندر طالع است و اگر دلیل آفتاب و مشتری
باشد ضمیر اندر عمل باشد و اگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری بر وی ناظر دلیل ضمیر هم اندر
دوم بود و زیرا که مشتری دلیل مال است و اگر مریخ را شهادت باشد ضمیر از قبیل زنان
باشد و اگر دلیل اندر برج سیم باشد بنگر که مریخ و قمر بوی نظر دارد یا نه اگر ناظر باشند
هم اندر سیم بود ضمیر و اگر دلیل اندر چهارم بود اگر آفتاب و ماه و زحل و مشتری
را شهادت بود اندر وتد آنگه ضمیر اندر چهارم بود و اگر دلیل اندر پنجم بود و مشتری
و زهره و عطارد اندر وی شهادت بود بر آنکه ضمیر اندر پنجم است و اگر دلیل
اندر ششم بود و مر هر کوکب را که اندر وی شهادت بود از این هفت کوکب
بر آنکه ضمیر هم اندر ششم است خاصه مریخ را که هیچ گونه خطا نکند و اگر دلیل
اندر هفتم باشد و زهره و عطارد و قمر را اندر وی شهادت باشد ضمیر اندر هفتم بود
خاصه در کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت
بود چنانچه شهادت مشتری را بود ضمیر از وکالت و صاحبت بود اگر مشتری
راجع باشد اندر کار وکیل و صاحبت خلل باشد و اگر دلیل اندر هشتم باشد
و زحل و مریخ را اندر وی شهادت باشد و صاحب ساعات را بر آنکه ضمیر اندر
هشتم است و اگر دلیل اندر نهم بود شمس و مریخ و قمر را در وی شهادت بود و
ستاره تحویل کننده را [illegible] و تثلیث و تسدیس بود بر آنکه ضمیر هم اندر
وی است و اگر دلیل اندر دهم بود از هفت کوکب هر کدام بر آنکه باشد یک شهادت
بود ضمیر هم اندر وی بود و اگر شهادت کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف را
بلکه کوکب ضمیر اندر باب سلطان بود و اگر اندر یازدهم بود و شهادت زهره و مشتری
و عطارد را بود بر آنکه ضمیر هم اندر وی است خاصه که چون مشتری باشد و اگر دلیل
دوازدهم باشد و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بر آنکه ضمیر اندر وی است
خاصه که زحل و عطارد را شهادت باشد از هفت [illegible] دلایل ضمیر دانستن و علم
سایل و معرفت و سیرت و طالع بنه و بنگر که دلیل سایل چون است اگر دلیل کوکبی
باشد [illegible]

باشد ساقط از وتد یا در برج منقلب سایل مرد مجهول باشد و اگر از وتد ساقط بود
ولیکن حظوظ خویش دارد بدان مقدار مسعود و فی باشد که سایل را مثلا اگر دلیل اندر ششم
باشد اندر حظوظ خویش [illegible] چهار پایان بود چنانکه [illegible] و شبانان و آنچه بدین
ماند و اگر دلیل زحل باشد اندر وی مرد زشت کار و زشت روی باشد اگر دلیل زحل مریخ
باشد و خالی السیر باشد سایل مرد درشت طبع باشد و اگر مشتری و زهره باشد سایل نیک
باشد [illegible] و اگر عطارد و ماه باشد سایل [illegible] باشد [illegible] و اگر
دلیل اندر وتد بود مرد [illegible] بود باندازه قوت کوکب اگر اندر خانه آفتاب و مشتری
باشد معروف [illegible] از قبیل سلطانان باشد و اگر ناظر اندر میان عطارد باشد معروف [illegible]
اندر [illegible] و علم و حکمت بود و اگر ناظر زحل باشد از جمله آبادان کنندگان باشد [illegible]
و [illegible] و اگر دلیل زحل باشد اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر برج
خاکی [illegible] این مرد [illegible] باشد و اگر عطارد ناظر باشد [illegible] باشد که زمینها قسمت کنند
و خداوند فکرت بود و دوست دار [illegible] و محبان بود و اگر دلایل مشتری باشد
اندر طالع و عطارد بوی ناظر این مرد خداوند ادب بود و [illegible] حفظ و زبان آور
بود و اگر مریخ باشد دلیل و عطارد با وی [illegible] این مرد خداوند احتیال باشد و دزد
و کیمیاگر باشد و زراق و [illegible] اگر دلیل
[illegible] مقابله کوکب باشد این مرد سخن [illegible] باشد و خداوند شر و اگر [illegible]
[illegible] این مرد [illegible] و اگر دلیل مریخ بود اندر خانه زهره و زهره
در خانه مریخ بود این سایل سخن چین بود و اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السما
با مریخ اندر وسط السما بود و زهره بوی ناظر [illegible] هر دو مشرقی باشند پس آن
سایل معروف بود [illegible] اندر [illegible] کار و اگر زهره و مریخ هر دو [illegible]
ناظر باشند از چهارم و [illegible] سایل [illegible] باشد مرد [illegible] و اگر مشرقی بود [illegible]
بود [illegible] صاحب ساعت و صاحب طالع
و [illegible] برج قمر یا صاحب مثلثه قمر [illegible] تحت الارض باشند این سایل مستور [illegible]
بود [illegible] و اگر فوق الارض بود نیکو بود و اگر [illegible] از این دلایل تحت الارض

بنده و بعضی فوق الارض این مستور بیع استهزا بر خویشتن سید اکنند اگر دلیل با قاطع کوکب [illegible] نشیب باشد
تیر بیش این مرد [illegible] دمند بود و آمیزنده با مردمان و دوست دارنده سفر باشد و اگر مقارن
باشد خداوند اسرار باشد و کارهای شغل نهانی و باطنی و اگر دلیل اندر برج منقلب باشد این مرد
ناشکیبا باشد خلاف کننده بود بهمه کارها او متلون باشد و شغلش و اگر اندر برج ثابت
باشد صبور بود اندر [illegible] و بود و راست کار و اگر در برج ذو جسدین باشد این مرد
دورو بود اندر همه کارها و خداوند صناعت باشد و حیله گر بود و اگر دلیل کوکب سعد
باشد اندر برج نحس و نحس بود ناظر ظاهر این مرد و جامه او نیکو بود و باطن او پاکیزه
و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد و سعدی بوی پیوسته ظاهر و باطنی و [illegible]
سایل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد ظاهر این بهتر از باطن باشد
چنانکه [illegible] بود با منافق باشد و اگر دلیل کوکب نحس بود اندر برج نحس ظاهر و باطن
این مرد تباه بود و بدبخت و نکوهیده باشد و همچنین دلیل کنند سهم الغیب چنانکه گفتیم اگر سهم
الغیب اندر وتد باشد مرد [illegible] باشد اندر وی [illegible] اگر سهم الغیب منحوس با نظر با بعد
و [illegible] ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطن وی
چنین ظاهرش باشد بد و تباه و اگر خداوند سهم اندر ذوجسدین باشد از دو [illegible]
بر یک دین باز [illegible] و اگر سهم الغیب [illegible] طالع بود سعد پیوسته با خداوند طالع باشد
با کوکب سعد [illegible] سایل [illegible] اندر [illegible] اندیشد و اگر نحسی پیوسته باشد
[illegible] و اگر سهم الغیب اندر [illegible] باشد و خداوند سهم [illegible] سهم ناظر باشد
خداوند طالع [illegible] ناظر باشد دلیل کند که سایل [illegible] اندر [illegible]
وی [illegible] خاصه [illegible] اندر وی [illegible] سعادت بود و همچنین بود اگر خداوند سهم اندر طالع بود
و سعد بود اندر طالع [illegible] و جماعت [illegible] جایگاه [illegible] و نیکو [illegible]
باشد و اگر نحس باشد [illegible] جایگاه [illegible] باشد و همچنین اگر خداوند طالع اندر [illegible]
بود و برین قیاس [illegible] و اگر دلیل [illegible] دوست [illegible] بود و [illegible]
همت و اگر [illegible] بود مزاح کنندن [illegible] طبع بود و اگر اندر سهم [illegible] بود و آمیزنده
و اگر اندر دوم بود تباه کننده مال و اگر اندر چهارم بود [illegible] طبع بود [illegible] دوست
دارد و اگر نحس مقابله باشد از جایی [illegible] و افتد یا از سلطان [illegible] رسد بر [illegible]

واگر اندر دهم

واگر اندر هشتم بود وحشی طبع و بیمار رنگ باشد و دل و با حیوان پیوسته و اگر اندر هفتم باشد [illegible]
از عقب زنان و انبازان بود و زنان [illegible] کننده بود و اگر مقابل نحس بود و آن نحس خداوند هشتم
یا خداوند هشتم بود بیماری و مرگ [illegible] او را از سبب [illegible] یا [illegible] رسد [illegible] و اگر
اندر هشتم بود ضعیف دل و مرده رو بود و میراث جوی و دل بکار مردگان پیوسته دارد و اگر
اندر نهم [illegible] بود خداوند همت بود و بیشه دارد بود یا سلطان بود و اگر در دوازدهم بود [illegible]
باشد بر مهر و بر اندیشه بود بهم شغلها خاصه اندر [illegible] و اگر نحسی پیوسته بود با سهم السعاده
نحس گشته بود و با وی باشد و اگر نحس کننده خداوند هشتم بود یا خداوند هفتم [illegible] کننده بود
خون [illegible] با کسی دیگر [illegible] و اگر نحس دیگر اندر وسط السماء باشد اندر برج ذو جسدین
این سایل کسی را [illegible] کنند یا [illegible] این [illegible] که [illegible] بود که
این دلیل [illegible] خداوند طالع را خاصه در [illegible] در [illegible] طبع و سیرت
وی اگر دلیل کوکب [illegible] سعد اندر طالع و سعد اندر [illegible] دلیل کند که این سایل آهسته
و رحیم دل و حلیم باشد و بهتر آنگاه باشد که اندر برج ثابت باشد و اگر نحس ناظر باشد
بکاهد از سعادت وی باندازه قوت نحس و اگر سعد ناظر باشد سعادت و نیکوی بمد
و حلیمی زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد سایل خداوند خشم و بر کردار و بد طبع و خلاف
کننده و [illegible] باشد و اگر سعدی بوی ناظر بود زیادت کند [illegible] و بد طبعی و نابکار
باشد اگر این دلیل اندر برج منقلب باشد این سایل اندر [illegible] و رفتار [illegible] چنان
باشد و بر خویشتن اندر [illegible] باشد بر یک [illegible] آهسته و آهسته [illegible] اندر کارها و [illegible]
راجع باشد هر مرد [illegible] دارد خلاف [illegible] و اگر اندر برج ثابت بود مرد [illegible]
بود آهسته و [illegible] و [illegible] گیرد و اگر در برج ذو جسدین باشد اندر [illegible]
بود از آهستگی و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد [illegible] دلیل با قمر بود [illegible]
[illegible] بود و دوستدار نحو بود و فهیم بود و اگر اندر [illegible] مریخ یار باشد
مردی [illegible] بود و دروغ [illegible] و اگر زحل ناظر بود [illegible] بود و دوست دارنده
آب و زمین باشد و [illegible] و اگر مشتری ناظر بود [illegible] و [illegible]
نیک [illegible] و دوست دارنده مال و [illegible] و اگر مشتری اندر [illegible] با منحوس
مردی بود اگر زهره ناظر بود خداوند لهو و طرب بود و [illegible] اندر [illegible]
کفتن و مزاح کار باشد و آمیزنده با رسولان و صاحب بریدان و اگر ماه [illegible] باشد اندر [illegible]

بلغ

طالع مردی بی عقل و معروف باشد و اگر زحل با وی یار باشد زشت روی و ابله و نادان بود
و اگر نظر از تربیع بود و مقابله شرکت تربیع مریخ و زحل معیوب چشم بود خاصه اندر برج سرطان
و اسد و دو دلیل را هر یکی با بیت یابند از وی سعادت و نحوست کواکب حکم کن و باز دلیل یار کن
تا بود شنیده شد اگر دلیل ماه باشد اندر طالع یا ماه اندر طالع بود یا دلیل پیوسته یا دلیل اندر
طالع بود و ماه بدو پیوسته این مرد نیک بود و جایگاه سر اگر برج منقلب بود و اگر برج ذو
جسدین بود و عطارد و عطارد در وی ناظر این کس صاحب نامه و خبر او بیفاید بود و نحس
چنین باشد و اگر دلیل ستاره نر باشد اندر برج ماده ظاهرش ظاهر مردان بود و باطنش باطن
زنان و اگر دلیل ستاره ماده باشد اندر برج نر ظاهرش ظاهر زنان بود و باطنش باطن
مردان و اگر این دلیل اندر برجی ذو جسدین باشد بهر دو فعل دلیل کند اگر این دلیل
از آن زنان بود در برجی ذو جسدین زن با زن گرداننده بود و اگر مرد باشد این مرد هم
غلام باره کند هم فعل مخنثان کند و هر آنگاه بود که اندر برج وبال بود یا اندر هبوط یا
نحس بوی ناظر بود این مرد اندر آن کار رسوا بود در میان مردمان و اگر آن دلیل
اندر حد زهره بود که اندر هر دو گفتیم نیز بود این مرد با شکیبا بود در باب خویشتن و اگر زن
باشد اندر حد عطارد بود نیز بتر باشد و اگر در برج منقلب باشد این مرد کار خویش
پیدا کند و بی شرم بود و اگر اندر برج ثابت بود اندر آن باب مستور بود و لیکن شهوت
و اگر زحل ناظر بود زشت و نازیبا بود و نحس کار و اگر مریخ ناظر بود در کار نحس قوی باشد
از هر روی حرام را دوست‌تر دارد و اگر مشتری ناظر بود این مرد از آن کار باز ایستد
و یا کار را سر کند یا بسیم و جامه بدان کار رود و کرد عاملان گردد و اگر عطارد ناظر بود لطیف طبع
و نیز بسیار و بسیار زنان کار کرده و چه رشتن و مکر رو باین گردد و اگر زهره و عطارد و مریخ
باشد و مقبول هر یکی یکدیگر را پیوسته و اول بحقی مشغول باشند آن ستاره که اندر باب دلیل
کند هر یکی باشد بنگر جایگاه بجای از آن ستاره اگر خانه زحل باشد بد آن دلیل خود اندر خانه
زحل باشد جایگاه خلوت و ویرانی و تن با تنها بود اگر خانه مریخ باشد جایگاه خلوت
وی گلخن و آتشکده بود و اگر با زهره و مشتری باشد جایگاه خلوت وی بر لب جاها
و جایگاه مردم بود و اگر شمس بود جایگاه خلوت او پادشاهان و سرایها و جایگاه بزرگان و اگر
عطارد بود جایگاه خلوت وی نزدیک کتاب خانها و دبیرستانها بود و اگر قمر بود
نزدیک چشمها و جویها و آبهای روان و بنگر که بکه متصل است باز از وی اتصال حکم کن
جایگاه خلوت وی را والله اعلم
در معرفت آنکه در دست خود چیزی هست

یانه در بردن

یانه در بردن آوردن چیز اگر کسی سوال کند که اندر دست من چیزی هست یا نه که چیز نهفته
و لیکن وی بدان چیز یکی بر کار گیرد بود هر چند که چیزی باشد یا نه چنین چیز گرده باشد بر جوهر
چیزی حکم کن آن چیز باشد و اگر خود اندر دست سایل چیزی هست یا نه چیزی بیش
و سوال کند اگر خواهی بدانی اندر دست سایل چیزی هست یا نه بنگر بقمر اگر اتصال
طالع یا بصاحب برج خویش متصل بود و مقبول باشد بیش اندر دست چیزی دارد و اگر
اتصال نبود و یکی از ایشان که یاد کرده‌ایم هیچ چیز نبود اندر دست سایل و بتجربت پرسم
خصوصاً که بحث آن در اوقات دیگر دیده‌ایم و ممکن بود که چیزی باشد از دوال و جوهر
چنانکه بجوهر اصلی خود ما فرا بیند در معرفت جنس طالع بنگر و او تاد را است کن و
دلیل پیدا کن جوهر جنس از جوهر طالع و صاحب او و نیز شکل کوکب و لون آن چیز از لون صاحب
ساعت کوکب و طبیعتش از صاحب حد طالع بنگر و حد او آن چیز از قمر و عطارد و کوکب
و از وی از جایگاه صاحب طالع از ارباع شمسی و از ارباع فلک جوهر خبر اگر
طالع برجی آتشی بود آن چیز بود که اندر آتش آمده بود یا از جنس اینها بود و اگر برج خاکی
بود از معدن و زیان بود یا از نبات یا از خاکی و اگر بادی بود جای نور باشد یا چیزی
باشد که اندر هوا ببرد یا چیزی باشد که از سر در خشان بود اگر برج آبی باشد آبی یا مانند
و مانند آن لون چیز اگر صاحب ساعت شمس بود زرد و فام بود و چنین زبانه و اگر
زهره بود سپید بود و اگر عطارد بود آسمان گونه بود و اگر قمر بود نیک سبز بود و اگر زحل
بود سیاه بود و اگر مشتری گندم گون بود و اگر مریخ بود سرخ بود و نیز دلیل گیر از آن الوان
بر جهار و ارباع فلک باجزاء و در ساعت بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برج است
و لون آن برج جست و بکدام ارباع است و از فلک لون صاحب ساعت با لون
آن برج با لون ارباع فلک قیاس کن و بنگر بکدام خانه است و با وی چیز آمیزد و
با که متصل است از لون آن کوکب که نیز متصل است نیز با وی آمیزد تا بدرست
شناخته آید چون مثال در معرفت قیاس کواکب قمر سفید است که بزردی نزد
زهره زرد است که سپیدی و سرخی با وی آمیخته است عطارد را زردی با سیاهی و
سپید است سفید مشتری سپید است مریخ را زردی و سرخی سپیدیست که گاه سیاهی
آفتاب زرد است گاه گاه اندرو سرخی نیز هست و سبزی اما این الوان که یاد
کردیم این قیاس کواکب است که چون جزای کوکب دیگر باشد پایان ارباع از برجها
مختلف رنگ خبر بیش از این الوان ظاهر تر باشد در معرفت ... برج زحل مریخ

و نور سپید است سخت سپید شود و گران جوزا سرخ است و اندر وی تاریکیست سرطان سپید است
سخت سپید اسد سپید است با سرخی سنبله سپید است و سبز میزان سپید است با زردی
زنده عقرب سبز و زرد است قوس سپید تابان است جدی سیاه و تاریک است دلو سیاه
سخت سیاه حوت سپید است و السلام الوان بروج آنچه بر بنیاد کردیم آن یکی است
بر وجه و این لون بر وجه بحقیقت حمل سرخ است و سبک نور سپید است
و گران جوزا سبز است و سبک سرطان سپید است و سبک اسد بور است و گران
سنبله زرد است که بسبزی زند و گران میزان سبز است و سبک عقرب سپید است
و سبک قوس سپید است و گران جدی سیاه است و سبک دلو سپید است و گران حوت
سپید است و سبک وجه دیگر حمل سرخ است و سپید است و تلخ بور سپید است
و تند جوزا سبز است و شیرین سرطان هم رنگ دود است و شور اسد هم رنگ
آتش است و تلخ سنبله بنفشست و تند میزان سرخ است که بسپیدی زند و تلخ
سیاه است و شور قوس زرد است و تلخ جدی سیاه است که بسپیدی زند و
تند دلو سرخ است که بسیاهی زند و شیرین حوت سپید است که بسرخی زند و
شور است اینست بحقیقت الوان بروج والسلام الوان ارباع فلک از طالع
تا چهارم سرخ است و از چهارم تا هفتم سیاه است و از هفتم تا دهم سبز است و از دهم
تا طالع سپید است الوان بیوت طالع سبز است دوم و دوازدهم سبز است سوم
و یازدهم زرد است چهارم و دهم سرخ است پنجم و نهم سپید است ششم و هشتم
سیاه است هفتم تاریک است بر لون آن ساعت که آفتاب فرو شود معرفت
عدد چیزها از درجهٔ قمر تا درجهٔ عطارد و درجات جمع کن بنگر اگر میان این
از برجها حقیقت بود این چیز بیشتر از یکی بود یا چیزی بود پیوسته و اگر میان این
از برجها طاق بود پس چیزی تنها و یکی و اگر عدد بسیار بود از درجات قیاس
گیر و اگر قمر و عطارد هر دو اندر یک برج باشد و اگر برج منقلب بود عدد بسیار
بود و اگر ذو جسدین بود دو بود یا چهار یا چیزی بود مرکب بر یکدیگر ساخته و تافته
یا بافته و اگر برج ثابت بود یک چیز بود تنها بنگر دلیل چیزها اگر اندران برج که هست
اندر وجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر اندر وجه دوم بود از ده بود تا صد و اگر اندر
وجه سیوم بود از صد تا هزار اندر باشد وجه دیگر بنگر که اندر طالع چند کوکب است اگر یکی

کوکب باشد

کوکب باشد یک چیز بود و اگر دو بود دو و اگر سه بود سه وجه دیگر بنگر که عدد چند چیز بود جهت کرد اد
اگر زیادت از پنج و دو و سه باشند بنگر که دلیل چیز اندرو کدام برج است و کدام ستاره است
و سال صغری آن چند است عدد وی باشد و اگر در هبوط بود و اگر در خانهٔ وبال بود اندر
ده ضرب کن و اگر اندر شرف بود اندر صد ضرب کن و اگر اندر خانهٔ خویش بود اندر هزار
ضرب کن و چون کوکب راجع باشد از آنچه بیرون آید نیمه وی کم کن و اگر محترق باشد
باندازه درجهٔ احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه است با حتراق نیمه آنچه
از عدد بیرون آمد کم شود و اگر چهار درجه بود ثلث آن عدد بجا بماند باقی کم شود و اگر دو درجه
باشد ربع آن عدد بجا بماند باقی کم شود و اگر راست بدرجهٔ احتراق باشد همه کم شود هیچ
نماند و باز بنگر که بدلیل که نظر دارد اگر کوکب سعد ناظر بود زیادت کند باندازه قوت
خویش چنانکه یاد کردیم از عدد و اگر کوکب نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل با راس باشد
چهار یک آن عدد که از دلیل بیرون آمده است بیفزاید و ذنب ربع آن عدد بکاهد
و اگر دلیل با شمس باشد هیچ زیاده نکند و کوکب سعد آید زیاده کنند را نجمان
نگاه دارد در رجعت و احتراق که دلیل را نگاه داشت و نحس کاهنده را نیز نگاه
و اگر دلیل آفتاب بود و سعد با وی مقارن بود هیچ نفزاید و اگر نحس مقارن بود
هیچ نکاهد و آن کوکب که افزاینده و کاهنده بود مر عدد را بنگر اگر در برج ذو جسدین
باشد تضعیف کن عدد وی را شمس بنظر مودت بیفزاید و با اجتماع و مقابله و تربیع
بکاهد این باب چنانکه باب هیلاج و کدخداه است که اندر باب زاید الزواید
و ناقص الموافق که سعدان بتثلیث و تسدیس و قران نفزاید و نحسان بتربیع
و مقابله و قران کم کنند و التیسیر معرفة یکدیگر از درجه و تا چهارم از طالع تا درجهٔ
شمس آنچه بماند از عدد و درجات عدد آن چیز باشد ان شاء الله تعالی و در یو سر
کوید بنگر اگر دلیل اندر برج محدب باشد و یا برج کثیر الاولاد عدد بسیار بود و اگر برج
منقلب بود همچنین و اگر برج ثابت باشد کمتر باشد بعدد تا که چیز بود این باب را نیک
تامل کن که بسیار جای بکار بود فایده کند و بسیار جای این عدد هم اندر ساعت باشد و در
معرفت دوری و نزدیکی چیز اگر دلیل چیز بعینه صاحب طالع اگر مشرقی بود از آفتاب
و از طالع و آن برج خبر دور بود و اگر مغربی بود نزدیک باشد و اگر جنوبی یا شمالی باشد شمالی
میانه بود که بجنوبی نزدیکتر بود و جنوبی میانه باشد که بشمالی نزدیکتر بود اگر مختلف

بود حکم بر غالب ترکن اما چون اگر هر چیزی که سوال کند روز بود و ساعت روز بود مشرقی و اگر
در طالع و ارباب طالع درست بر آید و هر چیزی که در دست او بود و روزگار رود از زر بگو
که دلیل مشرقی با هر بود و اگر اندر برج آفتاب بود تحت الشعاع تیره و بیرون بود یا اندر ارباب طالع
هر کدام دیرتر باشد حکم بر وی کنی و دانستن جای کالاء خبر اگر دلیل اندر تحت الارض
بود این چیز مدفون بود اندر زمین یا اندر دست و یا اندر جایی پوشیده باشد و اگر
بفوق الارض بود ظاهر باشد و آشکارا یا اندر دیوار یا آسمان خانه یا نردوان و اگر
اندر برج ذو جسدین باشد همچنین باشد که از فوق الارض گفتیم در سوراخ دیوار یا
یا فراز طاقی یا بامی و اگر اندر برج منقلب بود اندر جایی بود که گردان در میان
جامه یا در چیزی بی ثبات یا با وی بعضی از خود بود و اگر اندر برج ثابت بود که جایی
محکم بود و سخت و استوار که بجنبد و اگر دلیل اندر طالع بود و یا وسط السماء آن چیز
بود کرانتر و لطیف و سبک بود همچون روحانی و از وسط السماء تا هفتم آن فرو رونده
از سبکی بگرانی رود نه روحانی جسمانی بود روحانی بود از درجه مغرب تا چهارم
فرو رونده است یعنی که لطیف است و جسمست و از چهارم تا طالع بر آینده است
بر و شناسیر از تاریکی و بیرون حسرت و این دلیلها که گفتیم و مثل زدیم بر تو پوشیده
نشود اندر شناختن دلیل و قیاس گرفتن چیز اگر دلیل اندر وتد بود این چیز نه
بالسته و بکار آید فاخره که مشتری بود قیمتی بود و اگر اندر زایل وتد بود کمتر از وتد
بود و اگر ساقط بود یا زایل چیزی بود ناپکار و شکسته و عیبناک و معیوب و اگر
دلیل اندر خویش بود معروف و بالسته و همچنین اندر حظ خویش باندازه نصیب حظها
و اگر اندر هبوط بود چیزی بود تباه و کنده یا شکسته یا ساقط و اگر با ذنب بود ریزه
یا شکسته و یا ساقط بود و اگر با راس باشد چیزی بود نیکو و ستوده و بس بر نهادنی و
اگر زحل بود دلیل چیزی باشد از آهن و سنگ و آنچه بدین ماننده باندازه کوهر
طالع و اگر دلیل بزحل ناظر بود همچون آن اجناس بود که گفتیم و اگر مشتری بود
چیزی بود که بزر و سیم پیوسته بود یا اجناس او و اگر مریخ ناظر بود چیزی بود از آلات
برنده و خلنده بود و اگر با آفتاب ناظر بود از اجناس جواهر بود و اگر زهره ناظر بود از
اجناس زر و جامها بود یا از اجناس جامهای رنگ برنگ و پیرایه و اگر عطارد
ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه و خط بود یا از نقشها و اگر قمر ناظر بود از

نظر و طالع

نظر و طالع برج حکم کن و قیاس بگیر و وجه دیگر اگر دلیل در برج شرقی باشد چیزی جنبنده یا جانور بود
و اگر در برج جنوبی باشد چیزی باشد بی جان و بی جسم که و گفت بشنود یا چیزی باشد ناپکار یا
خرد چیزی بشنود و اندر برج مغربی بود چیزی باشد که او را حرکت نبود ساکن باشد و اگر اندر برج
شمالی بود چیزی بود جنبنده دایم جانور بود دو چیز باشد یا مرکب با دو چیز باشد بیرد و چند لونگر
وجه دیگر اگر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط یا منحوس چیزی بود چیناک و اگر محترق
بود سوخته بود و اگر مسعود بود یا در درجه شرف چیزی باشد نیکو و خوب رنگ و طرفه و اگر
اندر وتد باشد یا زایل الوتد چیزی باشد بایسته و اندر بایی و اگر ساقط باشد ناپکار و ساقط و
اگر صاحب طالع مسعود بود یا بسعدی پیوسته بود آن چیز از حیوان بود یا بجز حیوان خورد را
نشاید اگر از جنس چیز زنده باشد و اگر از جنس دیگر باشد پس سخت اندر بایست و بکار
آید نیز چیزی باشد و بنگر که صاحب طالع در کدام برج است اندر آبی است یا خاکی یا بادی
یا آتشی معدن جوهر چیز و بود آن وی و در هر کدام وی از آن چیز باشد مثلا صاحب
طالع اندر برج خاکی بود و زهره بوی پیوسته از برج آبی بر دلایل دیگر گفتیم چیز ای نیست
بری طلب یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد که زنده کانی وی از آب و خاک بود
همچنین آمد باره استخوان کو سفنبوده و اگر خداوند ساعت سپید بود و در برج
سرخ بود و بکانه و یا برج سبز بود بگوی این چیز است باصل سپید و لیکن وی را رنگ
کرده باشند بهر رنگی که دلیل کند برج و خانه و برج فلک و اگر دلیل از طالع باشد
تا وسط السماء این چیز سبک لطیف باشد و سخت لطیف و روحانی باشد و اگر
از وسط السماء بود تا هفتم چیزی باشد بی اصل که نه روح بود و نه جسم بود و از هفتم
تا چهارم چیزی باشد با جسم و روح و از چهارم تا طالع جسمی باشد بی روح خره
خبر اگر خداوند طالع زهره بود چیزی باشد بمزه خوشتر و چوب یا بوبدار نرم و دل
شاد کننده و روشن و اگر صاحب طالع عطارد بود چیزی بود بر مزه تازه و
ترش و بی مزه یا بوبدار درشت و درم و اگر زحل بود چیزی بود تلخ چنین مزه یا پلید
یا درشت بوبدار و خشن و اگر مشتری بود شیرین بود و نرم ساز و بوبدار و اگر مریخ
باشد تلخ باشد و بوبدار سخت و هر انچ کواکب ناظر نیز بیار کنی تا درست آید که ترشی
و سبکی چیز اگر دلیل اندر طالع بود این چیز گران بود و اگر در دوم بود گران بود و اگر

در سیوم لیه سبک بود و انبهر چهارم گران بود و انبهر پنجم میانه بود و انبهر ششم سبک بود و باره
گرانیه دارد و با گران بود پاره ... دارد و انبهر هفتم مقداری گران سبک بود و انبهر
هشتم سبک بود و انبهر نهم سبک تر باشد و انبهر دهم سخت سبک بود و انبهر یازدهم سبک
بود و انبهر دوازدهم میانه بود نه سبک نه گران شکل چیز اگر دلیل زحل بود گرد بود انبهر دیگر
پاره گرد بود یا چنبر ... بود و اگر دلیل مشتری بود گرد بود و ستبر و غلطان و اگر مریخ بود
چیزی باشد دراز و انبهر وی سه سوراخ بود و اگر شمس بود گرد بود و اگر زهره بود چیزی باشد
دراز گوشه و ... گرد بود و اگر عطارد باشد چیزی باشد باریک و میان ...
باریک و اگر قمر باشد ... که بوقت سئوال جرم قمر ... است و ... سالست هم بدان
مانند باشد اثر نظر قمر با اتصال کوکب دلیل اگر و آمیخته شده ... و دراز و کوتاهی
چیز و اگر دلیل از طالع بود یا از وسط السماء تا هفتم خاصه که زاید النور باشد آن چیز دراز
باشد و چندان باندازه خویش و اگر انبهر تحت الارض باشد یا ناقص النور این چیز کوتاه
بود باندازه خویش بعضی بدان اندازه که اجناس چیز باشد در معرفت آنکه چیز ...
بوسیت باشد اگر دلیل ساقط باشد از اوتاد و انبهر جایگاهی که بطالع نظر دارد ...
و قمر نظر نبود ... این چیز کننده باشد خاصه که ... نظر دارند
یا با راس یا ذنب باشد یا ... و اگر از اوتاد یا مایل الاوتاد باشد با شمس و یا قمر ...
نظر دارند یا بطالع نظر دارد این چیز ... باشد در دانستن چیز که از چه جایگاه است
اگر دلیل انبهر وجه اول بود چیزی باشد که از اول آن جوهر باشد و اگر انبهر وجه دوم بود
از میانه آن جوهر باشد و اگر انبهر وجه سیوم بود از آخر آن جوهر باشد مثلا طالع ...
باشد ... چیزی از جانوری بود یا از درخت چنانکه صاحب طالع را انبهر وجه اول باشد
گفتیم که از سر جانور است یا از سر درخت همچنین تا هر سه وجه چنانکه خواهی که ...
او ... هم برین قیاس بگیر درجه بدرجه تا آخر برج در معرفت صنف چیز و چنانکه
معلوم شد که از حیوانست و اگر دلیل انبهر جوزا و سنبله یا قوس و حوت باشد یا انبهر وجه
دوم انبهر جدی دلیل کند که پرنده است که بپرد و اگر دلیل انبهر حمل و ثور و اسد باشد
یا نیمه آخرین از قوس یا در نیمه اول از جدی چهار پای باشد و اگر انبهر حمل و ثور و اول
نیمه چنانکه باشد چهار پای ... بود و اگر انبهر اسد باشد چهار پای با چنگال و ...

واگر انبهر نیمه اخرین

واگر انبهر نیمه آخرین قوس بود چهار پای باشد ... بود و اگر انبهر اسد و عقرب و قوس و حوت
بود حیوان سباع بود درنده و اگر دلیل آخر سرطان و عقرب و جدی بود حیوان هوام
باشد چنانکه مار و کژدم و جنبنده زمین و مانند وی و بر حیوانی آبی دلیل حیوان آب
باشد و اگر دلیل انبهر حوت باشد مرغان آبی باشند یا ماهیان و اگر دلیل انبهر
سرطان باشد کرمان و ماهیان و ماران باشند یا هر چه حیوان آبیست و اگر دلیل
انبهر عقرب بود سباع آبی باشد درنده و گزنده و چون دلیل انبهر جوزا بود یا
با میزان یا دلو درختان دراز باشد و چنانکه انبهر سرطان و عقرب بود و یا در نیمه
آخرین از حوت دلیل کند بر درختان میانه بالا و چون دلیل انبهر ثور و سنبله
و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمینی اگر انبهر ثور بود نبات مانند درخت بود که
تخم کنند و ... کنند و ... و اگر در سنبله بود تخم ... و جدی نبات و ... بود اما
بر ... حمل و ثور و اسد دلیل بهایم چهار پای است جوزا و سنبله و میزان و نیمه اول
از قوس و دلو دلیل صورت مردم است سرطان و عقرب و جدی دلیل هوام ...
جوزا و سنبله و قوس و ... و جدی و حوت دلیل بر ... و ... اسد و عقرب
و قوس نیمه آخرش و حوت دلیل سباع انبهر ... و کژدم ...
... بسیار فایده دهد و کفایت ... انبهر هر مسئله در معرفت
... دوازده خانه منسوبست اول ... طالع دلیل است بر مسئله
سائل از تن و جان خویش و از عوارض تن و هر چه طلب خواهد کرد و یا انبهر
هر کاری آغاز کند ... مولود و ... مولود انبهر دوم
مال ... زمین که انبهران زمین زاده بود و کارهای ...
و از حال زنده ... دلیل کند بر احوال مال و ...
معاش و ... و خصومت زبان و ستدن و داد و ...
و وصیت ... امانت نهادن و ...
... سلطان که شهر خواهد آمدن و بیرون رفتن
...
خانه ... دلیل کند بر سفر و زوال
چیزی ... و برادر و دوستان و خویشان و جیران و

حکم دوازده خانه

قاضیها و دین فقه و رؤیاها و اسرار و پیغامبر خوارکان و بزرگان از زبان و فهم و مکرمت و علم و
عبادت خانها و کلیسیاها و جهودان و مغان و ترسایان و آنچه بدین ماند سهم الغایب
دلیل کند بر پیران و عاقبت کارها و ضیاع و سرای و عقار و کشت و زار و کارهای پوشیده
و پنهانیها و بر خانه که مولود آنجا زاده باشد و زندان و بازداشت و خویشان پدر و
اجداد و بناها و عنصر و اصل و آنچه از پس مرگ باشد و جایهای کهنه و چیزهای قدیم و
شوی مادر و آنچه برسد بجان از نیکی و بدی و جایگاه پنهان کردن دزد و دفینهها و جایگاه
تعلیم کردن کودکان و گنجها و دیهها و شهرها و بنیادها و دفینهها سهم الکنوز دلیل کند
بر حال فرزندان و رسولان و هدیهها و نیکوییها و امید و طلب زنان و دوستیها و
دوستان و رفیقان و رنج بردگان و شهر و حال مردمان و بر علمها و ضیاع و بر
حال آبستنی شدن زنان و جز و جامهها و چیزها و شادی و جایگاه
راستی و املاک زنان و پوشیدن جامهها و نبات زمین و خراج و بازگردیدن و
کردن بر مالهای گذشته و مال پیران و رعنایی و آنچه گویند مولود را [illegible]
و از حد و شغل و نکوهش و دشنام و طلاق زنان و آنچه بدین ماند سهم المرض
دلیل است بر بیماری و اسباب و بندگان و پرستاران و ستم و نقل کردن از
جایی بجایی و معالجت و دلیل کند بر باطن ابدا نها و بر جایی ماندن و عیبها و جایگاه
دروغ گفتن و چیزهای حقیر و ضیاع ماندن و چیزهایی که بوده امید نباشد و تهمت
اندر کار زنان و حصان و تنگدلی و زور و بهتان و سخن چینی و گرد آرزو و دروغ
و باز داشتن و حبس و سخن افتاده و بیران و مردمان سقط دون و فرومایه
اگر مشتری بر طالع مولود آنجا بود طبیب گردد سهم النکاح دلیل است بر زنان
و تزویج و زنا شوهری و خصومتها و انبازی و معاملت و غایبان و دزدان و
حیلت ایشان و حرب و کارزار و هر چیزی که طلب کنند و جایها که کسی قصد
کند و زمینی که بوی سفر کنند سوی آنجا بروند و دلیل است بر کارهای پیران و همسایگان
بد و حاسد و مرگ زنان و مبتلا ایشان و معالجت ایشان و قصد کردن
و خندان و باران استسقا و استخفاف کردن مردمان و منجال بعون اندر کارها
و غیب کردن اندر زمین و مرگ خشم و صید کردن سهم الموت دلیل است بر مرگ

کشتی و مراتها

کشتی و میراثها و زهرها و کشنده و بیم و ترس و بر هر چیزی که وی را تلف شده بود و ضیاع مانده
و امانت و بیگاری و کاهلی و بیرمان و حیلها و سوختنی و دلیل کند بر بار گران حسب الغیب
و مال وی و بر گنج و دفینه و چیزی پوشیده و پنهان کرده و دزدیدن و زهر دادن و غرقه
شدن و حیلها و مرگ و هر چیزی که ترس بود و چیزی که خصومت کنند بنا حق و مرگ و ترس
و میراثها و بناها و چیزی از دارو و درویشی و حاجتها و دشوار و سهل و بیم و ترس و
و ابلهی و بیهوشی سهم السفر دلیل است بر سفرها و راهها و غربت و کارهای خدای و
ثواب و دین و علم و مسجدها و علم فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها
و رسولان و چیزها و خوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها و بر کارهای گذشته و ابدالی
و زاهدی و بر دین داری سهم الملک دلیل کند بر رفعت و ملک و سلطان و
والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و پیشه و کارها و مادران و بازرگانان
و دست پیشه و امر و نهی و غایت کارها و چیزها دانستن و تمیز کردن اندر کارها و رسیدن
اندر کارها و صعود اندر میان عام و خاص و زنان پدران و مادران و جوانان
و خویشان سهم الرجا دلیل است بر امید و سعادت و بخت و دولت و دوستان
و حمد و ثنا و فرزندان و یاران و دوستان و عشق و جستن زنان بد و ستیزه و مهر
و جایگاه نیک بخت مولود و دانستن آنکه مال و فرزند باشد مولود را و با کار نیک
بزرگ و دولت که باشد و بار گران سلطان و بال ملوک و حق بودن و دوستی
بزرگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان و چیزهای درست و پایدار و چیزهای
نیکو و پاکیزه و تجارت با مال و فایده با خلق و سعه کردن در شهوت و خانه دشمن است
این خانه سهم الاعدا دلیل است بر امید و شقاوت و دشمنان و حاسدان و
بدبختی و احوال دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و سخن چینی و مکر و حیله
و رنج و محنت و مشقت و تعب و عنا و ستوران و بندگان و کارها که پیش آید
آرد و بلا و دزدی و غم و دل و بیماری و خواری و مردمان دون و خسیس و کارهایی
دزدان و کین کردن از طاعت بگشتن و بیماریها و کنیزکان عادر و فرزندان و
فرزندی که بشکم مادر اندر بود و هر کاری که پیش از مسئله بود بیشتر و چارپایان
و نکبت و مبتلا شدن و مالهای قسمت شده و مال دزدان و مرد جباران و عاصیان و
چیزی که گم شده باشد از مالها و نیز کاینه و دوری و بیمار خانه و زندان هم بر این مثال [illegible]

دیگر پرسد سایل بگو که بکدام خانه منسوب است دلالت زحل اما کیوان از
وی و از صاحب آن خانه حکم کن بیخ و بدی با نیز نظر سعدان و نحسان
دانستی آنچه برین صفت ستاره منسوبست دلالت زحل اما کیوان بتازی
زحل خوانند و برومی قرونس طبیعت وی سرد و خشک است [illegible] و دلیل است
از تن مردم بر زانو و ساقها و سفیدی استخوانها و گردها و مثانه و سپرز
و گوش راست و هر چیزی که اندر تن آدمی گنده و پلید است و زحل
منسوبست و از علتها جذام و فالج و نقرس و سل و مالیخولیا و لنگی و کری و آنچه
بدین ماند و دلیل است بر بارهای گران و صعب و از پیشها کشاورزی
و ملاحی و سفرهای دور و دراز و دریا و کوهها و [illegible] کاریزهای
گران و از پیشهای صعب و دلیل است بر آهنگری و [illegible] و شهاری
[illegible] و [illegible] کارها و بسیار [illegible] و [illegible]
و [illegible] و صناعتهای دشوار و سخت و عمارت و زمینها
و آبادانیها و بناها و آبهای صعب و چوبهای بزرگ و [illegible]
و [illegible] و مکر و حیله و [illegible] و [illegible] و کم آمیختن
با مردمان و غضب و غارت و کشتن و بند و زندان و حبس
و اسیری و شکنجه و [illegible] هر [illegible] را هرگز خشم نکند [illegible]

و [illegible]

و [illegible] را [illegible] خواهر و دلیل است بر پیران و گدایان و بیم و ترس و شدت و مشقت
و غم و بیچارگی و دشواری و تنگی روزگار و مرگ و میراث و نوحه و یتیمی و پدران و جدان
و برادران کلان و بندگان و دزدان و گریز پایان و حفاری و گور کندن و کفن دزدی
و مرده شویی و باغ [illegible] و خصی و جادویی و فسون گری و دلیل است بر کارهای سخت
و کنده و دشوار و پیشهایی که با موی و پشم و پوست باشد و راستی قول و صدق این همه
افعال زحل است .:. دلالت مشتری طبیعت مشتری گرم و تر است و دلیل است
بر زندگانی و فرزندان و پیران و تکیه بر علما و قاضی و انصاف دادن و حکم کردن میان
مردمان و راستگویی و دین و عبادت و افتخار کردن بکارها و نهفته بودن و زهد و ورع
و تقوی و [illegible] و مصلح و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر دشمنان خویش و ریاست و بزرگی
و اشراف و کرامت و نیک بختی و بر آمدن امید و شادی و رغبت کردن بجمع مال و علما
و توانگری و نیکویی صحبت و نیک خوئی و جوانمردی و کارهای خیر و راستی کردن با دوستان
و دوستی داشتن ریاست بر اهل شهر و یاری کردن هر کسی را و بازرگانی و عمارتها و نفع
و عایله و جهد و وفا کردن و امانت داشتن و زینت بسیار [illegible] و جواب زیبا [illegible]
و بسیاری بکلام و نیکو کردن کارهای مردمان و امر معروف فرمودن و از منکر نهی
کردن .:. دلالت مریخ طبیعت مریخ گرم و خشک است و مزه وی تلخ است و دلیل است
بر آتش و سوختن و غارت و کشتن و خون ریختن و کارهای ناگاه [illegible] آمدن و
سرهنگی و سپاه سالاری و لشکری و صحبت با سلطان و حرب کردن و مردانگی و سرکشی
و جنگجویی و طلب بزرگی و آراستن تعبیه و فتنها انگیختن و دزدیها و عیاری و راهزنی
و مکابره کردن و تیزی کردن و غضب و حرام و حلال داشتن و عذاب کردن و بند و
زندان و بریدن اندام و چوب زدن و تنگ جایی و گریختن و بیم و ترس و عقوبت

دستمکاری و شماتت و کار زخم کردن و ریش زدن و نگارها زشت و بد مرجی و از
و تخشی بخوزر و نهب کردن و تنها و سرها و حیلها و جامه جوالی و بی وفایی و
بی شرمی و بسیاری دروغ و سخن چینی و پلیدی و ناسکنه به زور خورده
و بیحا دحت و تند دستهای جرها و سگی و زودی کرد انیدن از حال بحال
درد و ستمکاری کینه و دلیری و تنها آزردن و بی تجردی و بسیاری رنج و سختی
اندر سفر و زنا کردن و می خورده و لواطه و بخششی و طلاق کردن و برادری
و گمراهی و سختی افکندن و نکاح محرم و عیاری و شتابی و دار و کرده
حواجها و ضعفها و غنیمتها که با آهن بود و خسته کرده کودک و کفن کنده
این از مریخ است دلالت شمس گرم و خشک و او دلیل است بر جان و
درستهای عقل و فهم و بر ملوک و رئیسان و جباران و اشراف جماعت
مردمان و دلالت شمس هر چیزی بقوت و زر و سکه و افتخار کردن صراحت
درست داشتن سیم و جواهر و بسیاری نفس و بخشش بزرگان نزدیک بوده
و او سر دستهای مرتبه و دوستی نادر و در نفقت و سخا و دین بود گاه
بارگاه سقط گاه بر بجا بود گاه بر تقیت و دلیل کند بر کارهای
قضا و حاکمی دبیران و کاران و صحیح بود و هر که از وی خیری بخواهد
بدهد و بزرگیت برسرها و خداوندان خصومت هر که کوشی کرده
حقان اللت قوی است دلالت زهره زهره کا دید سرد است و دلیل است از زنان
و مطربان

ملحق

دلالت زهره

و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خورد و بپوشیدن و
برابر بستن و زر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن
توانگری و لهو و طرب و زینت و شادی و سماع و نخزنگ و نماز و روزه و بوی های
خوش و شعر و غزل و نرد و شطرنج باختن و زنا کردن با زنان زانیه و کودکان که از زنا
و حرام زاده باشند و سرود گویی و بسیاری سوگند خوردن و دروغ گفتن و بکار داشتن
مسکرات و نکاح بسیار کردن و مجامعت و بر دوست داشتن فرزندان و دل
نهادن بر هر کس به دوستی و نیک خویی و سخاوت و جمال و شیرین سخنی و عشق
و قوت تن و ضعیف جان و فربهی و صناعتهای خوب رنگ برنگ و تاج ساختن
و آراستن به زر و جامه و نشستن اندر بازارها و بزازی و عطاری و رنگ رزی
همه از تاثیر زهره است :: دلالت عطارد عطارد ممزوج است با هر کوکبی
و هر برجی و دلیل است بر کودکان و جوانان و برادران خورد تر و دعوی پیغمبری
و وحی و نبوت و عقل و سخن گویی و کلام و حکایتها و اخبار و یاد داشتن سخنها
و احادیث و علم و تصدیق و آموختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن
چیزهای مستقبل و حساب و مساحت و هندسه و علم علوی و روحانی و علوم
نجوم و بیابانی و رمز و فال و دانستن اندر کارهای حکمت و کتابها و در سخن
و بلاغت و فصاحت و شیرینی سخن و زود گویی و بیان کردن و مشغول بودن
اندر علوم و جستن ریاست و مشهوری اندر علوم دنیا و جهد و ثنا بسبب علوم و صناعت
و شعر گفتن و کتاب خواندن و نبشتن دیوانها و قصیدها و دروغ و زور و بهتان
و کتابهای دروغ ساختن و اندر یافتن روزهای مردمان و بکر شادی و تباهی مال

و جمع کردن و افزونی کردن و بازرگانیها و بیع و شرا و استد و داد و انبازی و راستی
کوشیدن و خصومتها و مکر و مخادعت و کشف از احوال و اسرار او خبر دارد و عهد او
کننده بود و ترسنده از دشمنان و شتاب زده اندر کارها و خوبها و کوتاه کردن و زبان
آوری و مهربانی و دوستداری و رحیمی و پاکدینی و طعنه زدن در کارهای خدای را
و نگاه دارنده حقها و برادران خویش و نیکنامی بود و مشهور و فراخ روزی
از هر صناعتی و زیرک بود اندر کارها و تمام کردن هر کاری و دلیل است بر بندگان و
خدمتگاران و موی ستردن و حجامت و دلیلست بر چشمهای آب و جویها و رودها و
راهها و زنهارها و حرکت و آنچه برین ماند و دلالت قمر طبیعت قمر سرد و تر است
و اندروی حرارت عرضی است و سبکت و شتاب بهر کاری و دلیل ابتدای کارهاست
بر ملوک و اشراف و سعادت معاش و ظفر یافتن بهر چیزی که خواهد و پیش رفتن
اندر علوم دین و علوم علوی و بسیاری حرکت اندر کارها و حدیث جان و هندسه
و علم زمین و آبها و تقدیر ایشان و حساب و ضعیف عقل و دلیل است بر زنانی
که عز و شرف دانند و برتر و بچها و بر زنان حامله و بر تربیت و احوال وی و مادران و خواهران
مادر و دایگان و خواهران کلانتر و رسولان و پیکان و خبرها و جاسوسان و گریز
پایان و دروغ و سخن چینی ملکیت با ملوک و بنده است با بنده و با هر کسی همچون وی
باشد و رامشگار و خیانت و سلیم دل نارازدار بسیار دارنده حشم بیمار را
و موی ستردن و خراج اندر طعام دادن و هم نکاح بودن اینست و یاد کردیم احوال
افعال هفت کواکب چنانچه سعد باشد آنچه از سعادت یاد کردیم زیادت باشد
و چنانچه نحس باشد و حظ و شهادت بگذاری تا بتمامی تاثیر ایشان
بر تو معلوم شود اکنون یاد کنیم مفاتیح القضا چنانکه واجب است والله اعلم بالصواب

باب

مفاتیح القضا و آن شش حالات کواکب است آن چیزها که تمام کنند حاجتها و دلیلست بر برآمدن مراد
از علم نجوم آنست که اهل این صناعت اندروی سخن گفته اند آن پنج و دو روشنیست نظر است و اتصال
و انصراف خالی السیر و وحشی السیر و نقل و جمع و رد و منع و دفع قوت و دفع طبیعت و
دفع تدبیر و رد و انتکاث و اعتراض و فوت و قطع النور و نعمت و مکافات و قبول
و سعادت و قوت و ضعف و نحوست و محصور و فرد و حیز و اقبال و ادبار و مراعات و نیر
و فرح و قوت اندر خانها هر یک علاحده یاد کنیم ان شاء الله تعالی ۵ اما نظر از بروج بود و چنانکه
خانهٔ سیوم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکبی و سهمی اندرین خانها بود طالع
ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که بدرجات یکی باشند اتصال آن بود که کوکب رونده
بکران او متصل شود چنانچه میان ایشان بعد بود بقدر در چهار جرم ایشان باشد رونده با اتصال
خوانند و چنانچه دقیقه بدقیقه یکی شوند آنگاه اتصال تمام شود و اما اتصال مقارنه هم برین نشست
ولیکن چون میان ایشان قران تمام شود هر دو بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان
متصل شود آن کوکب بطبع این دو کوکب باشد که قران کرده اند و اما اتصال دیگر است که آنرا
اتصال عرضی خوانند و آن چنان باشد که دو کوکب معاون باشند و هر دو را عرض برابر باشد
اندر یک جهت یکی هر دیگری را ببوسد وجه دیگر آنست که مقابله یکدیگر باشند یکی صاعد باشد اندر شمال
و دیگر هابط بود اندر شمال و درجات عرض ایشان یکی باشد وجه سیوم آنست که ناظر باشند از
تثلیث و تسدیس با تربیع یکی صاعد اندر شمال و دیگری هابط بود اندر جنوب یا یکی صاعد بود
اندر جنوب و دیگری هابط باشد اندر شمال این همه که یاد کردیم اتصال عرضی است و چون یکدیگر جمع
از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر باشند مادام تا اندر یک جهت باشند که اتصال عرضی بود
چون جهت عرض مخالف شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکب دیگر متصل بود و بطول ستاره

آنچه از جانبین یاد کرده باشد بسیار چیزهای ... یک کوکب دو لون نقل و دیگری تا جایگاه و چگونه اتصال سعد و نحس

و بوصل با ستارهٔ دیگر متصل باشد و از بهر این گفته است وثیوس حکیم که اگر بنده بگریزد و قمر متصل
باشد بمریخ از طول و بوصل مشتری باشد یا بطول مشتری متصل باشد و بوصل متصل باشد بمریخ و انفصال
قمر از مریخ بطول یا بوصل دلیل کند بر آنکه این بنده گریخته بر هد از عقوبت و خشم خداوند
خداوندش و قوی‌تر آنگاه باشد که اتصال و انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب
حد و مثلثه و وجه باشد و قوی‌تر آنگاه بود که اتصال بطول و بوصل بیکجای باشند بیک کوکب
چون چنین باشد دلالت هرگز خلاف نکند و نوع دیگر هست از انصراف و اتصال که ویرا
اتصال طبیعی خوانند و اندر مسایل و موالید بسیار بکار آید چنانکه اتصال از بروج منقوع المطالع
بود یا از بروج منفعة الساعات و شرح و بیان وی را و تر یاد کنیم علی حده انصراف آن
بود که کوکب از برجی منصرف شود که بتمامی بهرهٔ خویش از وی دور شود از اتصال یا مقارنه این را
منصرف خوانند و الفرق والله اعلم و فایدهٔ اسیر آن بود که کوکب منصرف شود از اتصال
یا مقارنه یا نظر بهیچ ستارهٔ دیگر متصل نشود مادام که اندر یک برج باشد و وحشی آن باشد که ستاره
اندر برجی باشد و هیچ کوکبی بوی متصل نشود البته و این حال بیشتر مر قمر را باشد آنگاه اتصال
وی بصاحب حدش باشد چون از آن حد بیرون آید آنگاه منصرف باشد از آن حد
بحد دیگر متصل باشد که وی میرود تا آنگاه که اتصال کند بکوکبی نقل نور بر دو روی است یکی آنست
که کوکبی سبک رو متصل شود بکوکبی و باز منصرف شود ازین بکوکبی دیگر متصل شود طبیعت
آن دیگر بدین دهد و وجه دیگر آنست که کوکب سبک رو متصل شود بکوکبان بهر روی که متصل انقطاع [illegible]
بدو بکوکبی نور این بر آن دهد چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ یا بدیگری
زهره ناقل النور باشد و آن وجه اول چنان باشد که ماه متصل بود بعطارد و از وی
منصرف شود باز بمشتری اتصال کند این بود و آن نقل النور خوانند این صاحب براتید
هدیت متوسطان و میان منجمان کران جمع النور آن بود که بیک کوکب دو یا سه کوکب
دیگر یا بیشتر متصل شوند جمع کنند نورها او بسازد طبیعت آن و حاجت تمام کند و اگر در
اختیاری نور

اختیاری نور ده کوکب بر درجهٔ معین مطلوب باشد و آن اتفاق نیفتد اما آن دو کوکب
بکوکبی گران رو پیوندند و آن کوکب نور ایشان بدرجه افکند تا نور بر دو را و درگرده
باشد بدان درجه و آن بمنزلهٔ آن باشد که نور ایشان بدان درجه افتاده باشد
منه دلیل المنجمین و اما رد النور بر دو روی است یکی آنست که دلیل طالع و دلیل حاجت
بیکدیگر متصل نباشند و نظر نبود میان ایشان بیکدیگر و بکوکب دیگر نظر کنند یا اتصال کنند آنگاه
آن کوکب به بعضی از اینها اتصال کند یا نظر کند نور آن دو کوکب را بدان جایگاه رد کند
وجه دوم آنست که صاحب طالع یا صاحب حاجت بیکدیگر نظر نکنند و نه اتصال آنگاه کوکب
میان ایشان نور نقل کند و این میان رد کند نور را و تمام کند حاجت را بدست متوسطی
منع بر دو روی است وجه اول آنست که مقارنه بود و الجان آن بود که سه کوکب یک
برج باشند و بدرجات مختلف و کوکب گران رو تر بسیار درجه باشد و کوکب میانه را
اتصال آن سبک روتر منع کند که از جهت آنکه درجه مانع نزدیکتر باشد تا آنگاه که از وی بگذرد
مقال وی چنانکه زحل اندر حمل باشد به بیست درجه و عطارد به پانزده درجه و زهره به ده مثال
درجه عطارد اتصال زهره را بزحل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف شود و اتصال
پس از آن زهره را باشد و تفسیر این چنان باشد که سایل بکاری طلب کند بدان نرسد
کاری دیگر پیش آید و پس از آن امید بر آید باندازهٔ سعد و نحس و چگونگی احوال
وجه دوم آنست که کوکبی با یکدیگر اندر یک برج باشند بیکدیگر متصل و کوکب دیگر متصل
باشد مقابل التدبیر بنظر این کوکب که مقارن باشد باطل کند این نظر را و تباه کند اتصال
هر چند در ابتدا ن یکی بود و چون نخست اتصال کوکب بصاحب ناظر را بود آنگاه کوکب
قران کننده را این حال اتصال باطل شود اندر دفع الطبیعة آن باشد که کوکب
متصل شود بصاحب برج خویش و یا بشرف خویش یا بصاحب حد یا مثلثه یا بصاحب
وجه این کوکب طبیعت خویش بوی دهد و حاجت تمام کند دفع القوة آن باشد
که کوکب اندر خانهٔ خویش یا اندر شرف خویش یا اندر حد و مثلثه و وجه خویش باشد

[illegible]

بکوکبی دیگر متصل شود قوة خویش بوی دهد دفع الطبیعتی بنوعی دیگر آن باشد که کوکبی از برج از عرض بود چنانکه زهره و عطارد متصل شود از حوت مبین در یک برج مقارن شوند این نیز دفع الطبیعتی بود وجه دوم آنست که از جز خویش اتصال کنند چنانکه اتصال کوکب روزی با کوکب روزی و هر دو اندر جایگاه روزی باشند و همچنین کوکب شبی اندر مکان شبی اتصال کنند بیکدیگر دفع التدبیر آن بود که کوکبی بکوکبی دیگر اتصال کند بهر جایی که باشد تدبیر خویش بدان کوکب بدهد و ازین جهت کوکب سبک رو را دافع تدبیر گویند که آن رو را قابل تدبیر گردد در ولیت وجه اول آنست که کوکب بکوکب دیگر متصل شود که آن قابل التدبیر در تحت الشعاع یا دافع التدبیر در تحت الشعاع باشد و وقت تدبیر تمام دادن تدبیر بر نا شسته باشد بتوانند که نور وی بپذیرد و کند نور وی بوی وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکبی راجع بوی رد کند آنچه پذیرفته بود از جهة رجعت و بود که این رد و نیکو نیز باشد که رد نیک و باشد و تباهی امار رد بسلاح بر سه وجه است اول آن بود که دافع التدبیر به بپذیرد نور خویش را دوم آن بود که دافع التدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا راجع و هر دو اندر وتد باشند و یا مایل الوتد و سیوم آن باشد که کوکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق و زایل ساقط باشد و کوکب دافع اندر وتد یا مایل الوتد چنین چنین باشد نپذیرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع تدبیر را و حاجت تباه کند چنین رد کند قابل سوی دافع تدبیر خویش و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد نیکو شود آن حاجت و تمام شود پس از آنکه تباه شده باشد و امار دی که نیف دو تباهی باشد بر دو وجه است اول آن بود که کوکب دافع ساقط و راجع یا محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود و یا مایل الوتد چنین تدبیر خویش بوی دهد بمجال رجعت یا احتراق یا سقوط و نتوانند تمام پیوستن بدو قابل یا زایل تمام نتوانند دادن تدبیر خویش بوی حاجت تباه کنند پس از آنکه تمام شده باشد وجه دوم آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط و زایل یا محترق باشند رد کنند بوی آنچه

بوی آنچه از وی پذیرفته باشد از جهة رجعت یا احتراق و تباه کنند تدبیر را اول را قوت تمام دادن تدبیر نباشد چنان باشد که کوکب آن حاجت را نه اول بود نه آخر انتکاث آن باشد که کوکبی بدیگر کوکب متصل شود پیش از آنکه بوی برسد راجع شود و اتصال باطل شود اعتراض آن باشد که کوکبی باشد سبک رو بسیار درجه باشد و کوکبی دیگر گران از وی و کمتر درجه باشد از اول و کوکب سیوم سبک‌تر از ان اول خواهد که اتصال کنند بدان کوکب گران رو و ان کوکب اول راجع شود بان گران و متصل شود و حال رجعت تا انگاه که منصرف شود انگاه کوکب سیوم را با تمام اتصال بدین کوکب راجع نه بدان کوکب گران گرو و قوف ان باشد که کوکب رونده بخواهد باتصال کوکب دیگر پیش از انکه بوی رسد ان کوکب قابل تحویل کند ببرج دیگر چون این دافع نیز تحویل کند پیش از انکه اتصال کند بکوکب دیگر بهجرد نیز دیگر بدان قایل متصل شود و اتصال اول را باطل کند قطع النور بر سه وجه است اول انست که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی گران رو اندر برج دوم خفیف کوکبی دیگر باشد پیش از انکه ان کوکب اول با دوم اتصال کند این کوکب اندر برج دوم خفیف باشد راجع شود و بدان خفیف متصل شود و نور این کوکب دوم را بقران و تفسیر این چنان باشد که حذا و ند مسید را حالی باشد خوی با کسی باید که حاجت وی را اتباه کند و ظفر زا بربرد وجه دوم ان باشد که کوکب خفیف متصل شود بکوکب ثقیل پیش از انکه این خفیف بدرجه ثقیل رسد این ثقیل بدیگر کوکب که ثقیل‌تر از وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول را و تفسیر این اطناب نیز بسایل

[illegible]

ازانکه بحاجت خویش برسد بکسی دیگر بیرون آید و این حاجت بدان کس برسد و تمام شود
و سبیل مجروح ماند و وجه دیگر سیوم آن بود که کوکب متصل شود بکوکبی دیگر که نه خداوند
حاجت باشد یا کوکب بوی متصل شود نزد وی نقل کند بکوکبی که نه خداوند حاجت باشد
ازین روی حاجتها را تمام نکنند و برسانند نعمت و مکافات آن باشد که کوکبی در درجه
بال او و در هبوط خویش بود یا در وبال خویش کوکبی بوی متصل شود یا بکوکبی متصل شود که
دوست وی باشد یا از صاحب مثلثه وی باشد یا صاحب حد اعم وی باشد یا کوکب
دافع را با قابل را شهادت باشد اندر برج خویش پس چنین همچنین باشد از آن
بیرون از آن هبوط بیرون آردش همیشه وی را نعمت بود بروی تا آنگاه که کوکب آن را
بروی نعمت باشد اندر هبوط خویش افتد یا اندر زیر بران کوکب متصل شود تا دیگری
ازان جایگاه که صفت کردم بیرون آردش ازان هبوط و آن نعمت را وفا کرده باشد
که بروی بود و مکافات گزارده باشد و باشد که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعمت
خوانند قبول آن باشد که کوکبی متصل شود از برج وی و شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه سوده
وی آنگاه قبول کنندش و با متصل دافع بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و
مثلثه و وجه دافع بود و هم قبول بود و اما قوی ترین قبول از خانه و شرف بود و اما
قبول حد و مثلثه و وجه ضعیف تر باشد مگر که هم حد و هم مثلثه و هم وجه باشد هم چنانکه آنگاه
قبول تمام باشد و این صاحب حد اعم هر یکدیگر را قبول کنند بی نظر اتصال و لیکن قبول
اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوکب اندر تثلیث یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا اندر برجی
باشند که متفقة المطالع باشند یا اندر برجی که متفق القوه باشد یا اندر دو برج که هر
یک کوکب را باشند هر یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این برجها هر یکدیگر را
و سعدان قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و تثلیث و از قبول همت که قویست
و همت که میانه است و همت که کمتر است اما قبول قوی بیشتر مر قمر را باشد از شمس
زیرا

زیرا که مر وی را قبول کند از همه برجها که نور قمر از آفتاب است مگر که قبول استقبال بگردست
و اما چون اتصال از برجی باشد با آفتاب که شمس را اندران برج حد اعم باشد
آن قبول طبیعت باشد و قبول برج و عطارد چون کوکبی را قبول کند از سنبله
این نیز قبول قوی باشد و قبول و شرط آن باشد که دو کوکب یکدیگر را قبول کنند
از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و اگر این حد اعمها دو یا سه
جمع شود خود قبول تمام و قوی باشد و اما قبول دون آن باشد که از یک حظ باشد
چون حد یا از وجه یا از مثلثه یا خود یکدیگر را قبول کنند از جایگاه طبیعت چنانکه
و مانند آن سعادت کوکب آن باشد که نیز و سعدان بنگرد به تثلیث یا به تسدیس
یا تربیع یا مقابله و نحسان از وی ساقط باشند یا محصور السعدین باشند یا از سعدی
[illegible] بازگردد و بسعدی متصل شود یا صمیمی باشد و آن آنگاه بود که اندر قلب آفتاب باشد
وی و میان آفتاب شانزده دقیقه پیش باشد و شانزده دقیقه پس
که اینچنین بغایت سعادت اندر باشد که همه سعادت آفتاب بخویشتن کشند
یا بنظر مودت آفتاب باشد یا بنظر قمر و قمر مسعود و سریع السیر بود و زاید النور
و زاید العدد و یا اندر حیز خویش بود و یعنی حلب خویش باشد چنانکه خانه و شرف
یا درجه یا در مثلثه یا وجه یا فرح یا اندر درجات نیره یا مقبول بود و یا اندر حظ
خویش بود و یعنی کوکب نیز اندر برج نر و بروز فوق الارض و بشب تحت الارض
و ماده اندر برج ماده بروز تحت الارض و بشب فوق الارض و شمس و قمر چون اندر
حظ سعدان باشند همچنان باشد که اندر حظ خویش و همچنین سعدان اندر حظوظ
نیرین بوند همچنان باشند کوکبی که اندر حظ خویش اندر آید اما بدان که سعادت آن
بر سه گونه است مضاعفة السعاده است و سعیده و کمتر ازین اما مضاعفة السعاده
باشد که کوکبی که اندر برجی باشد که وی را اندران برج دو شهادت بود یا سه

قوت کواکب

یا بیشتر همچون عطارد که اندر سنبله باشد هر وی را دو سعادت باشد سعادت خانه و سعادت
شرف و اگر با این هم اندر حد خویش باشد سه سعادت باشد و اگر اندر طالع باشد
چهار سعادت باشد خانه و شرف و حد و فرح و اما سعیده آن باشد که کوکب اندر جایی
باشد که آن برج معتدل طبع وی باشد و موافق وی باشد چنانکه زحل اندر دلو
و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و زهره در میزان اما آنچه کمتر از این
سعادت دهد و دلالت کند بر صلاح آنچنان باشد که کوکب اندر جایی باشد
که آن خانه خلاف طبع وی باشد چنانکه زحل اندر جدی و مشتری اندر حوت و مریخ
اندر حمل و زهره اندر میزان و عطارد اندر جوزا قوت کواکب آن باشد
که صاعد باشد اندر شمال یا شمالی باشد یا صاعد باشند اندر فلک یا اندر مقام
نافع باشند یا بیرون از شعاع باشد یا اندر وتد باشند یا اندر مایل وتد باشند
یا این سه کوکب علوی مشرقی باشند از آفتاب خاصه که آفتاب با ایشان
اندرین حال بنظر تسدیس باشد قوی تر باشند یا اندر برج مذکر باشند یا اندر
برج مذکور باشند و شمس اندر برج مذکر باشد یا اندر برج مذکر باشد قوی باشد لیک
بنگر اندر برج میزان اما قوت این سه کواکب سفلی آنست که مغربی باشند یا اندر برج
مونث باشند ضعف کواکب و دلالت نقصان سعادت آن باشد که بطی السیر
باشد یا اندر مقام اول باشد یا راجع باشد و بدترین رجوع رجوع سفلیان باشد
خاصه که با رجعتشان نیز احتراق بود یا کوکب اندر تحت الشعاع باشد یا اندر
درجات مظلم یا کواکب اندر برج ماده بود یا اندر درجات ماده و بروز تحت
الارض بود و بشب فوق الارض یا ماده اندر برج نر یا اندر درجات نر و بشب
بزیر زمین

بزیر زمین بروز فوق الارض یا اندر هبوط خویش باشد یا هابط باشند اندر جنوب
یا جنوبی باشند یا ساقط باشند اندر وتد یا اندر طریقه محترقه باشند و آن از
نوزده درجه میزانست تا سه درجه عقرب زیرا که این جایگاه هبوط نیرین است
یا اندر خانه وبال باشند که جایگاه دشمنی خانه خویش است یا منقبل باشند
یا کوکب راجع یا قاسر یا اندر هبوط یا ساقط باشد یا زایل یا نا مقبول باشد
یا اندر غربت باشند و بدتر آن باشند که خالی السیر باشند که بسعدی ناظر نباشند
از علویان که مغربی باشند از آفتاب یا اندر ربعی مونث باشند و ضعیف
آفتاب آن باشد که اندر برج و ربع مونث باشد بجز خانه نهم که فرح اوست
و ضعیف سفلیان آنست که با اول تشریق باشند یا اندر ربع مذکور و برج مذکر
نحوست کواکب آن باشد که بنظر نحسان باشند بقران و تربیع و مقابله
و تسدیس و تثلیث و میان وی و میان نحس کمتر از حد کوکبی باشد یا اندر
حد و نحوس باشد یا اندر خانهای نحوس یا بعضی نحوس مستعلی باشند بر وی
از دهم یا یازدهم از جایگاه وی و بدترین این همه آنگاه بود که آن نحس قبول
نکند یا بمقارنه شمس باشد یا به تربیع یا مقابله شمس باشد یا با راس و ذنب
جوزهرات خویش باشد یا خود زایده با راس و ذنب بود و میان ایشان
کمتر از دوازده درجه باشد از جهت آنکه اندر عقده باشند و بدتر آنگاه بود که
آفتاب با راس و ذنب بود و میان ایشان چهار درجه بود و از پیش یا از
پس و میان قمر و راس و ذنب دوازده درجه بود و از پیش و از پس سعادت
و نحوست جوزهره و چنین گویند اوایل متقدمان که راس را طبیعت زیادت

[illegible]

جون سعدان با وی باشند اندر سعادت بیفزاید و چون نحسان با وی باشند اندر نحوست
بیفزاید و از طبیعت ذنب نقصانست چون سعدان با ذنب باشند کم کنند از سعادت
و چون نحسان با وی باشند کمتر کنند از نحوست و از اینجهت بود که هم حکما چنین
گفته اند که راس با سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوستش
بکاهد و با سعد نحس است که از سعادتش بکاهد محصور النحس آن باشد که کوکبی
اندر برجی باشد و با وی اندران برج از پیش نحسی باشد و از پس نیز نحسی
باشد یا شعاع نحسی با شعاع نحسی با متصرف شود که کوکبی از نحسی بمقارنه و بنظر منفصل
شود بنحسی دیگر هم بران حال که گفتیم وجه دیگر آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد
و نحسی یا شعاع نحسی اندر برج دوم وی و نحسی دیگر یا شعاع او اندر برج دوازدهم
او بود و اگر کوکبی نباشد اندروی و حال طالع بدین صفت بود که گفتیم یا بروج
دیگر آن طالع یا آن برج که بدین صفت باشد سخت تباه و منحوس باشد و محصور
النحس خوانند اگر آفتاب با بعض سعدان بران کوکب محصور نظر کنند یا بدان
برج محصور و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود پس آن نحوست محصور را بگشاید
و اگر محصور برج باشد خاصه سعدان بوی نظر کنند یا شمس آن نحوست باز گشاده
شود و اگر برجی یا کوکبی محصور السعدین باشد آن از بهترین و فاضلترین سعادتها
باشد فساد قمر بر یازده وجه است اول آن بود که منکسف باشد و تباه‌ترین آن
بود که کسوف اندر برجی افتد که آن برج طالع مولود کسی باشد یا بتثلیث یا تربیع یا مقابله
وتد یس طالع باشد و دوم آن باشد که تحت الشعاع شمس باشد پیش و پس وی
دوازده درجه باشد و سیوم آنکه از دقیقه استقبال تا درجه قمر دوازده
درجه باشد از پیش یا از پس و چهارم آن بود که با نحسان باشد بنظر یا اتصال
یا قران و پنجم آن باشد که اندر اثنا عشریه زحل یا مریخ باشد که ششم آن باشد

که با راس

مثلا مریخ در اول قوس
و زحل در آخر عقرب منصرف از آن
باشد و قمر در دلو منصرف
از مریخ و متصل بزحل
و این نیز محصور بین
النحسین است ۱۲

و بس لی

که با راس یا ذنب باشد و میان ایشان دوازده درجه باشد بیش یا کم و هفتم آن باشد
که جنوبی باشد یا هابط باشد اندر جنوب و هشتم آن باشد که اندر طریق محترقه باشد
از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب نهم آنکه در اواخر بروج بود که حدود نحسانست
و دهم که بطیء السیر باشد که کمتر از سیر اوسط رود و آن سیزده درجه است و ده دقیقه و یازدهم
که اندر خانهٔ نهم باشد زایل خانهٔ نهم است قمر را با نقص حساب بود و این دوازدهم
حیز آن باشد که کوکب نر بروز فوق الارض بود و بشب تحت الارض خاصه اندر برج
مذکر و کوکب مونث اندر برج مونث بروز تحت الارض بود و بشب فوق الارض و مریخ
بروز فوق الارض و بشب تحت الارض مریخ مونث است ولیکن از جهت آنکه علوی است
حیز او با علویان یکی آمد بجز آنکه برج علویان برج مذکر باشد مریخ را برج مونث چون کوکب
در حیز خویش باشد و قوی باشد دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر اندر خلاف حیز
باشد دلیل کند بر فساد و خلاف اعتدال معرفت اقبال آن باشد که کوکب
اندر وتد باشد یا مایل وتد و مقبول بود و اندران برج که باشد ویرا مقبل خوانند و ادبار
آن بود که کوکب ساقط باشد از وتد و از نظر یا زایل نباشد و هیچ وتدی ناظر نبود و نیز
اندران برج که باشد نامقبول باشد خیر اعظم آن باشد که کوکبی را اندر برجی شهادت باشد
چون خانه یا شرف یا حد و یا مثلثه یا وجه و اکثر این ما نذر آن کوکب صاحب خیر اعظم
آن جای باشد مستبر آن باشد که کوکبی را اندر برجی شهادت باشد و شهادت بیشتر
اوشد غالب گردد بران برج و ویرا مستبر خوانند یعنی غالب گشته دانستن برجهاء
متفقة المطالع و متفقة القوه و متفقة الطریقه خوانند برجهاء که بیکدیگر نظر دارند
و بیکدیگر موافق اند متفقة المطالع آنست که مطالع هر یکی مانند یکدیگر بند چنانکه حمل
که موافق است مر اول حوت را و اول حمل که موافق است مر آخر حوت را همچنین درجه

وجو نامرم

هر برجی یکی از آخر با اول میگیرد و این همه برجها که با یکدیگر موافق اند حمل موافق است با حوت
و دلو و ثور موافق است جدی را و سرطان موافق است مر قوس را و اسد موافق است
مر عقرب را و سنبله موافق است مر میزان را اما آنچه متفق القوه اند آنست
که ساعات روز اندر ایشان یکسانست و آن چون اول جوزا با آخر سرطان و آخر
سرطان با اول جوزا و همچنین درجه بدرجه موافق اند مر یکدیگر را و بقیه سنبله موافق است
با حمل میزان موافق است با حوت یا ثور با اسد و عقرب با دلو و قوس با
جدی یکی برج را از اول گیرد درجه بدرجه تا آخر و باز آن برج را که با وی موافق است
از آخر گیرد درجه بدرجه و از گونه تا اول هر درجه که برابر یکدیگر افتد درجه اتصال باشد
اما آنچه متفق اند بطریق و آن چنانست که دو برج مر یکی ستاره را باشد چون حمل و عقرب
خانه مریخ و ثور و میزان خانه زهره و چون جوزا و سنبله خانه عطارد و چون سرطان و اسد
خانه نیرین و چون قوس و حوت خانه مشتری و چنانچه جدی و دلو خانه زحل و این باب
بکار آید مر بیرون آوردن هیلاج و کدخدائیت را و دوستی زنان و مردان و
فرزندان و برادران و دوستان را بیرون آوردن دلیل طالع و ضمیر را و چنانچه این
برجها را که متفق المطالع خوانند و متفق القوه یکی را مستقیم گیرند و یکی را منکوس درجات
ایشان متفق یکدیگر گردد چنانکه درجه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت موافق است
و درجه دوم حمل با درجه بیست و هشتم حوت موافق است و درجه سیوم حمل
با درجه بیست و هفتم حوت موافق است همچنین همه برجها موافق را از اول تا آخر
برین قیاس میگیر تا معلوم شود و ازین برجها که یاد کردم هستند که مقابل یکدیگرند
و هستند بتسدیس و تربیع و این اتصالات را اتصال طبیعی خوانند و ما اکنون
یاد کنیم بشرح مقابله طبیعی دلیل کند بر موافقت و مودت اما نظر مقابله نظر عداوت
ضدیت است اما آنچه از متفقه المطالع اند جوزا با جدی و سرطان با قوس مقابله است

و آنچه

و آنچه موافق اند بقوه حمل با سنبله و میزان با حوت مقابله است و آنچه متفق اند
بطریق حمل است با عقرب و ثور است با میزان که موافق اند بمقابله طبیعی و اینها
مقابله طبیعی خوانند یکی را از اول گیرد و یکی را از آخر چنانکه گفته شد پس طبیعی آن
برجهایی که نظر ندارند زیرا که نزدیک اتصالات طبیعی را اگرچه بهم نظر نیست
اما هر کدام را باعتبار بجای نظر داشته اند مثلا هر دو برجی که مابین ایشان
اتصال طبیعی باشد و اقرب بیکدیگر باشند آن اتصال را بجای تسدیس دارند
و همچنین آن دو برج که مابینهما کمال بعد باشد از اتصالات طبیعی آنرا بجای
مقابله بکار دارند و آن دو برج که بچهارم یکدیگر باشند و واقع شوند آنرا بجای
تربیع شمرند و اتصالات طبیعی را اسم وجه ساخته اند مقابله و تربیع و تسدیس
اما مقرر اند بود که بعضی از تربیعات و مقابلات را بجای تثلیث بکار دارند
و همچنین بعضی از تسدیس را بجای مقابله گیرند بواسطه قرب اجزای اتصالات
حقیقی اما در مقارنه معاند است تربیع مانع است مگر آنکه هر دو کوکب را
عرض نباشد و یا در اتصال طول و عرض متفق باشند اما ممکن است که منع
بنحوی که بجای تربیع نشیند از آنجهت باشد که دران دو برج که تربیع طبیعی باشد
همان تربیع گاه بجای تربیع حقیقی می‌نشیند پس اولا آنست که درین دو
برج تربیع طبیعی اعتبار کنند نه تثلیث را بیکدیگر چرا که ثابت است پس طبیعی خوانند

وروی دلیل کند بر موافقت و مودت آنچه موافق اند بمطالع چون حمل و حوت
و سنبله و میزان و آنچه متفق اند بقوت چون جوزا و سرطان و قوس و جدی و
آنچه متفق اند بطریق و آن چون جدی و دلو است همیشه یکی از اول گیرد و یکی از
آخر چنانکه گفته شد تربیع طبیعی اما آن برجهایی که موافق آید بیکدیگر بتربیع
و موافقت و مودت و الفت و مصالحت دلیل کنند این تربیعات
که ویرا تربیع طبیعی خوانند آنچه متفق اند بمطالع چون ثور و دلو و اسد
و عقرب و آنچه متفق اند بقوت چون ثور و اسد و چنین دلو و عقرب
و آنچه موافق بطریق چون جوزا و سنبله و چنین حوت و قوس و این تربیعات را
تربیع طبیعی خوانند و دلیل کند بر الفت و مصالحت و آنچه جز این باشد
از تربیعها هم مخالفت و عداوت و این باب را همچنین باید گرفتن
که اسم اتصالات یکی راست و یکی باژگونه بباید گرفتن تا این نظرهای
تربیع طبیعی و تسدیس و مقابله طبیعی گردد برجهایی که مطیع هر یکدیگر را دوست
دوست یکدیگر نیز و نیکست مرد و پسر را و زن و شوهر را و همبازی را الفت را
زیرا که از برجهاست که دلیل کند بر عداوت و هست که دلیل کند بر محبت
و الفت و هست که دلیل کند بر دشمنایگی و هست که یکدیگر را مطیع اند اما
برجهایی که دوست یکدیگر نه آن برجها اند که بیکدیگر نظر تثلیث و تسدیس
دارند اما آنکه دشمنند یکدیگر را آن برجها اند که نظر ایشان بیکدیگر تربیع
نه آن تربیع طبیعی که یاد کردیم و آن برجها که یکدیگر را عداوت کنند و محبت
آیند که نظر ایشان بمقابله است نه آن مقابله طبیعی که گفتیم اما برجها مطیع
هر یکدیگر را که دلیل کند بر اتفاق محبت و مودت چنین ناظر باشند بیکدیگر
بنظر مودت و آن چنین جوزا با اسد است و ثور و سرطان و جدی
و سنبله و عقرب و حوت و قوس و دلو و جدی و عقرب

بتم

این هم هر یکدیگر را مطیعست همیشه معوج الطلوع مستقیم الطلوع را مطیعست
و مستقیم الطلوع مطیعست مر معوج الطلوع را چون نظر ایشان اندر یکدیگر
برین نسق که یاد کردم و اما آن برجهایی که مطیع اند یکدیگر را و لیکن
دلیل کند بر مخالفت و عداوت آن چنین حمل و میزان است و سرطان
و جدی و اما آن نظرهایی که از تربیع طبیعی و تسدیس طبیعی و مقابله
طبیعی یاد کردم که نظر ندارند بیکدیگر دلیل موافقت و بجای نظر باشند
و اگر دو کوکب اندر دو برج باشند یکی در درجات مستوی نگاه کن
و یکی را بر درجات معکوس چنین هر دو بیک خط آیند نظر باشند و این
نیز هم مطیع آید یکدیگر را امثالش چنانکه یکی بده درجه باشد و دیگری به
بیست درجه یا یکی بپانزده درجه باشد و دیگری بپانزده درجه همچنین
تا بتمامی دانستن حال کواکب بایمنی و البتر آفتاب و ظهور و اختفا و اما این
سه کوکب علوی چون آفتاب از مقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله
آفتاب اندر ایمنی آفتاب باشد و تا آنگاه که آفتاب باز بمقارنه
ایشان رسد اندر البتر آفتاب باشند زهره و عطارد تا در طلوع و غروب
عداوات باشد اندر ایمن باشند و تا نور طلوع و غروب عشیات اندر
البتر آفتاب باشد اما این سه کوکب علوی تا اندر قلب آفتاب باشد
تا نزده دقیقه بیش یا پیش اندر صمیم باشند چنین از شانزده دقیقه
بگذرند تا نیم جرم خویش محترق باشند و تا تمامی جرم اندر تحت الشعاع باشند
و چون از جرم خویش بگذرد تا تسدیس ایمنی که غایت سرعت باشد در قوه
تشرق و در دستوریت باشد و بعد از آن ضعیف تر شود اندر تشرق و تا تمام
دستوریت را و چون باز بشصت درجه ماند مقابله را کبار سبعی خوانند
و بعد از آن مقابله موزیه باشند و چون بشصت درجه احتراق برسد
کبار روزی خوانند تا بحد تحت الشعاع یا محترق یا صمیم شوند زهره و عطارد را

حاصل اتصالات با انحراف و درین نظر
نیستن نظر باشد تسلیم

چون از تحت الشعاع بیرون آید شرق مشرقی باشند و شایسته بود مرد ستوریت را
چند مقیم شوند و بعد از آن تا مستقیم شوند اندر غروب عداوات باشند مغربی خوانند
تا باز تحت الشعاع آیند و چند بگذرند اندر طبع مغرب باشند تا مقیم گردند چون
راجع شوند باز مشرقی و شیات خوانند در دانستن طبایع و مزاج کواکب
بفلک اوج و فلک تدویر کوکب که صاعد باشد در فلک اوج طبع وی خشک باشد و چون
هابط باشد تر باشد و علویان از اول تشریق تا بمقام اول تری و تا مقابله شمس
گرم بوند و تا بمقام ثانی خشک بوند و تا صمیم سرد بوند و عطارد و زهره از اول
مشرقی که راجع بوند تا مستقیم تر بوند و تا صمیم گرم بوند تا مقام اول که بافتی
مغرب خشک بوند تا باز صمیم شوند سرد بوند و قمر اندر ربع اول گرم و تر بود و اندر
ربع دوم گرم و خشک و در ربع سیوم سرد و خشک و اندر ربع چهارم سرد و تر
باشد و این ارباع دور عاهت نه ارباع فلک تا دانسته باشی و اصل
دانستن مزاجات کواکب آنست که بنگری که طبع کوکب چیست و اندر کدام برج است
طبع برج با وی بیامیز اگر ضد بود کمتر از بیشتر برود و اچنان باشد که طبع برج فلک
و طبع برج فلک اوج و فلک تدویر هم جمع کنی با یکدیگر و مزاج وی و بنگری کدام
مزاج غالب تر است آن قوی تر باشد چنانکه زحل سرد و خشک است اندر سرطان
یافتیم و اندر آخر مغرب بود و اندر فلک اوج هابط بود و اندر فلک تدویر هابط
و برج سرطان تری زیادت کردند و آخر مغرب سردی زیادت کرد گفتیم زحل سرد
و تر است مریخ را همچنین مزاج راست کردیم مریخ اندر اسد بود و صاعد از فلک
اوج و هابط از فلک تدویر مریخ گرم و خشک و برج گرم و خشک و برج گرم و
خشک و صعود خشک بود و هبوط سرد به جز و گرم و خشک بود و چون سردی

ازوی کم کردیم

مزاجات کواکب با یکدیگر

ازوی کم کردیم سه جزو خشک آمد و دو جزو گرمی و زحل سه جزو سرد بود و یک جزو
آمد سه جزو سردی از دو جزو گرمی مریخ برفتیم یک جزو سردی زحل ماند و یک جزو تری
زحل از جزو خشکی مریخ برفتیم دو جزو خشکی ماند از مریخ فضل مریخ بر دو جزو خشک است
و فضل زحل بیک جزو سردی ماند گفتیم دلالت خشکی غالب تر باشد از بهر حکم ما
کردن بر افراط خشک مریخ و زحل گوییم بیک رکن نحسی دلیل کند و بیک رکن
سعادت که دلیل اعتدال بود و همچنین همه کواکب را برین سان دلیل گیر و همه
اتصالات را بدین سان حکم کن تا احکام کژ و شود و هیچ خطا نیفتد و دانستن
فرح کواکب بچند وجوه اول فرح ارباع فلک اما کواکب علوی را اندر ارباع مذکر فرح است
و چون مشرقی باشند هم در فرح باشند و کواکب سفلی را در ارباع مونث فرح است
و چون اندر جهت مغربی آیند هم در فرح باشند و عطارد اندر هر دو جهت فرح است
و فرح دیگر است کواکب نهاری را اندر فوق الارض و لیلی را اندر تحت الارض
فرح است و فرح دیگر است که معروفست فرح عطارد اندر طالع و قمر اندر سیوم
و فرح زهره اندر پنجم و مریخ اندر ششم و فرح آفتاب اندر نهم و فرح مشتری اندر
یازدهم و فرح زحل اندر دوازدهم و همچنین فرح دیگر است فرح زحل اندر
برج دلو و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ اندر عقرب و فرح شمس اندر پانزده
درجه اسد و فرح زهره اندر ثور و فرح عطارد اندر سنبله و فرح قمر اندر پانزده
درجه سرطان وجه دیگر اگر ماه اندر سیوم باشد قوت سیوم برابر قوت برج یازدهم
باشد و اگر آفتاب اندر نهم باشد برج نهم را قوت برابر برج پنجم باشد
و اگر مشتری اندر یازدهم باشد برج یازدهم برابر طالع بود و بقوت و چون
زحل اندر دوازدهم باشد قوت برج دوازدهم برابر برج دوم بود بقوت

وچون مریخ اندر ششم بود قوت برج ششم برابر برج هشتم بود و چون زهره اندر
برج پنجم باشد قوت برج پنجم برابر برج هفتم باشد و چون عطارد اندر طالع باشد
قوت وی برابر زحل باشد که اندر برج دوازدهم باشد و چون کوکب اندر برج
ثابت بود قوی‌تر از برج ذو جسدین بود و در برج ذو جسدین قوی‌تر از
برج منقلب بود اندر برج ثابت کوکب علوی بهتر باشد اندر برج منقلب کوکب
سفلی بهتر باشد سبک اندر برج سبک و گران اندر برج سبک و گران اندر
برج گران و اما عطارد و مشتری شکل برج منقلب و زهره و مریخ شکل برج
ثابت اما قوی‌ترین اوتاد طالع است پس وسط السماء پس هفتم پس چهارم پس
یازدهم و پس پنجم و پس نهم پس سیوم پس دوم و پس هشتم و دو خانه بماند
و آن بدترین همه خانه‌هاست و آن ششم و دوازدهم اما چون کوکب مقابله
آن خانه‌ها افتد که وی را فرح است سخت ضعیف و تباه باشد زیرا که آن خانه
غم و اندوه باشد و چاه دلیل غم باشد و تا فتنگی همه را نیک نگه دار تا خطا نیفتد
از درجه بیت الاعدا تا درجه طالع اندرین میان زحل را قوت است هرچند که از
وتد زایل گردد و از درجه بیت الاعدا تا درجه بیت الرجا اندر میان مشتری را
قوت است و هرچند از وتد دور باشد از درجه بیت الرجا تا درجه نهم اندر میان
آفتاب را قوت است از درجه نهم تا درجه هفتم اندر میان هر هفت کوکب
نحوست بجوی رسوا باشد مگر مشتری و زهره را از درجه هفتم تا درجه ششم
اندر میان مریخ را قوت است و از درجه ششم تا درجه پنجم اندر میان زهره را
قوت است و از درجه پنجم تا درجه چهارم هر هفت کوکب را قوت است خاصه کوکب
لیلی را اندر برج آبی و خاکی از درجه چهارم تا درجه سیوم قمر را قوت است
ومریخ را از

ومریخ را از اندرین میان قوت است و از درجه سیوم تا درجه دوم مشتری را
قوت است و از درجه دوم تا درجه طالع عطارد را قوت است اگر این ستارگان
بجز این جایگاه باشند که صفت کردیم اندر سعادت ضعیف‌تر باشند مگر که اندر
خانه یا اندر شرف خویش یا حد یا مثلثه و وجه خویش باشند قمر اندر طالع نحس است
زیرا که دشمن آرد و مهمان ناخوانده بر غم تا در آید بخانه و اگر سعد باشد مهمان
آرد یا سفر کرده پدید آید یا خبری آید عطارد اندر هفتم زهره اندر یازدهم و شمس
اندر سیوم ماه اندر نهم و مریخ اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر
پنجم این جایگاه مراینها را جایگاه غم است و رجعت زحل و مریخ اندر وتد
قوی‌تر است مر نحوست کار را خاصه که بر برج باشند که کوکب دلیل آن کار باشد
و نحوست زحل اندر ششم خاصه بمقابله کوکب سخت بد باشد و بومعشر گوید چون
کوکب جایگاه نیکو و برج خویش یا خانه خویش اگر نحس باشد دلیل سعادت
باشد و اگر بر خلاف این جایگاه باشد نحوست پیدا کند و همچنین سعدان
چون بجایگاه خویش باشند سعادت‌شان ظاهر باشد و اگر بر خلاف جایگاه
خویش باشند نحوست پیدا کنند و چنانکه زحل با همه قوت نحوست او چون صاحب
مثلثه طالع مولود باشد و اندر وتد باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد و دلیل کند
بر تربیت مولود و بقاء وی و چون جایگاه بد باشد و بحال بد باشد این مولود
تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد و عقارات و تباه حال باشد و بد
جایگاه دلیل کند بر تباهی مال و ویرانی عقارات و مکروهی بیش آید بسبب
مال و عقار و اگر زحل اندر دوم باشد نحوست مال پراکنده و روزی بر انکس
تنگ کند و طعام نگوارد و مریخ تلف دزد و حشم و تباهی آرد خاصه از روی
دزدان و اگر مشتری دلیل تربیت باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد

دلیل کند بر بقا و تربیت و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تباهی و هلاکت
و چون دلیل مال باشد و نیکو حال و جایگاه باشد دلیل کند بر فایده‌ها و بسیاری
مال بآسانی و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تاوان و زیانها و انگه
سعدان و نحسان اندر نیکویی حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه مختلف‌اند و هر چه
مینگر بند تا دانسته باشی این مثالات از آن یاد کردم تا نیک فهم کنی و قیاس
گیری و بیان صداقت و عداوت کواکب اما عطارد و مشتری باصل دشمن اند
و آفتاب و زحل باصل دشمن اند و قمر با مریخ باصل دشمن اند و زهره با عطارد
باصل دشمن اما زهره و مشتری باصل دوستند و مشتری با زحل هم دوست اند
و هم دشمن اند باندازه اتصال ایشان مثل این دو کوکب همچون مثل دو مردم
دوست که بر یکدیگر اسند و داد و داد دارند و بر یکدیگر دعوی دارند اندر ملک و مملکت
اما مریخ و زحل دوستند و اندر نهان دشمن اند و زهره با آفتاب دوستند و
عطارد با آفتاب دوستند اندر سر و بهتر دوستی اندر آفتابست و لیکن عطارد
اندر سر دشمنی دارد آفتاب را اما عطارد و زهره همچون مشتری و زحل اند
بدوستی و دشمنی اما قمر با زهره دوست اند همچون آفتاب و عطارد و مریخ با
شمس دوست اند همچون آفتاب با عطارد و مریخ همچون عطارد است با آفتاب
مریخ با مشتری گاه دوست اند و گاه دشمن مریخ با زهره دشمن اند باصل
دوستی که اقتضا عارضی اندر کار رفاد چون فسق و فجور و زنا و عطارد با مریخ
بایکدیگر اندر احتیال اند پیوسته اندر مکر و خیانت امنیت دوستی و دشمنی
ستارگان بایکدیگر تا دانسته باشی و اندر احکام کار بندی در معرفت
احوال کواکب و دلالت ایشان بر سعادت و نحوست بدانکه قمر دلیل است
بر احوال عالم و جاسوس فلکست و حال ستارگان زیرا که بهم فلک بگردد
به بیست و هشت روز و نیز بهم بر بهار زیرا که هر چه اندر عالم پدید آید اول خورد
باشد باز کلان شود و تا بغایت خویش برسد بعد از آن خرد خرد نقصان

گیرد

جدول ندارد

گیرد و تا ناچیز شود و همچنین با فلک قمر را از این جهت استادان این صناعت
چنین گفتند فان صلاحه صلاح کل شیء و فساده فساد کل شیء و بدانکه نحوست
کسوف دلیل کند بر فساد و زوال گشتن و تباری و تباهی احوال و بطئ
السیر بر گرانی کارها و بر آمدن حاجتها بدشواری و رجعت کواکب دلیل
کند بر عصیان و پریشانی و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط و هجا
و بروی باز ردن سخن و ناروایی کار و قبول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه
و ترس و بند و حبس و بیماری و وبال دلیل کند بر وحشت و بی نوایی و
غم و غربت و در زیر شعاع رجعیت دلیل کند بر متحیری و بی اسبکی و عاجزی
اندر کارها و نقصان حاجت و عصیان و هبوط اندر جنوب دلیل کند بر
ضعیف کار و ناتمامی حاجت و فرو ماندگی از کار و تنگی معیشت و بیماری
شرف دلیل کند بر رفعت و منزلت و عز و جاه و بر آمدن حاجت بآسانی
و صاعد اندر شمال دلیل کند بر زیادت دولت و قدر و منزلت و بر آمدن
امید بتمامی و استقامت دلیل کند بر نیکویی احوال و روایی کار و فراخی
معیشت و تمامی حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر ابتدا سعادت و باز
گشتن کار با قبال و دولت و فرح دلیل کند بر شادی و نیکویی و سلامتی
و بر آمدن منفعت و چون کوکبی اندر خانه نحسی بود و یا در شرف وی قبول
کندش و باز دارد شر را با نظر نحسان به تثلیث و تسدیس بود هم باز دارد
شر و تباهی را و اما سعدان اگر مقبول باشند یا نباشند دلیل کند بر سعادت
و اگر مقبول بود بهتر و نیکوتر اما بدانکه علم نجوم دو چیز است خیر است و شر
هر کجا سعد بینی بگو خیر است و هر کجا نحس بینی بگوی شر است و کوکب را
منحوس بگو بینید تا آنگاه که نحسی بجرم وی نیز رسد چون از جرم کوکب نحس بگذشت
پاک شد و هیچ بلا پیدا نباشد بجز ترس و بیم و سلامت گذرد و همچنان سعدی

اگر متصل شود امید و سعادت باشد و چون منصرف گردد امید و طمع افکند ولیکن کار تمام نشود
و هر نحسی که نحسی کند و از طالع ساقط بود بیم آرد و زیان نکند و همچنین سعدان
چون سعادت کنند چنانچه از طالع ساقط باشند طمع افکنند ولیکن تمام نکنند کوکب
اندر احتراق و نحوست بود دلیل آرد و شر و چون منصرف شود زیان نکند اتصال
قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه امید دارد باندازه طبیعت کوکب قابل تدبیر قمر اگر سعد
بود خیر باشد و اگر نحس بود شر آرد و انصراف قمر از کوکب دلیل کند بر آنچه گذشته
باشد و رفته بر اندازه طبیعت قابل تدبیر قمر کوکب که اندر خانه زحل و مشتری باشد
حاجت وی برآید بدشواری و اندر خانهای کوکب سبک رو زودتر برآید و آسانی
کوکب که اندر برجی باشد به بیست و پنج درجه و وقت وی اندر برج دیگر باشد
یا اندر برجی پنج درجه جای دیگر ضعیف بود هنوز کوکب اندر برجی باشد و خواهد
که با کوکبی اتصال کند و اندر شعاع با برجی دیگر تحویل کند اگر دریابد آن کوکب را
آن حاجت برآید و تمام شود نحسی که غربی باشد اندر مزاج بعضی در مکانی که
او را حظی باشد بهتر باشد از سعدی که اندر خلاف حیز خویش بود بعضی در مکانی که
در آن ضعیف باشد مثل وبال یا هبوط و غیر آن و اگر نحس در اوتاد باشد صاحب
مطلب از مطلب باز دارد و اگرچه کوکب غرضی باشد مر لوازم الغرض چون خداوند حاجت
از کوکب نحس بود و صاحب طالع بوی متصل شود از تربیع و مقابله حاجت تباه
شود و بر نیاید و اندرین حال نحس دافع تدبیر بعضی کوکب نحس رونده باتصال
صاحب طالع باشد بهتر از آن که قابل التدبیر باشد نحس که اندر طالع باشد
و طالع و یا خانه باشد یا شرف شر باز دارد دیگر که راجع بود و چون راجع
باشد تباه کند کارها را سعدان چون بنحسان ناظر باشند آن نحوست و شر کم
کنند و چون نحسان ناظر باشند بسعدان بنظر مخالفت سعادت کم کنند سعدان
که ساقط باشند از طالع یا راجع باشند بمنزلت نحسان باشند اگر سعدان
با نحسان اندر جای بگاید ساقط و زایل یا راجع یا منحوس باشند همچنین اندر تحت
الشعاع باشند دلالت سعد و نحس سخت ضعیف باشد هیچ خیری و شری نتوانند
کردن و نحسی اندر تحت الشعاع ضعیف باشد شر و زیان نتواند کردن نحسان

اندر اوتاد

اندر اوتاد و باشد تربیع یا مقابله نحوست ایشان سخت بزرگ و عظیم باشد خاصه که ظاهر
باشند اگر سعدی اندر خانه هشتم باشد نه خیر آید نه شر و علم خیری نباشد
و چند نحسی اندر وی باشد شر وی سخت بزرگ باشد اگر دلیل بخداوند حاجت
متصل شود حاجت برآید بالحاح و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت بصاحب
طالع بپیوندد حاجت برآید باسانی بی رنج و تکلف و اگر کوکبی نقل نور کند از
خداوند طالع بصاحب حاجت متوسطی از سایل ~~بصاحب~~ مسئول عنه
برود و برآید آن کار و نقل از خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از مسئول عنه
کسی بر سایل و حاجت برآید و اگر اتصال بمودت باشد باسانی برآید و اگر
بمخالفت و عداوت باشد بدشواری و رنج و تعب و لجاج و منازعت برآید
و همچنین حکم کن اندر قمر چنانکه از دلیل گفتیم اگر خداوند حاجت نحس بود و دلیل
بوی متصل باشد و یا قمر از اوتاد و از نظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد
دلیل کند بر شر و بلا و مشقت تا چنانکه آرزو کند که این حاجت خود از اصل
نبودی اما بدان که قمر از اول ماه با زحل مزاج دهد خاصه که زحل مشرقی باشد
و تا نیمه ماه با مریخ مزاج دهد خاصه که مغربی باشد چون مشرقی باشد مریخ کمتر مزاج
دهد و اصل آنست که زحل سرد و خشک است و مریخ گرم و خشک چون اول
ماه باشد قمر با زحل متصل شود مزاج دهد بیکدیگر خاصه که زحل مشرقی باشد
و چنانچه مغربی باشد مزاج کمتر دهد با نیمه ماه قمر با زحل مزاج نه دهد خاصه که مغربی
باشد اما اول ماه قمر با مریخ مزاج نه دهد خاصه که مریخ مشرقی باشد و چون
مغربی باشد مزاج دهد و باز تا نیمه ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مشرقی باشد
و چون مغربی باشد کمتر مزاج دهد هر وقتی که مزاج دهد دلیل کند بر صلاح
و نیکویی و چون مزاج نه دهد دلیل کند بر فساد و تباهی و ناخوبی و با زحل و مریخ
هر نحس را با اول ماه زیان کند و تباه کند و زحل با نیمه ماه با نحسی زیان کار شر و بدتر
والله اعلم در بیرون آوردن اوقات مسایل بدانکه چون قمر دلیل کند بر تمامی

و بر آمدن حاجت باشد که تاخیر افتد ازان جهت که تا آن نحس از جایگاه خویش زایل شود
و بجایگاه دیگر آید و قمر را قبول کند و قمر اندران جایگاه باشد که با بتداء حاجت
بود آن حاجت برآید اگر قمر بجایگاه دیگر باشد و مقبول باشد نه با آن نحس که یاد کردیم
و ناظر باشد بدان جایگاه که باول حال بود پس دلیل کند بر تمامی حاجت و همچنین
اگر دلیل نیز بر کوکب دلیل کند با آن اتصال بر قضاء حاجت و آن کوکب
اندران وقت منحوس باشد بکوکبی دیگر دلیل کند بر برآمدن حاجت تا انگاه که
دلیل باز بان کوکب متصل شود بنظر مودت مثال چنانکه مسئله از هدیه باشد
باشد که آید یا نه و طالع سرطان بود و قمر اندر دلو بمقارنه مریخ و مریخ با ذنب
بود اتصال قمر با مریخ دلیل کند بر انکه هدیه برسد هم اندران روز چنانکه مریخ
با ذنب بود و ذنب دلیل کند بر هدیه رسیدن تا انگاه که باز قمر بحمل رسد و بمریخ
متصل شود برسد آن هدیه ولیکن پاره کمتر چون کاری ابتدا کرده آید صاحب
طالع و صاحب رابع هر دو یکی کوکب باشند و مسعود باشند و ساقط باشند
از نحس پس عاقبت آن کار چنان باشد که خداوند ابتداء کار خواهد یعنی
دلیل سایل اگر دلیل خانه از خانها مسئله یا تحویل سال یا مولود اندر جایگاه
مقبول باشد و بصاحب طالع نظر بودش و نه با صاحب حظوظ طالع پس
اقبال دلیل دلالت کند بر بودن حاجتها و تمامی مرادها و بر انکه نظر بود
دلیل کند بر دیری بر آمدن حاجت اما چون کوکب دلیل کند بر تمامی حاجت
از جهت اتصال با نحس اتصال و اندران وقت تمام نشود آن حاجت نا امید
بباید بودن ازان حاجت تا انگاه که قمر یک دور برود و اندر فلک بهم
جاها برسد و بهم دلیلان متصل شود و چون بجایگاه حاجت رسد با دلیلان
مقارن شود تا متصل انگاه لاشک آن حاجت برآید و اگر مثلا مطلوب
طلب مال باشد صاحب دوم و یا صاحب سهم السعاده دلیل بر حاجت آید
و اگر دو کوکب دلیل کنند بر حاجت و دافع و مدفوع الیه هر یک اندر جایگاهی
باشند معلوم بدرجه و دقیقه از طالع زمانی یا طالع تحویلی یا طالع مولود چنانکه
دافع برسد به برج خویش هم مانند آن درجه و دقیقه که اندر وی بود مدفوع

الیه باشد

الیه باشد پس هر آینه بحسب نمود دلالت حاجت که چنانکه اتصال دافع با مدفوع الیه تمام شود
آن حاجت نیز هم بان وقت تمام شود و برآید و ظهور اگر صعود باشد که هر روز زیر تمام
صاعدتر می شود و بطی السیر بود دلیل کند بر انکه رفعت و منزلت و جاه باید روز
بروز تا بغایت خویش برسد و چنانکه سریع السیر باشد دلیل کند بر انکه زود رفعت
و منزلت یابد بزودی و اگر دو دلیل دلالت کنند بر تمامی حاجت با اتصال
یکدیگر پس وقت تمامی بر سه وقت باشد اول که قمر نقل کند میان ایشان
پیش ازان که آن دو دلیل بیکدیگر متصل شوند اگر دلیل برآمدن بزودی
باشد وقت دوم انگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل شوند و مر که تر
انگاه باشد که قمر با ایشان یاری کرده باشد یا نقل النور باشد یا اندر موضع حاجت
بی شک آن حاجت برآید و وقت سیوم انگاه باشد که آن دو دلیل از
یکدیگر منصرف شوند پس هر آینه برآمدن حاجت باشد بدین سه روز که
و اگر دو دلیل دلالت بر قضاء حاجت با اتصال یکدیگر و از یکدیگر منصرف شده اند کنند
آن حاجت تمام نشود و نومید بباید بودن تا انگاه که قمر یک دور فلک برود
و چون بموضع حاجت برسد یا میان آن دو دلیل نور نقل کند یا ازان دو دلیل ان ل
یکی یا دو بموضع حاجت نظر کند هر آینه حاجت تمام شود اگر دلیلان دلالت
کنند بر شر و مکروه و هر دو منحوس باشند و سریع السیر باشند و غیر مقبول پس هر آینه
شر انگیزد بزودی و اگر مقبول باشد دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطی السیر
باشند و چون بر سعادت دلیل باشند و مسعود بوند دلیل کنند بزودی
بودن آن چیز و چون غیر مقبول باشد دلیل کند بر تاخیر سعادت و همچنین
بطی السیر چنانکه مسئله از حاجتی باشد قمر با بعضی کواکب اندر طالع باشد
باز اندر موضع حاجت آید و بصاحبش نظر کند پس آن حاجت هم اندران
وقت برآید اگر بوقت مسئله یا بوقت ابتداء کاری دلیلان دلالت کنند
بر قضاء حاجت دلیلان بیکدیگر ناظر باشند یا صاحب جزء اعظم حاجت
بصاحب جزء اعظم طالع نظر کنند پس هر وقت که بیکدیگر نظر کنند یا بیکدیگر متصل شوند

۹

مثل دور زحل ۳۰ سال
و دور مشتری ۱۲ سال
علی هذا القیاس

آن روز و آن ساعت آن حاجت بر آید اما بدانکه مطالع بروج و سالهای بروج
ضعیف آید بدلالت وقتها و سالهای کواکب و دورهای ایشان قوی‌تر آید از بروج
بدلالت اوقات زیراکه بروج دلالت نیدا نکنند مگر بکواکب و ازین جهت را
بود که بومعشر گفت که برجها بر سبیل مردگان اند چون نور کوکب اندر ایشان
آید زنده شوند و دیگر گفته اند که بروج بر مثال تن است و کواکب بر مثال
جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی از برج ذوجسدین و دلیل کند بر بودن
حاجتی وقت آنگاه باشد که متصل شود دیگر باره قمر از برج آن کوکب چنانکه زحل
اندر سنبله بود و قمر بوی متصل شود از قوس دلیل کند بر آمدن رسولان وقت
آنگاه باشد که قمر از جدی بزحل پیوندد و اگر بعضی کوکب دلیل کند بر چیزی
از خیر و شر بیشتر حدوث آن چیز آنگاه باشد که روز آن کوکب باشد یا ساعت
وی یا هم اندر آن روز بدان ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کون چیزی
پس بروز سه شنبه ساعت مریخ تمام شود یا پیدا آید و اگر کوکب تنها باشد
بدلالت پس وقت تمامی حاجت بعدد دوران کوکب بود یا سال آن کوکب
و اگر دلالت مر برج را باشد تنها پس بعدد مطالع یا عدد سالهای برج باشد
وقت تمامی حاجت و اگر برج با کوکب مشترک باشند جمع کن دور کوکب
و مطالع برج و اگر واقع اندر برج ذوجسدین باشد و قابل اندر برج
ثابت و یا قابل اندر برج ذوجسدین باشد و واقع اندر برج ثابت پس
وقت حاجت با رباع و فصل سال افتد و اگر واقع اندر برج ثابت باشد
و مدفوع الیه اندر برج منقلب و یا قابل اندر برج ثابت باشد و واقع اندر
برج منقلب پس وقت حاجت بر ماهها افتد و اگر واقع اندر برج ذوجسدین
باشد و واقع اندر برج منقلب پس وقت حاجت بروزها باشد و اگر واقع قابل
و قابل هر دو اندر برج ثابت باشند پس آن حاجت بسالها بر آید و اگر
هر دو در برج ذوجسدین باشد بماهها بر آید و اگر هر دو در برج منقلب باشند

پس آن حاجت

پس آن حاجت بساعتها اندر تمام شود و همچنین قیاس کن که نظر را که از اوتاد
یا مایل الاوتاد و یا از ساقط و زایل الاوتاد باشد اوتاد بر مقام برج ثابت
و مایل الاوتاد بر مثال ذوجسدین و زایل و ساقط بر مثال برج منقلب است
این فصل را نیک یاد دار و از و تامل کن که بسیار جایگاه بکار آید و اگر کوکبی
متصل شود بکوکب دیگر و دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه باشد که
واقع اتصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب طالع نظر کند پس صاحب
سادس دلیل کند بر بیماری وقت و درازی بیماری از صاحب سادس
کنند یا از سال وی یا از نظر دیگر دلایل بوی و اگر آغاز کاری کنی و صاحب
طالع یا دلیل بچند کوکب متصل شود و آنگاه آن همه کواکب باز بتدا از برج
متصل شوند بکوکبی که اندر آن برج باشد دلیل کند بر تباهی ابتدا آن کار آن
تباهی و فساد دفع کند بعدد دوران کواکب که دلیل با ایشان متصل بود
باز از آن تف و مکروهی باز گردد مثال چنانکه طالع سرطان باشد
و قمر بزهره و شمس و مشتری پیوسته بود و وسط السماء و این همه کواکب
هر یکی باز بزحل پیوسته بوند و زحل اندر طالع بود بعدد دور زهره و دور مشتری
و شمس سعادت باشد چند دورها سپری شود زحل نحوست خویش آنگاه پدید
کند و تباهی آرد هم در دانستن اوقات بدانکه وقت بر آمدن کارها و تمام
شدن حاجتها از پنج جا طلب کنند اول آنکه نظر کن با اینکه نظر بعد ما بین
الدلیلین کند آنچه میشود ببیند که احد الدلیلین بدیگری بجبب و کت یکشبان روزی
صد و تقویم یا وسطی که برسد آنچه با بین و کت مذکور قطع کرده باشد ساعت
یا روز یا سال یا ماه خواهد بود و باعتبار برج ثابت و منقلب است
و ارباع و غیر آن و اینها با بین معینی در معرفت باز آمدن غایب در فصل
پانزدهم فرموده اند النظر الی الاتصال احد الدلیلین الی آخر فی ذا کان
کل واحد منهما متساوی در درجة ذلک الا فی معتصا فی یوم و اذا کان بینهما

درجات مکان قضاوه مقدار رنک الدرجات اما ایام و شهور او سنون علی تقدیر المسئلة
این عبارات بعد از بین مذکور میشود بوقت سوال هر برجه یعنی در حسابی که واقع و قابل له
جزو صد شش هر درجه را سال و ماه و روز و ساعت واقع و قابل بنو رو باحد
از درجات مابین ایشان سال بود و یا ماه یا روز یا ساعت چنانکه گفتیم باندازه
سرعت سیر دلیل و ابطاء ایشان و دوم آن باشد که واقع بر درجه قابل برسد یعنی
بحرکت تقویمی یا بجهة واقع بر درجه کامل برسد به شعاع یا بجسد یا تأمل و همچنین
رسیدن دلیل بموضع حاجت یا آمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل
یا کوکبی که هم من کل حاجت است بوتد یا بطالع که مقبول باشد دلالت بر تمام حاجت
کند و این تفصیل بعد از بین مذکور میشود بسال و ماه و روز یا تا قبل النور برجه قابل
یا واقع برسد بجسد و سیوم بنگر بدرجات مابین فرضا اگر مطلوب طلب شغلی
باشد در حالی که مابین طالع و درجه عاشر باشد بطریق مذکور اعتبار نماید
و همچنین درجات مابین صاحب طالع درجه عاشر دلیلین هر درجی یعنی درجات
سوا یا مطالع سال یا ماه یا روز باشد باندازه سرعت و ابطاء دلیل آن و دلالت
بروج به ثابت و منقلب و چهارم بنگر بوالی که دلالت کرد بر وقت که سال
صغری و یرصد دلالت اگر فوق الارض بود و شرقی باشد بعد بسال صغری غربی
بود و اگر مغربی بود در روزها باشد اگر تحت الارض باشد و شرقی باشد ماهها
بود و اگر مغربی بود سالها بود بعد و سال صغری دلیل پنجم بنگر که والی مسئله
و وقت یکدام برج است بعدد درجات مطالع آن برج باشد و اگر ثابت
باشد سالها بود و اگر ذوجسدین باشد ماهها بود و اگر منقلب بود روزها بود
و باشد نیز که مابین طالع و درجات قابل یا مابین قابل و درجات طالع نیز گویی
مابین باشد هم در معرفت کیفیت اوقات و کمیت روزگار بدانکه اوقات
ابتداء حرکات پس هر ابتداء حرکتی که اندر فلک بود تا انتهاء از زمانه انکه اندر
میان است در آن وقت است و هر حرکتی را امیدی است تا بر سر شغل بمزاجی
که موافق بود و را یا نه آن نیز هم وقت است که بیرون جز یا برخی دلیل کند و حکایه

و گفتها اکنون

حرکتها اکنون صفت کنیم بدانکه تبدیل اشکال و تغیر حرکات و تبدیل اشکال باز گشتن کوکب بود
از شرق بجنوب و از مغرب بشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال و این را تبدیل اشکال
گویند و تغیر حرکات از رجعت تا استقامت و از استقامت تا رجعت و از ناقص سیر
بزاید السیر و از زائد السیر تا ناقص السیر و از صعود تا هبوط گشتن و از هابط صاعد گشتن
اما انتقال آن باشد که کوکب از آفتاب جدا شود تا بناحی و برجوش از پیش و از پس
در سفلیان او مر علویان را و قمر از وقت جدا شدن آفتاب از شان تا صد و
هشتاد درجه و از صد و هشتاد درجه تا تمامی دور و شرح این بالا تر یاد کردم اگر
کواکب یمین و الیسر آفتاب باشند و نیز شرقی بودن کواکب از دور فلک و غربی بودن
از شان چنانست هر کوکبی که اندر ربع طالع بود شرقی بود و هر چه اندر ربع
وسط السماء بود جنوبی بود و هر چه ربع هفتم بود غربی بود و هر چه اندر ربع
وتد چهارم بود شمالی بود و تمام این سه جایگاه بود در از فلک این نهاده است
که صاعد است و این از نقطه چهارم است تا طالع تا نقطه یعنی این نصف که طالع در وی
وسط السماء و جایگاه گرانی و دیگری این باقی دیگر است که وی را هابط خوانند دلیل کند
بر دیری ربع طالع دلیل کند بر ساعت اگر دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود
و اگر خلاف این بود دلیل کند بر روزها و وسط السماء و ربع وی دلیل کند بر روز
اگر سیر نهاد دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود و ربع سیم یعنی مغربی دلیل کند
بر ماهها چون دلیل اندر برج مجسده بود و سریع السیر و ربع شمالی دلیل کند بر سالها
چون دلیل اندر برج ثابت بود و سریع السیر و اگر بسرعت و ابطاء و بروج نگرسته شود
و گران مخالف باشند حال شان هم بدان قدر نیز بگردد و تمامی فصل فرو تر یاد کرده
دیگر بدانکه واجب کند مر گرفتن وقت را از هر ستاره که قوی نباشد یا آنگاه

که ویرا شهادت نباشد اندر مسئله یا حاجت و بدانکه حیله و قیتها اندر مسئلها بر پنج روی
بود و آن چنان باشد که درجها بین ما بین ایشان از درجات مطالع یا سوا که
میان دافع و قابل بود بشمر یا بجدی یکی هر درجی را سالی یا ماهی یا روزی
یا ساعتی بر قدر زودی جایگاه و دیری او یعنی از باع فلک و تیز بر قدر برجها
ثابته و ذو جسدین و منقلبه تیز بود قدر اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد و تیز
بر قدر سرعت و ارکان سیر و وجه دوم بنگری بدان وقت که ناقل بمقبول رسد
یا دافع بقابل رسد ببرج و دقایق و سیوم وجه دیگر بنگری که چند است از درجات
بعد و بروج الخ در تعریف سیوم بیش ازین مذکور ساخته درجات ما بین
را سال یا ماه یا روز یا ساعت گفت و اینجا روزها گفته هر برجی یکی درجه
میان متصل و اگر بود و متصل شود آن در چهار روزها گیری و چهارم وجه آنست
که بشمری از طالع تا بجایگاه قابل التدبیر یا بمطالع یا بر درجات شود از جایگاه
قابل التدبیر یا بطالع هر برجی را ماهی و پنجم وجه آنست که بنگری بدلیل وقت
که چند است سال صغری وی بر قدر آن سالها بود یا ماهها بود یا روزها یا
ساعت و اوقات ازین پنج روی بیرون نیست و مثال آرم بر اوقات
تا روشن تر شود و اگر دافع اندر برج مجسده بود و قابل اندر برج ثابت باشد
اوقات ارباع سال باشد یعنی هر درجه ربع سال بود و اگر دافع اندر برج
ثابت باشد ~~اوقات ارباع سال باشد یعنی هر درجه ربع سال بود و دیگر~~
و مدفوع اندر برج ذو جسده بود همچنین اوقات ارباع سال بود و اگر دافع اندر
برج ثابت بود و قابل اندر برج منقلب بود و یا دافع اندر برج منقلب بود و قابل
اندر برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر دافع اندر برج ذو جسدین باشد و قابل
اندر برج منقلب و یا دافع اندر برج منقلب بود و مدفوع اندر ذو جسدین اوقات
روزها باشد و اگر دافع و مدفوع اندر برج ثابت باشند اوقات سالها باشد
و اگر دافع و مدفوع الیه یعنی قابل هر دو اندر برج ذو جسدین باشند و آن وقت را
تضعیف باید کردن یعنی سیزده درجه باشد بیست و شش درجه اعتبار کنند و هر
درجه را روزی گیرند و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج منقلب باشند اوقات
روزها باشد و اگر اندر برج ثابت باشند ساعات باشد و اگر دلالت اوقات

بر سالها بود

بر سالها بود و چند اندر برج مشرقی باشند دلیل کند بر ارباع سال و چند ارباع
طالع چون ارباع سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روز
و چند روز بود دلیل کند بر ساعات و اگر دلالت اوقات بر ساعات
بود اندر برج جنوبی افتد ایام بود ارباع ماهها شود و چند ماهها بود ارباع — شود و اگر ایام
سال گردد و چند اندر برج مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها
شود و ماهها ارباع سال شود و همچنین اندر برج شمالی و همچنین وجب
کند بگرستن از اندر آمدن دلیل باوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد
زیرا که اوتاد بقیاس بر جهاد ثابت است و مایل الاوتاد بقیاس بر جهاد
ذو جسدین و سواقط بقیاس بر جهاد منقلب است و نیز دلیل کند بر وقت
آمدن دلیل بموضع حاجت و یا آمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع
دلیل و یا آمدن کوکبی که بهم شکل حاجت بود تر یا بطالع که مقبول باشد
که دلالت کند بر تمامی حاجت دیگر اگر دلالت اوقات از والی طالع
بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد بتمامی قوت عدد سال صغری بود
سالها و اگر راجع باشد یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس یعنی بیکی ازین
حالها بود بعدد سال صغری ماهها و اگر راجع باشد و محترق و یا راجع باشد
و اندر هبوط و یا اندر هبوط بود و منحوس بود و بدحال یعنی بد و حال فاسد
باشد بعدد سال صغری روزها و اگر جمع شود نحسها بعدد سال صغری
ساعات و چه و بسیار باشد که اوقات دلالت کند از رسیدن دلیل
سهم حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه اندر پنج وجه
یاد کردم که سهام را نیز دلالت قوی است اندر احکام تا هیچ کار نیست و حکمی باطلاق — طالع مسئله بحجت عمر
بی سهام نکنی و دیگر بیشتر احکام اوقات دلایل بدین معنی بیرون آرد و این
نیز مانند ترین قولها است چنانکه مردی سوال کند از وقت عرض خویش بطالع
بدان ساعت و بنگر بحال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعادت و قدر و
و باجتماع یا استقبال که پیش از سوال بوده بگیر این دلیلها را و بنگر که کدام قوی تر است
او دلیل است بر وقت پس بدان دلیل را همچنانکه بیاید را نیز

مطالع میلاد رود و چون برسد بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحس بمیرد بدان وقت
واگر سعدی قوی از تثلیث یا تسدیس یا مقارنه شعاع افکند هلاک نشود و لیکن
نکبت رسد نحس یا نزدیک طبع و برج و گوهر نحس و برج وی و اگر نیز مقبول بود
و الی میلاد اگر اندر وتدی بود بدو چند سالهای کبری و اگر در زایل اوتاد بود بدو چند
سالهای وسطی و اگر ساقط بود بدو چند سالهای صغری و ما شاء الله گوید بنگر
بخداوند طالع و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود و نکبتها در قمر بود چون پیوسته شود
خداوند طالع بنحسی یا باحتراق بگیر هر درجه را که میان وی بود و میان آن نحس
یا میان احتراق نگاه دار پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه
سالی باشد و اگر در برج ذو جسدین بود هر درجه ماهی بود و اگر برج
منقلب بود هر درجه روزی باشد و اگر شرقی باشد هر درجه ساعتی باشد
پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع آن عدد عمر باشد و هر چه میان قمر و نحس
و یا احتراق باشد آن عدد نکبتها باشد و دلالت اوقات بیشتر ازین
یاد کرده ام و اندر هر بابی و فصل اوقات وی جداگانه بجای وی یاد کرده ام
و اینجا از آن نیز یاد کردم که روشن تر بود و بفهم گران و آسان تر و بیرون آوردن
اوقات دل نشسته بود و بیاد داشتن آسان تر باشد تا خطا نیفتد از جهت
آنکه بیشتر منجمان اندر بیرون آوردن اوقات بعاجل الحال عاجز آیند و سخنان
شان بیشتر از نجهت باشد والله اعلم فی اخراج الاوقات من مدخل
القمر النظر این تعریف شامل قسم اول و سیم بهت از اقسام خمسه
که قبل ازین مذکور شد الی اتصال احد الدلیلین الآخر فاذا کان کل واحد
منهما مع الآخر فی الدرجة کان ذلک الامر مقتضیا یومه و اذا کان بینهما درجات
کان قضاؤه مقدار تلک الدرجات اما ایام او شهور او سنون علی تقدیر
المسئلة واعلم ان البروج الثابتة تدل علی السنین و ذوات الجسدین تدل
علی الشهور و المنقلبة تدل علی الایام و ربما فصلت حاجة عند بلوغ المتصل موضع
المتصل به فی السیر و انظر فان وقع الدلیل و المدلول فی ربع الذی من الطالع
الی العاشر فان المدة ایام و ان کان من السابع الی العاشر فالمدة الشهور

وکذلک

وکذلک من الطالع الی الرابع فشهور و من الرابع الی السابع سنون و اذا کان بعض
الکواکب فی الطالع ثم صار فی بیت الحاجة قضیت و تمت فی ذلک الیوم فاذا
کان بین اتصال الدلیل و المدلول درجات کثیرة فانه ربما تمت تلک الحاجة
قبل ذلک و ذلک عند نقل القمر بین الدلیلین فاذا تم الاتصال قضیت
بتمامها و اذا دل الکوکب علی کون الحاجة و لم یتم فی الوقت الذی یرجوه فلا
تیأس منها حتی یدور القمر فی الفلک مرة واحدة فان مروره بالکواکب
والاوتاد و موضع الحاجة دلیل قضاء الحاجة فاعتبر ذلک ولا تستعجل واصبر
علی التجب و علیک بکثرة الشهادات ابدا فقد تستدل بالقلیل علی الکثیر
والاوقات فی کون الشیء یکون اما ایاما و اما شهورا و اما سنین علی قدر
طبیعة المسئلة فی اوقاتها فان من الاشیاء ما لم یمکن ان یکون اربابها کثیرة
من اعداد و الایام و منها ما لم یمکن الا ان یکون فی السنین کغرس الاشجار
و غیرها فینبغی ان یکون التدبیر فی اخراج الاوقات علی طبیعة الحاجة و جهة المسئلة
فان کانت المسئلة فی الاشیاء التی لا یکون الا فی السنین طلبت الا و لا و تکون
بالسنین و ان کان من الاشیاء التی لا یکون الا بالشهور والله اعلم بالصواب

قسم دوم برهان الکفایة

البرج الاول الطالع و ما فیه من المسائل فصل اول در احکام ابتداء کارها
بدانکه طالع دلیل کند بر ابتداء کارها و خداوندش و قمر و سهم السعادة این همه
دلیل اند بر ابتداء کار و هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل باشد و خانه
چهارم و خداوندش و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعادة هر کدام ازین دلایل
که گفتم شهادت بیشتر دارد دلیل عاقبت کارها و بیک اگر بوقت آغاز کار
دلیل اندر وتد باشد و دلیل عاقبت اندر زایل باشد یا ساقط آغاز کار نیک
باشد و عاقبت کار بد باشد و اگر دلیل عاقبت اندر وتد بود و دلیل ابتدا ساقط
یا زایل عاقبت کار نیک باشد و اول کار بد باشد و همچنین حکم کن بر نظر
سعدان و نحسان و اگر بوقت ابتداء کار قمر یا دلیل ابتدا اندر برج منقلب باشد
آغاز کار مکن کار چنان باشد که آن کار بکنند و گاه نکنند و اگر اندر برج ثابت باشد

آغاز کار قوی باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد این کار را دو سه بار آغاز کرده
باشد از آن کار بکار دیگر اندر آید و اگر ماه یا دلیل ابتدا بسعدین پیوسته باشد
آغاز کار بشادی و نیک بخیر باشد باندازهٔ اتصال و اگر دلیل عاقبت سعد
باشد یا بسعدی پیوسته بود اندر وتد عاقبت آن کار بخیر باشد و محکم و اگر به
نحسی پیوسته باشد همه نحوست و مشقت و ویرانی باشد فصل ۲۱
اندر دانستن احوال عمر مردم به نیکی و بدی چون پرسد از عمر خویش بنگر بصاحب
طالع و قمر زیرا که عمر مردم اندر ضد اوتد طالع است و تکیهها در قمر انصراف قمر
دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل کند بر عمر باقی مانده اگر ماه از نحسی
باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل کند بر آنکه عمر گذشته بر ذل و محنت و تعب
و شدت بوده و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعدی باز گشته
بود و بنحسی پیوندد عمر گذشته بر سعادت و نیز دولت بوده و آخر عمر بر مشقت
و ادبار باشد و اگر سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل بر سعادت و
دولت کند و اگر از نحس باز گردد و بنحسی باز پیوندد و عمر گذشته و باقی
مانده بر ادبار و مشقت و محنت و ذل باشد و همچنین حکم کن که گفتیم هر کاری که
بخواهی کردن و اگر ضد اوتد طالع اندر تحت الشعاع باشد و بنده با حتراق و قمر
منحوس باشد یا ساقط از طالع یا در هشتم یا بعضی نحسان اندر طالع باشد یا اندر
هشتم دلیل کند بر مرگ سایل و دانستن وقت وی آنگاه باشد که بنگری از درجه
صاحب طالع تا درجهٔ احتراق انچه جمع شود بنگر که اندر کدام برج است و بکدام
جایگاه حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعت چنانکه برتر یاد کردم و تباه تر
آن باشد که آن نحس در طالع باشد یا در اوتاد و صاحب چهارم باشد یا صاحب
هشتم و اگر سعدان بطالع ناظر باشند و قمر پاک باشد از نحسان و صاحب
طالع پاکیزه باشد و ناظر باشد بطالع و قمر نیز بصاحب برج خویش ناظر باشد
یا به برج خویش دلیل کند بر بقای عمر و درازی زندگانی و دولت و
اقبال و سعادت و شادیها بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان

بجنبی

و همچنین از قمر انچه جمع شود از درجات یا بجسد یا شعاع سعدان و نحسان هر درجه
یا سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی چنانکه گفتیم آنجا که برسد اگر سعد باشد
دولت و اقبال و سعادت باشد اندران وقت و اگر بنحس رسد ذل
و نکبت و مشقت و محنت باشد قول عمر بن فرخان الطبری عمر بن فرخان الطبری
گوید بنگر که به نیرین یا بطالع یا بسهم السعاده یا اجتماع و یا استقبالی که پیش
از ولادت یا پیش از تحویل سوال باشد بنگر که کدام لایقتر است بهیلاج گیر الکاذ کدام
بگیر از درجات هیلاج تا درجه سعد و نحس بجسد یا شعاع هر درجه از مطالع سالی
بود چون بدرجهٔ نحس آید یا شعاع و جسد و اگر سعدی شعاع نیفکند هلاکت باشد
و اگر سعدی شعاع افکند نکبت باشد و بگذرد و اگر بجسد یا شعاع سعدی
رسد دولت و سعادت باشد و اگر سعدی شعاع افکند سعادت افزاید
و اگر با نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند و بر اندازه سعد و نحس و قوت
ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر بپرسد از اول عمر خویش و میانه عمر و آخر عمر
که اندرین سه بخش کدام اندر سعادت است و کدام بخش اندر نحوست بنگر بصاحب
اول عمر مثلثات طالع صاحب مثلثه اول دلیل کند بر قسمت اول عمر و صاحب مثلثه
دوم دلیل کند بر قسمت دوم از عمر و صاحب مثلثه سیوم دلیل کند بر باقی
و قسمت آخرین از عمر و بنگر بنظر و سعادت و نحوست و جایگاه و قوت
ارباب مثلثات از هر یکی علی حده چگونه اندر آن حکم کن چنانکه نمودم
اندر باب اول عمر از انصراف و اتصال قمر بسعد و نحس و اگر از چهار بخش
عمر سوال کند بنگر ببرج طالع و ببرج وسط السما و ببرج هفتم و ببرج چهارم
هر کی سعدی باشد یا شعاع سعدان سعادت و دولت و اقبال اندران قسمت
عمر باشد و هر کجا نحسی باشد یا شعاع نحسان ذل و مشقت و محنت و تباهی اندران
قسمت ربع باشد ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی ربع دوم از وسط السما تا
دلیل کند بر جوانی و برنایی و هر دلیلی ربع سیوم از هفتم است دلیل کند بر کهلی
و میانه عمر و هر کس ربع چهارم از رابع است دلیل کند بر پیری و بر روی بر مرگ

واقع مرگ و از بیم مرگ بمرض بخواهد بودن از کوره و کفر و سوال مرگ و آنچه بگویند و را
از بیم مرگ از خانهٔ چهارم و از ربع چهارم دلیل گیرد قدر سعد و نحس و اگر پرسد
اندامهای تن که بر کدام اندام نیکویی و سلامت است و بر کدام اندام درد
و ضعف است بنگر بصاحب طالع و بطالع که از کواکب سعد و نحس کدام کوکب است
ناظر و از کدام برج است بگوی آنچ که سعد بین آن اندام که بران برج سعد منسوبست
نیکویی راست و اگر نحسی باشد ناظر بنگر که از کدام برج نظر دارد آن برج که اندام
بوی منسوبست بران اندام ضعف و تباهی بود مثلاً سر حمل راست و گردن مر ثور
راست جوزا کتف و دو دست راست سینه و پستان و دهانه و معده مر سرطان
راست و معده سوزان مر اسد راست شکم و شانه راست میان و نیت ماده سنبله
میزان راست عورت و جایگاه وی عقرب راست رانها قوس راست
زانو مر جدی راست ساقها دلو راست قدم و پشت پای حوت راست و نیز
گویند فوق الارض از سر تا نیم اندام راست و تحت الارض نیمهٔ فرودین را بالا
و نیز گویند فوق الارض نیمهٔ راست است و تحت الارض نیمهٔ چپ است چون این
دانستی حال نیک و بدی تن نیز بدانی اگر فهم کنی **فصل سیوم** اندر دانستن
سال سایل که چند است اگر سایلی پرسد که سال عمر چند است بنگر که درجهٔ طالع
چند درجه است و نسبت وی از برجی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا نصف
یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع چیزی این معلوم شد بنگر عمر طبیعی چند سالست و آن صد و
بیست سال بود هم بران اندازه از وی بگیر چندان سال باشد مثال طالع پنج درجه
آمد پنج سدس برجی باشد سدسی از صد و بیست برگیرم بیست سال باشد و اگر خواهی
هر درجی را از درجهٔ طالع اندر چهار ضرب کن آنچه بیرون آید آن بود عمر سایل که اندر
ویست و این از قول ابو جعفر است **قول ابو جعفر** مصنف این کتاب میگوید علی
بن محمد الشریف بنگر بدلیل طالع که علویست یا سفلی اگر علویست بنگر از درجهٔ دلیل تا درجهٔ
شمس و اگر سفلی باشد از شمس بگیر تا درجهٔ دلیل و بنگر که نسبت وی از دور فلک یعنی تا تمامی
چند است

چند است هم بران قدر برگیر از دور و اگر هر دو اندر یک برج باشند بنگر که نسبت وی
از برجی چند است هم چندان از دور برگیر آنچه جمع شود بر دوازده قسمت کن آنچه
بیرون آید سالها باشد آنچه باز ماند هر نصف سدسی از وی ماهی باشد و نسبت چنان
باشد که بنگر که آن درجات جمع شده از سی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا آنچه
بود میماند از دور همچندان برگیری چنانکه اندر بر تر یاد کردیم **وجه دیگر** بنگر که
دلیل طالع را که دوری وی از آفتاب چند درجه است یاد دار و بنگر که آفتاب
از دلیل بچند درجه دور است نسبت وی تا تمامی وی بر چند باشد آنچه بیاید از جمله
دور برگیر بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و هر نصف سدسی روزی
باشد **وجه دیگر** بنگر که طالع از طالع چند دور است درجات ما بین ایشان از نسبت
کن و اگر اندر طالع باشد ما بین درجات را از نسبت برج گیر و چندانی از دور بر
گیر آنچه بیاید و دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و ابواب او هر نصف
سدسی از وی ماهی باشد اینست بیرون آوردن سال نیک تمام کن **فصل**
چهارم اندر بیرون آوردن طالع مولود و طالع سایل و تاریخ و لادت اگر سایلی
پرسد که من بکدام سال و ماه زاده ام و طالع مولود من چیست طالع بنه چه و
اوتاد راست کن بدرجه و دقایق و بگیر درجات طالع را اندر درجات صاحب
طالع ضرب کن آنچه جمع شود قسمت کن بر درجهٔ قمر که اندر برج رفته است آنچه بیرون
آید تمام کن دلیل و جدا گانه نگاه دار انگاه بگیر از حمل تا دقیقهٔ شمس از درجات
مطالع شهر آنچه بود بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید از دوازده کم کن آنچه
بماند اگر از یکی باشد تا سه اندر فصل بهار زاده باشد و اگر از سه باشد تا شش اندر
فصل تابستان زاده باشد اگر از شش باشد تا نه اندر فصل تیرماه زاده باشد
و اگر از نه باشد تا دوازده اندر فصل زمستان زاده باشد و باز بنگر و باقی آن
حساب که بر دلیل قسمت کرده است و از اول حمل بنگر هر برجی را یکان یکان
هر کجا برسد آفتاب اندران برج بوده باشد و باز ضرب کن و دقایق شمس را

پی درجها اندر شصت و بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید سیکان بعکس آنچه کمتر از سی ماند
آفتاب اندران درجه بوده باشد و باز بنگر اگر قمر فوق الارض است مولود در روز بوده باشد
و اگر تحت الارض است بشب بوده باشد اگر قمر مابین حمل و سرطان باشد اندر ربع اول
ولادة وی آنجا بوده باشد و اگر روز یا اندر شب و اگر مابین سرطان و میزان باشد
اندر ربع دوم بوده باشد از شب یا از روز و اگر مابین میزان و جدی باشد اندر ربع
سیوم بوده باشد از شب یا از روز و اگر مابین جدی و حوت باشد اندر ربع آخر
بوده باشد از شب یا روز و اگر قمر اندر طالع بود با اول ساعت زاده باشد از بیرون
و اگر اندر دوم طالع زاده باشد بساعت دوم باشد از روز همچنین تا دوازده
خانه بگوی و باز بنگر بوجه طالع اگر نیمهٔ اول بوده از آن وجه که هر وجهی را سه بهره
رسد پس بماه اول زاده باشد از آن ربع و اگر نیمهٔ دوم باشد بماه دوم
آن ربع زاده باشد و اگر نیمهٔ سیوم باشد بماه سیوم از ربع زاده باشد و باز
بنگر که صاحب نیمهٔ کدام کوکب است آن کوکب صاحب ساعت باشد و باز بنگر بر
نیمهٔ که برآمده است بعض که پیش از درجهٔ طالع است ابتدا از ذات حمل هر نیمهٔ
را سی درجه سی درجه بگیر و نیمه‌ای که درجه طالع را آنچه حصهٔ وی است بگیر آنچه
از عدد جمع شود از اول حمل بعکس آنچه بماند بنگر که یکی سی سی رسید آنجا که بر رسید
آن برج طالع مولودش باشد آنچه که از ده کمتر ماند اگر از یکی باشد تا سه بوجه اول
بوده باشد طالع و از سه تا شش بوجه دوم بوده باشد طالع و از شش تا ده درجه بوجه
سیوم زاده باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند نیمه است
حساب کن هر نیمه سی سیکان بگیر از نیمهٔ طالع آنچه حصهٔ وی است از درجات
برگیر و جمع کرده از درجهٔ حساب طالع بعکس بحساب هر برجی سی سیکان آنجا که
برسد آن برج طالع مولودش باشد و باز ضرب کن درجه صاحب ساعت را اندر
دوازده آنچه جمع شود از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بعکس بحساب هر
برجی سیکان هر یکی برسد اندران روز صاحب آن برج زاده باشد باز بنگر
بصاحب

بصاحب برج چهارم از وی که خداوند آن ساعت است که اندر وی زاده باشد هم
دیگر و اگر درجهٔ صاحب حد طالع را اندر درجات شمس ضرب کنی آنچه بر رسد
بر ساعات ماضی آن روز قسمت کنی آنچه بماند وی باقی عمر باشد و آنچه گذشته است
آن باشد که از قسمت بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است بیشتر
از صد باشد صد از آن بیفکن به باقی عمل کن دیگر ضرب کن درجات طالع را اندر درجات
صاحب حد آنچه بر رسد از صد کم کن که آنچه کمتر از صد باشد از آن باشد عمر گذشته
بنگر که صاحب طالع دو کجا اندر حد کیست و بنگر که صاحب حد را درجه چند است
درجات حد را اندر درجات صاحب دو کجا ضرب کن آنچه بر رسد اگر زیادت
از صد باشد بعد از وی کم کن آنچه بماند باقی وی عمر گذشته سایل باشد اینست
بیرون آوردن سال و ماه و روز و ساعت مولود دلیل **فصل ۵** اندر دانستن احوال نام
و خط اما بدانکه عطارد دلیل خط است و نوشتن و کاغذ و نقاش و قمر دلیل
نیکو و بد نام است و خط باندازهٔ اتصال سعد و نحس و از ارکین که نام از
بیرون آمده است دلیل وی منظر قمر است و بدان کس که میرسد متصل قمر را
بود اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود یا اندر شرف بود یا اندر
وتد بود این نامه از نزد سلطان باشد و اگر اندر شرف بود زایل بود از اوتاد
مران کس را سلطان خشم بود و اکنون از وی شده و اگر اندر خانهٔ خویش بود
و اندر وتد بود از اهل بیت معروف باشد و از اعیان شهر و حد و مثلثه فروتر
از خانه بود و حد کمتر از مثلثه و حد کمتر از حد باشد و اگر از طالع در جایگاه نیکو
باشد و بجد او نه برج خویش ناظر نبود بگوی که منزلت دارد و لیکن ستوده نیست
در میان قوم و جای خویش اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است اندر هبوط خویش
باشد اندر وتد باشد آن کس که نامه نوشته است وی را حسب و نسب نباشد و اگر سلطانی
بود و جاه باشد و اگر با هبوط نیز زایل باشد وی را حسب و جاه نباشد و بدین کس نام
سوی و نسبت بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است اگر نظر نیکو باشد میان
ایشان دوستی باشد و اگر تربیع و مقابله باشد میان ایشان خصومت و شر بود

وهمچنین حکم کن که ازان کواکب منصرف عند القمر کردی بنیکی وبدی بیکن این دو کوکب بهر یکی از
کدام طبقه اند وبچه صفت اند وهر یکی در کدام جایگاه اند وبکدام برج اند از ان نوع
که بینی حکم کن والله اعلم **فصل** ششم اندر دانستن احوال نامه از نیک وبد اگر
قمر متصل باشد بسعودی اندر نامه خیر وخوبی بود اگر نظر مودت باشد دوستی ومهربانی باشد واگر نظر تربیع
ومقابله باشد آنچه از خیر وخوبی باشد بر ضد باشد وبروی با طعنه یا آزمایش باشد
واگر بجایگاه نیکو باشد قمر با آن کوکب که وی متصل باشد دلیل خیر وسعادت باشد
واگر قمر بنحس ناظر باشد اندر نامه شر وتباهی باشد واگر آن نحس اندر وتد باشد یا قمر آنچه بود
جدیول(?) واگر ساقط بود تباهی باشد ونکبت یا بدار بنا باشد همچنین که مثال کردم از خیر
وشر حکم کن والبیس معرب گوید اگر قمر را بتثلیث باشد پس طالع یابی اندر معنی نامه
شادی ومژده باشد واگر به تربیع ومقابله یابی غم ودل مشغولی باشد واگر ساقط
باشد نه غم ونه شادی واز حال چگونگی عطارد نیز دلیل گیر تا درست برآید که وی
دلیل نامه است باتصال وانصراف جایگاه نیک وبد وسعادت ونحوست او
نیک بنگر تا خطا نیفتد اگر عطارد مشغول بود اندر نامه سخنان نیکو بود واگر منحوس باشد
سخنان زشت بود واگر اندر وتد بود سخنانش قوی باشد واگر زایل یا ساقط باشد
سخنانش ضعیف ودروغ باشد واگر مستقیم بود سخنانش راست ونیکو باشد
واگر راجع سخنان همه دروغ باشد وبدان نامه کار نکنند وبدان نامه فرستادن
پشیمان باشد واگر بطالع بود وبنگرد هر دو مان از ان شاد باشند ومهربانی
نمایند واگر بتربیع ومقابله بنگرد هر دو مان ناخوشی باشند وفرمان بر دار نباشند
اگر پرسند نامه بکه آمده است وبکه میرود اگر قمر بزحل متصل شود نامه بخواجگان
ودهقانان باشد واگر بمشتری ناظر باشد نامه بوزیران وقاضیان ومتولیان
وفقیهان باشد واشراف واگر بمریخ نگرد بصاحب لشکر وسرهنگان باشد واگر
بآفتاب نگرد بملوک ورئیسان باشد واگر بزهره نگرد بزنان وحاجیان(?) وخصمان
ومغنیان باشد واگر بعطارد نگرد بدبیران ودبیران(?) ومنجمان وعاملان باشد
واگر قمر خالی السیر باشد بنگر بجایگاه وبرج وی اگر اندر طالع باشد باهل این شهر باشد

واگر اندر دوم

نامه و کتابت [illegible]

مسعود

واگر اندر دوم خانه باشد بسبب گران و خداوندان مال باشد واگر سوم باشد برادران واقربا
باشد همچنین هر کوکبی تا دوازده خانه واگر بگوید که از کی آمده است این نامه بنگر که از
که منصرف است از آن کوکب گوی همچنان که گفتیم واگر خالی السیر باشد بنگر که از کدام برج
واز کدام خانه بیرون آمده است تا از آنجا بگویی اگر پرسد که نامه را ختم کرده بود
یا نه بنگر بدلیل ونظر اگر بجای از بیست ان پیوسته باشد بعطارد بگوی که ختم کنند واگر
بدرجه یا بود و درجه منصرف باشد یا کمتر از حدی بگوی که ختم کردند واگر دلیل متصل
باشد بصاحب وسط السماء یا بشمس یا بعطارد یا بشمس باشد یا اندر وسط السماء
بنگر یا بصاحب وسط السما متصل باشد یا بشمس یا بعطارد بود و بطالع ناظر باشد
بگوی که ختم کنند واگر متصل شده باشد وهنوز از حد تمام نگذشته باشد بگوی
ختم کردند واگر بیشتر از نور عطارد گذشته باشد ومنصرف شده بگوی ختم نکردند
ونکنند واگر قمر بعطارد متصل نباشد ونه عطارد به شمس ختم نکنند آنگاه شهادت
از طالع جویی بدان صفت که از دلیل گفتیم اگر گوید نامه از نزد سلطان بیرون آید
یا نه بنگر بعطارد واگر منصرف باشد از شمس یا از صاحب وسط السما یا از صاحب …
وی وسط السما انصرافی بیک درجه یا دو درجه بگوی بیرون آید واگر حرنی(?) باشد
بیرون نیاید از نزد سلطان واگر پرسد که این سلطان رسد یا نه طالع دلیل
سایل است وسط السما دلیل سلطان وعطارد دلیل نامه واگر عطارد منصرف
باشد از دلیل طالع ومتصل شود بصاحب وسط السما یا بشمس یا قمر ناقل(?) اگر نور
باشد از عطارد وبصاحب وسط السما یا بشمس بگوی رسد نامه بسلطان وهمچنین اگر
کوکبی نور عطارد وبدلیل سلطان نقل کند واگر صاحب وسط السما قابل تدبیر عطارد
یا صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه طالع منصرف باشد وبوسط السما ناظر
باشد بگوی که رسد واگر چنین نباشد نرسد اگر پرسد نامه کی آید بنگر بعطارد اگر
اوبر النصیب(?) است اندر طالع یا اندر دلیل وبطالع نگرنده است دلیل کند برآمدن
نامه چنانکه عطارد بدرجه طالع آید بحساب از جیب(?) طالع یا از راست طالع بدان وقت
نامه آید خاصه چو سخن از دست بد باشد اگر بنظر بدرجه طالع آید واگر عطارد
را اندر طالع حظی نبود واندر دلیل و ناظر نبود هیچ نامه نیاید واگر ماه از عطارد

منصرف شده و برج طالع بود آن وقت نامه آید که متصل شده و اگر عطارد منصرف شده
بدلیل چند درجه بود برج برسد نامه این خاصه که اتصال از وتد بود و چند از ساقط باشد
دشوار برآید و باشد که نیاید و بجای او نرسد و اگر عطارد اندر وتد دوم باشد
و رونده باشد ببرج طالع نامه بیاید و نزول و اگر جواب این باشد که گفتیم یا حضور عطارد دوم
باشد و از دلیل با از طالع نزد بگرداند هیچ نامه نیاید و باشد که نامه آید و باز گردد
بجای خویش اگر پرسند که نامه نوشتیم و فرستادیم جواب وی کی آید بنگر با اتصال
قمر دوم کوکب که اتصال دوم جواب نامه است و آن مابین درجات قمر با اتصال
دوم دلیل گیر برایام و شهور و سال آمدن جواب نامه و اتصال مودت و
مخالفت و سعادت و نحوست و جایگاه فلک و بروج حکم کن تا حقیقت کیفیت جواب
به نیکی و بدی بدانی چنانک پیشتر اندر باب آمدن نامه گفتیم اگر پرسد که خبری آمدن
حق است یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر هر کرا استشهادت بیشتر بود اگر از نحسان
پاک باشد و بکوکب ساقط متصل نباشد و اندر وتد باشد خبر حق باشد و حق تر آنگاه
بود که اندر برج ثابت باشد یا مستقیم الطلوع و قمر نیز اندر برج ثابت بود و اگر دلیل
اندر وتد باشد بکوکب ساقط متصل از آن خبر جزوی بود ولیکن تمام نشود یعنی بعضی راست
و بعضی دروغ باشد اما بجای که استقامت دلیل و سعادت او و اتصال بکوکب
سعد و برج ثابت بود و برج مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل خبر حق است و رجعتی
کوکب نحس و کوکب راجع و برج منقلب و ساقط این همه دلیل خبر دروغ باشد
و اگر بعضی از دلایل خبر دروغ و بعضی از دلایل خبر راست بدلیل جمع شود حکم بر
غالب تر کن و اگر هر دو برابر باشد حکم آمیخته باید کردن و تمامی این فصل
اندر خانه سیوم یاد کنیم که آنجا درخورتر است

فصل هفتم اندر دانستن

آنکه نان که نرخ وی زیادت بود یا نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر است
وی را دلیل کن اگر دلیل متصل شده بکوکبی که اندر طالع بود یا اندر وسط السما آن بان
زا بها گران شده و نرخ بر فزون تر شده و اگر متصل شده بنگر که اندر هفتم باشد یا اندر
چهارم هم نیکو باشد و فزونی و خواستار لیس بنگر بدان کوکب که اندر برج دو وتد باشد
اگر مقبول باشد یا قابل باشد مر ضد او تد طالع را یا قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ و

روابی

روابی بازار و فزونی بها و اگر مقبول باشد و سعد بود هم نیک باشد و فزونی روابی
باشد و اگر دلیل متصل شده بکوکبی ساقط غیر مقبول آن آخربان کاسد شود و اندر آن
باشد بها و وی فرود آرد کمتر باشد و خوار ماند و اگر با هم ساقط مقبول باشد از
صاحب حزاعم خویش و یا قابل باشد مر قمر را یا ضد او تد طالع را آخر بیار آن بسیار
باشد و کاسد نباشد ولیکن نرخ ارزان باشد و اگر قمر صاعد باشد اندر
شمالی زاید النور و العدد باشد فوق الارض باشد خاصه که صاعد باشد اندر وسط
السما دلیل کند بر روابی بازار آن آخربان که از وی سوال کند و اگر نالطا بود
اندر جنوب ناقص العدد و النور باشد اندر ارباع فلک هابط باشد یا اندر تحت الارض
باشد دلیل کند بر کاسدی بازار آخربان و کمی بها و زیان اندر وی اما بدان
که کوکب دلیل اندر وتد باشد نرخ افزون کند و اگر مقبول باشد یا سعد
روابی بازار بود و اگر ساقط باشد نرخ نقصان کند و اگر غیر مقبول باشد
یا منحوس روابی نباشد و کاسد بود

فصل هشتم اندر شناختن

حال کشتیها اگر قمر منحوس بود یا بنحسی نوری ناظر بود و عطارد یا زحل یا مریخ باشد
که هر که بکشتی نشیند یا باب اندر آید هم هرک و هلاک باشد و اگر قمر مسعود باشد
و سعدان بوی ناظر باشند دلیل صلاح و امن و سلامت باشد و همچنین
آن نظر سعدان و نحسان بگیر که قمر و عطارد این دو کوکب را سعدان سعد
کنند و نحسان نحس کنند مر این باب را بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر
و نظر سعدان و نحسان بوی و جایگاه وی از صاحب طالع و حال عطارد و اگر
صاحب طالع یا صاحب برج قمر اندر وسط السما باشد حادی عشر در خانه
نهم دلیل کند بر سبکی کشتی و زود رفتن وی و سبکتر آنگاه باشد که اندر نهم
باشد اگر یکی از این دو دلیل که گفتیم اندر چهارم باشند یا اندر ششم دلیل کند
بر گرانی کشتی و بر ردی اگر دلیل اندر طالع باشد دلیل کنند بر زود رفتن و سبکی
و اگر قمر زاید النور و العدد باشد دلیل کند بر زود رفتن و سبکی و اگر ناقص النور و
العدد باشد دلیل کند بر گرانی و دیری و اگر صاحب برج قمر بقمر بمقابله نظر کند
و آن مریخ باشد دلیل کند بر آنکه میان مردمان کشتی جنگ کارزار افتد و اگر
زحل باشد اهل کشتی از آب دریا بخورند یا بیمار شوند یا میان ایشان قحط

اشد و اگر نظر تثلیث و تسدیس بود سهل تر باشد و اگر نظر مخالفت بود هم از سعدان دلیل بخیلی
و عداوت باشد میان ایشان قول بطلیموس حکیم بطلیموس گوید که اندر حال کشتی از
دوازده بروج هر کدام برج که نحس باشد فرود و تباهی بدان رکن باشد و هر که سعد
باشد خیر و نیکویی بدان جایگاه باشد چنانکه سینه کشتی در حمل راست و آنچه
فروتر از سینه باشد در ثور راست و بر ما کشتی در جوزا راست و پهلوها او
سرطان راست و روی کشتی که بر آب استاده است در اسد راست و شکم
کشتی در سنبله راست آنچه برابر و فرو رود از سینه کشتی در میزان راست
و جایگاه کشتی بان در عقرب راست و قوس کشتی بان راست خاصه و ستونهای
هوی در جدی راست و شراعهای بزرگ در قوس و دلو راست و پلیها در حوت
و هر کدام جایی سعد باشد یا قمر یا صاحب برج قمر مسعود باشد دلیل کند بر سلامتی
و نیکویی آن موضع و هر کجا نحس باشد یا قمر یا صاحب برج قمر منحوس باشد اندر وی
دلیل شر و تباهی آن موضع باشد و اما قمر طالع دلیل کشتی است هم خداوند
طالع دلیل آن کشتیهاست که اندر کشتی نشینند هر کدام را که مسعود یابد و با سعدی
بود ناظر و یا با سعدان باشد دلیل سعادت باشد و هر کجا نحس آن بینی دلیل
تباهی است و اگر قمر اندر تحت الارض باشد و منحوس باشد بزحل و زحل بطی
السیر باشد دلیل کند بر بلا و موج و بادهای مخالف و تباهی و نظر اسعدان سود
نکند و اگر نظر تثلیث باشد و بطی السیر باشد زحل بار و حمل کشتی هم بدریا افکند
اندر از بند امید بر ماهی را و اگر زحل مقیم نباشد و بطی نباشد آسانتر باشد
و سلامت باشد پس از بیم و فزع و اگر اندرین حال زحل با عطارد و با مقارن
باشد تباهی و شدت سخت باشد و اگر سعدان بزحل ناظر باشد از راست
زحل از جایگاه عرض از آن نحس کمتر کند و اگر مریخ تحت الارض باشد و قمر بوی
متصل باشد از فوق الارض دلیل کند بر شدت و بلا و موج و باد و جنگ
و کارزار و عداوت میان اهل کشتی و بر تر آنگاه باشد که عطارد نیز با وی باشد
واگر یکی نحس با قمر

واگر یکی نحس با قمر باشد و یکی نحس با شمس دلیل تباهی و هم هلاک باشد خاصه تر از
نظر تربیع و مقابله و اگر مشتری با کره باشد و قمر با مشتری باشد دلیل سلامت
باشد و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر اندر فوق الارض باشد و مسعود
باشد از سعدان دلیل سلامت باشد و منفعت و اگر با این همه زهره در تحت
الشعاع باشد هم سلامت بود زحل دلیل گرسنگی و تشنگی و غرق شدن و مریخ
دلیل کارزار و حرب و صاعقه و سوختن و دزدان و از جایگاه برجهای آبی
و آتشی و خاکی و بادی حکم کن و اگر قمر بنحسی متصل شود به تربیع و آن نحس راجع باشد
کشتی از همه راهها باز گردد و یکی که قمر اندر کدام مثلثه است از آن باشد باز
گشتن کشتی و کوکب راجع دلیل باز گشتن بود اگر سعد باشد سلامت بود و اگر نحس
باشد فرود و تباهی باشد و سریع السیر دلیل زود در رفتن کشتی باشد و بطی السیر
دلیل گرانی باشد و هر وقت که دلیل با نحسان باشند و یا نحسان مستولی
باشند دلیل تباهی و هلاک باشد و چون سعدان ناظر باشند از آن هلاک باز رهند
با اندازه کوکب و اگر نحس شعاع افکند تباهی و هلاکت سخت باشد اگر اتصال مودت
باشد بهتر از آن باشد که استقبال تربیع و مقابله و اگر قمر اندر استیلا باشد و نحسان
بوی ناظر باشند و عطارد و یا که از نحسان باشد دلیل کند بر هلاکت و اگر نحسان به
برج قمر یا بطالع ناظر باشند و این هر دو برج ذو جسدین باشد یا از این دو یکی
مجسده بود اهل آن کشتی بکشتی دیگر تحویل کنند بصورت طالع و طبع و طبیعت
برج قمر و صد قمر بر اندازه بعد ایشان و طبایع بارها کشتی و اگر سلم سعادت وقت و قابلیه اندر
دوازدهم یا ششم دلیل کند بر وهم و ترس و زیانها و اگر دلیل یا صاحب طالع
راجع باشد هم باشد که کشتی از نیمه راه باز گردد

فصل ۹

اندر بیرون آوردن طالع سائلان جمع شدن و سه چهار حاجت یا بیشتر چنین گوید در روسکی
فیلسوف چون گرد آیند نزد تو سایل بسیار روا ارتفاع هنوز بیک درجه باشد
جزو یک گذشته باشد طالع سایل اول را باشد و وسط السماء سایل دوم را باشد و
خانه یازدهم مر سایل سیوم را باشد حب الولد طالع سایل چهارم را باشد و تیر پنجم
سایل پنجم را باشد حب الاخوة مر سایل ششم را باشد حب الاب سایل هفتم را باشد

بیت السؤ سایل سخت را باشد و آن چهار خانه بطالع نظر دارند وی دلیل نکند و گفته اند که حاجت
اول از طالع بباید نگریستن و حاجت دوم از بیت المال و حاجت سیوم از بیت الاخوة
بباید نگریستن و این سخن برهانست بر اثنا عشریه هر سی از بهر آنکه در هر برجی دلالت
کند و همچنین قیاس دوازدهم حاجت را از بیت الاعدا و دیگر حاجت اول را از
اتصال اول قمر و حاجت دوم از اتصال دوم قمر و حاجت سیوم از اتصال سیوم
قمر و اگر قمر را اندران برج که هست اتصال بعدد حاجتها نباشد اندر برج دوم قمر
نگر باتصال آن برج حکم کن و اگر اندران برج اتصال نیز نبود اگر آن هنگام اندران
ساعت کوی صاحب ساعت اول حاجت اول را صاحب ساعت دوم حاجت
دوم را و صاحب ساعت سیوم مر حاجت سیوم را همچنین تا ساعت هفتم بر ترتیب
حکم کن **فصل ۱۰** اندر نگریستن دو چیز یا بیشتر کدام بهتر است یا قوی تر یا دو
گروه مردم یا بیشتر یا دو انباز یا از دو حاجت کدام بهتر و نیکوتر و کدام قوی تر و کدام
از وی نیکو هیئة تر یا از دو خبر کدام حق است و کدام از وی باطل است بگوی سایل را
از آنچه می پرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر یکی را بر مرتبت و لا بنهند چنانکه حاجت
اول را باول و دوم را بدوم همچنین تا آخر پس آنگاه بنگر بصاحب طالع و نفس
طالع و برج دوم و صاحب وی همچنین حکم کن بر یکی خانه را و صاحب وی بران
حاجت که بر مرتبه وی نهاده است و از سعدان و نحسان حکم کن و هم دوم از
اتصال قمر باول و اتصال دوم و سیوم حکم کن از آن کوکب و از جایگاه وی
و از حال نظر موافقت و مخالفت و قوت و سعادت و نحوست همچنین حکم کن
تا بر تو معلوم شود هر دلیلی که اندر وتد بود وی قوی تر باشد از آن دلیل که ساقط باشد
یا مایل الوتد و هر دلیلی که اندر شرف یا اندر مغایب سعادت بود یا قمر وی را بود
یا صاعد بود حکم از حاجت و آن گروه و آن مردم بهتر و قوی تر باشد نیک اندیشه
کن تا معلوم شود و اگر اتصال قمر نیز دلالت نیابی از ارباب ساعت حکم کن چنانکه
برتر نمودم و مثال یا دکردم بر ترتیب هر یکی و آن بجهة سعدان و نحسان
اقدام کن و بطلیموس گوید بنگر حاجت اول را از ارباب مثلثات اول
و دوم را از صاحب مثلثه دوم و سیوم مر از صاحب سیوم بسعد و نحس و قوت

وضعف وصعود

وضعف وصعود و هبوط و تیز و چیز و بند بنگر و حکم کن باتصال و انصراف باتصال مودت و اتصال
مخالفت حکم کن تا تمام بر تو معلوم شود و اگر پرسد از زمین و از شهرها که کدام شهر
موافق تر باشد مرا یا کدام زمین معارو یا کدام رکن از شهر بنگر بصاحب طالع که
سعادت وی بکدام ربع است و کدام ستاره است که وی را سعد کند یا از نظر سعادت
بوی نور افکند و آن ستاره بکدام برج و بکدام برجست بگوی که بدان جانب
و بدان افق سعادت بود و اگر منحوس بود بدان روی که نحوست بیشتر آن جانب
نباید بود که بیم هلاکت باشد و تباهی احوال و اگر خواهی از اتصال قمر نگر باول
و دوم و اگر خواهی باز باب مثلثات نگر و اگر خواهی بطالع و دوم و سیوم
نگر و اگر خواهی باز باب ساعات نگر بجهتها و نواحی که باشند بسعادت و نحوست
از آنجا حکم کن البرج الله تعالی و ما فیه عن المسایل **فصل ۱۱** در دانستن حال
و یافتن مال و منفعت اگر پرسد از مال که لازم یابد و حال روزی و کسب و معاش
چگونه باشد بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سایل اند و نگاه نه دوم و
صاحب برج دوم اگر قمر یا صاحب طالع بصاحب مال پیوندد یا اندر برج دوم بود
دلیل کند بر یافتن مال بی رنج و طلب و اگر چه نظر از مودت باشی و اما اگر نظر از
تربیع و مقابله بود آن مال بسختی و دشوار یابد بسیار رنج و تعب رسد و الحاح
و منازعت و درشتی و اگر صاحب مال بپیوندد اندر طالع متصل شود یا اندر طالع باشد
و مقبول باشد مال تا سایل بی رنج و تکلف خدای بوی رساند خاصه که نظر مودت
بود و اگر تربیع و مقابله باشد پاره اندیشه و تفکر باشد و آخر برسد بوی و اگر میان
دلیلان اتصال نبود و کوکبی باشد ناقل النور مال بوی بسبب کوکب ناقل النور
بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام برجست و اندر کدام خانه است از بهر
سبب حاجت دلالت کند بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری اندر بیت المال باشد دلیل آن کنی
مال باشد و اگر نحسان در بیت المال باشند دلیل کند بر آن دبار صاحب مسئله
و اگر قمر خالی السیر باشد سایل با مولود چیزی اندران حال باشد که هست نه بر
فزون و نه بر نقصان و اگر قمر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر باشد
بطالع پس مال و مایر نیکوی و تفضل و منزلت و رفعت و اگر آن سعد منحوس باشد

بیابد از مال لاموت روز بروز و جاه و منزلت بیابد بیش و آن کوکب که دلیل کند بر یافتن
مال اگر اندر طالع باشد بجهد خویش بیابد و اگر اندر دوم باشد از دست رنج یابد و اگر اندر
سیم باشد اندر قبل او تا و برادران و سفرها نزدیک یابد و اگر اندر چهارم باشد
از قبل برادران و پدران یابد همچنین تا دوازده خانه و اگر صاحب طالع نیز دلیل
کیری شاید چنانکه بنکری بکدام جا بکجا هست بسعادت بدو رسد مال از آنجا یابد و از آنجا فایده
فایده شود قول بطلمیوس و بطلمیوس کوید بنکر اینجا صاحب طالع و قمر و سهم السعاده اگر سهم
السعاده بصاحب طالع یا بقمر متصل باشد و مسعود باشد مال بسیار یابد و امیدها بزرگ از
و دولت و اقبال و سعادت بزرگ یابد و اگر این طالع منحوس بود نقصان بزرگ افتد
و کویند که قمر را و سهم السعاده را سعادت بزرگیست اندر توانگری و درویشی بحکم های
خواه و غافل مباش ازین حال و اصل سهم السعاده آنست که دو ریاست و فایده ها و بخت دو
از دولت که حال ها بعد النیرین از هیچ کوتاه [illegible] نیست و اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس
و مشتری و آن سعدان ساقط باشد یا بعضی از ایشان در شرف باشند و مسعود باشند
بسهم السعاده و اندر اوتاد باشند و هر دوان سعد متصل باشد دلیل کند بر بقای دولت
و جمع مال بنهایت و میراث رسد بقدر مقدار وی که هیچ کمی نباشد و اگر عطارد بدین ناظر
باشد بسهم السعاده و مسعود باشند و در خانه سهم السعاده نیز مسعود بود و فرمان از وی
ساقط باشند بد و لکن اینکس از عمل ها مبادا نیست و مال عظیم و رتبت آرد و در بزرگی و ریاست
و یا از قبل کتابت و یا از قبل تجارت و بغایت رسد که هرگز تهی دستی نباشد و اگر
با این همه قمر با عطارد و زهره بسهم السعاده یا یکی ازین سه [illegible] متصل باشد و مسعود
باشد اگر کسب آید یا فرزند فرزند از وی و اگر این اتصال از اوتاد باشد بسهم السعاده با قمر
بیشتر از آنچه جمع کرده باشد از مال برود و نفقه کند و اگر کسی اندر اوتاد بسهم السعاده باشند
و سهم السعاده بایشان متصل باشد با تسییر ایشان افتد از درجه سهم آنچه جمع کرده باشد از مال
همه تباه کند و برود از وی بزندگانی و چیزی نماند و اگر قمر با سهم السعاده نظر کند و عطارد اندر برج
خویش باشد و مسعود و [illegible] نیکی بیش بود و اندر کار خویش نافذ باشد و نیکو معیشت بود
اندر تجارت و آنکه صلاح سهم السعاده و نظرش بقمر و قوی تر آنکاه بود که قمر مسعود باشد بسعدی

که اندر

که اندر وتد باشد مقارن باشد یا ناظر از نظر مودت چون این اتفاق بود که گفتیم
دلیل کند بر ریاست و عز و جاه و منزلت و فایده و مال بسیار بود چون آن
جای که دلیل قوی تر اندر وی است و اگر قمر را شرکت باشد یا سهم السعاده
زیادت کنند بسعادت قمر اگر از صاحب برج یا قمر یا صاحب برج سهم ساقط
باشد و اندر اقاویل اوایل چنین یافتیم اگر پرسد از مالی که امید دارد
از سلطان یا از مال اشراف خاصه بنگر بجایگاه شمس و مشتری اگر این دو
کوکب را با سهم مال یابی اندر وتد یا با صاحب سهم مال یا اندر خانه مال باشد
یا صاحب وی باشد و مریخ از ایشان ساقط باشد پس این مال بیابد بر
آیینه با آسانی و سلامتی و نیکویی و اگر مریخ اندر وتد مشتری باشد چنانکه
و مشقت افتد و یا باز داشتن یا بیشتر از وی برود و تباه کند و اگر بجای
مریخ زحل باشد پس بیابد بدیری و دراز تر و روزگار کشته و دیر دیر
بیش بیش و اگر از مالی پرسد که امید دارد و پدید آمده باشد که مال کیست از
صاحب هشتم دلیل گیر یا دلیل طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر پرسد
از چهارم جواب کن و اگر از مال پدر پرسد از پنجم جواب کن و اگر از
مال فرزند پرسد از ششم جواب کن و اگر از مال بندگان پرسد از
هفتم جواب کن و اگر از مال زنان و خصمان و انبازان و کسی دیگر پرسد
از هشتم جواب کن و اگر از مال سلطان از یازدهم کوی و از مال دوستان
از دوازدهم کوی و از مال دشمنان از طالع کوی و از مال خویش از خانه
دوم جواب کن هم برین صفت که گفتم همچنین حکم کن از دلیل مال با دلیل
طالع یا اتصال و نظر و نقل چنانکه برتو یاد کردم تا بر تو آسان گردد و قول
ابو معشر اگر صاحب دوم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشد اندر شمالی پس
مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت و از بزرگان یا خود دولت اگر باشد
از مال و اگر صاعد باشد اندر اوج مال بسیار کسب کند از ریاست و
و ملوکان و اگر صاعد شمالی و صاعد فلک اوج باشد پس مال کسب
کند از ملوکان بزرگ و خداوند قدر و منزلت و همچنین بنگر بهمه دلایل
و اگر دلیل بعضی خانه ها چنین باشد بر بزرگی و شرف و قدر و منزلت یابد

از ان جزو اگر ان کوکب کو دلیل کند بر سعادت زاید النور و العدد باشد و در برج السیر بود
و زاید صعود باشد اندر فلک اوج و بناحیت شمال یا بعرض پس دلیل کند بر ایذا
این سایل یا مولود دار روز بروز سعادت افزون شود و اندر دولت بزیادت
شود و هر روزی سعادتی و دولتی پدید آید و اگر اینکه گفتم با بطا باشد اندر خنسی
ناقص باشد اندر سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال و روز بروز زیادت
قول ما شاء الله ماشاء الله گوید بنگر اندر مولود و مسئله بصلاح حبت المال و
تعب داد و بجا بگذار اندر خدا او نه طالع گفتم اگر خدا و نه حبت المال بجد او نه طالع اتصال کند
خواسته اندر دو رجا گرد کند بی رنج و تعب و اگر خدا و نه طالع بجد او نه حبت المال
اتصال کند بسختی و تعب گرد کند و اگر کوکبی میان این دو دلیل نور نقل کند خواسته
بشفاعت و میانجی یا بسبب گرد کند پس بنگر بدان کوکب که اتصال کند که
کدام برج است خواسته بر طبع آن برج بود و گوهر ان خانه و اگر در دهم باشد
از ملوک یابد یا از کار کرد و اگر برج آتشی باشد از کار آتش یابد همچنین
هر دوازده خانه را بر این قیاس بگوی و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود
بنگر بصاحب طالع اندر کدام برج است اگر اندر اوتاد باشد روزی مستند باشد
و اندر کار کردن قدرت بیفزاید و اگر ساقط باشد روزی تنگ روز بروز کمتر باشد با نیاز و
قوت بجز و اگر اندر مایل اوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند از نحسان دور باشد
و بسعدان متصل باشد خاصه بمشتری و بطالع یا صاحب طالع ناظر بود دلالت
کند بر مال بسیار که گرد کند که مشتری دلیل مال عظیمست بنگر بصاحب مال اگر زحل باشد
مال از جهت کشت و دود و تعب و معالجت روزی بود و مشقت و اگر مشتری
باشد خواسته از فقها و قضاة و وزرا و از دین و حج و با نیکویی و پارسایی و
تجارت و امانت بدست آرد و اگر مریخ بود از لشکریان و اهل حرب و از کارها
آتشی و خون ریختن و دزدی و قهر کردن فرا دست آرد و اگر آفتاب باشد از جهان ملکی
و بزرگان و ملوکان و از بزرگان و از کار آتش گرد کند و زهره باشد از زنان و
لهو و طرب و دوستی و از میراث و از عطرت فرا دست آرد و اگر عطارد بود از
کسب تجارت و علم و کتابت و محاسبت گرد کند و اگر قمر بود بنگر که اتصال بکیست
از وی قلم کن و اگر خانه السیر بود از جا سوی صاحب جزی و طواف گرد کند
و از طبع آن برج که قمر اندر وی است هر حکم که نیز راست آید درست آید قول

بو معشر

بو معشر گوید بنگر بصاحب هیج هر اعمه برج مال که کیست اندر وتدها یا مایل وتد و بنگر
و اتصال او نزدیک بر و مقبول و مسعود تر بحد بر طالع و این کدام کوکب بود
هفت کواکب و اندر کدام خانه بود از فلک از آن در باب طلب کردن که آن کوکب
بود و آن خانه که اندر وی بود و بیشتر آن بود که این دلیل مال بشرف بود یا نزایل الزاید
یا صاعد و اندر وتد باشد و میان وی و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال متفق المطلع
و متفق القوه یا متفق الطریقه الکفاه غایت مال بود و نیک بختی مولود و سعادت
مال از سعادت بزرگ تر و نیک بختی مولود آن باشد که صاحب مال و
صاحب جار عشر و صاحب سهم السعادة زاید باشد و اندر وتد باشند و صاحب
طالع با ایشان مسعود بود اگر دلیل غایت سعادت مولود باشد و الله اعلم
فصل دوم اندر معرفت نفقات کردن اگر کسی پرسد که گوید بجای مردی یا
با دو سیر درم نفقه کردم آن درم ها شمار گیرد یا نه بنگر بصاحب هر تا صاحب
ثانی اگر بنظر نیکو باشد و مقبول بود نیک از دیگر باشد از این دو مقبول بود و
قوی باشد بنگر و شمار نفقات وی بزیادت از آن که رفته باشد و اگر اندر
مایل اوتاد باشد همان نقصان از حسنات کند بعینه و اگر ساقط باشد یا کوکب
ساقط اتصال کند بعضی از وی شمار گیرد پس اگر با سقوط نیز منحوس باشد اندک مایه
شمار گیرد و اگر با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نگیرد و آفت وی از جنس و
طبیعت آن نحس و آن خانه باشد و جهت نحسات اوفتاد کنند بنظر یا بدلالت از این
جهت زیان و آفت و زیان بیشتر افتد پس و از صاحب یازدهم و از سهم
سعادت نیز یاری خواه و از صاحبش فصل سیوم اندر معرفت برج
هر فراخی و تنگی اما برجهای که دلیل کند بر جوانمردی و سخاوت و فراخی کاری تنی نفقه
آن جوزا است و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجها طالع
باشد یا قمر یا مستولی بر طالع نیز اندرین برجها باشد دلیل کند که مولود یا سایل مال
اسراف کننده باشد و بسیار نفقه کند و ببخشد و اما برجهایی که کم تر [illegible]
بسیار قدر است و مثلثات وی و برجهایی که مال بر ساند [illegible]
کند جوزا است و مثلثات وی اگر این برجها که گفتیم اندر جا نگاه [illegible] باشد از دو [illegible]
و نحسان اندر وی باشند دلیل کند بر بسیاری نفقات و تباهی معیشت و دست
تنگی و رفتن مال آنچه بدست آورده باشد و بود که خود مال با سعادت روزی نبود [illegible]

مسقوط

واگر نیکو حال باشند از دور فلک نحسان اندر وی باشند دلیل کند بر انکه حال وی اندر فراخی
و توانگری باشد با ندازه و اگر نیکو حال باشند و سعدان اندر وی باشند دلیل کند بر بسیاری
یافتن مال و سعادت اما آن برجهایی که بد بهند مال و بار نیست شد مرجان آ
و مثلثهای وی اگر نیکو حال باشد از دور فلک و سعدان اندر وی باشند دلیل کند بر
توانگری و سعادت اگر جایگاه بد باشد از فلک دلیل کند بر درویشی و تباهی
حال و دست و اگر سعدان و نحسان باشند هر کدام قوی تر است حکم کن **فصل**
چهارم اندر دانستن انکه مال چند درم یافته شود اگر پرسد از عدد مال که چند
درم یافته شود اگر پرسد از عدد مال که چند درم باشد بنگر بصاحب مال و عطارد
و سهم مال و صاحبش هر کدام ازیشان قوی تر باشند و جایگاه او نیک تر بشمار آن
بیشتر قوی و دلیل است بر عدد مال اگر عطارد باشد و اندر هبوط باشد یا اندر
جایگاه بد دلیل کند بر انکه از ان مال که بوی رسد بیست درم باشد و اگر اندر
مثلثه باشد دو هزار درم یابد و اگر اندر شرف باشد بیست هزار درم یابد و
همچنین هر کوکبی که او دلیل باشد با ندازه جایگاهش بد یا بهتر با ندازه سال و درجه صغری
خویش اندر هبوط و جایگاه بد بیست درم دهد عطارد و اگر اندر مثلثه باشد سال
صغری را اندر ده ضرب کن انچه بیرون آید چندان باشد و اگر اندر خانه خویش باشد
سال صغری اندر صد ضرب کن و اگر اندر شرف باشد اندر هزار ضرب کن هر
کوکبی که دلیل باشد همچنین کن اگر دلیل راجع باشد انچه بدهد نیمه از وی کم کند و اگر
محترق باشد با ندازه احتراق کم کند اگر از آفتاب شش درجه بعید بود نیمه
مال کم کند و اگر چهار درجه بعید باشد ثلث مال کم کند و اگر با درجه شمس برابر باشد
یعنی درجه بدرجه هیچ چیز نیابد باز بنگر که عطارد و کدام کوکب نظر دارد از سعدان و نحسان
و جایگاه آن ناظر چگونه است و اگر سعد ناظر باشد با ندازه جایگاه خویش زیادت
کند از سال صغری خویش چنانکه بر ترتیب یاد کرده ام و اگر نحس ناظر باشد با ندازه خانه
و جایگاه خویش بکاهد و اگر راجع باشد نیمه عدد خویش بکاهد و همچنین از احتراق کم
کنم اگر بدرجه شمس باشد چیزی نکاهد و سعد نیز همچنین چنانکه بدرجه شمس باشد چیزی نیفزاید
و چون آن دلیل دلالت کند بر عدد مال با انکه زیادت کند یا انکه نقصان کند
اندر برج ذو جسدین باشد انچه دلیل کند از عدد تضعیف کن و شش چندان بدلیل باشد
از تثلیث

از تثلیث و تسدیس زیادت کن و از نظر تربیع و مقابله و بجامعه کم کند قول الیس مصری
والیس فیلسوف گوید بنگر از درجه وتد چهارم تا درجه آفتاب انچه بیاید از عدد
درجات عدد مال چندان عدد باشد دهها باشد یا صدها یا هزارها انچه بیرون
آوردن عدد مال و عدد و پرچم جواب و الله اعلم **فصل** در معرفت حال وام
دار که چگونه بود ان شاء الله گوید بنگر سایل را از طالع و مسئول عنه را از هفتم و عطارد
و قمر دلیل عمل است اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد
میان ایشان جنگ و عداوت و خصومت باشد و کوکب انتقال کننده آغاز جنگ
از وی باشد و اگر بمودت باشد میان ایشان بصلح و دوستی باشد و اگر دلیلان بیوند
ناظر نباشند و قمر یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند رسولی یا کسی شفاعت بباید با خود
یکی دیگر را ببیند و بشناسند اگر کوکب ناقل از دلیل سایل منصرف شود باتصال
مودت و با دلیل مسئول عنه متصل شود اتصال مخالفت این سایل کسی را بفرستد
بشفاعت نزد خصم و این کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت و تعصب
انگیزد و اگر کوکب ناقل به دلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند شفاعت کند و جهد
کند و بسیار تیمار دارد و نیکویی گوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه
بمودت منصرف شود و با دلیل سایل بمودت اتصال کند کسی فرستد نزدیک
سایل الحاجت سخن نیکو و تقاضا کند و اگر مخالفت منصرف شود بمودت اتصال
کند خصم بر زشتی و درشتی پیغام کند و این رسول نیکویی گوید و هزل و اگر از
مودت منصرف شود بمخالفت اتصال کند و سخن نیکو پیغام کند بدوستی این
رسول زشتیها و درشتیها گوید همچنین نیک تامل کن و تصرف کن و جواب ده
و اگر قمر مسعود بود دلیل کند بر نیکویی تقاضا و اگر منحوس باشد دلیل کند بر زشتی
و جنگ و ملازم گرفتن خاصه نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد بزحل متصل باشد
و منحوس بود حال بسیار شود و با زیر عقوبت باز گردد و بگواهان دروغ و اگر مریخ منحوس
باشد دلیل کند بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر قمر بتحت الشعاع باشد
دلالت از دشمنی کردن بجای سخت و اگر قمر اندر مواضع بد باشد یا اندر طریق محترقه
سخت تباه باشد دلیل فی دمال باشد و اگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری
دلیل آسانی و نیکویی باشد **فصل** در معرفت حال تجارت و بازرگانی

اگر پرسد از تجارت و بازرگانی بنگر بعطارد و قوت و ضعف وی و تشریف و تقویت و سعادت
و رجعت او و جای او و از قمر و اتصال و انصراف و حال او از سعادت و نحوست
و قوت و ضعف اگر قمر زاید النور و زاید العدد و الحساب باشد و برج السیر صاعد
بود و شمالی و فوق الارض باشد دلیل کند بر گرانی و روا شدن آن چیز که همی پرسد
و اگر بخلاف آن باشد دلیل کند بر ارزانی و کاسدی و اگر ازین دلالتها که قمر را
گفتیم بعضی بر نیکوی باشد بعضی بر بدی هر کدام دلالت بیشتر و قوی‌تر است حکم
بر وی کنی و هر ارزانی و کاسدی که اندر مسئله که از حال باشد که بجای بیرون فرستاده
باشد و از یا دیگر امید دارد بقمر و عطارد و در برج بیت المال و در برج بیت الرجا
و اگر قمر بعطارد متصل شود و از نحسها پاک باشند و خرج از ایشان فقط باشد
خاصه که زهره بقمر ناظر باشد یا بود در برج بیت الرجا یا با صاحبش دلیل کند بر زیادتی
و بسیاری سود و اگر این که گفتیم بر بیت المال باشد یا بصاحب او همچنین باشد و اگر این
سعادت جمع شود بقمر و عطارد و داخل باشد پاره نقصان افتد و اگر بر خلاف
این باشد که گفتیم از سعادت دلیل زیان و نقصان و کم بود

فصل ۷

اندر معرفت خرید و فروخت که برابر باشد و چگونه باشد حال وی از خریدن و
فروختن بدانکه بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه از طالع و از هفتم و همچنانکه بعضی
کتاب گفتیم اگر این دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند دلیل کند بر بیع برآمدن از
بیع و شرا و آسانی آن از آن کوکب باشد که نزدیک‌تر و قوی‌تر باشد و اگر کوکبی میان
ایشان نور نقل کند آن بیع و شری برآید بدست متوسطان و هر دلیلی که وی
قوی‌تر باشد دست آنکس قوی‌تر باشد و هر کدام دلیل که سعدان ناظر باشد یا
نکو حال باشد آنکس را بهتری و ارزانی باشد و سود کند و اگر خداوند طالع
اندر هفتم باشد و یا بصاحب هفتم اتصال کند سایل دوم رود و جوینده
باشد و اگر خداوند هفتم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول
عنه دوم رود و نیز سایل و جوینده باشد و اگر سعدی اندر طالع باشد دلیل
کند بر آسانی بیع و شرا و راستی و نیکویی و اگر نحسی باشد دلیل کند بر دشواری
بیع و شرا و دروغ و اما حال نیکی و بدی بیع و مقدار بها از وسط السما
بر صاحبش توان دانستن و خانه چهارم و قمر دلیل آید بر که حال آن چیز که بیع و شرا
از بهر وی است و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف نباشد این تابع آن
چیز که بوده شود

چیز که بوده شود نه خریده باشد میراث یافته بود یا بها از وی بر زاده باشد و اگر انصراف باشد و اتصال
نباشد آن چیز را که خریده باشد بها خرد نشده و باز بنگر بقمر و جای دوم بکه اتصال همی کند
اگر بسعدی متصل شود اگر نحس بیند خریده باشد از آن حق بگذارد و اگر آن سعد صاعد باشد
یا مشرقی باز آید خریده آن چیز را سبک بوده شد و حق بگذارد و اگر منحدر باشد و یا مغربی
باشد هم بدان بها بوده شده و اگر قمر در برج دوم نحس شود آنچه بر کرد وی باشد
بگذارد و باشد که کوکب کند خریده بازدهد و اگر بازنده که خریده شود بمکر و حیلت
باشد و دروغ و رنج و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکب مشرقی باشد آن اخر
نو باشد و اگر متوبه باشد کهن باشد و اگر اندر شرف باشد دلیل باشد بر نیکوی
جنس از آن ... و اندر مثلثه و حد و وجه فروتر از آن نباشد و اندر هبوط
چیزی باشد نابکار و اگر قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد زاید النور و العدد
باشد و سعدان بوی ناظر هر چیز که خریده شود آن روز زیادت از بها بوی
سود کند و اگر بجای سعود نحوس باشد دلیل زیان و نقصان باشد و اگر قمر
بعطارد و مریخ ناظر باشد دلیل خصومت و رنج و تعب باشد و اگر باذنب
باشد حیف و زیان و نقصان باشد و همچنین باشد بر زیان و مکر و
و نقصان و اگر قمر اندر برج معوج الطلوع باشد و ناقص النور و العدد و ناظر
نحسان باشد و اگر پرسد که بها چند درم است از صاحب وسط السما کوکب
چنانکه اندر باب هر حال صفت کردیم ۵ و اندر آنکه آن مالی باشد فروختن
بهتر یا داشتن بهتر و اگر پرسد آنکه مالی که داشتن بهتر یا فروختن بنگر بصاحب طالع
و قمر هر کدام از ایشان قوی‌تر باشد وی دلیل باشد اگر دلیل نیکو حال باشد
و بجایگاه نیک باشد و بسعدی متصل باشد داشتن آن مال بهتر باشد و همچنین
اگر صاحب ثانی مقبول مسئول باشد از صاحب طالع یا از طالع داشتن
بهتر باشد و اگر نحوس باشد نشاید داشتن فروختن بهتر باشد در معرفت
آنکه آن مال بسر فروخته شود یا نه و اگر پرسد که فروشم چیز ... شود فروخته یا بر
زیان بنگر بدلیل بعضی بصاحب طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام را شهادت بیشتر

وی دلیل باشد اگر دلیل ساقط باشد اندر و بکوکبی اتصال کند که اندر وتد باشد یا اندر شرف
وی باشد دلیل کند بر آنکه بسبب فروختن شود خاصه وتد طالع و وسط السما و اگر اندر
زایل و وتد باشد یا نه باشد میان سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد باشد یا زایل و وتد و
ساقط شود و یا بکوکبی اتصال کند که ساقط باشد دلیل کند که ارزان فروخته اندر
افتد اگر اوتاد دلیل زیادت نرخ باشد و زایل اوتاد دلیل میانه است و ساقط
دلیل نقصان و کاسدی است و وتد هفتم و چهارم میانه است اگر کسی پرسد و
گوید آن مال دارم که فروشم تا سود کنم بنگرید دلیل آن امر را یا آن را بسهم آن امر و بنا
و صاحبش هر وقت که اندر وتد آید یا بکوکبی اتصال کند که زاید باشد بعینه
زاید در نور و قدر و عدد و حساب و کرد صاعد باشد یعنی صعود در فلک
اوج و در وتر باشد یا در وتدی از اوتاد باشد و در حظ شمالی و برج مستقیم الطلوع
و برج شرف و بیت شرف و ابتزاز و تقیم و استقامت سیر و تشریف و قدوه
اوج استعلا و بیت فرح و صعود در طالع و خروج از شعاع شمس و برج کثیر الطالع
و انتظار سود صاعد و مسعود باشد و اندر وتد باشد زود باید فروختن که سود
از مایه بگذرد و اگر برخلاف این باشد زیان کند و نقصان فروخته شود اگر
دلیل برا اتصال نباشد حالات مذکور را اندر ذات دلیل طلب آر و اگر کسی پرسد
که چیزی خواهم خرید که بوم یا ارزان خریده شود بنگرید دلیل آن امر را یا
و صاحب آن امر را هر وقت که زاید گردد یا ساقط یا بکوکبی زایل یا ساقط
متصل شود اندر آن روز کار باید خریدن خاصه که اتصال بکوکبی باشد که آن کوکب
ساقط بود و ناقص النور و العدد و هابط بود و ارزان خریده آید بنگرید بها وی
و چون شکل بگردد اندر نرخ برافزون شود و سعادت پدید آید این مثال که گفتیم
یاد دار البرج الثالث من الطالع فصل اول اندر دانستن
حال برادران هر کوکبی که اندر خانه سیوم بود و منحوس باشد دلیل بر کمی برادران
و بر ناخوش دل ایشان و بدتر آنگاه باشد که خداوند سیوم منحوس باشد یا محترق
و اگر کوکبان سعد باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و خواسته کردن یکدیگر
و اگر برج سیوم ذوجسدین باشد و اندر وی کوکب بود یا سه یا بیشتر دلیل
کند

البرج الثالث

کند که این برادران از یک پدر و مادر نباشند هر کوکبی که با اول برج باشد برادر کلان‌تر
باشد و آنکه میانه برج باشد برادر میانه باشد و آنکه آخر برج باشد برادر خوردتر
باشد و بباید نگریستن که این ستارگان این خانه را چگونه است هر گونه که باشد
بهمان سان حکم کند اگر نیک بود نیک بود و اگر بد بود بد بود و دیگر بنگر بار باب
شهادات خانه سیوم که ایشان نیز برادر را شهادت باندازه شهادت نظر ایشان
و مریخ را نیز اندرین باب شهادت است چون مریخ را شهادت آمد از درجه طالع
تا درجه وسط السما و اگر مریخ اندرین میانه باشد سایل را برادری باشد جلد و
شایسته و تمام وار خاصه که مریخ اندر شرف باشد اگر دلیل برادر از درجه طالع
بود تا درجه خانه پنجم برادر خوردتر از سایل باشد اگر صاحب سیوم با آن کوکب
دلیل برادر راست چون با خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود دلیل کند که سایل را
با برادران خصومت و داوری افتد و اگر خداوند طالع با خداوند سیوم هر دو
متصل باشد بخداوند دوم و بخداوند چهارم و بخداوند پنجم بتربیع اندر میان
برادران خصومت برود از جهة مال اگر آن تربیع با خداوند دوم بود از
جهة مال سایل بود و اگر بخداوند چهارم بود از جهة مال برادران بود و اگر بخداوند
پنجم بود از جهة مال پدر بود هر کوکبی که اندر این سه جایگاه است حکم وی نیز همان است
که گفتیم خاصه که مشتری اندر چهارم بود دلیل مال باشد اما ده و نقد قول ما شاء الله
و بو معشر و ما شاء الله و بو معشر گوید بنگر بصاحب برج سیوم و آن کوکبی که اندر
سیوم باشد از نیک و بد اگر ستاره غریب آنجا بود دلیل کند برادر اندر شش
اندر یکی بود اگر ستاره نحس از تربیع یا مقابله بران برج نگرد و نیز همچنان بود و
و اگر ستاره سعد ناظر باشد و مقبول باشد مولود و یا سایل را برادر انیس بسیار
باشد و اگر ماه خداوند برج سیوم باشد از ستارگان بد دور بود یا یکی از این
دو سعد بوی بنگرد برادران بسیار بوند و اگر ماه تحت الشعاع بود برادر اندک
اندک بوند و تباه تر آن بود که احتراق بود و اگر صاحب سیوم منحوس باشد یا
از مقارنه یا تربیع یا مقابله بکوکبی اتصال کند که آن کوکب او را قبول نکند برادران
بشمار اندک بود و اگر خداوند و خداوند طالع را همچنین باشد بنگر بصاحب سیوم یا بخداوند
طالع از نظر مودت اتصال کند آن برادران او را به و نیست بگزند و اگر

از نظر عداوت بود میان ایشان دشمنی بود و اگر از مقارنه باشد یار و همی[?] یک
باشند و یار و همی بود **فصل** دوم در معرفت حال برادران از نیک و بدی
ما شاء الله گوید اگر پرسد کسی که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب برج سیوم
یا بصاحب مثلثات برج سیوم هر کدام قوی تر باشد وی دلیل برادران است
اگر خداوند سیوم را یا دلیل برادران را اندر خانه ششم ناظر باشد یا متصل دلیل
کند که برادرش بیمارست و اگر خداوند ششم را همچنین در سیوم یابد برادرش بیمار
باشد و اگر اندر پنجم یا یازدهم باشد برادرش را غم باشد یا بیماری و اگر صاحب
سیوم و مریخ هر دو اندر تحت الشعاع باشد که اندر احتراق رود و از آن بیماری
بمیرد و اگر محترق باشد دلیل کند بر مرگ خاصه مرگی صاحب مثلثه سیوم منحوس
باشد یا هر دو هم منحوس باشند و همچنین اگر پرسند از پدر از چهارم جواب کن
و از فرزند پرسد از پنجم جواب کن تا دوازده خانه والله اعلم **فصل**
سیوم در معرفت کسی که نزد تو بیاید به نصیحت که ناصح هست یا نه و اگر کسی نزد
تو بیاید که خواهی که بدانی که ناصح هست یا نه یا دوست یا برادری بنگر بوسط السماء
اگر سعدی اندر وسط السماء باشد از وی خیری و منفعتی بر تو آید نزد او ناصح باشد
و راست گوی بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد راجع باشد الخ بگوید و خیانت
کند گندم نمای جو فروش باشد و اگر نحسی اندر وسط السماء باشد دروغ گوی و نا
نصیحت گر باشد و قصد جفا دارد و اگر این نحس اندر وسط السما شهادت دارد
یا مقبول بود ناصح باشد بهر سختی سخنش با دروغ آمیخته باشد و بنگر که صاحب
کدام برج است و کدام ستاره است بر طبع و گوهر وی بگوی و اگر سعد اندر طالع
بود وی را از تو نصیحت باشد و خیر و منفعت یابد و از تو وعده یابد و اگر نحس
باشد اندر طالع هیچ نصیحت و منفعتی و خیری نیابد مگر نا خشنودی و نا خشنود
از تو برود و بیم بود که سخن بد گوید و دشنام یابد یا سخن نشنود که دلش گران
و نا خوش شود و این باب را بشرح بتمامی اندر صدر کتاب یاد کردم و اینجا
نیز از آن یاد کردم تا تمامی باشد اندرین فصل والله اعلم **فصل**

چهارم

چهارم اندر بگزیستن[?] خبری که بیاید حق است یا باطل ما شاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب
طالع اگر اندر وتد باشند و از نحسان دور باشند و بکوکبی ساقط متصل نباشند آن
خبر که شنیده آید حق باشد و اگر از وتد بکوکبی ساقط متصل باشد غیر مقبول از آن
خبر چیزی یادی و ذکری بود و لیکن باطل شود و تمام نشود و [illegible] وی اندر آید
و اگر بکوکبی ساقط یا راجع متصل شود خاصه که منحوس باشد دلیل کند بر آنکه
خبر دروغ و باطل باشد و بیهوده و اگر صاحب طالع با قمر از وتد بکوکب
نحسی متصل شود مقبول نبود خبر دروغ باشد و باطل و اگر صاحب طالع اندر
وتد نبود و بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد و
و صاحب طالع را قبول کند آن خبر حق باشد پدید آید و اگر آن کوکب نحس
باشد و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر صاحب
طالع اندر وتد نباشد و بکوکب ساقط متصل باشد خبر دروغ باشد مگر که
صاحب طالع بآن کوکب مقبول باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر
و [illegible] و حاجت از سایل بعد از آنکه امید باشد و اگر اتصال آن نحس را
باشد [illegible] و تباهی اندر وی دیگر باشد نه از سایل بنگر بدان کوکب که قمر
اتصال دارد اگر پاکیزه باشد از نحوست و احتراق و رجعت آن خبر تمام
شود و نیک باشد و اگر منحوس باشد غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباهی
خبر و دروغ اتصال کند قمر بصاحب برجش دلیل کند بر درستی خبر خاصه
که در وتد باشد اگر طالع برج ثابت بود یا مجسد و صاحبش بوی ناظر بود و قمر
بوی متصل باشد یا صاحب برجش یا سعدی از وتد ناظر باشد پس دلیل
کند بر قضای حاجت و درستی خبر نیکی و راستی و اگر صاحب طالع تحت
الشعاع باشد آن خبر بستر[?] مانند کسی از وی آگاه نشود قول حکما و حکما چنین
گویند اگر طالع با قمر اندر بروج منقلب باشد و معوج الطلوع دلیل کند بر
دروغی خبر و باطل خاصه که نحسان بوی ناظر باشند و اگر اندر برج ثابت
باشد و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی خبر و راستی خاصه که سعدان ناظر

باشند و اگر برج مجسد باشد و مستقیم الطلوع خبر راست برد بعضی از وی دروغ باشد
خاصه که سعدان و نحسان ناظر باشند اما بیرانکه خانه سیوم و نهم و صاحب از
دو برج را و قمر را دلالت است اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را از وی
دلیل آن نیز حکم کن چنانکه گفتیم **قول** ابو معشر و ابو معشر گوید که دلیل
اخبار چهار دلیل است قمر است و درجه طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار اگر رسد
از خبری بنگر با نصراف این دلیلان هر کدام که قوی تر باشد بر خبر دلالت کند اگر
منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع باشد یا از برج
منقلب یا از زایل و ساقط و قمر نیز هم بدین صفت باشد و بدین حال دلیل کند بر آنکه
آن خبر دروغ است از هر کدام جنس که باشد و اگر خبری رسد که نخواهد بودن
و دلیلان متصل باشند بکوکب راجع معوج الطلوع یا منقلب یا زایل و حال قمر
نیز هم بدین حال باشد دلیل کند که آن خبر که بیاید هم دروغ باشد و اگر انصراف
از کوکب مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع ثابت یا ذو جسدین باشد خبری که رسیده باشد راست
باشد و اگر اتصال بدین صفت باشد نیز آن خبر که بیاید درست و حق باشد
اما بدانکه خبر بوده و گذشته از انصراف نگرد و خبری که نخواهد از اتصال دلیلان
گوییم **البرج الرابع من الطالع و ما فیه من الباب فصل** اول اندر
خریدن سرای و ضیعت یا مستغلات که بسر شود یا نه ما شاء الله گوید که اگر رسند
از ضیعت و عقار یا سرای یا مستغلات بنگر بطالع و صاحبش که دلیل بایع است
و هفتم و صاحب دلیل مسئول عنه است و چهارم و خداوندش یا زحل و قمر دلیل
سرای و ضیاع و وسط السماء و خداوندش دلیل بهاست اگر خداوند طالع
اندر هفتم باشد یا خداوند هفتم متصل باشد دلیل کند بر آنکه آن بیع تمام شود
بطلب و حریصی بایع اگر نظر مودت باشد باسانی و نیکوی بر آید و اگر نظر عداوت
بود بدرشتی و دشواری بر آید و اگر صاحب هفتم اندر طالع باشد یا صاحب طالع

البرج الرابع

متصل

متصل باشد آن بیع بر آید و تمام شود لیکن برنج و تعب باشد مسئول عنه بهر آن
حریص تر باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر
چهارم باشد یا بصاحب چهارم اتصال کنند یا صاحب چهارم اندر طالع باشد
یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمامی بیع و بر آمدن کار چنانکه گفتیم و اگر
اتصال نبود بنگر به نقل النور و جمع النور از ایشان شهادت گیر بر تمامی و بر آمدن
بیع و شرا و هر کوکبی که مقبول باشد یا مسعود خوش بود و نیکو طبع و آسان
کار باشد و هر دلیل که منحوس یا غیر مقبول باشد آن بد طبع تر و بد خوتر و دشوار
کار تر باشد هر کدام دلیل که وی اتصال بتربیع و مقابله کند آن دشوار کار تر و جنگ
جوی تر باشد هر کدام که اتصال بمودت کند آن آسان کار و آسانی کننده و خشنودی
خواهنده بود **فصل دوم** اندر ضیعت زمین و ضیاع و سرای و حال ابنیه
و ویرانی و اگر نحس اندر چهارم باشد آن سرای ویران باشد و تباه و اگر راجع
نامبارک و بد باشد و اگر صاحب رابع منحوس باشد یا در هبوط یا راجع هم
دلیل کند بر ویرانی و تباهی و نامبارکی آن سرای و اگر سعدی اندر وی باشد یا خداوند
چهارم مسعود یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکوی و مبارکی سرای و اینکه
یاد کردم اندر حال سرایهاست و اما اندر باب ضیعت و آب و زمین
و باغ و بوستان طالع دلیل کشاورزانست و آنها که اندر وی کار کنند و چهارم
دلیل آب و زمین و ضیعت است و هفتم دلیل نبات و گیاه هاست
و دهم دلیل درختان و میوه ها و برها و غلهاست هر کجا سعدی بینی خیر و خوبی
انجا باشد و هر کجا نحسی بینی شر و تباهی انجا باشد و اگر نحس اندر طالع باشد بر آنکه
آن کشاورزان با مکر و عذر و خیانت و دزد باشند و اگر راجع باشد از انجا بیرون
آیند و بگریزند و اگر مستقیم باشد انجا پای دارند و از انجا بیرون نروند و اگر
مشرقی باشد از آفتاب انجا نو آمده باشند یا جوان باشند و اگر مغربی باشد آنجا

و دیرینه باشد یا ویران باشند و اگر در طالع خط باشد آنجا معروف باشند و اگر خط
نبود آنجا مجهول باشند و اگر طالع سعدی باشد آن کدیوران پارسا و آسوده و امین
باشند و نیکوکار و اگر راجع باشد آنجا نباشند بیرون روند و پای ندارند و اگر مستقیم
باشد آنجا پای دارند و نروند از آنجا و همچنانکه صفت کردم بگوی و همچنین از
خداوند طالع و آن ناظر السعدان و نحسان حکم کن اگر سعدی اندر وسط السما باشد
و مستقیم باشد درختان قوی باشند و بسیار باشد و اگر راجع باشد بسیار بوده باشد
و لیکن کمتر مانده باشد یعنی بوده که آغاز و درختی کردند و درخت از آنجا بر کنده و بیرون
کنند و اگر نحس اندر وسط السما بود درختان اندک بود و آنچه باشد ضعیفه
باشد و اگر راجع باشد آن درخت همه کنده و بریده و اگر وسط السما خالی باشد
از خداوند وسط السما بگوی چنانچه از کوکب دیگر گفتم مثلا اگر صاحب وسط السما کای
خویش نظر کند یا متصل باشد و مسعود بود درختان باشند و اگر چنین نباشد درخت
نباشد و اگر صاحب وسط السما آن کوکب که اندر وی باشد مشرقی باشد آن درختان
نو نشانده باشند و اگر مغربی باشد آن درختان پیر باشند و کهنه باشد و
اگر مستقیم باشد آن درختان آنجا بمانند و پایدار باشد و اگر راجع باشد آن درختان
از آنجا بکنند و ببرند یا همه تباه شود و از هفتم نیز هم بدین صفت حکم کن که گفتم
و اگر صاحب وسط السما بوسط نظر ندارد و نه خداوند هفتم بهفتم بدانکه آنجا
درختان و نبات هیچ نباشد و زمین خشک باشد و اما جوهر زمین از چهارم پدید
آید اما مثلثات حمل دلیل کوه باشد و مثلثات ثور دلیل زمین هامون و کشت
زار باشد و مثلثات جوزا و سرطان دلیل است بر مرغزار و حوضها و بارکینها
و آبگیرها و کیاهزار و ستوران و لهاآست جوهر زمین از چهارم بنگر بهر کدام
برج باشد از آن جوهر باشد و صاحبش در کدام برج باشد از آن جنس نیز باوی یار کن
دگر جای کوه دور باشد مثلثه آتشی دلیل جایها باشد سنگناک یا زمین سخت

درخ

و شخ و کل سخت باشد و اگر برج چهارم دو جسدین باشد آن زمین هموار نباشد
بعضی از وی صحرا و هامون باشد و بعضی از وی بلند بها و تودها و تلها و اگر برج
منقلب باشد زمینی باشد هر نوع چون ریگ و خاک خوش و آب و خشکی و از هر نوع
چیز باشد اندر وی و اگر برج ثابت باشد زمین سخت با قوت و تنگ باشد
هموار و هموار به بلندی بلند بهم برین صفت شرح کن **فصل** سیوم اندر صفت
خانه در کهنی و نوی و مبارکی و چگونگی جایگاه اگر پرسند صفت خانه چگونه باشد
اما بدانکه خانه چهارم دلیل خانه است و صاحب چهارم با آن کوکب که اندر وی است
دلیل نیکی و بدی خانه و نوی و کهنی و مبارکی و نامبارکی چنانکه صفت کردم
و طالع ره گذر خانه است و موضع قمر دلیل در خانه است و موضع شمس دلیل
ساحت و کشت دیگر و میانسرای و صحرای خانه است و جایگاه زهره دلیل حرم
خانه است جایگاه عشرت و شادی و شادی زنان و ریاحین و طرب و جایگاه
عطارد دلیل مخزن و گنجینه باشد یا کتاب خانه و دوم خانه و جایگاه زحل دلیل
آب خانه و کنیف و جایگاه تاریک گنده است و جایگاه مشتری دلیل مجلسگاه
و جایگاه عالی و بزرگ و بستان است و جایگاه خیر و نماز و جایگاه مریخ دلیل
مطبخ خانه و تنور و آتش و امثالها و جایگاه خون ریختن است و جایگاه راس
دلیل کند بر جایگاهی که نردبان بود یا چیزی که بسوی بالا بر آیند و جایگاه ذنب
دلیل کند بر جایهای خس و خاشاک کنده ها و جایگاه تنور یا جایگاهی که چیزی
افکنده باشند و خارستان و بنگر که هر یکی کوکب بکدام ناحیت است آن جایگاه
نیز بدان ناحیت باشد از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکب را بنگر اتصال و
انصراف او و بنگر با خویشتن با اتصال و انصراف چگونگی جای را حکم کن و بنگر که قمر کجاست
آن بر جای گذشته ماه دلیل رفت خانه است و بر جای مانده ماه دلیل جیب خانه است
نیمه ملک بسوی وسط السما دلیل رفت خانه است و نیمه تحت الارض دلیل جیب

خانه هست فوق الارض بر سوی خانه هست و تحت الارض فرو سوی خانه هست و اگر ماه
اندر برج منقلب باشد در خانه خود دباشد و در سر بالا و اگر اندر برج ثابت باشد در
خانه کلان باشد و بزرگ و محکم باشد و یک لخت و اگر در برج ذوجسدین باشد خانه دو در
یا دو در و طبقه باشد یا اندر خانه یک خانه دیگر باشد و یا این خانه را یکی گذرد دیگر باشد
و اگر ماه اندر برج آتشی باشد بر در خانه جایگاه آتش باشد یا ستورگاه و اگر برج
آبی باشد بر لب حوض یا بر لب جوی باشد و اگر اندر برج خاکی باشد آنجا بر در خانه
کشت زار یا خاک توده باشد و اگر اندر برج بادی باشد بر در خانه سایه باشد
یا درخت و بنگر نظر بکدام کوکب دارد قمر از کوکب و مزاج وی بنگر و دلیل گیر و
اگر قمر بزحل پیوسته باشد در خانه شکسته باشد یا سیاه باشد یا ریسمان یا چیزی
بسته باشد و اگر بمشتری ناظر باشد در خانه بلند و ساخته باشد و بر در خانه نشستگاه
دلوسان(?) باشد و گر بمریخ ناظر باشد در خانه سوخته باشد یا آهن بسته باشد
خاصه که به تربیع نظر دارد و اگر شمس ناظر باشد بر در خانه تخت باشد یا جای شکوه مند
باشد یا نشستگاه محتشم باشد و اگر زهره ناظر باشد بر در خانه گلزار باشد یا
آب روان یا نشستگاه زنان و اگر بعطارد ناظر باشد بر در خانه راه گذر باشد
یا دو راه باشد یا چهار راهه باشد خاصه که مشتری نیز ناظر باشد یا برج ذوجسدین باشد
یا جوی آب یا نقاشی باشد و اگر این برج از قمر یاد کردم بسیار وقت بنگر که شهادت
بیشتر بر در خانه طالع باشد از آنکه ماه باشد که بقوت بنگر که ماه قوی تر باشد یا طالع
حکم کن ازان جا که قوت طالع آن باشد که صاحبش قوی باشد و بدرجه طالع ناظر یا بطالع
سعدی باشد یا قمر بطالع ناظر باشد و اگر قمر از آفتاب مشرقی باشد در خانه نو باشد
و اگر مغربی باشد کهن بود همچنین اگر ستاره مشرقی و مغربی نظر دارد و اگر قمر در شرف
باشد در خانه پاکیزه و نیکو و خرم باشد و اگر اندر هبوط باشد در خانه کنابه(?) و شکسته

باشد

باشد یا بر در خانه مغاکی و کثیف باشد و بنگر از درجه قمر تا درجه خانه چهارم چه مقدار
بعد هست این دلیل مسافت دهلیز هست از درجه طالعی هر درجی یک رش [illegible]
صاحب طالع تا درجه رابع یا از صاحب طالع یا طالع هر کدام را شهادت قوی تر باشد
از وی گوی و هر ستاره که اندرین میان باشد و هر برجی دلیل کند بر چیزی که جوهر برج
و جوهر کوکب دلیل کند و وسط السماء دلیل است بر تحویلی و اندر اگر مشتری یا زهره اندر
وی باشد اندر صحرای خانه بوستان باشد نیکو و خرم و اگر زحل باشد چاه باشد یا مغاکی
و اگر مریخ باشد معدن آتش باشد یا جای خون ریختن و اگر شمس باشد تخت باشد یا
نشستگاه بزرگی و اگر عطارد باشد اندر میان سرای مخزنه باشد یا مربط حیوان
باشد یا کبوترخانه و اگر قمر اندر وسط السماء اندر میان سرای دری باشد بسوی سرداب(?)
یا سیاه چه(?) یا حوض یا [illegible] و اگر ذنب باشد ستورگاه باشد یا مغاکی خشن
و خاشاک و اگر راس باشد جایگاه عبادت باشد یا حوض یا گلزار و بنگر که ازین هفت
کواکب اندر شهادت قوی تر کدام هست وی دلیلست بر در خانه اگر قمر باشد قوی تر
وی اولیتر بدلالت اگر اندر ربع مشرقی باشد بسوی مشرق گشاینده در خانه و اگر اندر ربع
شمالی باشد بسوی شمال گشاینده و اگر مغربی باشد بسوی مغرب و جنوبی بسوی جنوب
و بهره ستاره که ناظر باشد بنگر که آن کوکب کجا هست در خانه بدان سوی گشاینده
و اگر قمر اندر برج و تد باشد در خانه راست گشاینده و اگر زایل و تد باشد در خانه تنگ
گشاینده و اگر ساقط باشد در خانه یا بر گشت و خم گشاینده و اگر قمر منحوس باشد یا ناقص
النور باشد آن خانه را در نباشد و اگر زحل نظر دارد شکسته باشد و اگر مریخ نظر دارد
سوخته باشد و اگر خالی السیر باشد در خانه هنوز نانهاده باشد و حکم اگر از انصراف
دلیل گیری درست آید از اتصال یا اندرین باب انصراف قمر دلیل کند بر آنچه گذشته بود بر در آن
خانه و اتصال قمر دلیل کند بر آنچه نخواهند کردن بر در آن خانه و اگر پرسد که خانه بر
جایگاه هست بنگر بچهارم اگر مشتری اندر وی باشد خانه نزدیک پاکیزه و نیکو باشد و خرم

با اندر خانهٔ مسجد باشد یا اندر قرب مسجد باشد و اگر زهره اندروی باشد خانه لطیف و منقوش باشد
و اگر مریخ اندروی باشد یا به نزدیک گرمابه باشد یا تنور یا خانه بدین صفت باشد
همچنین از هر صفت کوکب صفت کن و اگر عطارد باشد خانه اندر بزرگان و عالمان باشد
و اگر ماه یا شمس یا مشتری ناظر باشد این خانه را اندر کوی باشد و اگر تنها یکی ناظر باشد به
مشتری یا شمس این خانه اندر کوی باشد کناره یا اندر راه و اگر بدین هر دو ناظر باشند
آن در کوی را اندر دیگر باشد و اگر برج ثابت باشد همان یکی درگاه باشد و اگر منقلب
باشد گشاده باشد و اما دانستن آنکه این خانه یا اول آن کوی است یا میانه یا با آخر
آن جایگاه و اگر قمر اندر وجه اول باشد از برج خویش یا خانه یا اول کوی باشد و اگر بوجه
دوم باشد خانه بمیانه کوی باشد و اگر قمر بوجه سیوم باشد خانه با آخر کوی باشد چون
مشرق و مغرب معلوم کنی اول و آخر نیز پیدا آید فصل چهارم اندر صفت
خانهٔ مبارک باشد یا شوم باشد بر خداوند اما بدانکه مبارکی خانه و نامبارکی خانه
بر خداوندش بر دو روی باشد اول آنست که کسی بجایی تحویل کند بروی نحس یا خداوند
طالع یا صاحب ساعت یا قمر منحوس باشد هر وقتی از آن خانه بیرون آید آفت و
نحسی از وی برود و اگر باز بطالع نیکو و ساعات مبارک باز بدان خانه تحویل
کند دلیل کند بر مبارکی و نیکوی آن جای وجه دوم آنست که جای ناگشته بطالع
بد و ساعات بد آن خانه شوم شود بر هر که اندر آن خانه باشد و باشد که این چنین
خانه بعضی مردمان را موافق آید و آن چنان باشد که آن بخت که دلیل کردند
به شومی آن خانه در طالع مولود یا طالع تحویل سال آن کس را موافق بوده باشد و
این سرای چنین و خانه را تا آن بن و اصل ویران نکنی و بنا نو بطالع سعد بر نیاری
نیکو نشود و هر وقتی که زحل و مریخ اندر وسط السماء باشد بالا و سقف آن خانه
معیوب باشد و شکسته و اگر آن وسط السماء زایل باشد آن عیب بدان سو

جانب زبر

جانب زبر باشد یا بر دیوار عیبی باشد زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حد و دیوار خانه است
هر کجا نحسی باشد ضعف و تباهی آنجا باشد و هر کجا سعدی باشد سلامتی و آبادانی و اگر
نحسان یا سعدان اندر مایل اوتاد باشند صلاح و ضعف و ویرانی و آبادانی
اندر کنجها و رکنهای خانه باشد و اگر اندر زایل و ساقط باشد اندر سپس دار یا گوشه
فرودین خانه یا پارگاه خانه باشد عیب و صواب خانه اینست صفت سرای و
خانه که گفتیم این باب بسیار بکار آید خاصه اندر باب خریدن خانهها و اندر باب
گم شده و گنجینه و اندر باب جستن کسی که کجا باشد و یا خانهٔ دزد چه صفت است
همه ازین باب دانسته شود فصل پنجم اندر دانستن آنکه سایل
خانه را بها چند درست اگر پرسد که بهای این خانه یا آب و زمین و ضیعت
و بوستان چند درم است یا بچند درم بیع بر آید و بچند درم خریده شود
بنگر بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که اندروی باشد هر کدام قوی تر باشد و
شهادت بیشتر باشد وی دلیل است بنگر که سال صغری وی چند است باندازه
سال صغری درمها باشد یا صدها یا هزارها بر بهره زیادت کند کوکب سعد آن
و نقصان کند کواکب نحسان چون ناظر باشند همچنین بنگر در باب جستن و بابت
ال اندر برج دوم یا دیگر دم تمامی و اگر چنان باشد که صاحب وسط السماء ضعیف
باشد که دلالت نکند و نه کوکب عارض پس بنگر که سال وسط السماء تا درجهٔ مطالع
چند است از آنجا دلیل کن فصل ششم در دانستن آنکه این نفقت
که خریدم از وی منفعت باشد یا نه اگر پرسد که این سرای یا ضیعت یا مستغل که خریدم
یا خود ملک منست مرا از وی منفعت و خیر و رفق بود یا باشد بنگر بنظر دلیل طالع
یعنی دلیل سایل و دلیل مسئول عنه و یا دلیل ضیاع و سرای اگر میان ایشان اتصال
مودت بود و قبول بود منفعتها بسیار باشد و سعادت و اگر اتصال عداوت بود
و قبول بود منفعتها باشد ولیکن برنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد و قبول

شود کار با آسانی و شادی بود و لیکن منفعت پراکنده باشد و اگر نظر عداوت بود
و قبول نبود هیچ چیزی و منفعتی نباشد و بنگر نیز بسهم السعاده و زحل اگر مسعود
باشند و مقبول بطالع نظر بود منفعتها باد و اگر نه چنین باشد هیچ منفعت نباشد
و دانستن آنکه بیع وی بکدام وقت تمام شود و اگر بیع بکدام وقت تمام شود
بیع ضیاع و شرای بنگر با اتصال دلیلان و اگر میان ایشان قبول بود درو معنی بنگر
درجه بدرجه … آن وقت باشد و اگر دلیل نکنند بنگر بعد دلیلان را از درجات
مابین درجات را بنگر چند است بچند بالای روز و ماه و سال آن کار برآید و تمام
شود فصل هفتم در نگرستن آنکه مرد در خانه یا ضیعتی اجارت
گیرد و چگونه باشد و اگر بپرسد که زمینی یا سرایی یا کشتی یا درختی اجارت میگیرم
یا چیزی دیگر بنگر که اجارت گیرنده را از طالع و از صاحبش و اجارت دهنده
را از سابع و صاحبش و اگر سایل اجارت دهنده باشد طالع وی را بود
و هفتم اجارت گیرنده را و فرود و بهای اجارت و غله از وسط السما و از صاحبش
بنگر و عاقبت کار را از چهارم و اگر میان این دو دلیل سایل و مسئول عنه اتصال بود
یا اندر خانه یکدیگر باشند آن کار برآید یا نه اندازه اتصال مودت و عداوت
چنانکه جایهای دیگر صفت کردم و اگر صاحب طالع مسعود باشد یا کوکبی که اندر طالع
باشد مسعود باشد سایل امانت دار و بجهت کار رو ناصح باشد و اگر نحس باشد خاین
و بی امانت باشد و بد نیت و همچنین بگوی از صاحب هفتم اگر نحس اندر وسط السما
باشد و یا صاحب وی نحس باشد اندر غله یا اندر خرج و اجارت تباهی افتد
و اگر سعد باشد دلیل خیر و سعادت و نیکویی باشد و همچنین حکم از صاحب رابع
مر عاقبت کار را بنگر با اتصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر باشد …
چنانکه کوکب منصرف عنه القمر دلیل سایلست و متصل به القمر مسئول عنه است و
صاحب برج قمر دلیل عاقبت است و قمر دلیل آنچیز است که اجارت گرفته اند

هرکدام

هرکدام سعد بود دلیل وفا و خیر و منفعت است از وی باشد و هرکدام نحس باشد
تباهی وفا از وی باشد و اگر از صلاح وفا داد آب را همه برسد بنگر بقمر و زهره
و مشتری هرکدام ازیشان قوی تر باشد بطالع ناظر و شهادت بیشتر وی دلیل است
اگر بوند همه شند یا مقبول یا مسعود دلیل خیر و خوبی باشد و اگر ساقط باشد
یا منحوس دلیل تباهی باشد فصل هشتم اندر نگرستن مسئله دفین گنج یافته
شود یا نه و صفت مدفون اگر سایل بپرسد از دفین یا از مال مدفون یا از
چیزی که مردمان گفتند از تماثیل و عقد و … و آنچه بدین ماند طالع بنه و بنگر بدرستی
که سوال سایل چگونه است از مال کسی دیگر یا از مال پدر یا فرزند یا از مال سلطان
از هرکدام پرسد از خانه وی … این جای بنگر مثال از مال برادر پرسد از سیم بنگر و اگر
پدر پرسد از چهارم بنگر و از مال فرزند پرسد از پنجم بنگر و اگر از مال بنده پرسد از ششم بنگر هم
برین قیاس می نگر از آن جایی که سوال سایل است بنگر بدان برج و بصاحبش
که وی دلیلست بر آن دفین اگر دلیل اندر اوتاد طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب
طالع مال مدفون اندر خانه بود اگر اندر طالع باشد یا اندر برج صاحب طالع دفین
اندر خانه خویش باشد و مجلس وی و اگر اندر وسط السما باشد یا از طالع یا از صاحب
طالع اندر کارخانه باشد اگر اندر هفتم باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه زنان
باشد و اگر اندر خانه چهارم باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه پدران باشد
یا اندر میان خانه و بنگر تا صاحب طالع را یا قمر را اندر دلیل اتصال چگونه است و …
ایشان از اتصال قبول و مودت است یا عداوت یا غیر قبول از آنجا حکم کن بر یافتن
و نایافتن و یافتن آسانی یا بدشواری چنانکه اندر بابهای دیگر یاد کردم و دیگر اتصال
بنگر و دفع النور و نقل بنگر و از وی حکم کن و دانستن آنکه دفین است یا نه بنگر بصاحب
طالع اگر اندر اوتاد باشد یا سعدی اندر وتد باشد … انجا دفین باشد قول اوایل و
ماشاء الله و چنین یافتم از اقاویل اوایل و از قول ماشاء الله که بنگر بخانه هفتم اگر
اندر وی سعدی باشد انجا دفین باشد و اگر نحس باشد دفین بوده باشد و برگرفته باشند

واگر سوال سایل از سحر و تماثیل باشد اگر نحس اندر هفتم باشد پس از سحر باشد و حق باشد و اگر
اندر هفتم هیچ کوکبی نباشد صاحب هفتم دلیل است بران دفین اما بدانکه طالع و صاحبش
دلیل سایلست و چهارم و صاحبش دلیل جای دفین است و هفتم و صاحبش
دلیل حال آن چیز دفین است خاصه که بکسی منسوب نباشد چنانکه برتر یاد کردیم اما
هر دفینی را اگر ندانی که اصل آن چیست از هفتم نگر بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب
ساعت و صاحب هفتم و از کوکبی که اندر هفتم بود یا اندر طالع باشد هر کدام را شهادة
بیشتر باشد و قوی‌تر و ولایت دفین را خاصه‌تر دلیل دفین آن کوکب است که
مستولی است و دفین خاصه از وی معلوم شود و دیگر تخت درست کن یک
دلالت را و تفحص کن هر کوکبی که دلالت را شایسته باشد و اندر رابع شهادت
دارد و با نظر دارد وی دلیلست بر دفین و با هر کوکبی دلالت را شاید بدین دلیلان
حال متصل باشد شهادت وی دلیلست بر دفین و اگر ازین دلیلان که گفتم اندر رابع هیچ
نتوانی فرق کردن بر دلالت پس کوکب عارض اندر هفتم وی دلیلست اگر
مستولی نباشد صاحب سابع یار کن که وی دلیلست و اگر دلیل شمس باشد و اندر
خانه خویش یا اندر شرف خویش باشد و آن دفین زر باشد یا گوهر سرخ تابنده
اگر آن مایه چیز ازین هر جا باشد آن از جنس رنج و بلور و آبگینه و اگر دلیل قمر باشد
اندر برج یا شرف خویش باشد سیم باشد یا چیزی سپید از جنس جوهر که در آ
قیمت باشد و اگر جز این برج باشد چیزی باشد بمرتبه فروتر و اگر دلیل مریخ باشد اندر برج
خویش یا شرف خویش باشد برنج یا مس یا آبگینه رنگین و اگر در برجهای دیگر باشد ازین
کمتر باشد و اگر دلیل زحل باشد و اندر برج و شرف خویش باشد چیزی باشد سیاه یا
آهن یا مغنیسیا یا سنگ سرمه و اگر مشتری باشد اندر برج و شرف خویش باشد
سیم باشد یا جامه سپید مرتفع یا یاقوت سپید و مانند وی و اگر زهره باشد
اندر برج و شرف خویش باشد مروارید باشد یا شبه آنچه از دریا برون آید و مانند
وی و اگر عطارد باشد و اندر خانه و شرف خویش باشد آن سیماب باشد یا پوستها یا قلم
و آنچه بدین ماند و اگر این که گفتم جز ازین برج خویش باشد یا شرف خویش باشد مزاج یار

کن

کن با آن کوکبی که متصل باشد از برجهای بادی و آبی و خاکی و آتشی و همچنین از کواکب نیز بر
قدر دلالت جواب کن والله اعلم و اگر دلیل زحل باشد یا عطارد مشترک و با یکی
از ایشان دلیل باشد هر یکی بر شهادت دارند از دفین سحر باشد و همچنین اگر
ازین دو دلیل یکی با ذنب بود و اگر دلیل مشرقی باشد آن از آفتاب آن دفین
نو باشد و اگر مغربی باشد کهن باشد فصل ۹ و در دانستن آنکه بر دفین
ظفر یابی یا نه اگر خواهی که بدانی ظفر یابد یا نه و بدان دفین بر قدرت یابی یا نه بنگر
بدلیل دفین یعنی کوکب سعد عارض اندر وتد یا اندر هفتم یا اندر صاحب هفتم اگر
بصاحب طالع نظر دارد بمیاهمه یا تسدیس و خاصه که نظر مودت باشد و اگر نظر عداوت
باشد بدشواری و رنج یابد اگر صاحب طالع را اتصال باشد بدلیل دفین
بیابد بدشواری و رنج و اگر نظر مودت باشد بکم رنج‌تر یابد و اگر نظر عداوت باشد
سخت برنج و مشقت بیند و آنرا بدست آرد و اگر شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشند
یا یکی از ایشان اندر طالع باشد امید یافتن باشد نیز و دیگر اگر ساقط باشد بسخت
رنج و تعب یابد یا نیابد و بعضی حکما چنین گفتند بنگر بسهم السعاده و صاحبش تا
اگر بطالع ناظر یا بشمس و قمر یا بصاحب طالع دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط باشد
و صاحبش ناظر نبود خاصه قمر از سهم السعاده و سهم و صاحبش ساقط بود از نظر
طالع و صاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن و بتوفیق الله که بدان برسد فصل
۱۰ اندر دانستن درستی جایگاه و موضع دفین اگر خواهی که بدانی موضع دفین
بنگر بدلیل دفین که اندر کدام برج است و اندر کدام ربع است از فلک
بدان ناحیت باشد از خانه یا از موضع دفین اگر اندر ربع شرقی اندر مشرق
آن جای باشد و اگر در ربع دوم باشد اندر ناحیت جنوب باشد و اگر اندر ربع
سیوم باشد اندر ناحیت مغرب باشد و اگر در ربع چهارم باشد اندر شمال باشد
و از برج نیز دلیل گیر یا ارباع یار کن بدانچه شهادت غالب‌تر باشد حکم کن بر
وی و اگر دلیل اندر برج ثابت باشد اندر زمین باشد و اگر در برج ذو جسدین
باشد اندر دیوار باشد و اگر اندر برج منقلب باشد اندر آستان خانه باشد چون

معلوم شد که بکدام ناحیت است و بکدام جایگاه است ان جای را سه قسمت کن و هر
قسمتی ده بخش و بنگر دلیل اندر آن برج که هست بچند درجه است و بکدام وجه است
اگر اندر وجه اول باشد اندر قسم اول باشد از انجای و اگر اندر وجه دوم باشد اندر
قسمت دوم باشد و اگر اندر وجه سیوم باشد اندر قسمت آخر باشد و همچنین قیاس
گیر از درجها بدان درجه که باشد از ان قسمت بدان جایگاه باشد قول
اوایل و ماشاء الله چنین گوید ماشاء الله و حکما و اوایل بنگر بدلایل دفین و لصاحب
ساعت اگر اندر طالع باشد اندر خانه باشد دفین یا اندر ان جای باشد که سایل
نشسته است یا اندر مشرق آن جای باشد که گمان دفین هست و اگر همچنین
صاحب ساعت تنها باشد زیرا که ماشاء الله صاحب ساعت را دلالت دهد بجز
دلایل دفین بعضی هم از صاحب ساعت دهیم از دلیل سخن گوید و این از طریق
صواب دورست اگر دلیل اندر وسط السما باشد یا اندر میان خانه باشد
یا اندر ناحیت جنوب و اگر اندر مغرب باشد هم چنین تا چهار ارباع فلک و اگر دلیل
عطارد باشد اندر طالع بود آن دفین زیر زمین باشد و اگر زهره باشد زیر فرش
باشد و اگر مشتری باشد اندر دیوار باشد و اگر زحل باشد اندر جایگاه تاریک
و گنده باشد و اگر شمس باشد اندر جایگاه بزرگ و خرم باشد و اگر قمر باشد اندر خراب
خانه باشد یا جایگاه زنان و اگر مریخ باشد اندر راه گذار باشد یا اندر تنور یا بر
تخت یا در آتشدان و اگر راس اندر طالع باشد اندر جایگاه بلند و مرتفع باشد
و اگر ذنب باشد اندر جایگاه نمناک و تاریک باشد بنگر تا درجه صاحب ساعت چند است
اندر دوازده ضرب کن و از درجه طالع بفکن بحساب هر برجی سی کان و هر کجا
برسد سهم دفین انجا باشد اگر اندر مثلثات آتشی افتد بمشرق باشد و اگر بمثلثات
خاکی رسد بجنوب باشد و اگر مثلثات بادی در مغرب و اگر بمثلثات آبی
رسد شمال بود چون دانستی که بکدام جهت رسید سهم مر ان ربع را بچهار قسمت
کن هر قسمتی مربع و هر یکجا را بر بیکی مشرق و مغرب جنوب و شمال و آنگه
بنگر که خداوند آن برج که سهم اندر وی افتاده است اندر کدام برج است

و چند درجه است

و چند درجه است از درجات و برگیر از موضع خداوند برج بیفکن بحساب هر برجی
هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوند آن برج دلیل باشد بنگر که دلیل کجاست
از برجهای مشرقی و غربیه و شمالیه یا جنوبیه آن ربع را نیز بچهار قسمت کن اکنون
بنگر که دلیل در کدام درجه است آن درجات او را هر هفت و نیم درجه از وی
برجی را بفکن هر کجا برسی بنگر که بکدام جهت افتاد و آن ربع را نیز بچهار قسمت کن
باز بنگر که خداوند آن برج که این انجا رسید کدام کوکب است آن کوکب دلیل
باشد از درجات او را نیز هر هفت و نیم درجه برجی را بفکن آنجا که برسی دفین انجا
باشد بنگر که برج شرقی است یا مغربی یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت میکن تا آنجا که
دست بهتر برسد و دفین باشد مثال طالع حمل آمد خداوند ساعت
عطارد آمد درجات او را اندر دوازده ضرب کردم مجموع را هر سی درجه را
برجی بیفکندم بسنبله رسید گفتم دفین بجانب جنوب است خداوند برج سنبله عطارد
بود عطارد بشانزده درجه بود سرطان هفت و نیم درجه سرطان را افکندیم و
هفت و نیم اسد را و یک درجه باند بدرجه سنبله رسید گفتم دفین هم بجانب
جنوب است و باز بنگریستم دلیل همین آمد آن خداوند برج عطارد گرفتیم بعضی
قمر او اندر اسد بود به بیست [illegible] و هفت و نیم درجه بود افکندیم و هفت و نیم
درجه سنبله حساب بمیزان رسید بناحیت مغرب و باز اگر حاجت آید از درجات
زهره باید گرفتن همچنین هر کجا حساب برسد از خداوند آن برج باید گرفتن و اگر
خداوند برج دو باره رسد از صاحب آن برج باید گرفتن که دلیل آن حساب
آنجا رسیده باشد و الله اعلم و ابو معشر گوید چنین دانستی که آنجا دفین
آنجای بود بیک دایره بکشی و سیصد و شصت قسمت کن و هر سی درجه برجی نشان
کن خط مشرق و خط مغرب و خط جنوب و خط شمال پیدا کن و بنگر که دلیل
دفین کجاست و اندر کدام برج و کدام درجه بطول و عرض خط [illegible] و بنگر
از آن درجه تا مرکز دایره دفین اندر ان خط باشد و باز بنگر که تعدیل کل

دلیل چیزها است باصل بر تقویم وی از معتدل چه مقدار علی کرده شده است از
سدس و ثلث و ربع و نصف هم بر آن مقدار مرکز دایره تا درجه دلیل بر دو انجا
که بر کی انجا باشد دفین قول یعقوب کندی و یعقوب بن اسحاق کوید که
کوید اگر خواهی که اندر انجا که کمان بری که کنج است بدانی طالع جنبه او تا درست
کن اگر اندر طالع سعدی باید یا اندر او تاد انجا کنج باشد با مال مدفون و آن دفینه
باندازه قوت سعد باشد و ضعف وی و اگر آن سعد منحوس باشد خبر قوی
بطلیموس کوید انجا که کمان کنج است بر دوازده قسمت کن متساوی و از میانه موضع
مقسوم تا بنهایت موضع خطوط اخراج کند و نقطه طالع جزو مشرقی آن خانه را
و بقدر دوری دلیل از طالع دور دفین باشد از طرف پس خط از موضع
دلیل که آن درجه فرو کشد که دفین در تحت این خطوط است همین خط بر اعده
بر وجه کند و این دایره را بجای منطقة البروج اخذ نموده غایت عرض کوکب را
به بیند که چند است شمالی یا جنوبی و حالا عرض چند است آن نصف را از خط
که بجانب شمال است تا جنوب اجزا بمقدار عرض کل قسمت کند و عرض حال را
از مرکز تا دایره شمالی بود و از دایره تا نهایت خط جنوبی انچه هست از
منطقة البروج و هر جا که رسد موضع دفین باشد و اگر کوکب را عرض نباشد محل
دفین همین دایره خواهد بود آن دفین باطل شده باشد یا بر کرفته باشند
یا بعضی از وی مانده باشد و اگر سعدی مسعود باشد انجا کنج باشد و اگر نحسی باشد هیچ چیز
نباشد و اگر سایل از سحر پرسد چیزی اندر طالع یا اندر او تاد نحس باید انجا سحر
باشد و اگر خواهی که بدانی که بدان دفین ظفر یابد بنگر بصاحب طالع با بجز
هر کدام قوی تر باشد اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال باشد ظفر یابد
خاصه که اتصال مقبول باشد و اگر اتصال نبود و نقل و جمع باشد ظفر یابد و اگر نه این
باشد ظفر نیابد و مثال بیرون آوردن دفین مانند قول بو معشر است جز انکه
بومعشر دایره فرماید و اسحاق کندی مربع فرماید و دوازده برج بروی
صورت کند

صورت کند و بسطید و قسمت درجه و مرکز پیدا کند و از مرکز تا درجه خط بکشد
باندازه بعد دلیل بر دو و این مقالات با ضرورت یافتیم یا و کتیم قول علی
بن محمد الشریف مصنف این کتاب کوید علی بن محمد الشریف البکری الاصل
الاعبدا اما بدانکه از کواکب هست که دلیل کند بر جواهر زمین چون زحل و عطارد
و هست که دلالت کند بر آتش و جواهر آتش چون شمس و مریخ و هست که
دلالت کند بر هوا و جواهر هوایی چون شمس و مشتری و عطارد در انبیز کت
هست و هست که دلالت کند بر آب و جواهر آبی چون قمر و زهره و از
جواهر زمینی انچه بغایت خشک باشد و کوهی باشد نیز دلالت کند بر وی نحس
بسبب رکت زحل و عطارد و انچه اندر فرو در زمین باشد قمر شرکت دارد و
چنین این کواکب که دلیل کردد بر جواهر و برج نیز موافق باشد هر کوکب را پس
بر انچه دلالت کند قوی تر باشد و چون برج برخلاف دلالت کوکب باشد دلالت
ضعیف تر باشد و کمتر و چون دلیل مشرقی باشد آن جوهر نرم و سبک و لطیف بود
و اگر مغربی باشد کثیف و گران باشد و چون صاعد باشد لطیف اوج هم سبک و هم
لطیف باشد و چون هابط باشد گران و کثیف باشد و اگر اندر وسط السما باشد
دلیل کند بر اعتدال و هر گاه که دلیل مشتری باشد و اندر جایگاه بلند باشد از فلک
و نظر شمس بروی موافق باشد بمزاج دلیل کند بر زر ناب و اگر دلیل شمس باشد
شمس بخاصیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و زمرد و اگر اندر حمل یا اسد
باشد و اگر اندر قوس باشد یا اندر بر جهای دیگر بدل یاقوت بلور باشد و بدل
زمرد سفال سبز و بدل الماس سنگ پاره باشد و هم کواکب را بدین صفت
حکم کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر قوی تر باشد و چون اندر برج غریب
باشد کمتر و فروتر باشد و اگر خواهی که بدانی از خانه یا از جای بکدام جای
و اگر دلیل مریخ باشد بدان جای و تنها باشد بدلالت دلیل کند بر تنور ها و معدن
آتش و اگر کوکبی با وی شریک باشد طبع آن کوکب با وی یار باید کردن چنانکه

قمر با مریخ ناظر باشد دلیل کند که آنجای گرمابه باشد یا جایی که آب گرم کنند یا اندران سرای
گرمابه باشد و اگر زحل بجای ناظر دلیل کند که مستراح باشد یا مانند وی اگر دلیل زحل
باشد و جایگاه بد باشد و با ذنب باشد و هابط دلیل کند که آن آب ریز باشد که مردم
اندرو حق شویند و اگر اندر برج آبی باشد اندر آب روان علفند باشد و یا اندر چاه
و اگر زحل نیکو حال باشد و اندر برج آبی باشد اندر بوستان باشد خاصه که قمر با زهره
با وی متصل باشند و اگر زحل هابط باشد با دلیل قمر باشد آن چیز اندر چاه آب
باشد و مانند وی و اگر دلیل زهره باشد و نیکو حال باشد اندر خزینه باشد و اگر اندر
برج آبی باشد اندر شراب خانه باشد و اگر اندر برج خاکی ناقص باشد آن چیز
اندر خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشتری باشد دلیل کند بر خزینه مال و اگر شمس
باشد دلیل کند بر بزرگ ترین مجلس از سرای و عطارد دلیل کند بر کتاب خانه
و مانند وی یا جایی که اندرو آلات و دست افزار باشد و اگر دلیل اندر
نفس دایره بروج باشد دلیل کند بر سوراخها و دهلیزها و اگر دلیل هابط باشد
و بکوکب هابط متصل باشد اینی اندر فرو سو باشد یا زیر زمینی و اگر اندر صاعد
باشد و بکوکب صاعد متصل بر بلندترین جایگاه باشد یا اندر دیوارها و استان
خانها باشد و چون معلوم شد که اندر زمینی است اگر دلیل اندر اوج باشد آن چیز
بر روی زمینی باشد و اگر اندر حضیض باشد اندر زمینی باشد بجایگاه مقر و مغاک
مغاک و نتوان دانستن مقدار وی بنگر اگر دلیل از اوج بحضیض رود
بچند درجه است و دلیل از درجه اوج تا بدرجه دلیل بطالع شهر بنگر
که چند درجه است و صد چند ستاره است و اگر شهادت ... دلایل
و کواکب بروج بر بلندی و ظاهر زمینی دلیل کرده باشد بهر درجه یک بدست
باشد و اگر نیز نزدیکتر دلیل کرده باشد بهر صدی یک بدست و اگر دلیلان
بفوق الارض باشد هر درجه یا هر صدی یک اصبع دلیل کنند و اگر دلیل
اندر حضیض باشد با اوج رود بمقدار درجات از تحت الارض یا بفوق
الارض

الارض را بی چنانکه نمودم و اگر دلیل اندر وسط لطاف باشد که از حضیض بجانب اوج رود
بسوراخها اندر باشد و طول و عرض زمین اما در روی و نزدیکی بروی زمین چنانست که یاد
کردم و این باب بکار آید مر بیرون آوردن آب را از زمین تا بدانی که بچه مقدار باید
کندن تا آب بر آید چون بلندی و مغاکی دانستی و طول و عرض و جیب و درجات
بدایره توان دانستن یا باشکال مربعات چنانکه بومعشر گوید و ماشاء الله و
اسحق کندی یاد کرده است و به نزدیک من قول بومعشر صواب تر و این مثالات
که یاد کردم و صورت نهادم از جهت آنست تا بنگری که دلیل گنج و دفین مکی است
بکدام برج و بکدام درجه و از خط مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال چند درجه است
و از مرکز بعد وی چند است آنجا که گنج و دفین آنجا بود بهر جایی که دلیل باشد از جنوب
و شمال و از بعد آن بعد تا بعد اوسط بخط تعدیل یا جزای ثلث یا ربع یا خمس یا نصف
یا سدس آنجا که باشد از مرکز دایره تا بدرجه دلیل فذراع کن تا چند ذراع باشد بدان
قیاس از دور روا آنجا که رسی دفین آنجا باشد آنست استخراج دفین و گنج و سحر
و آنچه بدین ماند **فصل** یازدهم اندر دانستن پنهان شده که کی پیدا شود
اگر کسی متواری و پنهان باشد و خواهی که بدانی که کدام وقت بیرون آید یا ظاهر شود اگر
یکی ازین دو نیرین بصاحب طالع متصل شود خاصه که اتصال از تربیع یا مقابله باشد
و یا یکی ازین نیرین بطالع اندر و صاحب طالع ناظر باشد یا قمر و شمس ناظر باشند اندر وقت
که اتصال نیرین آن کس ظاهر شود و گر صاحب طالع یکی ازین دو نیرین باشد هر وقتی که اندر
اوتاد طالع آیند و بجای خویش نظر کند اندران وقت ظاهر شود **فصل**
دوازدهم اندر احکام پدر و چگونگی حال ... باید نگر اندر برج چهارم و اندر خداوند
که وی دلیل پدر است و بروز آفتاب دلیلست بر پدر و زحل نیز دلیل است بر پدر از پس
این ... شب مشتری نیز دلیلست بر پدر و خداوند سهم او نیز دلیل پدر است خداوند
برج آفتاب دلیل پدر است و ارباب مثلثات چهارم دلیل پدر است و ارباب
مثلثات برج شمس دلیل پدر است هر کدام ازین دلیلها قوی تر باشد دلیل پدر آن
کوکب باشد سخن از وی باید گفتن اگر آفتاب اندر دلیل پدر شهادت بکند یا اندر

برج چهارم و مزاحمه باشند و از نحسها دور باشند و صاحب آن برج نیز پاکیزه باشد
دلیل کند بر نیکوی حال پدر و سلامت و صلاح تن و جان و برانکه مولود حلال زاده بود
و اگر مریخ یا زحل اندرین برج باشد تباه بود و اگر نحسی اندر چهارم باشد یا از تربیع یا از مقابله نظر
دارد و دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر و زندگانی او و اگر صاحب چهارم مقرون
آفتاب باشد یا محترق اندر هبوط یا در اوج اندر وبال دلیل کند بر فرود حال پدر و بیماری
و علت و نا امیدی در رسیدن بخشها خاصه نیزه که این همه که اندرین جهار ... باشد مولود
از پدر یتیم ماند و برانکه عاقبت هر کار مولود را خوبی و تباهی باز کردد و اگر سعدی
بدان جایگاه احتراق یا هبوط یا وبال رسید یا خود افکنند آن شرها را بشکنند و اگر نحسی
نور افکنند تا هر شر زیادت شود و اگر شمس و صاحب چهارم هر دو اندر وتد باشند
حال پدرش نیکو باشد و قوی و خاصه که سعد ناظر بود و اگر ناظر نحسها باشند ...
و دل مشغولی بیش بود و اگر شمس و صاحب برج چهارم از طالع ساقط بوند پدرش
افتاده کرد د و از حال سعادت بحال محنت رسد خاصه اگر بد حال بود یا ناظر نحس و اگر
ساقط بوند و ناظر سعدی بود و مقبول بود ... و اگر صاحب طالع با آفتاب یا صاحب
این برج نظر دارد با تصال باشد و مقبول بود یکدیگر مولود با پدر مشفق بود بر یکدیگر
مهربان بوند و تیمار دارد و غمخور یکدیگر منصرف باشند یا با تصال تربیع و مقابل باشند
منازع یکدیگر و بد مهر و بد سکال باشند خاصه اگر میان ایشان قبول نبود و اگر قبول
بود منازع باشند و اگر غمخوار یکدیگر باشند و اگر نحسی اندرین خانه باشد پدر مولود
را هرگز از مولود شادی نبود و جای سقط الراس نیز زندگانی او و ویران شود و هر اگر
صاحب برج را ازین برج ساقط بینی و صاحب برج و صاحب برج سهم آبا را سهم
آبا هر یکی را از جای خویش ساقط بینی با آنکه آن موضع نه از آن پدر باشد معروف نسبی
زاده باشد همان کونی که وی دلیل پدر باشد صاحب آن برج که دلیل آبا اندر وی است
دلیل اجداد است اگر اندر چهارم کوئی باشد غریب وی دلیل پدر باشد عاریتی یعنی پدر
پذیرفته و چون خداوندان برج که دلیل آباست با دلیلان آبا از مواضع خویش
ساقط باشد چنانکه یاد کردم آن مولود را پدر باشد از راه بر کرفته باشد اگر خداوند

بچهارم

چهارم اندر وتد باشد یا اندر شرف دلیل کند که پدر سایل معروف باشد باندازه آن برج
که اندر وی باشد و اگر اندر جای ساقط باشد یا منحوس باشد دلیل کند که پدر سایل مجهول
باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع اندر وتد بود یا اندر شرف نام سایل معروف از
نام پدر باشد و اگر خداوند چهارم قوی تر بود نام پدر سایل قوی تر باشد و همچنین حکم کن
از نظر و اتصال سعد و نحس **البرج الخامس من الطالع باب فصل**

البرج الخامس

اول اگر مرد یا زنی پرسد که فرزند باشد یا نه دار بنگر بطالع و صاحب طالع و صاحب طالع قمر
و برج پنجم و صاحب پنجم اگر صاحب طالع اندر پنجم باشد و با صاحب پنجم متصل باشد و پاکیزه
باشد از نحسان و از احتراق دلیل کند بر آنکه فرزند باشد بروزگار نزدیک جهد و اگر اتصال صاحب
پنجم داشته باشد یا اندر طالع باشد و پاک باشد از احتراق و رجعت و نحوست فرزندش باشد
زود و همچنین اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود و لیکن نقل النور
باشند یا جمع النور دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد و تمام و اگر قابل التدبیر قوی باشد و
پاک باشد از همه عیبها و اندر وتد باشد و اگر قابل التدبیر منحوس باشد یا راجع یا محترق
یا بهبوط یا ساقط فرزند باشد و لیکن تمام نشود اما بدانکه جمع النور و نقل النور و رد النور
امید فرزند باشد و لیکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه نیکو باشد از طالع و منحوس باشد
و تحت الشعاع نباشد دلیل کند بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر باشد و اگر منحوس باشد
فرزند نباشد و اگر قمر نحسی متصل شود هرگز بار نگیرد و فرزند نبود و اگر سعدی اندر خانه
پنجم باشد فرزند باشد و اگر نحسی اندر وی باشد یا ناظر بود فرزند نبود و نه آبستن شود
قول اول چنین کویند اگر کسی پرسد که مردی یا زنی که هیچ فرزند باشد یا نه بنگر بطالع
اگر سعدان اندر وی باشند یا صاحب طالع اندر طالع باشد یا اندر دهم یا اندر یازدهم
و یا اندر پنجم و یا مشتری اندر جایگاه نیکو باشد یا ارباب مثلثات خویش ناظر باشند
و پاک باشند از همه عیبها دلیل کند که سایل را فرزند امید باشد و اگر سایل زن باشد
امید باشد که آبستن شود یا بشود و اگر صاحب طالع اندر رابع یا اندر سابع باشد
و مشتری اندر جایگاه نیکو باشد پس دلیل کند که آبستن شود یا فرزند شود و لیکن
دیرتر و اگر نحسی اندر طالع باشد یا نظر کند از تربیع یا مقابله و صاحب طالع اندر جایگاه

بد باشد و مشتری ساقط باشد یا اندر بیت الموت باشد یا تحت الشعاع دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه باشند کمتر زیند و اگر سعدی اندر پنجم باشد فرزند بود بزودی و اگر نحسی اندرو باشد و مشتری علامت خیر باشد پس فرزند باشد ولیکن مرگ فرزند بیند و اگر مشتری اندرو تند باشد و مشرقی باشند زود باشد بزودی و اگر مغربی باشند اندرو تند باشند و صاحب طالع نیکو جایگاه باشد پس فرزند بود دیرتر بروزگار تر **قول** ابو معشر بلخی و بومعشر گوید بنگر بخانهٔ پنجم و جایگاه صاحب او و نظر ستارگان بدو و بخانهٔ پنجم از نیک و بد اگر برج پنجم و صاحب او از نحسها و ستارگان زیان کار دور باشند چنانکه از زحل و مریخ و صاحب ششم و دوازدهم و هشتم پس دلیل کند بر بسیاری فرزندان و صلاح ایشان و دور بود الیشان آنست که از برج پنجم و تربیع و مقابلهٔ او افتاده باشند یا صاحب پنجم تربیع و مقابله و مقابلهٔ ایشان افتاده باشد این فصل را نیک خوش کن تا خطا نکنی اما اگر صاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد و بخداوند اتصال کند دلیل کند که مولود را فرزند بسیار باشد خاصه که اندر برج بسیار فرزند باشد و با سعد یا نور پس اتصال صاحب طالع را بود بوی فرزندش کمتر باشد و نیک باشند و اگر اتصالش نبود و صاحب پنجم اندر جایگاه نیک بود و از نحسها دور باشد فرزندش میانه بود پس بنگر برج دوم از جایگاه صاحب پنجم تا بدو که نگرد از سعد و نحس یا اندرو که باشند اگر نظر سعدان بود یا سعدی اندرو باشد فرزندانش را سلامتی بود از نکبت و آفت و اگر نحس آنجا باشد یا ناظر باشد دلیل کند بر فساد حال فرزندان از پس از آنکه آمده باشند یعنی هلاکی باشدش و اگر صاحب پنجم از ستارگان نحس باشد نیز فرزندش آفت رسد و اگر صاحب پنجم اندر احتراق بود یا بخداوند ششم و هفتم و دوازدهم یا زحل و مریخ نظر دارد با نیکی نگر ناظر باشد دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه بود نکبت و آفت رسد و بیمارناک شود و غم خورد و پریشان و اندوهگین بود و صاحب پنجم اگر اندر هبوط بود یا بسر اوج یا بسر جوزهر جنوبی یا بمقام اول و نکوا که زبان کار ناظر باشد یا منحوس دلیل کند بر افتادن فرزندان از جای بلند و اگر [illegible] نحس باشد یا اندر برج ثابت دلیل هلاکی باشد بدان افتادن و اگر ناظر سعد باشد یا اندر برج منقلب یا ذوجسدین

دلیل کند

دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب پنجم اندر برج عقیم باشد دلیل کمی فرزند و اگر اندر برج زحل یا صاحب ششم فاسد بود دلیل کند که فرزندانش بسیار بوند ولیکن کمتر زیند و هرگه که فرزند بزاید و دلیل آبا و آفتاب اندر جای ساقط باشد یا زایل از طالع دلیل کند که این فرزند نامبارک و نافرخنده و شوم آید بر پدر و همچنین اگر صاحب صاحب وسط السما یا قمر زایل باشد بر مادر نامبارک و شوم باشد مگر که اندر شرف خط خویش باشد اندر دستوریت آفتاب که آنگاه نیک باشد قوی‌تر و دیگر هر کوکبی اندر خانهٔ فرزندان باشد اگر برج فرزندان برج کم فرزند باشد دلیل بر کمی فرزندان و همچنین اگر کوکب نحس اندر خانهٔ فرزندان بود دلیل کند بر کمی فرزندان و غمناک بودن [illegible] مایل از ایشان و اگر صاحب پنجم اندر خانهٔ خویش باشد یا ناظر باشد دلیل فرزند باشد و همچنین اگر کوکب سعد باشد اندر پنجم چون زهره و مشتری و عطارد و قمر این همه دلیل فرزند باشد و اگر ماه را اندر برج پنجم یابی که هلال آنجا بود هست باید گفتن که فرزند نو آمده باشد یا بچه زادن یا نطفه افتاده هست و اگر خداوند برج زهره باشد زهره بیند و متصل باشد از درجهٔ طالع تا درجهٔ وسط السما اندر میان باشد او را فرزند اندر وقت نزاید باشد و هر کوکبی که دلیل فرزندان است یا خداوند طالع متصل باشد به تربیع یا مقابله میان پدر و فرزند خصومت و داوری افتد و اگر اتصال مودت باشد الفت و موافقت باشد و باز بنگر اگر صاحب پنجم اندر شرف باشد فرزند بمرتبت و جاه رسد و اگر بهبوط باشد فرزند بدبخت و همچنین اگر راجع یا محترق یا منحوس باشد و اگر صاحب پنجم از پنجم ساقط باشد و شعاع کواکب نحس بیند و افتاده باشد فرزندان دیر زیند و اگر ستارگان پنجم سعد باشند بزیند و عمر یابند و اگر زحل مستعلی باشد بر خداوند خانهٔ پنجم یا بر زهره و بر خداوند یازدهم و با این همه که گفتیم این سه دلیل منحوس باشد یا ساقط بود در پنجم او را هیچ فرزند نبود که از لذت جماع نومید گشته بود و اگر ستاره سعد مستعلی باشد بر این سه دلیل فرزند باشد و لذت جماع یابد و حریص باشد و اگر ذنب اندر خانهٔ فرزندان بود نیز بدتر باشد **فصل** دوم در دانستن آنکه فرزند

هست و دیگر فرزند باشد یا نه بنگر از درجهٔ طالع تا پنجم اندر میان کوکب سعد هست یا خداوند
آن ستاره فرزند آید خاصه آن ستاره که وی خداوند پنجم بود و یا خداوند سهم الولد باشد
مشتری و اگر اندر میان کوکب نحس بود فرزند نبود و اگر آن دلیل که فرزند باشد اندر برج
ذو جسدین بود فرزند مادام باشد بدان کوکبی که میان درجهٔ طالع نزدیک تر باشد آن فرزند پیشتر
آید و زود تر بر طبع و گوهر آن ستاره که فرزند آمدنی هست حکم کن بر نری و مادگی و سعد
و نحس و از پس وی بر ترتیب هر کوکبی که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی بنگر
که آن کوکب بخانهٔ خویش ناظر هست یا نه اگر ناظر بود طالع آن برج بوده باشد همچنین
چون ماه بکوکبی پیوندد آن کوکب دلیل فرزند بود دلیل کند که فرزند بیاید همچنین
نیز آن کوکب جایگاه مسقط النطفه بود که ماه بوی پیوسته **فصل** سیوم در
نگرستن آنکه بار تمام شود یا نه چون معلوم گردد که زن بار هست بنگر بصاحب پنجم
اگر راجع نبود و نه محترق و نه اندر هبوط و نه منحوس باشد نه از نظر و نه از مقارنه دلیل
کند بدانکه آن بار تمام شود و بسلامت زاید و اگر منحوس باشد بنظر یا بجسد یا راجع
یا محترق یا اندر هبوط یا ساقط دلیل کند بر تباهی حمل و فرزند و قمر را و خداوند
ساعت را انباز گرفته اند درین باب و از ایشان نیز حکم کن و چنانکه از صاحب
پنجم گفتیم و اگر دو دلیل ان بسلامت باشند و یکی ناحس و تباه باشد دلیل کند بر صلاح و سلامتی
فرزند و اگر دو دلیل فاسد باشد و یکی نیکو دلیل کند بر تباهی حال و حمل فرزند با اتصال قمر
یا صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فساد حمل و اگر این که یاد کردم هم
سعد باشند دلیل کند بر تباهی حمل فرزند **قول** توفیل اترون گفت اگر قمر متصل بود بزحل
و مقارنهٔ مریخ باشد یا متصل دلیل بر افتادن فرزند و تباهی نیز کند و همچنین اگر مریخ
زهره باشد و زهره اندر جایگاه بد باشد خاصه اندر عقرب دلیل کند بر تباهی فرزند اندر
شکم مادر **قول** حکما بعضی حکما گفته اند بنگر بتاثیر عشر و اگر نحس اندر وی باشد فرزند مرده شود اگر
زادن او و اگر مریخ اندر وی باشد یا نظر از سعد ان نیز آید یا بجهانند و اگر [illegible] بمیرد و اگر کاری
مریخ زحل باشد فرزند از شکم تا در بیرون نیامده بمیرد **فصل** چهارم در نگرستن
فرزند دو هست یا یکی اگر سائل پرسد از زن آبستن که دو هست اندر شکم او یا یکی بنگر
بطالع اگر برج ذو جسدین باشد یا اندر وی دو کوکب سعد باشد یا خانهٔ پنجم مجسده یا

دو کوکب

دو کوکب سعد اندر وی باشد دلیل که فرزند اندر شکم مادر دو هست اگر جز این باشد یکی باشد
و اگر نیز این اندر برج باشند هم دو باشد و بنگر به پنجم و بصاحب پنجم اگر اندر برج مجسده باشد
دو باشد و اگر جز این باشد یکی باشد **فصل** پنجم اندر نگرستن آنکه فرزند چند ماهه
هست بنگر بخانهٔ پنجم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت هر کدام را که از ایشان نزدیکتر یابی
با انصراف کوکبی وی دلیلست اگر انصراف از مقارنه باشد یکماهه باشد و اگر انصراف از
تسدیس باشد سه ماهه باشد و اگر از مقابله باشد هفت ماهه باشد **قول** علی بن محمد شریف
و علی بن محمد شریف گوید بنگر بدو دلیل که بر حمل آبستن زن و اگر دو بر وجود گشتن فرزند
تا میان ایشان درجات چند بعد هست هر درجه روزی باشد و باز بنگر که دلیل طالع
یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام شاهد تر باشند بر کار فرزند بنگر که از
خداوند پنجم یا از دلیل فرزند چگونه منصرفست از مقابله و مقارنه و تربیع و تثلیث
و تسدیس چنانکه بر تر گفتیم حکم کن **فصل** ششم آنکه نر هست یا ماده بنگر
به برج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان شاهد تر دلیلست
که اندر جای مذکر باشد نر باشد و اگر در برج مؤنث باشد ماده بود یکی یا بیشتر از این
دلیلان قوی تر باشد و شاهد تر بر وی حکم کن **قول** دیگر بنگر بصاحب طالع و بصاحب
پنجم اگر هر دو اندر برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج مؤنث باشند ماده باشد و اگر مختلف
باشند یکی اندر مؤنث یکی اندر مذکر بنگر بقمر که طالع دلیل شاهد تر هست حکم از وی کن
و از برج قمر همچنین از کوکب قابل نیز این نیز حکم کن **قول** اوایل و بعضی از اوایل چنین
گویند بنگر بصاحب طالع و طالع پنجم و صاحبش و نیز بنگر دو حد و هر دو از خطوط شان
و از خداوند درجات شان و صاحب ساعت هر کدام از این که یاد کردیم قوی تر و شاهد تر
اندر کار فرزند تر وی دلیلست اگر اندر برج مذکور باشد نر باشد و اگر اندر برج مؤنث
باشد ماده بود و بگیر از درجهٔ پنجم تا درجهٔ صاحب پنجم طالع بر افزای و از طالع بفکن — ودرجهٔ
هر کجا این سهم رسد اگر برج مذکر بود نر باشد و اگر مؤنث بود ماده بود و بنگر بصاحب
پنجم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی در برج مؤنث باشد و بعضی
اندر برج مذکر فرزند خنثی آید والله اعلم **فصل** هفتم در دانستن آنکه بروز زاید
یا بشب اگر پرسد که بروز آید یا بشب بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب عارض اندر

طالع و صاحب نجم و خانهٔ نجم اگر اینهمه یا بعضی یا یکی قویتر و تمامتر اندر برجهای روزی
باشد ولادت بروز بود و اگر شب باشد ولادت بشب بود و اگر بعضی اندر برج روزی
باشد و بعضی اندر برج شبی هرکدام قویتر و شهادت بیشتر حکم از وی کن و از صاحب
آن سهم که بر تر یاد کردیم نیز حکم کن و اگر همه دلیلان برابر باشند بقوت و شهادت
مابین روز و شب باشد و اگر بروز غالب تر باشد بصبح و مانند وی باشد ولادت و اگر
بشب غالبتر باشد بوقت غروب شفق و مانند وی باشد و این فصل را نیک تأمل
کن تا بحقیقت بر تو معلوم شود فصل هشتم در دانستن آنکه بچه طالع
آید اگر پرسد که فرزند اندر شکم مادر بر چه طالع بزاید و کدام روز و کدام ساعت طالع
زنان بنه و بنگر که برج سیوم و برج نهم کدام برج است این برج طالع زاینده است
اگر زادن وی نزدیک است طالع وی برج سیوم باشد و اگر دیر باشد طالع وی
برج نهم باشد و اگر خواهی که تا بدانی که کدام روز زاید نگه کن برج هفتم را و برج دهم
را اگر خداوند این دو برج ستاره کاند هرکدام را از خداوند هفتم و دهم شهادت
بیشتر اندر برج نهم و دهم و سیوم بنگر آن ستاره را روز کدام است اندر آن روز
مولود افتد و اگر خواهی که بدانی که کدام ساعت زاید بنگر بخداوند طالع و چهارم که
ستاره است باز بنگر بخداوند حد آفتاب که کدام ستاره است اگر آن ستاره
خداوند طالع است یا خداوند چهارم بدان ساعت زاید و اگر نه خداوند طالع باشد
و نه خداوند چهارم بنگر که بحد آفتاب کدام ستاره نزدیکتر است هرکدام که نزدیکتر
باشد بدان حد مولود باشد یعنی بدان ساعت فصل نهم اندر دانستن آنکه
چند گاه را فرزند زاید اگر پرسند که چندگاه زاید فرزند هر وقتی که مریخ یا شمس
بصاحب نجم مقارن شود یا قمر با صاحب ساعت هرکدام از ایشان قویتر باشد
مقارنه شود آن وقت زاید و هرگاه سعدی بسهم الولد اتصال کند یا قران
آن وقت بود یا وقتی که سهم ولد بدرجهٔ بیت الولد رسد آن وقت بشد
یا بر ساعتی که بود مشتری یا حد مشتری بدرجهٔ بیت الولد رسد آن وقت باشد
و اگر مشتری میان سهم الولد و میان درجهٔ الولد باشد هر وقتی که سهم بمشتری
متصل شود بدرجهٔ طالع هر درجی روزی باشد آن وقت بزاید و هر وقتی

که دلیلان

تع

که دلیلان یعنی اولا طالع و اولا ولد بیکدیگر درجه بدرجه برسند آن وقت باشد یا اجماع
صاحب طالع یا صاحب نجم اندر طالع یا اندر نجم باشد آن وقت هر وقتی که صاحب
نجم تبدیل الاسکان کردن آن وقت باشد از این چندگی شهادت و دلالت که گفتیم هر
قویتر شهادت غالبتر حکم از وی کن قول علی بن محمد الشریف گوید
که طالع چنین آن فرزند باشد که اندر شکم مادر باشد هنوز هر وقتی که مریخ بصاحب
ثانی عشر متصل شود یا بصاحب طالع دلیل کند بر آنکه آن زن بار را اندر آن وقت
بار بنهد و هم چنین اگر دلیل چنین یعنی صاحب ثانی عشر بصاحب طالع اتصال کند
یا بمریخ اندر آن ساعت بزاید فصل دهم در دانستن حال سایل
با فرزندان بدوستی و دشمنی اگر سایل پرسد که میان من و میان فرزند حال من
چگونه است از نیکی بد از دوستی و دشمنی بنگر بصاحب طالع و قمر که اگر اندر نجم
باشد و مقبول باشد و یا صاحب نجم اندر طالع باشد و مقبول باشد و میان این دو
دلیل اتصال باشد از مودت یا آن بروج متفقة القوه و یا آن متفقة المطالع
یا از متفقة الطریقه بیکدیگر نظر کنند از تثلیث و تسدیس یا تربیع یا مقابله طبع
دلیل کند بر موانست و الفت و مودت و مصالحت میان پدر و فرزند و اگر صاحب
طالع اندر نجم باشد و صاحب نجم اندر طالع باشد غیر مقبول باشد و منحوس و یا میان این
دو دلیل اتصال عداوت باشد و یا از یکدیگر ساقط باشد و یا با اتصال فساد و تباهی
زیادت شود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت و مکاشفت میان پدر و میان
فرزند و اگر با اتصال موافق سعدی شعاع افکند سعادت و دوستی فزاید و اگر
نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند مختلط اندر میان در آید و آنگه دید هرکدام
دلیل که مقبول باشد آن کس آن تخلیط استوار دارد و بشنود و اگر با اتصال مخالفت
و عداوت نحسی شعاع افکند تباهی زیادت شود و اگر سعدی شعاع افکند متوسط
در میان در آید میان ایشان صلح کند فصل یازدهم در دانستن حال رسول
بر رسالت که چگونه آید اگر پرسد از رسولی که بجایی فرستد چگونه باشد یا رسول از جایی
بیاید چگونه آید یا خبر بنگر قمر و نجم و صاحب نجم این همه دلیل است بر رسول اگر ماه
با صاحب نجم از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب سابع متصل شود یا اندر

حال رسول

ساقط باشد دلیل کند که این رسول را آنجا نفرستند و اگر رسول چشم دارد نیز از جای آید اگر قمر
یا صاحب نهم از هفتم منصرف شود بصاحب طالع متصل شود یا بطالع آید دلیل
کند رسول بیاید و اگر از سلطان بصاحب چشم دارند از انصراف صاحب
وسط السما و نحس نگر اما بدانکه قمر را با صاحب نهم نگر هر کدام دلیل که قبول باشد
سخن رسول آنجا بهتر شنیده تر باشد و هر کدام دلیل که قبول بود سخن رسول آنجا نا
روان باشد و اما آن چگونگی کند اردن رسالت از انصراف بکرد و از تربیع و اتصال دو
مقابله و تسدیس و تثلیث و سعد و نحس و از جایگاه نیک و بد چون این را بتامل
بنگری همه سخنها بکشاید و دلیل رسول هر کدام کوکب که نظر مودت دارد آنجا
نیکو گوید و دوستی نماید و عنایت کند و هر کدام کوکب که نظر عداوت دارد آنجا
اتفاق مخالفت و دوروی کند و اگر نظر بسعدی دارد خیر و سعادت و نیکویی باشد
و اگر نظر بنحس باشد شر و تباهی و بلا آرد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا راجع باشد
یا اندر وبال یا منحوس رسول خاین باشد و بد خو و بی حسب و اگر اندر شرف یا
اندر حظ خویش باشد مردی معروف باشد و صفت و حلیه رسول و از دلیل و از
برج که دلیل اندر وی است از آنجا حکم کن چنانکه اندر باب دردها یاد کردم ان شاء الله
بشنوی اگر پرسد که این کار تمام کند یا نه اگر دلیل رسول اندر وتد باشد یا مقبول و رسول دو
سعد باشد کار تمام کند بنیکویی و اگر ناظرش تربیع یا مقابله باشد کار تمام کند بجهد در شر
و اگر نظر مودت باشد بنیکویی و آسانی و اگر دلیل رسول ساقط باشد یا منحوس یا غیر
مقبول آن کار تمام نتواند کردن ناامید باز گردد و خاصه نظر تربیع باشد به هر تمام
و بمنت باز آید و اگر نظر مودت باشد بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد رسول از
راه باز آید و اگر دلیل رسول پیش از آنکه طالع مسئول عنه متصل شود بکوکبی
دیگر اتصال کند اگر آن کوکب نحس باشد یا بجایگاه بد باشد یا هبوط یا در محترق
شود دلیل رسول یا راجع رسول را حالی یا عارضی باز دارد یا تباهی بیاید
و اگر آن کوکب مسعود باشد و مقبول سعادتی پیش آید و اگر آن کوکب از دلیل
رسول منصرف شود بدلیل مسئول عنه اتصال کند از آن رسول رسولی دیگر

آید البحرانات

فصل آید البحرانات و سهم الطالع **فصل** اول در دانستن دلایل بیماری و اسباب
وی چون پرسد از بیماری طالع و صاحب طالع و قمر دلیل است بر بیماری و ششم و صاحب
و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل است بر بیماری و ششم و صاحب
دلیل حرکت و چهارم و صاحبش و اثنی عشریه قمر و صاحب خانه قمر و قابل تدبیر
صاحب طالع آید هم دلیل عاقبت است هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل
بر عاقبت بیماری برج نهم و صاحبش و سهم السعاده دلیل است بر طبیب عالم و بر
آنچه از نفقات بیمار از بهر داروی و صدقه و دست بیخ نمک از دوم
و از صاحب دوم و سهم السعاده و علاج کننده را از وسط السما و صاحبش بنگر
و از آن کوکب که عطارد از وی منصرف است و بر آنچه علاج کند بعتبر دارو و آلت
معالجت از آن کوکب بنگرند که صاحب طالع وی متصل است و معرفت سبب مرگ
فصل بیمار از هشتم و صاحبش بنگرند **فصل** دوم در معرفت حال بیماری بر تنکلوشا و بد
و در تنکلوشا و بطلمیوس گویند طالع و صاحبش دلیل است بر طبیب و وسط السما
دلیل است بر بیمار برج هفتم دلیل است بر بیماری و چهارم دلیل است بر دارو و
عاقبت کار بیمار اگر ابتدای بیماری یا بوقت سئوال نحس اندر طالع باشد دلیل کند که
طبیب زیان کار باشد و آنچه علاج کند بیماری زیادت شود و منفعت کمتر بود و اگر
سعد اندر طالع باشد طبیب مبارک دست باشد و آنچه بکند بر فتق و مدارا کند و امید
بهتری و منفعت باشد و اگر نحس اندر وسط السما باشد دلیل کند بر تباهی حال بیمار
و سختی بیماری و این بیمار خوشتن دار نتواند باشد هم آن کند که بیماری زیادت
شود و اگر سعد باشد دلیل کند بر آنکه این بیمار چیزی آرزو کند که سبب راحت
باشد و بیماریش سبک باشد و این بیماری وی را زیان نکند و بود که بی معالجت
راحت یابد و اگر نحس اندر هفتم باشد از آن بیماری بیماری دیگر تولد کند و دلیل
کند بر زیادتی بیماری و تباهی حال و اگر سعد باشد دلیل کند بر آنکه بیماری بی
معالجت برود و سبک باشد یا چیزی بخورد که بیماری زایل شود و اگر نحس
اندر وتد چهارم باشد هیچ دارو مناسب بیمار نباشد همه زیان کند و هیچ غذا او را

بر نسبت دارو نشاید دادن و اگر سعد باشد هر چه بر وی از دارو و غذا دهی سود و
منفعت کند و چنانکه ازین باب گشودم از باب اول همچنان قیاس کن و
از خداوندان برجها از سعدان و نحسان و از اتصال و انصراف قیاس
گیر هر کجا سعدی بینی دلیل خیر و اقبال باشد و هر کجا نحسی بینی دلیل بر تباهی است
صاحب هر کدام برج که سعد بود یا نحس از آنجای همچنین حکم کن فصل
سیوم در نگرستن آنکه علت بر تن است یا بر جان یا بر هر دو و اما بدانکه طالع
و قمر دلیل تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیل روح است و ما
شاء الله گوید اگر طالع و قمر منحوس باشد یا نحس بوی ناظر بود علت بر تن باشد و
اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس باشد علت بر جان باشد و اگر هر دو
منحوس باشد یا ناظر نحسان علت بر تن و جان باشد و اگر سعدان نور افکنند بیمار
بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد منحوس باشند بیمار بمیرد چهارم فصل
در معرفت آنکه علت بر ظاهر است یا باطن اگر صاحب سادس اندر طالع باشد
یا اندر وسط السما علت بر ظاهر اندام باشد و مکشوف باشد و اگر صاحب سادس
اندر رابع باشد یا اندر هفتم علت اندر باطن اندام باشد و مستور بود و چگونگی
علت را از گرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس توان دانستن
و از برج سادس و از مزاج کوکبی که اندر وی باشد و یا بوی متصل و از آن برج
که صاحب سادس اندر وی است اگر از کوکب مغربی منصرف باشد دلیل کند بر درازی
علت و کهنه و اگر از کوکب مشرقی منصرف باشد دلیل کند بر نوی علت و زود
گذشتن و مدت روزگارش از انصراف باشد بعدد هر درجات درجاتی
سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی باندازه برج منقلب و مجسد و ثابت
یا وتد و مایل و زایل اما بدانکه انصراف قمر بر بیماری دلالت قوی تر و صواب تر
باشد از اتصال اگر دلیل بیماری عطارد باشد دلیل کند بر گرانی زبان اندر بیماری
و اگر زحل باشد دلیل کند بر لقوه و فالج و تشنج و رعشه و جذام و فالج بر اندازه
طبع برجها و گوهرهای دیگر و اگر شمس باشد دلیل کند بر تب گرم و اگر دلیل بیماری یا راس باشد دلیل کند بر

وبا اندر

و با و ذنب دلیل اسهال کند و اگر دلیل بیماری مریخ باشد دلیل کند بر بیماری تیز و اگر مرکز
صاعد باشد دلیل کند بر خشکی و گرمی و اگر هابط باشد دلیل کند بر گرمی و تری و اگر دلیل
زهره باشد دلیل تری بود و رطوبت باشد و اگر مشتری باشد دلیل کند بر بیماری جگر و
دل و اگر دلیل اندر تحت الشعاع باشد بیمار بیهوش باشد و دیوانه و اگر دلیل بیماری
مزاج اندر برجهای آبی دارد و با ستارگان تر دلیل اسهال کند مانند
وی و اگر مریخ را شهادت باشد خون شکم باشد و اگر زحل را شهادت باشد زحیر
باشد و اگر اندر سه برین فلک باشد قی باشد و سه فرودین بود دلیل اسهال بود و
اگر دلیل بیماری اندر مزاج برج خاکی باشد و کواکب خشک دلیل قولنج باشد و اندر
اثیر فلک باشد درد سر باشد و مانند وی از بیماریها از سرد و خشک خاصه چون
زحل شاهد باشد و اگر بر مزاج برجهای بادی باشد یا ناظر کواکب بادی باشد بیماری
از بادی و قولنج و باد و انگشت وجع باشد خاصه که عطارد با مریخ یا مشتری شاهد
باشد و اگر دلیل بیماری اندر برجهای گرم و خشک باشد بر مزاج کواکب آتشی
فصل بیماریهای صفرا و یرقان باشد و از تب غب و مانند وی فصل پنجم آنکه علت
بر کدام اندام است بنگر به دلیل بیماری اندر کدام برج است بیماری اندر آن اندام
چنانکه سر حمل است و ثور گردن را و جوزا کتفها و دستها را همچنین تا آخر
برجها و اگر دلیل بیماری با اول برج باشد علت با اول آن اندام بود و اگر بمیانه
برج باشد علت بمیانه آن اندام باشد و اگر با آخر برج باشد علت با آخر اندام
باشد و دانستن دلیل بیماری و جایگاه علت اما بدانکه دلیل بیماری صاحب
سادس است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و آن کوکبی که منحوس باشد
اندر اوتاد و طالع یا آن کوکبی که خداوند طالع را منحوس کند یا آن کوکب نحس
که اندر طالع باشد یا آن کوکبی که شهادت بیشتر دارد اندر ششم و منحوس
باشد هر کدام از ایشان قوی تر و شاهد تر و بطالع یا بصاحب طالع یا قمر ناظر بود
دلیل بیماری است والله اعلم دانستن جایگاه بیماری و علت اما بدانکه
فوق الارض نیمه زبرین است تحت الارض دلیل نیمه فرود تن است طالع

دلیل بر سر و تن است و تیر منسوب دلیل دبر و مقعد است و وسط السماء ظاهر
اندام است و تیر چهارم باطن اندام است نیمه فوق الارض راست اندام است
تحت الارض چپ اندام است چون این معلوم شد هر کجا دلیل بیماری افتاده باشد
علت بران جایگاه باشد **فصل** در نموس در نموس گوید بنگر هر کجا صاحب
سادس باشد علت بران اندام باشد طالع سر است دوم گردن است سیوم
کتف و دستها خانه چهارم سینه پنجم معده همچنین هر دوازده خانه با این هم
نیز بنگر که قمر کجاست اگر منحوس باشد اندران برج و صاحب برج قمر نیز منحوس
باشد علت بران اندام باشد همچنانکه حمل سر است ثور گردن تا آخر برجا سهم
الوجع بنگر از صاحب ساعت تا شمس آنچه جمع شود از حمل بفگنی هر کجا برسد
علت بران اندام باشد حمل سر را ثور گردن را همچنین تا دوازده برج سهم
دیگر درجات طالع را اندر مطالع برج طالع ضرب کن و درجه طالع بر افزای
و از طالع بفگنی هر کجا برسد علت بدان اندام باشد چنانکه طالع دلیل سر است
و دوم دلیل گردن همچنین تا دوازده خانه قول علی بن محمد الشریف مصنف
این کتاب گوید اگر با ابتداء علت تا بوقت سوال قمر اندر هبوط باشد دلیل کند
بر ضعیف معده و همچنین هر کوکبی که اندر هبوط باشد در ابتداء علت تا بوقت سوال
دلیل کند بر ضعیف معده هم دلیل بود بر قد و ضعیف آن اندام که آن کوکب
دلیل کند اگر آن کوکب را اندر باب بیماری شهادت باشد چنان چه سر زحل گوش راست
و پوست تن زحل راست گوش چپ جگر و گوشت مشتری راست سوراخ بینی
راست و زهره و رگ مریخ راست چشم راست دل و خون پرده دل آفتاب
و اندرونی نفس شمس است سوراخ بینی چپ در و دها و شانه و بچه زهره راست
رگها و معده و استخوان و رودها و البسط عطارد راست چشم چپ و مغز
سر و شش و مغز استخوان قمر راست برودهای باریک جاهای کنده
ذنب راست مجمع بهاء آب سر راست و اگر علت معده را از سردی باشد

چون مریخ

چون مریخ با شعاع و زیر قمر رسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت از گرمی باشد چون
شعاع زهره با صدا و بقمر برسد یا کوکب سرد دلیل کند بر صلاح معده و همچنین
هر دلیل بیماری را و برج بیماری را صفت کن چنانکه از قمر گفتیم و اگر دلیل بیماری
اندر آتش برج باشد اندر تحت الارض بسیار باشد که دلالت کند بر درد پای
و کف و مقام پای تا فروتر تن اندامها اگر صاحب طالع با قمر یا ذنب باشد دلیل کند
بر ضعیف و ریخ اندر تن اندر وقت بیماری **فصل** ششم در دانستن
آنکه بیمار بهتر شود یا نه بنگر بصاحب طالع و بقمر هر کدام که اندر وتد بود یا بطالع ناظر
و یک دلیل است اگر دلیل آن تحت ان پاکیزه باشد و بصاحب ششم ناظر نبود و
اندر تحت الشعاع نبود دلیل بود بر بهتر شدن از بیماری و اگر بسعدان متصل
شود دلیل بود که بهتر شود و اگر آن سعدان راجع باشد بیماری دراز گردد
ولیکن بهتر شود و اگر قمر اندر تحت الارض باشد یعنی از دوم تا ششم و متصل باشد
بکوکبی اندر وسط السماء دلیل کند که بهتر شود دیگر گران کوکب که اندر احتراق باشد
دلیل هلاک کند و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکبی متصل شود که اندر تحت الارض
باشد و منحوس باشد دلیل مرگ باشد و اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد زائد النور
والعدد بود دلیل بهتر شدن باشد و سلامت و صلاح تن و اگر صاحب طالع اندر
تحت الارض باشد و قمر بکوکبی متصل شود که اندر ضعف بود که ساقط ظاهر شود
دلیل هلاک باشد اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد بود بمیرد
و اگر قمر با کوکب دیگر نیز صاحب طالع بصاحب ثامن رهد این سخت بیمناک
و تباه باشد و اگر مقبول بود بیماری دراز کشد آنگه بهتر شود و اگر صاحب طالع
بصاحب ثامن متصل شود از نظر مودت و صاحب طالع اندر وتد باشد
هر وقت که صاحب ثامن بدرجه طالع رسد دلیل مرگ باشد و اگر کوکبی نور بصاحب
طالع اتصال ثامن رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن اندر
وتد نبود و اگر صاحب ثامن اندر طالع باشد و صاحب طالع یا قمر منحوس باشد

بمیرد و طالع اندر هشتم و نحسی ناظر بود و قمر منحوس باشد دلیل مرگ است و اگر قمر
مقبول نباشد و صاحب طالع بصاحب هشتم متصل باشد دلیل مرگ است قابل التدبیر
نیز منحوس باشد دلیل بکثرت رنج بیماری باشد پس از آنکه بهتر شده باشد صاحب
هشتم اندر اوتاد و بد است اگر صاحب طالع اندر فوق الارض بود و بصاحب
هشتم متصل شود اندر چهارم یا خانهٔ هشتم دلیل مرگ است و اگر صاحب هشتم
بصاحب طالع ناظر نباشد و کوکبی میان ایشان نور رد کند و صاحب طالع
بود و صاحب هشتم اندر وتد دلیل مرگ باشد و صاحب طالع اندر احتراق
رونده باشد و میان وی و میان شمس کمتر از دوازده درجه بعد بود هلاک شود
و همچنین اگر محترق شود و غیر مقبول بود و اگر کوکب باشد که تدبیر بهر شمس بعید
علوی و از احتراق پاک باشد و قمر پاک باشد دلیل راحت باشد و اگر خانهٔ
بیماری منقلب باشد بیماری گاه سبک باشد گاه گران و اگر برج ذو جسدین
باشد از آن بیماری به بیماری دیگر افتد و اگر برج ثابت باشد بیماری ثابت
باشد بر یک حال و اگر قمر از کوکب شرقی منصرف باشد بیماری نو باشد و اگر از
کوکب مغربی منصرف باشد بیماری دیرینه باشد و اگر کوکب شرقی متصل شود دلیل
بود بر زودی بهتر شدن و اگر بکوکب مغربی متصل باشد دلیل کند بر درازی بیماری
و اندر این باب بهتر آن باشد که صاحب طالع سعدان ناظر باشند و تباه‌تر آن باشد
که نحسان ناظر باشد و اندر وتد باشد دلیل زودی هلاک باشد و تباه‌تر آن
بود که بنظر نحسان از تربیع و مقابله بود اگر صاحب طالع اندر سادس باشد و صاحب
سادس اندر طالع باشد بیماری دراز گشته تا آنگاه که کوکب از آن اتصال بیرون آید
و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد یا صاحب سادس بصاحب
طالع متصل باشد و اگر صاحب طالع اندر دوم باشد یا اندر ششم یا اندر هشتم بنگر بقمر
دلیل کند مر از صلاح و فساد آن باشد و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر به برج دوم
اگر دلیل مرگ باشد تأخیر کند و باشد که بهتر شود باز گردد و هلاک شود اما خداوند
طالع اندر پنجم و یازدهم اندر باب بیماری نیکوتر است بر بیمار ایمنی و
زیرا که این دو برج

زیرا که این دو برج دلیل کند بر زوال بیماری و برج پنجم و یازدهم دلیل کند بر ثبات بیماری نحسی
که اندر این دو خانه باشد قوی‌تر باشد از خانهٔ سیم و نهم اما بدانکه صاحب دوم صاحب طالع را
همچنان نحس کند که صاحب هشتم کند اگر نحس باشد خداوند هشتم اگر تدبیر بخداوند دوم
دهد بدتر از آنکه بهمه مال نفقه شود اندر بیماری و همچنین اتصال قمر با صاحب دوم یکدیگر
اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری اندر وتد باشد و قمر نور شمس بمشتری رد کند دلیل
هلاک باشد و همچنین شمس اگر اندر هشتم باشد و مشتری اندر وتد یا اندر تربیع شمس
دلیل هلاک بود اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا بقمر ناظر بود و قمر یکجا نیکو بود و از
طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر زودی بهتر شدن و
تندرستی و موافقت داروها و بیمار را اندر اهل بیت خویش منزلت و جاه بود
و بهتر آن باشد که صاحب طالع بصاحب بیت خویش ناظر باشد و بهتر آن باشد که صاحب
طالع سعدان ناظر باشد از جایگاه قوی و از نحسان پاک باشد اما نیرین اندر تحت
الارض علامت بد است اگر نحسان فاسد کنند با این همه که تحت الارض باشد دلالت
هلاک باشد و اگر نحسی اندر طالع باشد و صاحب طالع با احتراق رونده باشد و قمر منحوس
باشد یا ساقط دلیل هلاک است و اگر دلیل قمر باشد بر بیمار و احتراق رونده باشد
و نحسان ناظر باشند بصاحب طالع دلیل مرگ باشد **قول حکما** و بعضی حکما گویند اگر صاحب
سادس بصاحب طالع بر برج سادس قمر اندر برجی منقلب باشد از اوتاد ساقط
باشند و از نحسان پاک باشند دلیل بهتر و نیکویی باشد و اگر چنین باشد دلیل مرگ
باشد **قول** بطلمیوس و بطلمیوس گوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع یا اوتاد ساقط
باشد تباهی عاقبت کار را باشد بنگر با اوتاد اگر اندر وی نحسی قوی باشد و قمر ساقط بود
و صاحبش دلیل هلاک باشد و اگر سعدان قوی باشند اندر اوتاد و قمر و صاحبش ساقط
شوند دلیل سلامتی باشد و اگر قمر و طالع از آن برج باشد که بیماری اندر آن افتاده باشد
و نحس اندر آن برج باشد یا اندر اوتاد آن برج دلیل سختی و هلاک باشد و اگر سعدی
قوی بود نظر کند دلیل عاقبت باشد وقت آنگاه باشد که قمر بدان سعد برسد که اندر برج

این ازدام بیماری است حکیم جالینوس جالینوس گوید چون نزد بیمار در آمدی چون روز بودی
و قمر بکوکب ناظر بودی بنظر مشرقی است حکم بتن درستی و بهتری کردی و اگر شب بودی
و قمر بکوکب شبی ناظر بودی بنظر مشرقی است حکم به بهتر کردی و علاج کردی و اگر بروز قمر
بکوکب لیلی بودی یا بشب قمر بکوکب روزی بودی بنظر مغربی است آن بیماری را علاج
نکردی و ازوی بگریختی که بهتر نشدی قول درنیوس در بیوس گوید اگر صاحب
طالع اندر هبوط بود یا منحوس یا محترق بیمار هلاک شود و اگر ازین معنی جمع شود
بمیرد و اگر یکی نحس باشد و قمر نیز منحوس باشد همه بمیرد و اندر حال مولود که طالع مولود که
معلوم باشد بنگر اندر کار بیمار که طالع مولود وی دانسته باشی و آغاز بیماری از قمر بنگر
از بیماری بدان جای باشد که در اصل زحل آنجا بوده باشد یا زحل بوی بود یا ناظر بود دلیل
سختی بیماری بود و دشوار رو و اگر بجایگاهی باشد که مریخ در اصل آنجا بوده باشد یا با وی
باشد یا ناظر بود امروز دلیل سختی حرارت بود و بیم بود جایگاه نحسی باشد که در اصل آنجا بوده
باشد و امروز نحسی با وی باشد یا ناظر بود دلیل بیم هلاکی باشد و اگر قمر بجایگاهی باشد که در اصل
آنجا نحسی بوده باشد و امروز با وی سعدی است یا ناظر سعدی دلیل عافیتی و سلامتی انجا
باشد و اگر قمر با بتداء علت اندر ششم طالع اصلی بوده باشد یا چهارم یا هشتم و
اندر اصل نحسی اندرین جایگاه بوده باشد دلیل سختی بیماری بوده باشد و اگر نحسی مقارن
یا ناظر باشد اندر ابتداء علت دلیل هلاک باشد و چون سعدی ناظر بود دلیل
عافیتی بود و اگر قمر منتقل شود بدان برجی که در اصل بوده باشد و با وی نحسی کوکبی
زیان کار و آن صاحب مثلثه چهارم است یا بوی ناظر باشد و اندر اصل ولادت
این کوکب نیز با قمر بوده باشد دلیل سختی و بیم و ترس باشد و نیز بنگر بیمار را اگر مادر وی
اندر شکم چند ماه داشته بود یا هفت ماه از روز ولادت تا روز بیماری روزها
جمع کن اگر مولود بود نه ماهه را هر سالی را پنج روز گیر و زیادتی روزها که فزود ست
نیز با وی یار کن آنکه شود مولود هفت ماهه را هر سالی را بر روزی و زیادتی روزها
که فزود از سال نیز با وی یار کن آنچه جمع شود مولود هفت ماهه را هفت هفت
بیفکن مولود بود نه ماهه را نه نه بیفکن اگر چیزی بماند از حساب این بیمار را راحت

یابد و بر بهد

یابد و بر بهد از بیماری و اگر هیچ چیز نماند آن بیمار هلاک شود دیگر بنگر که چند است ما بین
شمس و قمر درجها بیفکن عدد روزها از وقت ولادت تا بروز بیماری از عدد ما بین
درجها و اگر هیچ چیز نماند هم مرگ باشد و اگر چیزی بماند بجهد از آن بیماری مثلا میان شمس و قمر
و بروج پنجاه از وقت ولادت تا روز بیماری هزار و دویست آمد یا بیشتر بعدد درجها
روزها بیفکند یعنی پنجگانه پنجگانه اگر چیزی بماند بیمار بهتر شود و اگر نماند عمر سپری شده باشد
قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر بقمر اگر منصرف شود اندر
ابتداء بیماری از کوکبی سعدی بمکان آن کوکب رسد یا شعاع افکند هم اندران وقت
علت کمتر شود و بیمار بهتر شود و اگر بدان نحس شعاع افکند یا آنجا رسد بیماری باز دگر
باز گردد و از حال بحال نگردد و اگر بجای آن کوکب که قمر ازوی منصرف شد نحس رسد
یا شعاع افکند علت بر بیمار زیادت شود و اگر منصرف قمر به سعدی اتصال کند چون
درجه بدرجه برسد با تصال علت پاک شود و بیمار بهتر شود و اگر بنحسی اتصال کند علت
زیاده شود و اگر نیرین بصاحب طالع یا بصاحب ششم اتصال کنند امید بهتر شدن بود
و اگر یکی از نیرین بصاحب ششم اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه برسد اندران
وقت امید صحت و بهتر شدن بود و اگر دلیل بیماری اندر سادس نحس بود دلیل کند
بر کشتن بیمار از علت بعلت اما اگر خانه دوازدهم دلیل وار و ناشد و بهتر
شدن بیمار اگر صاحب طالع یا صاحب ششم با قمر بکوکبی اتصال کند که آن کوکب
اندر خانه دوازدهم باشد اگر سعد باشد از آن بیماری راحت یابد و اگر دارو خورد
منفعت کند و اگر کوکب نحس باشد و اندر دوازدهم هر آنگه باشد دلیل کند بر عافیتی
و رحمتی و اگر جز این باشد رنج بیند و اگر مشتری طالع یا صاحب طالع و دلیل بیماری هر دو
اندر یک برج باشند نیک دلیل پیوستگی بود و دوام بیماری باشد و سختی گرفتن بیماری و اگر به
مخالف باشد بیمار زود رسته شود و اگر صاحب ششم بصاحب طالع متصل شود
و هر دو فوق الارض باشند اندر ربع مشرقی و یا صاحب طالع اندر وسط السما باشد
و قوی بود و صاحب ششم را قبول کند آن بیمار از آن بیماری راحت یابد و عافیتی
و اگر جز این باشد بیم هلاک باشد و الله اعلم فصل هفتم در معرفت

وقت بهتر شدن و مرگ رسیدن و اما وقت مرگ آنست هر وقتی که قمر با صاحب طالع
مقارن شود یا صاحب هشتم یا نحسی که دلیل را منحوس کند بتربیع یا مقابله یا مقارنه دلیل
هلاک باشد و اگر دلالت احتراق باشد هر وقتی که بدرجه احتراق برسد آن وقت دلیل
مرگ بود و بنگر ما بین طالع قمر و ما بین نحس قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ آن درجات
ما بین را جمع کن و بعدد آن درجات روز یا سال یا ماه باشد باندازه برج منقلب مجسده
و ثابت باندازه سرعة السیر و انظار و قبول التدبیر دلیل و اگر دلیل از دخول کوکب باشد هر وقتی
که صاحب ثامن بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بدرجه هبوط رسد آن وقت باشد
وقت بهتر شدن اما وقت بهتر شدن آنست که صاحب طالع قوی شود و مسعود شود
یا بخانه یا بشرف یا بمراتب خویش رسد یا شکل بدل کند که مغربی باشد مشرقی شود از صاحب
چون مستقیم شود و صاحب ثامن از وی ساقط باشد دلیل عافیتی بود و یا سعدان بدرجه
طالع رسند و یا درجه بدرجه دلیل رسند چون درجه بدرجه رسند آن وقت
دلیل بهتر شدن باشد از بیماری **فصل** هشتم در نگرستن حال بحرانها و اوقات
معلوم بکن بقمر هر وقتی که بنحسی رسد بجد یا منحوس بیمار را شدت سختی و بیماری زیادت
شود و هر وقتی که بشعاع سعدی رسد یا بجد او سعادتی و عافیتی و راحت و سبکی
پدید آید **قول** حکما بنگر بابتداء علت یا بوقت سوال که قمر کجاست ده درجه بر
وی زیادت کن بنگر تا بجد یا بشعاع کدام رسد اگر بنحسی رسد بیم مرگ و هلاک باشد و اگر
بسعدی رسد عافیتی و راحتی باشد بعد د سال صغری آن کوکب بجید و عافیتی یا شدت
باشد و باز بجایگاه قمر چهل درجه زیادت کن هر کجا رسد بشعاع یا بجد سعد یا نحس
حکم کن چون شعاع درجه قمر که درجه زیادت کرده باشی با چهل درجه چون بکوکب
نحس رسد هر وقتی که قمر بآن کوکب متصل شود بقران یا بتربیع یا بمقابله دلیل شدت
و سختی باشد و چون بده درجه یا بچهل درجه سعدی رسد و یا بجدی یا کوکبی باشد از وی دو
درجه یکی را قبول کند یا سعد کند پیش از آنکه قمر بتربیع و مقابله او رسد یعنی آن کار
دلیل نقصان علت باشد و در زوال بیماری و راحت و عافیت انشاء الله تعالی
اما بدانکه قمر دلیل تن است و سعدان دلیل عافیتی و راحتی و تن درستی چون سعدان
مستعلی باشند بر قمر و قمر با ایشان مسعود باشد بیمار قوی باشد بر دفع علت کردن

چه کوکب را

وبیماریها

وبیماریها اگر قمر اندر ابتداء علت مسعود باشد یا منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیله
کند بر آسانی بحرانها و اگر قمر یا صاحب طالع اندر ابتداء علت اندر برج منقلب باشد یا
ذوجسدین و مسعود باشد یا منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند بر بسیاری
بحرانها چون از مزاج طبیعت و خوردن و عطسه چون روز بحران باشد بنگر که قمر بکدام کوکب اتصال
کند و اگر بکوکب سعد اتصال کند اندر علت بیماری زیادت شود و بحران تمام نباشد و آنچه
باشد منفعت بکند و اگر سعد و نحس اتصال کند هر کدام قوی تر حکم از وی کن و اگر اندر آن
برج که قمر باشد اگر اتصال او با مریخ باشد بحران اندر جزء باشد که برج منسوب بود و آفتاب اتصال
بشمس بحران آن چه باشد که بشمس دلالت کند و قوت تربیع اتصال بمقارنه باشد بطول
و عرض بنگر بموضع قمر روز اول و روز سیوم و روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و روز
چهاردهم و روز نوزدهم و روز بیست و یکم و روز بیست و چهارم و روز بیست و هشتم
چون قمر بدین روزها بشعاع افکند یا بجد سعدان رسد بحران مبارک باشد و راحت و
تن آسانی و سبکی پدید آید و چون بشعاع یا بجد نحسان رسد بحران نامبارک باشد
و دشواری و سختی و شدت زیادت شود بر بیمار بنگر بابتداء علت یا بوقت مسئله
ده درجه بر موضع قمر زیادت کن و باز چهل درجه بر روز سیوم رسد و چون شصت
درجه زیادت کنی بروز پنجم رسد اندر تسدیس الیسر باشد و چون نود درجه زیادت کنی
بروز هفتم رسد اندر تربیع الیسر و چون صد و بیست درجه زیاده کنی اندر تثلیث الیسر
باشد و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی بروز چهاردهم رسد اندر مقابله جای خویش
که اول علت بود یا بوقت سوال و چون دویست و چهل درجه زیادت کنی بروز نوزدهم
رسد اندر تثلیث الیمن و چون دویست و هفتاد درجه زیادت کنی بروز بیست و یکم
رسد اندر تربیع الیمن و چون سیصد درجه زیادت کنی بروز بیست و چهارم اندر تسدیس
الیمن بود و چون سیصد و شصت درجه زیادت کنی بروز بیست و هشتم رسد هم
بدان جایگاه که بابتداء علت بود یا ابتداء سوال و بیاید این مواضعها که یاد کردیم نیک
یاد دار هرگاه که قمر بدین مواضع بکوکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت و بیم و دشوار
باشد خاصه که بدین مواضع عقده کسوف یا بدرجه احتراق رسد که خطر باشد و چون
سعدان نظر افکنند بهتر باشد و چون بدین مواضع قمر سعد باشد راحت و سلامتی
و تندرستی و بحران باشد و چون بعد روز بحران قمر با زحل باشد متصل اگر آن وقت بحران

روز باشد زیان کند خاصه آنکه ابتداء علت بروز باشد و اگر بمریخ باشد وقت بحران بشب
باشد زیان میکند خاصه آنکه علت بشب ابتدا کرده باشد و اگر ابتداء علت بروز بود
باشد و مریخ بدین مواضع سختی بیشتر کند تب گرم و خون رفتن بسیار با مرگ فجاه
و چون سعدی شعاع افکند بهتر شود و اگر ابتداء علت بشب بوده باشد و زحل بدین
مواضع باشد سختی بیشتر باشد از برودت و خشکی و مالیخولیا و آنچه بدین ماند و چون سعدی
نور افکند امید راحت باشد و چون سعد و نحس هردو بدین مواضع بقمر باشند یا ناظر
باشند هر کدام قویتر باشد حکم او را کن و اگر قمر را روز بیماری زاید النور باشد یا نحس
با مریخ باشد چون قمر به تربیع السرطان موضع رسد یا مقابله باشد و چون به تربیع یا
مقابله باشد و زاید النور باشد زحل ناظر باشد از آن بیماری راحت یابد و بهتر شود
و اگر اندر ابتداء بیماری قمر ناقص النور باشد یا ناقص العدد و زحل ناظر باشد خیر تولد
نکند جز آنکه اندر آن بیماری باشد و اگر اندر ابتدای بیماری قمر با نحس باشد یا و ... چون
قمر به تربیع یا مقابله وی رسد اگر سعدی شعاع افکند راحت یابد و اگر نحسی شعاع افکند
مرگ باشد

فصل نهم در معرفت آنکه شفاء این بیمار از این طبیب باشد
یا طبیب دیگر بنگر بصاحب طالع اگر خداوند طالع با قمر اندر سعود بود یا مقبول
همین طبیب سبب شفاء بیمار باشد و معالجت وی منفعت کند و اگر سعد کننده
کوکب دیگر بود شفاء بیمار از آن کس باشد که بدان کوکب منسوبست و اگر صاحب
هفتم مقبول باشد آن طبیب بر بیمار مشفق و مهربان باشد و اندر کار بیمار و صلاح او
مجتهد باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار مر طبیب را دوست دارد
بود و نکویی بسیار کند و هر دو دلیل اگر از یکدیگر مقبول باشند میان بیمار و طبیب الفت
و مصالحت باشد و بیمار دارنده یکدیگر باشند و مر یکدیگر را نافع باشند و اگر صاحب
هفتم مسعود باشد و مشرق باشد و مقبول باشد طبیب اندر کار معالجت قوی باشد و مبارک
دست تا به کرانه علاج بیمار درست شود هرچه بکند همه بصلاح آید و اگر منحوس باشد
طبیب سخت قوی نبود در دفع کردن علت بسیار علاج کند که صلاح نتواند آوردن و

منحوس

منحوس باشد یا غیر مقبول شوم دست و غلط کار و بدخو و بدطبع باشد و چون خواهی که صفت
طبیب بدانی از برج هفتم و صاحبش دلیل کن صفت و فراست نیک چنانکه اندر باب
یاد کرده ام و اگر خواهی بدانی که دارو بیمار را منفعت کند یا نه بنگر بصاحب طالع
اگر صاحب وسط السماء را قبول کند یا اندر وسط السماء مقبول بود بیمار دارو پذیرنده
بود و هرچه بخورد منفعت کند و اگر غیر مقبول باشد از وی تدبیر نده نباشد و کم منفعت
کند و اگر صاحب وسط السماء و صاحب طالع را قبول کند دارو مر بیمار را نافع
باشد و اگر چنین نباشد نافع نباشد و اگر پرسند که دارو چه طبع و چه مزه باید
بنگر بصاحب وسط السماء که چه طبع دارد و چه مزه دارد و ناظر کیست
از مزاج کواکب ناظر و از طبع و جوهر برج حکم کن بر کسب دارو و مزه و طبع را

فصل دهم در احکام بیماری سائل یا مولود از قول بومعشر و بومعشر
گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ششم اگر خداوند طالع یا قمر هر کدام که قویتر
و بال اندر و بد بود و یا بطالع ناظر وی نیست یا بصاحب ششم متصل باشد یا اندر
ششم باشد یا صاحب ششم اندر طالع باشد یا صاحب طالع ناظر باشد مولود یا سائل
بیمارناک باشد و تباه تر آنگاه باشد که دلیلان متصل باشند بیکدیگر و اندر وتد
باشند یا اندر برج ثابت آنگاه دلیل باشد بر پایداری و درازی بیماری و اگر
از یکدیگر ساقط باشند و کوکبی باشد که نور ایشان بیکدیگر نقل کند یا رد کند
یا جمع کند مولود یا سائل تندرست باشند و پاکیزه از علت و مکروه و اگر صاحب
طالع بصاحب سادس متصل بود و صاحب سادس ناظر سعد باشد و متصل
بسعد بود دلیل کند بر سلامتی حال از بیماری و دردمندی و زود دریافتن راحت
یا فتن آسانی و درمان آن علت بدست آوردن و اگر صاحب ششم ناظر نحس
باشد یا متصل وی و خاصه بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه مخاطره بود پس اگر چنان
بود که صاحب ششم را بصاحب طالع اتصال بود ادبار شود خاصه که
صاحب طالع ناظر نحسها بود یا متصل ایشان خاصه زحل یا بصاحب هشتم
آنگه هم بیمار هم هلاکی باشد و هر چند گرد و سخت تر شود و هر که خداوند

متصل

طالع و بصاحب دهم باشد بصاحب ششم و ششم دلیل کند بر کمی بقاء مولود و سایل و درد بر
و قوت علتها و روز بروز خطر زیادت شود و طبیب علت را از طبیعت او
برج نتواند دانستن که صاحب ششم اندر سعود باشد و نکبت و آفت هرگز موجود گردد
تا صاحب ششم مستعلی صاحب طالع نبود یا متصل او یا کی نقل کننده در میان آید
که نحسی فاسد بود و نور صاحب ششم را ببرد و بصاحب دهم دهد آنگاه هم اندران
روز حال برگردد و علت موجود گردد و نکبت و بیماری زیادت شود و بیم وبا
مسئله از بیماری اسرار است و بیم با گستره مهتر و هلاکت نزدیکتر آنگاه باشد که نقل
کننده باشد اندر میان نور صاحب طالع را بصاحب ششم دهد و صاحب دهم مستعلی
باشد بر صاحب طالع و حال فنا را و وقت اجل را نیز چنین داشته از صاحب ششم
بصاحب طالع و تاختن و شبیخون را چنین داشته از صاحب طالع و صاحب سابع
نیک یاد دار این باب را اما اگر برج بر صورت مردم باشد صاحب طالع یا و فساد
و نکبت از مردمان بیشتر آید و نکته بود که چون صاحب این برج اندر برج آتشی
بود و صاحب طالع منحوس باشد و اگر این برج بر صورت بهایم بود حادثه و مکروه
و نکبت از بهایم پیش آید آنگاه بود که صاحب این برج اندر برج بهایم بود و صاحب
طالع بوی منحوس بود و اما بیماری اندرین دو میان که نبود از آن بود که صاحب این
برج برجی بود که طبیعتش مخالف این برج بود و صاحب طالع بوی منحوس بود آنگاه دلیل
بیماری کنند **فصل یازدهم** در معرفت آنکه اینکس که بیمار هست یا نه اگر
پرسد که فلان کس بیمار هست یا نی و آن منقول عنه سایل منسوب باشد چون
برادر یا پدر یا فرزند بطالع نگر یا بصاحب طالع یا بقمر هر کدام از ایشان بوتد یا
بمایل وتد باشد یا بطالع ناظر باشد و دلیل هست اگر دلیل اندر ششم باشد یا صاحب
سادس منحوس باشد یا متصل دلیل اندر هبوط باشد یا اندر وبال یا اندر احتراق
آن مسئول عنه بیمار باشد و اگر جز این باشد بیمار نباشد و اگر مسئول عنه منسوب
بسایل چون برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان برج که مسئول عنه منسوبست آن
برج را طالع کن و خانه ششم از وی خانه بیماری باشد از وی حکم کن چنانکه بر یاد

کردم

کردم **فصل دوازدهم** در معرفت آنکه خال یا علامت بر کدام اندام هست
اگر پرسد که علامت یا خال یا نشانی اندر تن من بکدام اندام هست یا بکدام موضع
بنگر تا صاحب طالع بکدام برج هست و اندران برج که هست بنگر تا کدام اندام را
ازان برج بگوی که بدان اندام خالست یا علامت بنگر اندر برج ششم اگر اندر
وی کوکب باشد یا نباشد برج ششم بکدام اندام منسوبست بدان اندام علامت
باشد اگر برج یا صاحب طالع اندران برج که باشد بوجه اول بود علامت اول
آن اندام باشد و اگر بوجه دوم بود علامت بر میانه اندام باشد و اگر بوجه سیم
باشد علامت باخر آن اندام باشد اگر صاحب سادس اندر فوق الارض باشد
علامت سوی پشت باشد و اگر تحت الارض بود علامت بر دست چپ
باشد چون نکوتر تفحص کنی بر تو معلوم شود که علامت هست یا خال یا جراحت
فصل سیزدهم در نگرستن احوال بندگان که بخریدن تمام شود
یا نه اگر سایلی پرسد که بنده که طلب میکنم یا بخرم تمام شود یا نه بنگر بطالع و قمر
اگر اندر برج سادس بود یا بصاحب سادس متصل باشد و یا صاحب سادس اندر طالع
باشد و یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا رد کند یا جمع کند این بیع یا طلب
تمام شود و اگر اتصال نبوده بود یا سائلی و اگر بعداوه بود بدشواری و رنج و
تعب آید و بنگر بسهم بندگان و صاحب وی بنظر نیکو بنگرد و بنظر اقبال بطالع دلیل
کند و اگر از وی حکم کن چنانکه صفت کردم از اتصال صاحب طالع یا صاحب سادس
و اگر پرسد آن خادم یا شاگرد را از سادس و دوازدهم دلیل گیرد و از وی حکم کن
چنانکه از بندگان گفتم و دانستن صفت بنده بنگر بصاحب ششم و عطارد و اگر
صاحب سادس زحل باشد یا زحل را شهادت بود یا صاحب سادس عطارد بود یا
عطارد را اندروی شهادت بود علت این حال دلیل کند بر آنکه بنده هندو باشد
و اگر مریخ باشد یا مریخ را اندرو شهادت بود این بنده ترک باشد یا از جنس ترکان
و اگر مشتری باشد بنده از زمین عراق باشد و اگر شمس باشد بنده از اقلیم خراسان
باشد و جد او ترکان باشد و اگر زهره باشد رومی باشد یا صینی باشد و اگر قمر باشد

بنگر که مزاج بکدام کوکب دارد از وی حکم کن اگر دلیل بنده اندر مراغم خویش باشد بنده
خانه زاد بود و اگر اندر برج جریب باشد بنده غریب باشد و الا دلیل بنده مسعود بود
یا اندر شرف این بنده مبارک بود و معروف باشد اندر خانه نیکو بود و دولت و اگر اندر
هبوط باشد یا منحوس این بنده مجهول باشد و شوم پی باشد و اگر دلیل بنده اندر وتد
باشد خداوند از وتد دلیل باشد خداوند بنده زیر دست بنده باشد و اگر هردو اندر وتد
باشند بنده با خواجه برابری کند و اگر هردو زایل باشند زیر دست یکدیگر باشند
اگر دلیل بنده بتربیع یا مقابله دلیل خداوند باشد این بنده با خداوند خویش خصومت
کند و همچنین اگر دلیل بنده اندر هفتم باشد و اگر دلیل بنده بمشتری متصل یا بصاحب دوم
و یا بصاحب یازدهم یا بدان کوکبی که اندرین دو جایگاه باشد این بنده دستگاه یابد
بمال خداوند خویش و اگر اندر برج هفتم کوکب سعد باشد دلیل کند بر مال یافتن
بنده را و اگر دلیل بنده بصاحب هفتم یا صاحب هفتم بر دلیل بنده ناظر یا متصل
باشد یا اندر برج هفتم باشد یا صاحب هفتم اندر سادس این همه دلیل کند بر آنکه
بنده در اموال و یا و رضی بر جمع کردن مال باشد و اگر دلیل بنده زحل منحوس باشد این
مکار و غدار باشد یا کرتر باشد و اگر مشتری مسعود باشد امین و ناصح باشد و اگر مریخ
منحوس باشد دزد و کر نربان و محتال باشد و اگر با آفتاب مسعود باشد با همت و
کبر باشد و کار فرمای که کار نکند و اگر منحوس بود گردن کش و بد خو و بدکردار باشد
و اگر زهره مشغول باشد نیکو خوی و نیکو طبع و فرمان بردار باشد و اگر عطارد منحوس
باشد طرار و محتال باشد و اگر بمریخ ناظر باشد دزد و غماز و گریزپای باشد و اگر عطارد
مسعود باشد پیشه ور و خداوند ادب و دانش و حرفت باشد و اگر قمر منحوس
باشد گریزپای باشد و دیوانه و اگر مسعود باشد سبکپای و سبک رو باشد و کارگر
فصل چهاردهم بنده اگر پرسد که آزادی یابم یا نه بنگر بطالع و صاحب
طالع و قمر که این دلیل باشد از صاحب وسط السما یا از شمس یا از کواکب منحوس و دیگر
هیچ کوکبی متصل نشود دلیل کند که این بنده آزاد شود و آزادی یابد و اگر جز این بود

و دلیل

آزادی نیابد

آزادی نیابد و اگر دلیل طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شود و بکوکبی دیگر
متصل شود این بنده از دست خداوند بیرون آید و بدست خداوند دیگر افتد و اگر دلیل طالع
با دلیل خداوند متصل باشد یا کوکبی میان ایشان نور نقل کنند و باشد یا رد و جمع کننده این
بنده هرگز از دست خداوند بیرون نشود و از بندگی نرهد و اگر دلیل بنده بصاحب
وسط السما یا بآفتاب یا بکوکبی که اندر وسط السما بود مقبول بود یا مسعود یا اتصال بنظر دوستی باشد
این بنده از خداوند شادی بیند و نیکویی و خداوند بر وی رحیم و مهربان باشد و میان
یکدیگر موافقت بود و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس بود یا اتصال از عداوت بود میان ایشان
عداوت بود هرگه بنده از خداوند شادی نبیند و خداوند بر وی نامهربان و بدکننده
باشد و اگر دلیل بنده از دلایل خداوند مقبول بود و دلیل خداوند از دلیل بنده غیر
مقبول بنده از خداوند شادی نبیند و خداوند شر از بنده هیچ شادی و منفعت نبیند
اگر دلیل بنده بخداوند برج خویش متصل باشد آزادی نیابد بر خاصه که اندر وتد باشد و اگر منصرف
باشد آزادی یابد اگر بهیچ کوکبی متصل نشود فصل پانزدهم اگر مردی پرسد که
بنده خویش را آزاد کنم یا نه طالع و صاحب طالع دلیل خداوند است و سادس و صاحب سادس
دلیل بنده اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف باشد و بهیچ کوکبی متصل نشود این بنده
از خداوند خویش آزادی یابد و اگر چنین نباشد آزادی نیابد و این باب همچون باب
اول است هم بدان صفت حکم کن اگر دلیل بنده آفتاب شود یا مشتری این بنده آزاد
بود یا آزادی دعوی کند و اگر دلیل بنده ساقط بود یا راجع این بنده ضعیف بود یا معیوب
اگر ماه اندر سادس بود یا دلیل بنده ماه باشد این بنده فروختنی را باشد نه خدمت را و اگر
دلیل بنده اندر وتد بود این بنده فروخته نشود تا از وتد زایل نشود و اگر اندر برج ثابت
باشد فروخته نشود و این بنده ناصح باشد بر خداوند خویش باندازه قوت برج و اگر
برج منقلب باشد بنده منقلب چو کار باشد و اگر برج سادس ذو جسدین باشد و زهره
و عطارد را اندر و سهامی دست باشد بندگان بسیار باشد از نر و ماده فصل شانزدهم
در معرفت آنکه این بنده از دست خداوند بیرون شود یا نه اگر پرسی بنده که از
دست خداوند بیرون آمدن یابد یا نه و چون آمدن یابد بدست چند خداوند رسد
طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است زیرا که سایل بنده است و وسط السما و صاحب

و آفتاب دلیل خداوند یازدهم و صاحب ششم و دلیل خداوند دوم است و ۱۲ و صاحب ششم
و دلیل خداوند سیوم است همچنین طالع و خانه دوم و خانه سیوم خداوندان این که
از پس یکدیگر باشند هر کوکبی که اتصال قبول بود از خداوندشان دهد و نیکویی باشد اگر صاحب
طالع از وسط السما یا از آفتاب منصرف شود و بصاحب یازدهم اتصال کند از این
خداوند بخداوندی دیگر برد اگر صاحب طالع ایدر وتد باشد و بکوکبی ساقط متصل شود
از دست این خداوند بیرون نیاید و بکوکبی متصل نشود اندر نهم یا سیوم و دلیل کند بر
بیرون آمدن از دست این خداوند و اگر بصاحب این برجها متصل شود نیز بیرون
آمدن باشد و اگر صاحب طالع منحوس باشد از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا اندر احتراق
باشد این بنده پس از آنکه از دست این خداوند بیرون آید بمیرد و اگر صاحب وسط السما
با آفتاب منصرف شود بصاحب حادی عشر متصل شود از ملک این خداوند بیرون
آید بخداوندی دیگر رسد و اگر صاحب یازدهم منصرف شود باز بصاحب دوازدهم متصل
شود از دست خداوند دوم بیرون آید بخداوند سیوم رسد و بنگر که قمر با صاحب طالع
اندران برج که هست بچند کوکب اتصال کند بعدد هر اتصالی یک خداوند باشد بهر
اتصالی که مودت باشد از آنجا موافقت باشد و بهر اتصال که مخالفت آنجا عداوت
و تباهی باشد و هر کجا قبول و سعادت باشد آنجا خیر و نیکویی باشد و منفعت و هر کجا
که قبول نبود و منحوس باشد آنجا شر و تباهی و مضرت باشد فصل هفدهم در
معرفت آنکه هر دو بری که بنده فروخته شود با نه طالع و صاحب شش و دلیل خداوند نخست
و سادس و صاحب سادس دلیل بنده است و آن خداوندی که بخرد دوم است و قمر
دوم و خداوندی که از پس وی باشد سیوم صاحب طالع یا از صاحب طالع منصرف باشد
و بصاحب دوم متصل یا اندر برج دوم باشد این بنده فروخته شود و بخداوند دیگر
رسد و اگر بعد از وی از صاحب دوم یا از برج دوم منصرف شود و در آید بصاحب
سیوم متصل شود از دست آن خداوند بیرون آید بخداوند سیم رسد و اگر هیچ کوکب
اتصال نبود و انصراف نبود و الا اتصال بصاحب طالع بود یا اندر وتد بود و قابل
السیر بود از دست این خداوند بیرون نشود بنده اما جایگاه قبول و نظر بود
دلیل نیکویی و سعادت و موافقت باشد و هر دلیلی که غیر مقبول بود یا منحوس یا بنظر تربیع
و مقابله

و مقابله دلیل عداوت و تباهی و زیان باشد این جمله خواهی صاحب طالع بود خواهی دلیل بنده
هر کدام دلیل که منحوس بود تباهی اندکس را باشد فصل هجدهم در معرفت آنکه بنده پیش
کهرا چند خداوند باشد و چند بود اگر بنده پرسد که مرا چند خداوند بود و چند دیگر باشند
بنگر که خداوند طالع یا قمر اندر کدام برج هست و اندران برج از چند کوکب منصرف است
بعدد هر یکی کوکب خداوند بوده باشد و بنگر بچند کوکب متصل باشد بعدد اتصال خداوند
باشد اما بر آنکه خداوند نهم و خانه نهم دلیل خداوندان گذشته آید وسط السما و خداوند
آن خداوند است که با وی است و یازدهم و خداوند شش آن خداوند بود که بعد از آن
خواهد بودن اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند نهم از مقارنه منصرف بود همان یکی
خداوند گذشته باشد مگر آن است بس باشد منصرف سه خداوند بود و اگر برج ذو جسدین
بود شش خداوند گذشته بود و اگر تربیع بود انصراف چهار بود و اگر تثلیث بود سه بود
و اگر ذو جسدین بود شش باشد و همچنین حکم کن با اتصال صاحب یازدهم و بخداوندانی
که خواهد بودن و اگر سایل خداوند باشد که قصد بنده بوده است و چند بنده دیگر خواهد
بودن تا هفتم و سابع و خداوندشان بندگان ماضی اند و صاحب شش و سادس شش
و صاحب آن بنده است که با وی است و پنجم و چهارم و خداوند از ایشان دلیل
بندگانند که خواهند بودن از پس یکدیگر اگر صاحب طالع از صاحب هفتم منصرف
باشد انصراف از مقابله یا از تثلیث باشد تربیع یا مقابله یا تثلیث بود همچنان حکم کن
که بر تو گفتم و اگر اتصال صاحب طالع یا انصراف از صاحب ششم باشد همچنین آن
بنده باشد که دلیل کند و اگر اتصال بصاحب پنجم بود بمقارنه یا تربیع یا مقابله یا تسدیس یا
تثلیث چنانکه واجب کند حکم کن چند آن بنده باشد فصل نوزدهم در معرفت
آنکه بنده پرسد که بدست این خداوند بهتر است یا بد است و دیگری اگر بنده پرسد
که این خداوند که با اویم بهتر باشد و یا این جای که اندرویم بهتر است یا مرد دیگر مرا
بخواهد بهتر باشد یا خداوندی دیگر یا جایی دیگر یا مرد دیگر بنگر بصاحب طالع که
اندران برج که هست مقبول بود یا مسعود بود یا بنظر سعدان بود یا اندر مراعی خود بود
بود این جایی این خداوند که با وی است و آن مرد که بخواهد صحبت وی بهتر باشد
و اگر صاحب طالع هم مقبول باشد یا مسعود باشد خداوند دیگر یا جایی دیگر یا مرد دیگر

ویرا موافق تر و بهتر باشد و باز بنگر اگر قمر بیران کوکب منصرف باشد معقول بود خداوند اول یا
جای اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر بیران کوکب معقول باشد که قمر بوی متصل است
خداوند دوم یا جای دوم یا مرد دوم بهتر باشد و نیکوتر و اگر این دلیل نکند بنگر بقمر
و صاحب طالع اگر اندران برج که هست مقبول بود آن خداوند یا جای اول یا مرد اول
بهتر باشد و اگر اندر برج دوم مقبول باشد یا مسعود دوم بهتر باشد و همچنین حکم کن باتصال
قمر با صاحب طالع باتصال اول خداوند اول و جای اول را باتصال دوم خداوند
دوم را و جای دیگر را بهر کدام اتصال موافق تر و مقبول تر و مسعود تر آن جای
و آن خداوند بهتر باشد و همچنین خبر کن مسافر را اندر موافقت زمین که اندر وی باشد
و موافقت زمینی که بخواهد آمدن و همچنین حکم کن اندر هر کاری که اندر وی باشد
یا کاری نو کند یا تحویل کند از منزل بمنزل و سرای بسرای و از کاری بکاری و از
فصل زمین بزمین و همچنین اگر یکی از دو چیز کدام بهتر و نیکوتر همچنین کن
بیستم در معرفت حال محبوس یا بنده که خداوندش باز داشته بود چون یکی
از سرایا از استوار کرده بخشم سلطان یا بنده را که خداوندش خشم گرفته باشد و استوار
کرده باشد بنگر بقمر و عطارد که سعادت ایشان در برجهای منقلب دلیل کند بر
خلاص و راحت یافتن و هر وقتی که عطارد مسعود دلیل کند بر خلاص یافتن
اسیر خاصه و اگر در ابتدا اسیری یا استوار کردن مشتری اندر طالع باشد یا با قمر
یا بقمر ناظر باشد دلیل کند بر نجات و راحت و بزودی خلاص و اگر زهره با قمر
باشد یا اندر طالع و عطارد با مشتری و بقمر ناظر باشد یا هر دو با قمر باشند دلیل
کند بر زودی خلاص و نجات و نیکویی حال بعد از آن و هر وقتی که قمر با یکی از سعدان
متصل باشد دلیل کند بر زودی خلاص و همچنین اگر سعدان بخداوند برج قمر ناظر
باشند و اگر خداوند خانه قمر بقمر ناظر باشد خلاص وی از سبب آن کس باشد که استوار
کرده باشد و خشنودی و پشیمانی بود بر استوار کردن وی و اگر آن سعد که قمر را قبول
کند منحدر باشد اندر جنوب بخلاص نزدیک باشد و اگر صاعد باشد اندر شمال خلاص
باشد و لیکن دیرتر و اگر صاعد باشند اندر جنوب یا هابط باشد اندر شمال دلیل کند

یا بر خلاص

یا بر خلاص یافتن جهان و دیر دیر و زودی و اگر قمر بسعدی متصل باشد و صاحب طالع
اندر احتراق باشد و زحل اندر خانه چهارم بود دیر بس خلاص یابد و لکن کمتر زیر بند
ماند و روزگار بمیرد و اگر بجای زحل مریخ باشد پس اگرچه راحت یابد یا نجات یابد علتی
بازخورد و از جور مریخ اندران علت بمیرد و اگر قمر مجتمع نحس باشد و عطارد نیز
با وی باشد اندر بند و اسیری بمیرد و اگر نحس با قمر و زهره باشد نجات یابد پس از آنکه
چوب و زخم و عذاب رسیده باشد و اگر قمر منصرف باشد از سعدی و متصل بنحس
بنحسی دلیل کند بر ضعیف دل و دشواری خلاص و نجات و اگر منصرف باشد
از نحسی و متصل باشد بسعدی آن استوار کرده و اسیر باشد که خلاص یابد یا بگریزد و اگر
سعدی متصل شود و باز بنحس پس از آنکه راحت یابد باز داشته شود و اگر بنحس
متصل شود و باز سعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از نومیدی و همچنین حکم کن
از صاحب طالع از انصراف و اتصال و از سعدان و نحسان اگر قمر متصل
شود بکوکبی اندر تحت الشعاع که هنوز باحتراق تمام نرسیده باشد خلاص وی
بدشواری و مشقت باشد و اگر از درجه احتراق گذشته باشد پس آسان تر باشد
و اگر از کوکب نحس این معلوم نیست مگر اینکه زهره در احتراق بغایت ضعیف است
و از ضعف از جمیع کواکب باشد آسان تر باشد زیرا که احتراق نیز از نحس
کفایت کند و بهتر آن باشد که صاحب طالع و صاحب قمر مقدر باشد ساقط یعنی
از وسط السما یا هفتم و یا تحت الارض تا دور فلک چون قمر ببرج ناظر باشد
از تربیع یا مقارنه یا مقابله و قمر اندر رو متر باشد این موثوق را نشرت و بلا
رسد و بگریزد و اگر از نظر مودت باشد دیر ماند و همچنین زحل دلیل بر دیری
کرانی باشد از مریخ گذارتر و سخت تر آنگاه بود که قمر زاید باشد و اگر قمر
مجتمع نحس باشد اندر تحت الارض اندر خانه چهارم یا متصل باشد اندران حبس
بمیرد و اگر صاحب برج قمر ناظر باشد آسان باشد و اگر ناظر نباشد دشوار باشد و اگر
عطارد بمقارنه نحس باشد و مریخ بوی ناظر دلیل کند بر آنکه این موثوق بجراحت
و زخم چوب و سوختن و شکنجه رسد و اگر زحل باشد با قمر دلیل دشواری خلاص

و دیری باشد و اگر عطارد و زحل و مریخ با قمر باشند یا بتثلیث ناظر باشند دلیل هر یکی
باشد اندر حبس بهیچی دلالت صاحب طالع و طالع اندر ابتدا باز داشتن
و استوار کردن تا وقت سؤال حکم کن و قول در محبوس اندر اسیر و باز داشتن
اما در محبوس گوید اگر اندر ابتدا اسیر گرفتن یا استوار کردن قمر ناقص النور
باشد یا اندر بیرون آمدن باشد از تحت الشعاع دلیل کند بر زود رهایی
و خلاص و اگر قمر بزهره متصل باشد و زهره اندر تحت الشعاع باشد دلیل شدت
و بلا باشد و بعد از آن گشایش و اگر قمر بعطارد متصل باشد و عطارد در مغرب
باشد دلیل کند بر رهایش یا فتح از بند و زندان و اگر قمر اندر جهت جنوب
باشد با عطارد و زهره دلیل کند بر زود رهایش یا فتح و اگر زحل و مشتری
بقمر ناظر باشند از سنبله دلیل خلاص باشد بدیری و بعد از آن ستایش و ثنا
و نیکویی یابد و اگر قمر متحد رسیده باشد بمنجم وسط السما یا هفتم یا چهارم و مریخ
بوی ناظر باشد و مریخ نیز اندرین ناحیت باشد این موقوف رود و راحت یابد
زمن یا مرده و اگر قمر از چهارم باشد یا وسط السما اندر نجم صاعد و مریخ و مشتری
بوی ناظر باشد از تثلیث یا تربیع دلیل خلاص باشد اگر قمر خالی السیر باشد از
طبیعت آن برج نگر که قمر اندر وی است و اگر قمر اندر حمل و یا میزان باشد
دلیل کند بر زودی خلاص یا فتح از جهت سرعت سیر خداوندان این دو
برج و اندر حبس غمناک نباشد و یاری گران لسبا بود و اگر اندر ثور باشد
اگر از جهت مال باز داشته باشد مالش بستانند و انگاه بر رهایش یابد و اگر
اندر جوزا باشد اگر سه روز خلاص یابد اندر آن حبس بمیرد و بهم برهاند
چندین چون قمر اندر اسد بود چون رهایش نیابد چون قمر از آن برج
بیرون آمد تحت دیر بماند و تباه آنگاه باشد که اندر خانهای مشتری زحل و مشتری
بقمر ناظر نباشد و اما خانهای عطارد دلیل کند بر خیر و شر اندر حبس از جهة
سرعت انتقال احوال وی و اگر قمر اندر سرطان باشد و دیر بماند اندر حبس زیرا که موافق

قمر را دلیل

قمر را دلیل دیری و عقابت بود و اگر اندر اسد باشد دیر بماند و آن از جهة مردی بزرگ
و شریف افتاده باشد و اگر شمس بقمر ناظر باشد مردی بزرگ و رئیس حبس کرده بود و اگر قمر
اندر سنبله باشد کار وی میلان ویری ورزد و دیر باشد و بخلاص امید تر شود و
اندر جدی باشد دیر ماند و آنگه خلاص یابد و بلا هم بر جا ثابت دلیل کند بر دیری
حبس و درازی روزگار و تباه تر خانهای زحل باشد و اگر قمر اندر قوس باشد
دلیل کند بر درازی حبس و دیر ماندن و اگر اندر جدی باشد دلیل کند بر رهایش
بعد از دیر بودن زیرا که این خانه زحل است دلیل کند بر دیری و دلیل کند بر غم
و شدت و بیماری و دادن دشمنان بروی بیمی ماندن زیرا که این خانه و بال
قمر است و اگر اندر دلو باشد یا اندر حوت دلیل کند بر بیماری و ثبات حبس تا
مرگ و تباه تر دلو است دلیل دشواری و درازی بود از جهة مردی بحبس
افتاده باشد و سبب و ثاق از صاحب بیت قمر و از موضع وی توان دانستن
و از حال نظر و اتصال و از جایگاه دوازده خانه فلک **فصل** بیست و یکم
در معرفت آنکه بیمار مسحور است یا نه اگر پرسد که بیمار مسحور است یا نیست بنگر بخانه
دوم و سیوم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر یکی از نیرین درین موضع باشد
و نحسان متصل باشند خاصه بعطارد و زحل و یا ذنب مسئول عنه مسحور باشد
و اگر نیرین نباشد بنگر بصاحب ساعت اگر اندرین مواضع باشد و نحسان متصل
باشد یا با ذنب باشد یا اندر آخر عقرب دلیل کند که مسحور باشد یا نه که زهر داده
باشند اندر آخر عقرب و اگر صاحب ساعت چنین نباشد بنگر بصاحب سهم
السعاده از وی دلیل کند که چنانکه از دیگران یاد کردیم **فصل** بیست و دوم
در معرفت آنکه سحر دفین است یا ماکول یا مسقی بنگر بخانه چهارم از طالع
اگر زحل اندر وی باشد یا بمقابله ناظر باشد آن سحر دفین باشد و اگر مریخ باشد یا بتربیع
یا بمقابله بوی ناظر باشد بیدار و بجوز راعزه باشد یا بطعام یا بشراب اندر داده
باشند و اگر زهره یا مشتری اندر چهارم باشد یا از تربیع و مقابله ناظر باشند
بخانه یا بنظام یا بر و هنر بجالیه باشند و اگر شمس باشد با عطارد و تمثال کرده باشند

قول محمد بن علي الشريف مصنف اين كتاب گويد بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب
ساعت هر كدام از ايشان قوي تر باشد اندر وتد يا بطالع ناظر بود وي دليل است اگر
دليل اندر دوازدهم باشد يا با ذنب يا با زحل باشد و عطارد بوي ناظر يا با عطارد
باشد و زحل بوي ناظر اين سايل مسحور باشد و آن كوكب كه دليل طالع را منحوس كند
وي دليل سحر است اگر اين كوكب اندر برج منقلب باشد سحر بر تن وي كرده باشند
و اگر برج ذو جسدين باشد هم بطعام و شراب داده باشند و هم بر تن وي
ماليده باشند و اگر برج ثابت باشد بزير زمين پنهان كرده باشند و اگر دليل بزحل متصل
شده باشد آن سحر بزير زمين پنهان كرده باشند و از برج نيز دليل گير كه بر
جايگاه نيز دليل كند و اگر مريخ منحوس باشد يا ناظر اندر شراب و طعام داده بود
و اگر مشتري منحوس باشد يا ناظر آن سحر با فسون و طلسم و عملها كرده باشند و اگر عطارد
منحوس باشد بعقد و طلسم و احتمال و فسون كرده باشند و اندر هر كدام برج
كه باشد بنگر كه آن برج بكدام جايگاه و موضع منسوب است بر آن جاي حكم كن اگر
خواهي تا بداني كه سحر مرد كرده است يا زن بنگر بصاحب آن برج كه كوكب منحوس
كه دليل سحر اندر وي است و اگر اندر برج نر باشد مرد بود و اگر اندر برج ماده بود زن
كرده باشد قول ديگر بنگر اندر هشتم نحس باشد آن سحر درست باشد آن كوكب نحس دليل قول
سحر است و خداوند خانه وي دليل ساحر است و از وي حكم كن چنانكه صفت
كردم و هر نحسي كه بر طالع يا بر صاحب طالع مستولي باشد آن دليل سحر است و صاحب
برج وي دليل ساحر است و اگر اين دليلها كه گفتم دليل نكند بر نحسي كه اندر دوازدهم
بود وي دليل سحر است و صاحب برج اگر خداوند طالع بزهره يا مشتري ناظر باشد
و مسعود باشد يا اندر وتد و قوي باشد مسحور نباشد و اگر كرده باشند بر وي كارگر نبوده
باشد و اين كه گفتم آنگاه درست آيد كه ضمير سايل از جهت سحر بوده باشد
فصل بيست و سيوم در معرفت مسحور كه بهتر شود يا نه بنگر اگر صاحب فصل
طالع اتصال كند بسعدي كه مقبول بود يا بسهم السعاده يا سعدان بطالع يا
بصاحب طالع ناظر باشند بهتر شود و اگر جز اين بود بهتر نشود قول علي بن محمد

الشريف

الشريف مصنف اين كتاب گويد دليل بيمار كوكب منصرف عنه القمر باشد و دليل سحر زهره بود
واجب كند اگر منصرف عنه القمر زحل يا عطارد يا مريخ يا ذنب باشد مسحور باشد و اگر مشتري
يا زهره بود و اگر از زهره منصرف باشد مسحور نباشد و اگر از راس منصرف باشد بفسون و تعويذ
و طلسم بود و صفت و حيلت ساحران از صاحب برج قمر است يا از صاحب برج
صاحب طالع يا از صاحب برج قمر از وي منصرف است هر كدام كه بطالع يا بصاحب طالع يا بقمر
و بتربيع يا بمقابله يا مقارنه ناظر باشد از نظر نحوست دليل ساحر وي است هر كوكب كه منصرف
عنه القمر آبي بود سحر اندر آب باشد اگر برج آبي باشد اندر كشتي يا جايگاه يا هوايي باشد ببالا موضع منسوب
بود چنانكه اندر خانه چهارم ياد كردم اندر صفت خانه و اندر صفت و جايگاه سحر نهاده است
كه از دليل دوم ياد كردم تمامي البرج السابع من الطالع فصل اول در بسيني البرج السابع
كار زناشويي كه بر آيد يا نه اگر پرسد از زناشويي طالع و صاحب طالع و قمر و آن كوكب كه قمر
از وي منصرف است دليل سايل است و هفتم و صاحب هفتم و آن كوكب كه قمر بوي متصل است
دليل مسئول عنه است پس اگر دليل مرد است و زهره دليل زن است اگر دليل سايل اندر هفتم
باشد يا با صاحب هفتم يا بدليل مسئول عنه متصل باشد اين تزويج بر آيد بطلب و حرص
و دوستي سايل اگر دليل مسئول اندر طالع باشد يا بدليل طالع متصل گردد اين تزويج
بر آيد بآساني و بي رنج و طلب و اگر اتصال از مودت باشند بآساني و زود بر آيد و اگر
اتصال از عداوت بود بدشواري و رنج و درشتي بر آيد و اگر مقارنه قمر و صاحب طالع مقارنه
باشد بآساني بر آيد و اگر قمر صاحب هفتم را باشد برنج و دشواري بر آيد اين تزويج و اگر
با اتصال ميان ايشان قبول بود سخن بيكديگر پذيرنده باشند و دو تمسك را رساننده اگر قبول
نبود سخن يكديگر نه پذيرند و هر يك سخني ديگر بيرون آرند و اگر ميان ايشان اتصال نبود
بنگر كوكبي كه ميان ايشان نور قمر نقل كند يا نور رد كند از وي دليل گير بر آمدن كار
بدست متوسطان و سه اگر اتصال طبيعي بود و رد النور نبود بنگر با اتصال طبيعي
از متفقة المطالع يا از متفقة القوة يا از متفقة الطريقة اين بر جا دليل گير بر دليلي
كه مقبول تر باشد و مسعود بود از مرد و زن كه بدان دليل منسوبست دليل كند
بر نيكوي خوي و راستي و هر دليلي كه منحوس باشد يا غير مقبول بود دليل كند بتباهي
و بد خويي و ناراستي و هر دليلي كه اندر وتد باشد و بر خوبتر باشد صاعده

مستعلی و هر دو یکی کو زایل یا ساقط یا هابط بود در ضعیف تر و نا بکار تر باشد و نیز قابل
التدبیر اگر منحوس باشد یا کوکبی نور و اثر ان قطع کند یا سببی از سببها باشد که اتصال
را باطل کند یا از حاجت را تباه کند دربر نیاید و همچنین اگر قابل التدبیر محترق یا راجع
باشد دلیل تباهی حاجت بود **فصل** دوم در دانستن انکه بر نیاید تباهی
از قبل که باشد و اگر این بخشش کننده و حاجت تباه کند دلیل سایل مسئول عنه باشد
تباهی هم از جهة ایشان و اگر صاحب دوم باشد از قبل مال سایل باشد و اگر صاحب
هشتم باشد از قبل مال مسئول عنه بود یا صاحب دوم و هشتم دلیل کابین بهت
و بیرون دو تباهی از قبل کابین باشد یا از قبل جاران و اگر صاحب سیوم باشد
تباهی از قبل اقربا سایل باشد و اگر صاحب نهم باشد تباهی از قبل سفر یا از دین
یا از اقربا مسئول عنه باشد و اگر ازبخش کننده صاحب چهارم باشد تباهی وف داز
قبل پدران باشد از جهة سایل و اگر صاحب سطل السما بود تباهی از قبل سلطان باشد
یا از قبل معاملت یا از قبل پدران مسئول عنه و اگر اندر پنجم یا صاحب پنجم در عشر باشد
تباهی از قبل فرزندان باشد و اگر صاحب یا دس شرف داز قبل علت و بیماری
باشد یا از قبل بنده و دستور یا از قبل اصل سایل که اصل حسبش تباه باشد و اگر صاحب
دوازدهم باشد تباهی از قبل دشمنان و رموده و کفت و گوی باشد یا از قبل عیب بیمار
زن یا از قبل ... یا حسبی ان باشد یعنی مسئول عنه و اگر بخشش ... قبل السور باشد یا زد
السور تباهی از قبل سلطان و متوسطان باشد و اگر بخشش کننده کوکب جامع النور باشد
باشرف دو تباهی از قبل کسی باشد که بازگشت ان کار روی باشد یا از کسی که آن کار
به وی بر نیاید و اگر بخشش کننده اندر برج نر باشد یا برج نر یا کوکب نر هر دو باشد و اگر کوکب
ماده باشد یا برج مؤنث زن باشد **فصل** سیوم در معرفت انکه از
از هر دو مان ... که بعد النکاح زود تر باشد چون این دو دلیل که دلیل کرد بدو اندر
اگر اندر برج ... باشد دلیل کند بر انکه این سایل را تزویج با کسی دیگر
جز انکه اندر دهم و خاطر وی باشد و دیگر هر دلیل و سایل و مسئول عنه هر کدام اندر وتد
باشد وی زود تر کنند اما بدانکه برج سابع و صاحب برج دلیل یا ان زن بهت

یا آن مرد

یا آن مرد که سایل با وی بهت به تزویج یا نجو بهت از وی برج ششم و صاحبش دلیل
زن طلاق کرده یا مرد بجای مانده یا کسی که از وی احتراز کرده باشد و برج ششم
و صاحبش دلیل تزویج دیگر بهت که بکنند بمستقبل چون خداوند طالع را اتصال
بصاحب ثامن بود سایل تزویج دیگر کند و همچنین اگر صاحب طالع را اتصال بکوکبی
بیش از انکه صاحب سابع بکوکبی اتصال کند که سایل زود تر تزویج کند از مسئول عنه
و اگر صاحب هفتم اندر وتد باشد یا بکوکب برج دوم متصل شود یا بکوکبی در برج
از ان که صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه زود تر از سایل تزویج کند اما بدانکه
اگر سایل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر دلیل مرد بهت
و صاحب هفتم و کوکب متصل به القمر و زهره و قمر دلیل زن بهت و اما اگر سایل
زن بود صاحب طالع و کوکب منصرف عنه القمر و زهره و قمر دلیل زن بهت و
صاحب هفتم و کوکب متصل به القمر و شمس دلیل مرد بهت اما سایل را النکاح ماضی
ششم بهت و صاحبش و نکاح اندر ولیت در حال سابع بهت و صاحبش
و نکاحی که بخواهد بود در مستقبل ثامن بهت و صاحب ثامن و مسئول عنه
را ماضی دوازدهم بهت یا صاحبش و نکاح بحال طالع بهت و صاحبش و نکاح
مستقبل دوم بهت و صاحبش همچنین دلیل دیگر از انصراف صاحب طالع و صاحب
هفتم و از اتصالات دلیل بر ماضی و مستقبل و ان برج و صاحب ان برج که دلیل اندر
ولیت دلیل ان نکاح باشد که اندر حال بر ان نکاح باشد و دیگر اگر مردی سوال کند
که چند زن بر خواهم گرفت بنگر از مریخ تا قمر چند برج ماده باشد و چند زن بر گیرد و اگر
زنی سوال کند که چند شوی کنم بنگر که از مشتری تا زهره چند برج بهت چندان شوی کند
و اگر دلیل از اتصال حکم کنی بهتر آید چنانکه بنگری چند خداوند طالع اندر ان برج که بهت
چند کوکب اتصال کنند با زهره اتصال تثلیث یا تسدیس بهت یا تربیع یا مقابله
و یا دلیل طالع را اندر دلیل نکاح اتصال باشد چنانکه از زهره یاد کردم حکم کن که چندین زن
یا چندین شوی خواهد بودن **فصل** چهارم در معرفت انکه این زن دوشیزه
بهت یا نه اگر پرسد که این زن دوشیزه بهت یا نه بنگر بطالع و بصاحب طالع

وقمر اگر در برج ثابت باشد یا بعضی ازین سه دلیل یا کوکبی که از برج ثابت بطالع یا بصاحب
یا بقمر ناظر باشد و با متصل و طالع و صاحبش با قمر اندر برج ثابت باشد و دلیل کند
که دوشیزه باشد و پاکیزه از همه عیبها که دلیل تباهی دوشیزگی کند و اگر این که گفتیم
اندر برج منقلب باشد یا ذوجسدین دلیل کند بر آنکه شوی کرده باشد و دوشیزه
بشود و اگر با مادر و پدر گویند که دوشیزه هست این دختر دوشیزه نباشد بلکه تباه
شده باشد یا چیزی رسیده بود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین یا اندر منقلب
طالع و صاحبش اندر برج ثابت باشد چیزی بوی رسیده باشد و اگر دوشیزگیش تمام
نرفته باشد و اگر قمر با مریخ باشد اندر برج منقلب یا ذوجسدین دوشیزگی وی
استده باشند بعشق و دوستی و اگر زحل اندر طالع باشد با قمر اندر برج ذوجسدین
یا برج ثابت آنکس کور مجامعت کرده باشد بکون اندر کرده باشد و دوشیزگیش
تباه شده باشد و اگر مریخ اندر وتد زهره باشد و قمر از مریخ تباه باشد با زهره و اندر
عقرب باشد یا اندر مثلثه وی این زن دوشیزه نباشد و اگر عطارد و مشتری اندر مثلثه
زهره باشند یا اندر وتد زهره با مریخ ساقط باشد از زهره خاصه و نور ناظر باشد
و اندر مثلثه آتشی باشد زهره پس این مسئول عنه دوشیزه باشد پاکیزه

فصل

پنجم در معرفت آنکه این نکاح حلالست یا حرام اگر دلیل سائل متصل شود بزحل
یا بمریخ پیش از آنکه بدلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل یا
بمریخ متصل شود پیش از آنکه بدلیل سائل اتصال کند این دلیل کند بر تباهی نکاح یا
حرام نکاح افتد میان ایشان بنابر آنکه کسی دیگر ساخته باشند و اگر اتصال هر دو
دلیل بیکدیگر تمام شده باشد و بعد از آن دلیل سائل یا مسئول عنه بزحل یا بمریخ
اتصال کند دلیل کند که اول حلال بود و با آخر حرام شود هر وقتی که یکی ازین
نحسان اندر طالع باشد یا اندر سابع یا بدلیل سائل و مسئول عنه ناظر باشد یا
بطالع یا بسابع دلیل کند بر حرامی آن نکاح و سبب حرامی از آنکس بود که این
نحسان بدلیل وی ناظر باشد یا بطالع وی یا بسابع اندر وتد اگر پرسند که این زن
مرا از حرام دارد یا نه و اگر پرسد از زنی که آبستن باشد از آن آبستنی وی از

حرام باشد یا از حلال بکن نگاه نیکو اگر مریخ یا زحل یا عطارد و بوی ناظر باشد یا اندر وتد باشد
آن فرزند از حرام و زنا بوده باشد و اگر سعدان اندر وتد باشند یا ناظر باشند
دلیل کند که فرزند آن حلال باشد و پاکیزه

فصل

ششم در معرفت آنکه این زن هیچکس مر او را دوست دارد یا نه و اگر پرسد که این زن را هیچکس دوست
دارد یا نه یا زن خود کسی را دوست دارد یعنی عشق و فجور بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر یکی ازین دو دلیل با مریخ اندر یک برج باشد نیک در نگر پس این زن را اندر
یک شهر دوست و عاشق باشد و اگر اندر یک برج باشد و یک درجه نباشد پس مریخ
زن راهست اما که باشد نزدیک او که او را دوست دارد و اگر دلیل طالع از مریخ منصرف
باشد کسی دوست بوده باشد و بجای مانده باشد و اگر نظر از تثلیث و تسدیس باشد
کسی دورتر دوست باشد از هر جایی که نظر باشد دوستی از آن ~~جنس~~ باشد یعنی از آن
برج و اگر قمر و صاحب طالع متصل باشد بمریخ و مریخ اندر برج خویش باشد پس این
زن کسی را ملک کند و هم آنکس بخرید و آدم برده و اگر صاحب طالع یا قمر با
شمس متصل باشد جوانی را دوست دارد و اگر زهره متصل باشد زنان هوا دارد
یا این زن خود زنعزان باشد و اگر قمر یا صاحب طالع منصرف باشد از مریخ کسی
دوست بوده باشد زن او را و اکنون بجای مانده بود و اگر مشتری بوی ناظر بود پارسا
یا پارسایی جایی مانده بود و اگر شمس ناظر باشد مردی بزرگ این کار را آگاه باشد از آن
جهت بجای مانده باشد همچنین هر صفت کواکب را صفت کن ~~فصل~~
~~ختم معرفت ...~~ قول علی بن محمد الشریف مصنف
این کتاب که پیر اگر صاحب طالع را یا قمر را اندر جای عشق یابی اندر نجم و زهره را
اندرین جایگاه شهادت بود یا نظر دارد دلیل سائل عاشق و هوادار
و دوستدار باشد و اگر مریخ ناظر باشد عشق وی و هواداری وی بزنا و فحش
و فجور بود و اگر بزحل نگرد همچنین باشد و اگر بعطارد نگرد اگر عطارد بمزاج مذکر
بود بکودکان بود و اگر بمزاج مؤنث بود بزنان و دختران بود و اگر بزهره

[illegible]

بهتر ناظر بود بجلالی و نیکویی هوا بود و اگر بقمر یا بشمس ناظر بود هوا از جهت نیکوئی حال
و صلاح تن و جان خویش خواهد بود و اگر اندر جا نگاه جز بخداوند هفتم یا به تبع
مسئول عنه نگرد بنگر کدام کوکب خداوند کدام خانه است و چه کوکب است و وقت
و معشوق آن کوکب باشند و اگر زاید بین هوا منع که گفتیم بدلیل مسئول عنه ناظر باشد
معشوق قوی هم روزی باشد و اگر بدلیل زن باشد معشوقه وی هم شوی وی باشد و
همچنین دلیل کمتر از دلیل مسئول عنه اگر اندر نجم باشد یا اندر یازدهم و مطالع یا صاحب
طالع ناظر بود مسئول عنه بدلیل عاشق بود و اگر بصاحب برج دیگر یا بکوکب دیگر
نگرد به یکدیگر عاشق باشند اگر میان ایشان قبول بود آن کار برآید و محکم شود
و اگر قبول نبود بر نیاید و تباه شود و اگر اتصال از مودت بود دوستی بتحقیق
شود و اگر اندر برجهاء متفقة المطالع یا متفقة القوه یا متفقة الطریقه باشند همچنین
دلیل کند یا شد اتصال

فصل هفتم در معرفت صفت و خلقت نیز

از قول علی بن محمد الشریف اگر پرسد از صفت و خلقت و خوی زنی بنگر بدلیل
زن اگر اندر وتد باشد این زن کدبانو بود و نیکوکار و تیمار دارنده خان و مان
بود و اگر ساقط بود این زن کاهل و ناتیمار دیده بود و اگر اندر خانه نهم
باشد پارسا باشد و همچنین اندر خانه سیوم اگر مقبول و مسعود باشد و اگر جز
این باشد نابودنی باشد و اگر دلیل زن مسعود بود این نیکخو و نیکو طبع و
پاک فکرت باشد و اگر منحوس باشد بدخو و بدطبع و ناسازنده باشد خاصه
که بمقابله و تربیع باشد بطالع یا بدلیل طالع و اگر برج هفتم یا آن برج که دلیل
زن اندر برجهای جمیل و صبیح اندر باشد زن خوب روی باشد و اگر جز این برجها
بود زشت روی بود و اگر بدلیل سعدان ناظر باشد زن خوب روی باشد
و اگر نحسان ناظر باشند زشت روی باشد و اگر دلیل زن اندر برجهای ثابت
بود و سعدان ناظر زن پارسا و نهفته و مستوره باشد و اگر اندر برجهای
ذوجسدین باشد بسعد ناظر باشد نهفته و پارسا و مستوره بود و اگر نحس ناظر
بود مفسده و ناپرهیزکار باشد و اگر اندر برجهای منقلب باشد زنی بیقرار بود و
خویشتن ندارد و صالح نباشد خاصه که مریخ ناظر باشد زانیه باشد و اگر بسعد نگرد

پارسا بود

پارسا بود و لیکن خویشتن دارنده باشد و اگر دلیل زن در برج مستقیم الطلوع بود
یا کوکب علوی باشد زن دراز بالا باشد و اگر کوکب سفلی باشد یا برج معوج الطلوع
بود دلیت و بالا کوتاه باشد و اگر دلیل کوکب سفلی باشد اندر برج مستقیم الطلوع
یا طالع زن مستقیم الطلوع بود و یا دلیل کوکب علوی بود و در برجهای معوج الطلوع
و یا دلیل کوکب علوی و سفلی باشد اینها دلیل کند که زن میانه بالا باشد و اگر برج
ثابت بود راست قامت چست جنبان و دوشده باشد اگر دلیل زن مشرقی
بود این زن جوان بود و اگر مغربی بود این زن سال خورده بود و اگر جنوبی
باشد یا شمالی این زن میانه باشد میان جوانان و پیری و اگر خداوند هفتم کوکب
سعد باشد و سعدی بوی پیوسته این زن شرمگین باشد و مبارک اندر شرف بود
و خداوند طالع متصل بوی باشد صاحب ایست زن بعز و جاه و منزلت و قدر
و اگر خداوند هفتم اندر برجهای ساقط باشد و نحسی بوی پیوسته زن بی شرم بود
و بی حیا اگر خداوند هفتم منحوس باشد اندر برج منقلب و مریخ بدو ناظر بود
زن بی شرم بود و بی حیا و اگر زهره ناظر بود و همچنین اگر زهره بمریخ منحوس
باشد و مریخ ناظر بود زن حریص بود بکار جماع و زنا دوست بود و اگر بزحل ناظر
بود زن کندپیر بود یا بدطبع و اگر خداوند یازدهم متصل بود این زن را شوی
پنهانی بود جز این شوی حلال و اگر زن اندر زایل و تد باشد یا اندر برج منقلب
منصرف گشته از دلیل مرد بود و دلیل کند زن مبتلا باشد بر سرد و جویان دور
باشد و لیکن دستگاه مرد نیابد و اگر اندر برج که گفتیم مایل وتد بود یا وتد بود یا
برج ثابت بود مشابه بود زن که آن زن باز بمراد خویش رسد و این که گفتم دلیل
زن است و اگر از دلیل مرد بنگر همچنان حکم کن که از آن زن گفتم و اگر دلیل زن
متصل باشد بخداوند هشتم یا بمشتری و زهره و یا سهم السعاده یا صاحب او
یا بشمس مسعود باشد این زن توانگر باشد و اگر جز این بود درویش بود و حال مرد نیز
هم بدین صفت بود والله اعلم

فصل هشتم در نگرستن

زن که بخشم رفته بود بار باکرده بود و باز آید بخانهٔ شوی یا نه بنگر شمس و زهره اگر شمس
اندر اوتاد باشد لا سیما فوق الارض و زهره مغربی باشد و راجع این زن بشوی باز
گردد و بخودی خود بخشنود و مطیع باشد و پشیمان شود بر رفتن و از وی خیر و منفعت
باشد و اگر زهره مشرقی باشد و راجع باشد باز آید لیکن پشیمان نشود و بر گردد خصومت
و اگر شمس همچنان اندر وتد موافق الارض باشد و اگر زهره ساقط باشد همچنان باشد
که گفته و اگر قمر از استقبال گذشته باشد بوقت بخشم رفتن زن بازگشتن زود
بشوی خویش و اگر بوقت رفتن زن قمر ساقط باشد و زهره راجع باشد یا مقیم
رجعت مغربیه یا مغربیا باشد آن زن بخود رضا باز آید اگر شمس تحت الارض بود و
زهره بفوق الارض باز آمدن بدشوار باشد و اگر زهره راجع بود مغربیه زن
بخود رضا باز آید و پشیمان شود و اگر مشرقی باشد و از تحت الشعاع بیرون آمده بود
و راجع بود زن باز نگردد و شوی پشیمان شود و لیکن باز برود بخانه با پشیمانی و
اگر بوقت مسئله شمس و زهره هردو ساقط باشند بگوی تا آن زن را طلاق کند
کز وی هیچ خیر و منفعت [illegible] و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوی
قاهر باشد و از یکدیگر جدا گردند و مرد پشیمان شود و خویشتن را ملامت کند
و اگر دلیل زن باز زهره راجع باشد توبه باز گردد سوی شوی اگر دلیل زن ناظر باشد
بدرجه طالع این زن نیاید بخانهٔ شوی و اگر ساقط بود به تدا [illegible] این زن بخانهٔ شوی
[illegible] و اگر صاحب طالع ناظر باشد هم دلیل آمدن باشد و اگر اندر برج منقلب
باشد زود پشیمان شود و اگر برج ذو جسدین باشد میان پشیمانی و ناپشیمانی باشد
خورسند خوار باشد و اگر برج ثابت باشد هیچ پشیمانی نبود و اگر پشیمانی بود دل
سخت دار خرست و خوار باشد این باب بکار آید هر زن را که بخشم رفته
باشد از خانهٔ شوی و هر زنی را که از شوی جدا رفته باشد و دیگر مردی که عروسی
خواهد کردن و زن بخانه خواهد آوردن تا بداند که آید یا نه و کی آید بخانه و از
دلیل مرد همچنان قیاس گیر که از دلیل زن گفته شده است مریخ دلیل مرد است
زهره دلیل زن هردو شهوانی اند معشوق گرداد مشتری و عطارد نیز همچنین اند

اندرین باب

اندرین باب و لیکن بتاب و حیله کند تا اندر دو زن ترکانیدن میان ایشان بی تخلیط باشد
و هر دو بر یکدیگر اورشی جویند با حتیال و مصنف کتاب گوید اگر دلیل زن بر دلیل
مرد ناظر باشد یا متصل بود بنظر مودت یا از برج منقلب المطالع یا منقلب الطالع
این زن بشوی باز گردد و بخرسندی و خشنودی و اتصال و با نظر عداوت
باشد یا ناظر نباشد میان ایشان و یا دلیل زن اندر برجی باشد که طالع را یا دلیل
مودت را اندر وی مراعه نبود این زن هرگز باز نیاید و پشیمان باشد و اندر کار
ما فرض با شوی بسیار که چرا روز کار گردم و اگر با این همه مقبول باشد یا اندر برج با
مراعه دلیل مرد باشد و پشیمانی نبود و لیکن باز آمدن بشوی بخانهٔ شوی با کراه
و نا خوشی و اگر دلیل ناظر یکدیگر نباشد و نه اندر مراعه یکدیگر و نه نیز کوکبی ناقل باشد
النور یا جامع النور باشد میان ایشان این زن هرگز باز نیاید بخانهٔ شوی
تا آنگاه که دلیلان منتقل بدل کنند یا متصل گردند بیکدیگر از اتصال و نظر قبول
و سعادت و اگر دلیل زن و دلیل مرد هردو منحوس باشند یا اندر هبوط یکدیگر
باشند یا اندر تربیع معاقله یکدیگر باشند بنظر ضدیت و بخی لغت و نحس همیشه اندر خصومت
و شرارت و جدا [illegible] باشند و هیچ گونه موده زندگانی نباشد اندر میان ایشان جز رنج و
مشقت و تباهی و زیان **فصل** در موافقت زناشوهر مر مولود را و
سایل را از مقبول بود معشر بنگر بر دلیل مرد و بر دلیل زن چنانکه بر تر گفتیم اگر اتصال
مر دلیل طالع را باشد بر دلیل صاحب هفتم مولود را بر رنج رسد بخواستن زنان و
زر دشوار یابد و اگر اندر هفتم باشد مرد مقهور زن باشد خاصه که دلیل وی
مستقیم باشد بر دلیل مرد این مرد مقهور زن باشد و زن قوی تر باشد و قاهر باشد بر مرد
و اگر اتصال صاحب هفتم را باشد مولود بر زنان پیروز باشد و از [illegible] ابد و غنیمت
بود هر جا زن خواهد باشد و اجابت یابد و [illegible] و روزی ببیند باشد و اگر
صاحب هفتم اندر طالع باشد زنان مقهور باشند مرد قاهر باشد و چیره و قوی [illegible]
مرد را باشد بر زنان و همچنین جواب کن اندر کار خصومت و انباز [illegible]
و [illegible] و کاروان و صید و آنچه بدین ماند اگر اتصال بود و ستیز باشد میان ایشان
دوستی و آسانی و نرمی باشد و اگر مقبول بود بهتر باشد که میان ایشان موافقت بود

و اگر صاحب طالع مستعلی باشد بر صاحب هفتم [illegible]

والفت و مصالحت باشد و اگر اتصال عداوت بود میان ایشان خصومت و تعب و ناساز
واری باشد و هیچکدام اتصال مقبول باشد میان ایشان دوستی باشد و لیکن سعادت و بهره
خوردار نباشد و از یکدیگر نیکوئی نبینند و اگر صاحب هفتم نیکو حال و نیکو جایگاه باشد
و ناظر سعدها باشد و از نحسان پاک بود مولود در ازین نیکو حال و نیکو جوهر و نسب
و با پرهیز و با شرم و با خرد بود و از گوهر بزرگ بود و از خرد گواران و پارسا باشد
و کدخدای آبادان بود و اگر فاسد حال باشد و ناظر نحسها یا راجع باشد یا محترق
باشد مولود را از بد سیر و بد شکل [illegible] و بد ادب بود و بد حال بود و از وی
غم خورد و [illegible] بیند و همیشه غمگین او بود بنگر تا صاحب سابع تا بکدام خانه باشد یا برج او را
و برچه حال بیند چنین دانسته باشد اتصال و از صاحب طالع اگر اندر وتد بیند زن
از شهر خویش کند و اگر اندر مایل الوتد بیند از دوستان و نزدیکان بود و اگر [illegible]
زایل بیند زن از بیگانگان و از دور جای باشد که کس حسب و نسب او ندانند و اگر
بیند باشد یا شبه او و اگر اندر شرف بود از مردمان بزرگ و شریف و اصیل بود
و اگر اندر هبوط بود از مردمان حال گشته و محنت رسیده بود و اگر اندر برج غریب
بود از غربا بود و اگر هر دو دلیل اندر مثلثات یکدیگر باشند زن از خویش
و پیوند باشد و اگر زایل بود صاحب سابع زن از مردمان نیکو کند و آشکاره و اگر
بخیر فاسد بود کارش تباه کند و اگر ناقص بود یا زیر شعاع آفتاب پنهان و پوشیده
کنند و اگر ناظر صاحب اعدا بود بغضب و بکینه بود آن کار را بکنند و اگر صاحب سابع
تربیع یا مقابله صاحب سوم باشد خواهر و برادر و کسها بدان راضی نبوند و اگر با صاحب
چهارم بود پدر و کسها پدر راضی نبوند و اگر صاحب دهم بود مادر و کسها مادر راضی
نباشند و سلطان اندر کار ایشان دست کند و همچنین هر گاه از هم کواکب از تربیع
و مقابله از خداوند دوازده برج صاحب سابع و بهر چیزی و بهر نوعی [illegible]
نشان او بار از مریخ و پدر را و سلطان را از شمس و مادر را از ماه تا از خواست
و ناخواست ایشان آگاه باشی و اگر صاحب سابع اندر برج حقیقت باشد ببیند دو جسدین و
عطارد و مشتری را نه ببیند مولود در [illegible] و اگر [illegible] ببیند نکاحش چهار بود و اگر دو را

ببیند

ببیند نکاحش بسیار بود و اگر اندر برج طاق بود و اثنی عشر را نه ببیند نکاحش یکی بود و اگر یکی را
ببیند نکاحش سه بود و اگر هر دو را ببیند بیخ نکاح بود و اگر اندر برج طاق بود و صاحب
جایش اندر برج جفت باشد و ناظر او باشد نکاحش دو بود و اگر صاحب سابع اندر برج
ثابت بود زن دوشیزه بود و اگر اندر برج جفت بود زن بیوه بود و اگر اندر برج منقلب
بود با فرزند بود زن و اگر اندر برج عقیم بود زنانش کم فرزند باشند و اگر صاحب
سابع زحل ناظر بود یا اندر برج ثابت بود مولود در زن [illegible] و دشوار زن بود و اگر
ناظر ماه بود مسعود بود یا اندر برج منقلب بود زن [illegible] خواهد آمیخت و اشتیاق
احوال خانه هفتم چنین تمام بگفته گفتیم بسیار سخن گفت [illegible] ازین باب

فصل دهم در معرفت حال که خداوند برج [illegible] سوال کنند از
حال که خداوند [illegible] که هر دو دلیل یکدیگر را ناظر هستند اگر ناظر باشند محبت و
الفت و مصالحت بود و اگر نظر عداوت بود میان ایشان کلفت و گفتگوی باشد و اگر
مقبول بود نیکو باشد و اگر دلیل قابل التدبیر اندر وتد بود یا اندر برج ثابت پایدار بگی
و اگر اندر برج ذو جسدین باشد یا منقلب اندر وتد باشد بهر یا بیداری بود و اگر زایل
باشند میان ایشان ویرانی باشد و اگر دلیلان مسعود باشند از یکدیگر شادی
بینند و اگر منحوس باشد از یکدیگر ناخشنود باشند و همیشه ناساز بوند و اگر میان ایشان
اتصال نبود و نه نظر و نه موافقت از بروج منفقات و ناقل و جامع نبود و نه
رد النور میان ایشان فرقت باشد یا دوری و اگر صاحب هفتم منحوس باشد تباهی
نکاح باشد و اگر نحس اندر هفتم باشد نکاح ویران کنند هم برین قیاس حکم کن که گفتم
و اگر دلیل تزویج اندر وتد باشد خاصه اندر سابع و راجع باشد دلیل مخلط باشد میان
وی و میان زنان و رجعت دلیل تزویج باشد که طلاق داده را باز گرداند و نکاح
بندد و اگر هفتم دو کوکب باشد سعد و نحس و سعد راجع باشد و نحس دلیل کند بر آن که میان
وی و میان زن طلاق افتد و آن سعد دلیل کند که آن زن را باز گرداند آمیخت
مثال که گفتم

فصل یازدهم در معرفت تمام شدن عقد نکاح اما وقت تمام شدن
زناشوئی و عقد نکاح آنگاه باشد که هر دو دلیل بیکجا مجتمع شوند اگر دلالت کردن
تزویج از اتصال باشد و اندر وتد باشد خاصه اندر طالع یا نزدیک در وجه اتصال

و چنین

اندر جهار منقلب بروزها بود و اگر برج مجسد بود بشهور بگیر و اگر ثابت بود بسالها بود و چنین
اندر وتد و مایل و بترتیب ساقط حکم کن و همچنین اگر دلیل در برج سیر بود روزها باشد
و سطا سیر ماهها باشد و بطی السیر سالها و اگر دلالت از نقل النور یا جمع النور باید
النور باشد هر وقتی که دافع التدبیر درجه بدرجه بقابل التدبیر رسد آن وقت باشد
و همچنین دلیل گیر از سهم تزویج مردان و صاحب سهم و از سهم تزویج زنان
و صاحبش هر وقتی که دلیل بدرجه سهم رسد یا بصاحب سهم از هر کدام که دلیل گیرد
بر تمام شدن تزویج بدرجه مطالع روز یا ماه یا سال باشد باندازه بروج هرگاه
که دلیل مرد بسهم و تزویج زنان رسد و یا بصاحبش و یا دلیل زنان بسهم تزویج
مردان رسد یا بصاحبش آن وقت باشد بدرجات مطالع چنانکه صفت وی باز
نمودم **فصل** دوازدهم در احکام زایجه و کم شدن بیرون آوردن دلیل زایجه
اما بدانکه ماشاء الله و جز وی از حکما متقدمین و محدثین هم اتفاق کردند بر آنکه
گریزنده قمر است اگر وی دلیل نکند سابع و صاحب سابع دلیل گریزنده است قول
در هوسی و در هوسی گوید طالع و صاحب طالع و قمر دلیل گریزنده است زیرا که سایل
سوال از زایجه باشد هر چیزی که سوال افتد وی را طالع دلیل آن چیز باشد و این قول
نزدیک من پسندیده است قول ماشاء الله ماشاء الله گوید طالع و صاحب طالع دلیل
مسئول یا جوینده یا گریزنده و در هوسی گوید وسط السما و صاحبش و شمس دلیل جوینده است
و خداوندش قول حکما و بعضی حکما گویند طالع و صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است
اگر سایل جز خداوند گریزنده باشد وسط السما و صاحبش دلیل خداوندست قول
علی بن محمد الشریف نزدیک من طالع و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر و صاحب
وسط السما جوینده است خواهی خداوند گریزنده باشد خواهی جز وی هر کدام از این
دلیل را شهادت غالب تر و قوی تر دلیل جوینده وی راست قول حکما محدثین گریزنده
ماهیت و صاحب سعفم و آن ستاره که اندر ششم باشد یا کوکب غریب اندر طالع هر
کدام را شهادت بیشتر یعنی اندر باب گریختن دلیل وی راست و این قول نزدیک
من تجربه کرده و استعمال کرده شده است درست کردن سبب دلیل زایجه اندر باب

جدادن

طلب کردن هر کدام دلیل باشد مانند گریخته هم بدان صورت و صفت و خو است باید
که این کوکب و این برج است که دلیل اندر وی است و گریزنده هم بدان صورت
و خو است باید که دلیل گریزنده باید همت و آن برج که دلیل اندر وی است و گاه باشد
که مردم مستحیر شوند از دلیل گریخته تا به رسیدن که صورت وی است و صفت گریزنده
و نگرید تا کدام کوکب منسوبست از وی حکم کن و این بمجال ضرور است **فصل**
سیزدهم در معرفت آنکه این گریخته مال خداوند برده است یا نه در وی نکس کرده نگر
بصاحب یازدهم که وی مال خداوند است و اگر سایل خداوند غریب از خانه دوم نگر
اگر دلیل گریخته منصرف باشد و متصل باشد بدلیل مال گریزنده از مال خداوندش نیز
دزدیده باشد و اگر چنین نباشد نه دزدیده باشد و همچنین از سهم السعاده و صاحبش دلیل
گیر باتصال و انصراف و نظر دلیل گریزنده است و اگر دلیل مال اندر وتد آفتاب بود یا
اندر وتد صاحب طالع یا اندر وتد صاحب عاشر یا اندر وتد صاحب برج قمر آنچه
گریزنده دزدیده باشد بخداوندش رسد و اگر بصاحب طالع یا بصاحب عاشر یا بصاحب
برج قمر یا بشمس ناظر باشد دلیل کند که مال باز آید از نظر مودت بآسانی بیاید و از
نظر عداوت بدشواری بیاید و اگر قمر از کوکب سعد راجع منصرف شود و بنحس مقیم
متصل شود این گریزنده باز آید و مال هم برده و نیاید و اگر آن سعد مقیم باشد و نحس راجع
خود باز آید از قبل خویش و بعضی از آن مال بشود و اگر هر دو مقیم باشند و قمر راید
النور و العدد دهد آنچه برده باشد هم باز آرد و اگر اتصال مقبول بود یافتنی حقیقت
باشد بآسانی بود و اگر غیر مقبول بود یافتنی بدشوار بیابند و برنج و تعب
فصل چهاردهم در معرفت آنکه این گریخته هیچ دیگر بار گریخته است یا گریزد
تنها است یا با یاران اگر دلیل گریزنده اندر برج ذوجسدین باشد یا این گریخته
دیگر گریخته باشد یا حقه یکبار گریخته باشد و این دوم بار باشد اگر دلیل گریخته اندر اول
برج ذوجسدین باشد اول گریختن باشد و لکن دیگر باره بگریزد و اگر اندر هم
آخر این برج ذوجسدین یکبار گریخته باشد و اگر دلیل گریخته با کوکب دیگر متصل باشد
گریخته با یاران باشد و اگر اندر برج خالی السیر باشد و ثابت یا منقلب تنها باشد

واگر اندر برج کثیر الولد باشد یا منقلب یا کوکبی ناظر باشد با یاران باشد یا بانزده تسدیس یا تثلیث
و تربیع و مقابله بعدد هر اتصالی چندان بار باشد از تربیع چهار تن و از مقابله
هفت تن و تسدیس سه تن و اگر برج دو جسدین باشد شش تن و اگر تثلیث باشد
سه تن و اگر اندر برج دو جسدین باشد بر تربیع هفت تن باشند و مقابله چهارده تن باشند
هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب دیگر بر دلیل کرخیته با نزدیک آن نظر نیز زیادت
شود چنانکه صفت کردم هم برین قیاس حکم کن تا بر تو معلوم شود که کرخیته با چند
تن است **فصل** پانزدهم در معرفت آنکه این کرخیته در شهر است یا بیرون شهر
و چند دور است اگر خواهی بدانی که کرخیته اندر شهر است یا بیرون شهر بنگر بدان
کوکب که قمر بوی متصل است و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصل است و صاحب
هفتم اگر این هر سه اندر اوتاد و طالع باشند یا اندر اوتاد و صاحب وسط السماء یا اندر
اوتاد و آفتاب باشند یا اندر اوتاد و حیث قمر باشند این کرخیته از شهر نرفته باشد
و اگر اندر ربع شرقی باشد اندر مشرق آن شهر باشد و اگر اندر ربع جنوبی باشد اندر
ناحیت جنوب باشد و اگر مغربی بود اندر ناحیت مغرب آن شهر باشد و اگر اندر ربع شمال
آن شهر باشد کرخیته و اگر اندرین هر سه دلیل اندر مایل الاوتاد باشند نزدیک آن
شهر باشد از شهر بیرون و اگر ساقط باشد از شهر بیرون رفته باشد و بدان ناحیت
روی نهاده باشد که دلیل اندر آن ربع باشد و بود که این سه دلیل که گفتم از وی
یکی را شهادت غالبه‌تر باشد دلیل او باشد و باشد که کوکب متصل به القمر و کوکب متصل
بوی صاحب طالع و صاحب هفتم هر دو سه یکی کوکب باشد این دلیل بنهایت قوی
باشد بر دلالت و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد که هر یکی را علیحده دلالت باشد
اکنون باید که هر کدام را اندر باب کرخیته شهادت بیشتر وی دلیل باشد بر کرخیته و اگر
دلیل کرخیته اندر اوتاد باشد و بکوکبی متصل باشد که زایل یا ساقط باشد این کرخیته اندر
شهر است بیرون خواهد رفتن و اگر اندر زایل یا ساقط باشد و بکوکبی متصل شود که اندر
وتد باشد این کرخیته بیرون شهر است به شهر خواهد اندر آمدن اگر دلیل کرخیته اندر طالع

باشد

باشد کرخیته اندر طلب مشرق باشد اندر شهر بود و اگر اندر دوازدهم باشد کرخیته بیرون شهر
باشد اندر جانب مشرق و اگر اندر یازدهم باشد اندر نواحی مشرق باشد و نزدیک شهر
باشد و اگر بکوکبی متصل باشد حکم از آن کوکب کن تا دوازده خانه **قوله** علی بن محمد
الشریف مصنف این کتاب گوید که باشد دلیل کرخیته اگر بکوکبی متصل باشد و اتصال قوی
بود و آن کوکب را اندر باب کرخیته شهادت باشد حکم او و دلیل کوکب بآن کوکب
آمیخته چنانکه تو را صفت کنم اگر دلیل کرخیته اندر طالع باشد و طالع برج آتشی باشد و
بکوکبی متصل شود که آن کوکب اندر ربع جنوب باشد و برج خاکی این کرخیته بسوی
مشرق رفته باشد و بسوی ناحیت جنوب میل کرده بود و اگر اندر ربع جنوب برج
آتشی باشد بمشرق جنوب بود و اگر برج آبی باشد بشمال جنوب باشد و اگر برج بادی
باشد بمغرب جنوب باشد و اگر طالع برج بادی باشد آن کرخیته از آن جانب مشرق
بیرون رفته باشد و اگر برج خاکی باشد از ناحیت جنوب بیرون رفته باشد و اگر برج
آبی باشد از برج شمالی مشرق بیرون آمده باشد و اگر دلیل کرخیته اندر طالع باشد
و بکوکبی متصل شود هم اندر ربع مشرق این کرخیته اندر ناحیت مشرق باشد و بنگر که برج
قابل چه برج است اندر ناحیت مشرق بدان جهت باشد بجهاتی دیگر ربعها را همبرین
قیاس حکم کن و دیگر بنگر به دلیل کرخیته اگر اندر ربع مشرقی باشد و اندر برج مشرقی باشد
و اندر آفتاب سر مشرق باشد و بکوکبی متصل باشد که شهادت ناحیت وی از این کمتر باشد
حکم از دلیل کرخیته کن و اگر دلیل را شهادت ناحیت کمتر باشد بعضی بکیفیت مخالفت
باشد و بکوکبی متصل شود که بکیفیت متفق باشد حکم کن بر آن کوکب باشد که متفق باشد
و این چنان باشد که دلیل کرخیته را دو شهادت باشد و یک شهادت باشد اندر مشرق و
بکوکبی متصل باشد که وی را سه شهادت باشد اندر جنوب یا مغرب یا شمال حکم بر آن
کوکب باشد و اگر هر دو را شهادت برابر باشد هر کدام قویتر حکم از وی کن و اگر
دلیل کرخیته خانه السیر باشد و اندر برج آتشی باشد و از آفتاب مغربی باشد و اندر
ربع شمالی باشد از روی مشرق بیرون رفته باشد بناحیت شمال و از ناحیت شمال

بمغرب قرار کند دیگر او را دراهم بربین قیاس حکم کن تا درست آید اما بدانکه حکم ارباع فلک
زود کردیده است و حکم بروج نیز زود کردد و حکم جهة از آفتاب باید داریرا که
ارباع فلک راه کند روزانه و بروج منزل باشد و ناحیت آفتاب بعین مشرق بود و مغرب بود
دلیل از آفتاب دلیل قرار کرد و لیکن ببران ناحیت و بنگر که گریخته یافته شود یا نه اگر
یافته شود بران وقت بکدام کوکب متصل است و اندر کدام ناحیت است هم بران
ناحیت گرفتار آید اگر دلیل گریخته اندر مثلثات آتشی باشد اندر جانب کوهها و راهها
باشد که معدن سنگها و سباع باشد و اگر مثلثات خاکی باشد اندر دهها و کشت زارها
و کوه پایها باشد و اگر اندر مثلثات بادی باشد اندر بیابان و باغها و بوستانها باشد
و اگر اندر مثلثات آبی باشد اندر لب جایها چشمها و آبگیرها و جویها باشد و اگر
اندر وتد باشد بشهر باشد و اگر مایل وتد باشد نزدیک شهر بود و اگر زایل بود از شهر دور
بود فصل شانزدهم در دانستن در شرح جایگاه گریخته از قول مصنف
مصنف گوید بنگر بدلیل گریخته و بدلیل طالع اگر هردو اندر یک ربع باشد سایل
با گریخته در یک شهر باشد و اگر اندر اوتاد بود در یک محلت بود و اگر اندر مایل باشد
اندر یک ده باشد و اگر اندر زایل باشد اندر یک ناحیت باشد و بنگر میان دلیل
گریخته و میان دلیل سایل چند درجه بعد است و درجات را ساعات کن و ساعتی
از مطالع البروج فرسنگی دوری باشد و اگر برج منقلب بود و اگر ثابت باشد چندین
ماه راه باشد و اگر ذو جسدین چندان ساعت که باشد از ساعتی روز سیر و اگر
دلیل گریخته با دلیل سایل اندر ربع مخالف باشد این گریخته از آن جای سایل سخت
دور باشد و اگر دلیل سایل اندر ربعی باشد و دلیل گریخته اندر ربعی که بخلاف دلیل
سایل بود آن گریخته بشهر دیگر باشد و اگر دلیل گریخته با مریخ باشد یا اندر سوم یا اندر
نهم یا بصاحب این دو برج متصل باشد این گریخته قصد سفر کرده باشد و دور رفته
و اگر دلیل گریخته راجع باشد یا بکوکبی متصل بود که راجع بود این گریخته بجای خویش اندر رفتن
زود باز گردد و اگر دلیل گریخته بمقام ثانی یا مقیم اول باشد متحیر باشد جایی خویش اندر رفتن

و از بهر

بتوانی و جهات گریخته دانستن بهتر آنکه بهتر و درست باشد که عروض کواکب
بیرون آورده باشد و از جهت عروض کوکب بتوانی دانستن که بکدام ناحیت و بکدام
جهت است تا درست آید اگر دلیل گریخته اندر خانه خویش باشد این گریخته نزد یار بود و یا خویش
باشد یا بجایی که اول آنجا بوده باشد و اگر اندر شرف باشد اندر جایی باشد که وی آنجا معروف
باشد و معشوق خود است از آنجا باشد و اگر اندر هبوط باشد بخانه برادران و خویشان و زنان
بود و بنگر که دلیل گریخته از کدام کوکب منصرف است از آن جهت گریخته باشد و اگر قرار از
زحل منصرف باشد سبب گریختن از بیم و ترس باطن باشد از جهت مردی زحلی یا از برج
زحل باشد و اگر منصرف بمشتری باشد سبب گریختن از جهت خیر و صلاح و نیکوی گریخته
باشد و اگر منصرف مریخ باشد سبب گریختن از بیم و ترس و شتاب زدگی همچنین از باقی
کواکب احکام کن و بنگر بکدام کوکب متصل است دلیل گریخته این بر نام آن کس باشد
بنگر کدام کوکب است و صاحب کدام برج است و اندر کدام موضع است از وی صفت
کن که گریخته بدان موضع و بدان کس باشد اگر با آفتاب متصل باشد یا بخانه آفتاب باشد
آن کس بخانه بزرگان است و اگر بزحل متصل باشد بخانه خواجگان و دهقانان باشد
یا بجایی باشد که آنجا عمارت کنند و همچنین از باقی کواکب قیاس کن هر جا دلیل گریخته باشد
بنگر آن برج بکه منسوب است گریخته آنجا باشد و صفت جایگاه وی از خانه اندر خانه
چهارم است از صفت خانه یاد کردیم قول دیگر در شوسنج و در شوسن گوید اگر
قمر اندر طالع یا اندر ربع مشرقی باشد آن گریخته اندر ناحیت مشرق باشد و اگر اندر ربع
جنوبی باشد اندر ناحیت جنوب باشد و اگر اندر ربع شمالی باشد اندر ناحیت شمال
و اگر اندر ربع مغربی باشد اندر ناحیت مغرب بود و اگر طالع یا قمر اندر حمل و میزان
باشد این گریخته سخت دور رفته باشد و اگر طالع برج مسعود الطلوع باشد راه بیابان گرفته
باشند و رفته والله اعلم فصل هفدهم در بازگشتن و یافتن و نا
یافتن و در وی چگونگی حال وی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر متصل شوند هر دو بصاحب
وسط السماء یا بشمس یا بصاحب خانه قمر بر گریخته ظفر یابد اگر اتصال از مقارنه یا تربیع
یا مقابله باشد و اما دلیل گریخته اگر اندر اوتاد باشد این گریخته را اندر شهر یابند و کسی

از نظر موت باشد یا دلیل گریخته ساقط باشد یا زایل یا زایل الوتد باشد پس ظفر یابد و لیکن
بیرون شهر قول ماشاء الله گوید اگر میان صاحب هفتم و صاحب طالع
و قمر اتصال باشد دلیل بود بر یافتن گریخته اگر اتصال کننده صاحب طالع باشد این جوینده
ظفر یابد بر گریخته بطلب و حرص و اگر اتصال کننده صاحب هفتم بود گریخته باز آید
بخودی و اگر اتصال اندر اوتاد بود اندر شهر یابد و اگر صاحب سابع بصاحب طالع متصل
شود آزاد و تا دار گریخته خود باز گردد بخودی خود پیش از آنکه از شهر بیرون آید و همچنین
اگر متصل شود صاحب هفتم بصاحب طالع اندر هشت طالع این گریخته باز گردد پیش
از آنکه از شهر بیرون آید و اگر متصل شود صاحب هفتم از صاحب طالع گریخته باز آید
پس از آنکه از شهر بیرون رفته باشد و اگر صاحب هفتم متصل شود بنحسی اندر وتد این
گریخته گرفتار شود اگر صاحب طالع به نحسی ناظر باشد و یا بصاحب سابع بر گریخته ظفر
یابد پس از آنکه زیان افتاده باشد و اگر صاحب هفتم منحوس باشد و قمر بنحسی متصل
باشد بر گریخته ظفر یابد خاصه که آن نحس اندر اوتاد و صاحب سابع باشد و اگر مقبول باشد
و قمر با دو نحس بد باشد دلیل کند بر ظفر یافتن گریخته اگر قمر متصل شود بکوکبی اندر
دوازدهم یا ششم دلیل تباهی باشد و نایافتن و اگر صاحب سابع اندر طالع
بود بر گریخته ظفر یابد پیش از آنکه از شهر بیرون رود اگر یکی از نیرین یا هر دو
بصاحب سابع ناظر باشد خبر گریخته پوشیده نشود ظاهر بود و اگر هر دو نیرین را اتصال
سابع اتصال بود گریخته گرفتار شود و همچنین دزد و مطلوب به گرفتار شود
خاصه که نظرشان از موت باشد اگر سعدان اندر وسط السما یا اندر طالع باشند
یا اندر یازدهم این دلیل گریخته گرفتار شود اگر صاحب سابع بصاحب دوازدهم
یا بصاحب ششم متصل شود دلیل کند بر گرفتار شدن گریخته یا بدست
که صاحب این دو خانه همان فعل کند که زحل و مریخ کند و تباه تر از آنکه باشد
که صاحب دوازدهم اندر تحت الشعاع باشد چون قمر بنحسی متصل شود گریخته گرفتار
شود و اگر آن نحس اندر طالع باشد پیش از آنکه از شهر بیرون آید اگر زایل بود پس
اندر راه گرفتار شود و اگر آن نحس مقبول باشد خداوندش از وی خشنود شود
و اگر قمر بسعدی متصل شود گریخته یافته نشود مگر باحتراق رود و دلیل هلاکی

گریخته

گریخته باشد و اگر کوکبی میان دلیل سایل و دلیل گریخته نقل کند نور یا دفع النور کسی باید
که تولی کند اگر صاحب طالع و صاحب سابع بود جوینده کسی فرستد و اگر صاحب
هفتم بصاحب طالع بود کسی شان آرد یا آگاهی دهد از گریخته و اگر قمر اندران برج باشد
اتصال بخود برج دوم یکی با اتصال او دلیل گیرد و اگر اتصال پذیرنده کوکب راجع باشد
یا دلیل گریخته خود راجع باشد بخودی خود باز گردد و اگر سریع السیر باشد زود در راه
و اگر بطیء السیر باشد دیرتر یافته شود و اگر مستقیم باشد باندازه سیر وی باشد یافتن
و اگر آن نحس تدبیر قمر پذیرد اندر اوتاد باشد این گریخته اندر سرای کسی باشد که اهل دور
نبود و هم بدان حوالی باشد و یافته شود و اگر اندر هشتم طالع باشد از اهل سرای دور
باشد و بشهر نزدیک بود و اگر اندر هشتم طالع باشد از شهر بیرون باشد و اگر قمر بصاحب
برج خویش متصل باشد این گریخته بخداوندش باز آید و اگر صاحب برج قمر اندر وتد
باشد اگر زایل باشد دور رفته باشد و گرفتار شود و بطلمیوس گوید اگر قمر بصاحب
برج خویش متصل باشد از وتد یا زایل و تدبیر گریخته ظفر یابد و اگر قمر این بنحس ظفر نیابد
قول و بعضی حکما چنین گویند اگر قمر از نحسی منصرف شود و بنحسی متصل شود
این گریخته باز آید و خداوندش خشنود نشود و اگر مقارنه مشتری و مریخ راجع
این گریخته باز آید از خود اما چون قمر زاید النور و العدد باشد این گریخته زودتر
نزدیکتر باشد و اگر ناقص النور و العدد باشد دیرتر باشد و اگر اندر طالع سعدی
و اندر وتد هفتم نحسی بود این گریخته را گرفته بیارند و اگر اندر طالع نحس باشد و اندر
هفتم سعدی بود این گریخته به هر کجا در شود و اگر قمر از سعدی منصرف باشد و بنحسی
متصل باشد خداوند این گریخته بر وی ظفر نیابد مگر که نحس اندر وتد چهارم باشد و سعدی
اندر وسط السما باشد و اگر قمر از هیچ کوکبی منصرف نشود و بسعدی متصل باشد
بر گریخته ظفر نیابد هرگز مگر که آن سعد راجع باشد آنگاه دلیل کند بر باز آمدن گریخته
از خود خود و بود که خویشتن را بکشد و آزاد شود و اگر از نحسی منصرف شود به هیچ
کوکبی متصل باشد این گریخته گرفتار شود و عذاب کرده شود و ببرند یا بمیرد و
اگر منصرف نبود و بنحسی متصل باشد این گریخته گرفتار شود و عذاب و رنج بیند و اگر آن

نحس کرد قمر متصل باشد مقیم اول بجز کسی دیگر بمیرد و به بند دولت بجز او دیش آید
واگر قمر مستقیم باشد بسته یابند بجز او دیش و اگر اندر مقیم ثانی باشد اندر نیمه راه
گرفتار شود و باز بجهد و دیگر باره گرفتار آید و اگر صاحب برج قمر بقمر متصل باشد
و قمر بسعد متصل باشد این گریخته از بندگی برهد و خویشتن را بخرد و اگر قمر از تربیع و
مقابله نحس باز گردد و بسعد متصل شود حال گریزنده نیکو شود و او را باز خواهد
یافتن اگر از تثلیث و تسدیس سعد باز گردد و بنحس پیوندد گریخته و کم شده باز
یافتن و گرفتار شود و گریخته را اندر رنج و سختی و اگر ماه اندر برج منقلب باشد
و بکوکبی اتصال کند که اندر برج منقلب باشد گریزنده باز گردد و اگر ماه با صاحب
طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب خانه ماه صاحب دوم یا فاسد یا بصاحب خانه خویش
این دلیل باز یافتن کند و همچنین اگر بوقت کم شدن یا گریختن ماه به برج بود دیت
چهل ماه باز بدان جایگاه برسد یا بجز او بدان جود میوندد و گریخته و کم شده خواهی
باز آید **قول** در دو نوس در دو نوس کم بیند اگر طالع یا قمر نه سعد بود و نه
نحس متصل شود دیگر اگر طالع یا قمر اندر حال گریختن حمل یا جوزا یا اسد یا قوس
یا حوت بود گریخته زود گرفته شود یا بخود باز آید و اگر طالع یا قمر ثور از برج
[illegible] اندر باشد بدان گریخته بر ظفر نیابد هر چند که کسی فرستد و اگر طالع یا قمر
اندر ثور باشد گرفته شود بدشواری و مشقت و اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول جوزا باشد
اگر اندر دو روز ظفر نیابند پس از آن دور شود حیران شوند از حال کار او و
و اگر اندر نیمه آخرین باشد زود یافته شود و اگر قمر یا طالع اندر سرطان باشد
ظفر یابند بر گریخته بر در کار دراز و گرفته شود اندر عمارت ها و اگر طالع
یا قمر اندر نیمه اول اسد باشد این گریخته که نه مردی بزرگ باشد و از جهت وی
گرفته شود و اگر اندر نیمه آخرین باشد زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر سنبله باشد
زود گرفته شود و سخت گرفتار شود و اگر قمر یا طالع میزان باشد بعد گرفته شود
و اگر قمر اندر عقرب باشد زود گرفته شود و سخت ~~گرفته شود~~ یا خود باز آید و اگر طالع — طالع یا
یا قمر اندر قوس باشد اگر یخ روز را یافته شود یا خود باز آید و اگر طالع یا قمر اندر
قوس باشد و گرنه بهلاک شود و ندانند که کجا رفت و اگر طالع یا قمر اندر جدی [illegible]

از جای

از جای بجای بگردد و دور افتد و اگر طالع یا قمر اندر دلو باشد اندر وجه اول ظفر یابد و
اگر جزوین باشد ظفر نیابد بر بزودی و اگر طالع یا قمر اندر حوت باشد ظفر نیابد و اگر شود یابد
والله اعلم **فصل ششم** در آنچه نطلب گرفتن حال چگونه
بود و هلاک گرددت باشد یا نه بقمر و صاحب طالع اگر یکی اندر هفتم باشد و نحسی اندر
هشتم باشد گریزنده بمیرد پیش از آنکه بر وی ظفر باشد اگر صاحب وسط السما با صاحب
تدر قمر اندر هفتم باشد و نحسی اندر هشتم بود جویند و یا خداوند گریخته بمیرد پیش
از آنکه بر وی ظفر یابند اگر قمر یا صاحب طالع اندر هفتم باشد و عطارد اندر هشتم
منحوس باشد این گریزنده بمیرد اگر قمر تربیع سعد دید و آن سعد اندر احتراق بود
بمیرد گریخته و اگر یکی سعد نحس بود و اندر احتراق ظفر یابند بوی و برش و اگر قمر
به تحت الشعاع باشد یا با مریخ باشد یا ناظر بود این گریخته خویشتن یا کیش بسوزد و یا
با بها خویشتن بکشد و اگر با مریخ زحل باشد خویشتن خفه کند اگر سعد ناظر
باشد سلامت باشد بیکر بسبب هلاک گریخته اگر نظر مریخ بقمر و قمر اندر برج
صورت آدمی باشد آن هلاک از مردمان رسد و اگر برج بهیمی باشد از بهایم رسد
آن بلا و اگر اندر برج آبی باشد اندر آب غرق شود یا بیمار تری یابشد یا خود کشی و اگر
عطارد و یا زحل باشد گریخته خویشتن را بدست خویش بکشد و اگر قمر از نحسی باز
گردد و بنحس متصل شود این گریزنده اندر گریختن بمیرد و اگر قمر از مریخ منصرف
شود و بزحل متصل شود و هر دو مستقیم باشد این گریخته بشمشیر کشته شود
و اگر راجع باشد خویشتن خفه کند و اگر مریخ بطی السیر باشد و زحل مستقیم باشد بمیرد
بعذاب و مرگ زشت خاصه که مریخ اندر برج ثابت باشد و اگر قمر و نحسان اندر
اوتاد باشند بمیرد بمرگ زشت و دست و پایش ببرند و اگر بوقت گریختن
تا بوقت مسئله ماه دلیل گریخته باشد و اندر تحت الشعاع باشد و متصل بنحس این گریخته
موجود نباشد و بروی ظفر نیابند و اگر از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و نظر با انصاف
از روی حکم کن چنانکه واجب کند و اگر صاحب بیت قمر اندر تحت الشعاع باشد و
صاحب برج بقمر ناظر نباشد طالب گریخته یا خداوندش بمیرد پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابد

گریخته

وگر شمس و صاحب برج قمر اندر هفتم باشد و اندر هشتم نحسی باشد این دلیل کند بر مرگ
طالب یا خداوند [illegible] پیش از آنکه گریخته ظفر یابد **قول** گفتند و یعقوب کندی

برج

گوید بنگر بقمر اگر صاحب ششم در حیثیت نظر و متصل باشد آن گریخته مرده باشد و اگر صاحب
قمر با صاحب هشتم متصل باشد گریخته [illegible] شده مرده باشد و اگر با صاحب [illegible] قمر
متصل باشد هم مرده باشد و هم باشد که بمیرد و اگر صاحب [illegible] همچنین دلیل کند که اگر از
هشتم گفتیم و اگر خواهی که بدانی که مرده [illegible] یا کسی دیگر بنگر [illegible] دلیل گم شده و گریخته
اگر منحوس باشد یا محترق اندر برج آتشی باشد مردم کشته باشد و اگر اندر برج سباع
بود سباع کشته باشد **فصل نوزدهم** در معرفت اگر چیزی رفت
یا کسی برده [illegible] و گریخته را اگر خواهی که بدانی که خود رفته است یا کسی برده است
بنگر بقمر اگر منصرف باشد از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف یا از صاحب
مثلثه خویش یا از صاحب حد [illegible] گریزنده خود رفته و همچنین اگر از صاحب
طالع منصرف باشد خود رفته باشد و اگر کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد
کسی برده باشد و اگر وی از کوکبی منصرف باشد خود رفته باشد و اگر قمر اندر برج خویش
باشد بنگر بدرجه قمر هر کوکبی که بوی متصل باشد از وی دلیل کنیم و اگر قمر اندر [illegible]
که هست نه منصرف و نه متصل آنکه گم شده هم بر آن حال [illegible] افتاده باشد

گریزنده

فصل بیستم در معرفت [illegible] و یابنده این گم شده گریزنده یا
گریخته کسی باشد اگر قمر متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع [illegible] دلیل

گریزنده

باشد و اگر بصاحب وسط السماء یا آفتاب متصل باشد یا اندر وسط السماء باشد یا [illegible] کوکب

گریزنده

متصل باشد که اندر وسط السماء باشد یا بکوکبی که اندر شرف بود [illegible] برج گریخته
السلطان باشد و اگر اندر دوازدهم باشد یا متصل بکوکبی که اندر [illegible] باشد یا [illegible]
دوازدهم یا بکوکبی ساقط یابنده مردی مجهول باشد و اگر ماه بکوکبی متصل بود که زیر
آفتاب بود و اگر همچنین اگر ماه خود زیر شعاع باشد یا بکوکبی متصل شود که اندر تحت
الارض باشد یا اندر برج نهم یا سوی خداوند نهم یا خداوند هفتم یا خداوند هشتم
یافتن وی دشوار باشد و اگر بطالع باشد یا تربیع طالع یا تربیع خداوند طالع یافتن
وی دشوار باشد و اگر بنظر مودت باشد یافتن وی آسانی و زود باشد و همچنین از

خداوند

خداوند دوازدهم برج حکم کن **فصل بیست و یکم** در معرفت اگر وقت یافتن
که باشد اگر پرسد که [illegible] شود این گریخته هر وقتی که صاحب طالع و قمر و شمس یا صاحب [illegible]
یا صاحب برج قمر [illegible] یکدیگر مجتمع شود یا صاحب هفتم یا صاحب طالع مجتمع یا درجه [illegible]
متصل شوند یا احتراق صاحب هفتم چون اجتماع باشد یا اتصال چون [illegible] درجه رسیدن آن
وقت یافته شود و بطلمیوس گوید اگر قابل التدبیر اندر وجه اول بود یافتن زود باشد
اگر در وجه دوم باشد یافتن میانه باشد میان دیر و زود و اگر اندر وجه سیوم دیرتر
باشد و بود [illegible] **فصل بیست و دوم** در [illegible] الاحکام گم شده
و ضایع شده و افتاده اما بدانکه احکام گم شده و گریخته بجز [illegible] و لکن اینجا
یاد کنیم آنچه شده تا فهم کردن [illegible] باشد و یعقوب کندی گوید باید که گم شده
حیوان باشد و [illegible] بود و گریخته بجز حیوان نبود [illegible] دلیل [illegible] شده و گریخته
قربت اگر قمر صاحب طالع یا بصاحب برج خویش متصل باشد گم شده یافته شود
و اگر متصل شود و اندر طالع باشد [illegible] اندر هشتم یافته شود و اگر صاحب برج قمر
بتسدیس یا بتثلیث طالع باشد امید یافتن باشد چون بدرجه طالع متصل باشد
وقت یافتن بود و اگر از صاحب [illegible] منصرف باشد یا از صاحب هشتم
یا از صاحب ششم و متصل باشد بنحس و طالع [illegible] از هر وجهی که باشد
نظر مودت یا عداوت امید یافتن باشد و خاصه که صاحب قمر نیز ناظر بود و اگر قمر
[illegible] یافته نشود و اگر قمر بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم یا بصاحب هشتم
منحوس باشد گم شده [illegible] افتاده [illegible]
خاصه که نحس باشد و بطالع ناظر باشد و اگر قمر مسعود [illegible] بنیکی [illegible]
افتاده باشد امید یافتن بود و هلاک نشود و اگر مسعد بطالع متصل باشد یا ناظر باشد
متصل باشد یا با شمس باشد بدست سلطان افتاده باشد و اگر شمس [illegible] طالع ناظر
باشد بمودت و قمر نیز [illegible] و طالع ناظر باشد باز دهد انشاء الله تعالی و اگر نظر قمر و طالع
از مودت باشد یافتن [illegible] باشد و اگر از نظر مخالفت بود دشوار و تعب
و مشقت باشد و اگر قمر اندر طالع باشد یا آن شهادت که گفتم یافتن گم شده بعد
و دشمنان [illegible] باشد دلیل گم شده قمر است و صاحب برج قمر دلیل خداوند

مطاعت با طالع و صاحب طالع و صورت ربع قمر و کوکب ناظر و دلیل چون هم کم شده است
فصل بیست و سیوم در معرفت آنکه این کم شده در خانه است
یا بیرون اگر قمر یا صاحب طالع اندر یک ربع باشد و میان سی درجه باشد
یا کمتر او کم شده باشد و اندر یک سرای باشد و اگر از سی درجه زیادت تا شصت درجه
اندر یک محلت باشد و اگر زیادت شصت درجه اندر یک محلت نباشد و اگر زیادت
شصت درجه تا نود درجه اندر یک شهر باشد و اگر اندر یک ربع نباشد از آن
خانه دور از آن محلت و از آن شهر دور بود والله اعلم بالصواب
فصل بیست و چهارم در معرفت درستی جایگاه کم شده و صفت
آن جایگاه اگر خواهی که بدانی که بکدام جایگاه است بنگر قمر اگر اندر ربع آتشی باشد و
اندر ربع طالع باشد بجهت مشرق باشد و اگر اندر ربع وسط السما بود بمشرق
جنوب باشد و اگر اندر ربع مغرب باشد تا قبل ناحیت مغرب باشد مایل بمشرق
و اگر اندر ربع چهارم باشد بشمال مشرق باشد و اگر اندر طالع باشد و اندر ربع
خاکی بجنوب مشرق باشد و اگر اندر ربع وسط السما بود اندر قلب جنوب
بود و اگر اندر ربع سیوم باشد اندر جنوب مغرب باشد و اگر اندر چهارم بود
اندر مغرب شمال باشد و اگر اندر ربع بادی بود و اندر طالع یا ربع طالع بود
اندر آخر مشرق بود و بمغرب مایل و اگر اندر دهم باشد اندر مغرب جنوب بود
و اندر دهم سیوم اندر قلب مغرب بود و اندر چهارم اندر مغرب شمال
باشد و اگر اندر آبی باشد اندر ربع طالع اندر شمال مشرق باشد و اندر ربع دوم
بود در آخر جنوب بمغرب مایل بود و اندر ربع سیوم اندر شمال مغرب بود
و اندر قلب شمال بود و اینست بیرون آوردن ناحیت کم شده و گریخته و اگر
اندر طالع باشد با اول خانه و وسط السما بمیانه خانه بود و اندر هفتم تا آخر خانه
و اندر چهارم بنواحی خانه اندر دهم چون صاعد بود اندر بام و سطح خانه بود
اندر چهارم چون اندر حضیض باشد بر زمین بود اندر وسط السما چون حضیض اندر
زمین بود و اندر چهارم صاعد هم بر روی زمین باشد اندر ربع منقلب با

اندر ربع چهارم
بود و اندر

بلوزم بود یا بجای گرد بین بود و اندر ثور و جدی اندر دیوار بود یا بر درخت یا بر سقف یا بام
اندر میزان تا بیت بجای محکم نهاده بود و اگر قمر اندر حمل باشد بستورگاهها که گوسفندان و
پاسگاهها بود یا بجای نهان و سقف یا بحوایا و اگر قمر اندر ثور باشد اندر کشت زارها
یا نزدیک سنگها و کوچها و کوه پایه‌ها و بوستان و باغها و درختان انبوه و جای
گاوان و اگر اندر جوزا باشد بکوچها و کشت زارها و تپه‌ها و [illegible] و جایگاه صیاد
بود یا رادو سرود گویان و مطربان باشد و اگر اندر سرطان باشد بجایگاه نمناک
بر غزارها و بستانها و بلندیهای سرحد و آب گیر و [illegible] جوی و [illegible] درختان
مرغزاری و اگر اندر اسد باشد بدشت و بیابان و وادیها و صعب باشد و [illegible]
کوه دار و زمین کوه شیران و سباع و گرگان باشند یا جایگاه ملوک و کوشکها
و قصرها و قلعها و تختها و [illegible] و کوتاهی و بلندیها و حصارها بود و اگر اندر سنبله
باشد بکشت زارها و جایگاه زنان و بازی کنندگان و سرود گویان و جایگاه
[illegible] و نشستگاه باشد و اگر اندر میزان باشد بکشت [illegible] که بر سر کوه بود و جایگاه
درختان میوه دار و جایگاه صید و بازار و رهگذرها و جایگاه بلند
و صحراها و بیابان و اگر اندر عقرب باشد بجایگاه کهنه و تاریک سوراخها و زندان
و چاه و جایگاه غم و مصیبت و اندوه و ویرانها و سوراخها و گژدم و حشرات
زمین و گورستان و مانند وی و جایگاه درخت انگور باشد و اگر اندر قوس باشد
بستانها و جایگاه سباع و رهگذر ایشان و صحرا [illegible] ده و جایگاه ستوران
و گاو و گوساله و معدن آتش باشد و اگر اندر جدی باشد بکوشکها و درگاهها
و بستانها و وادیها و جویها و کاریزها کهن و درختان [illegible] بر آن جویها بود
و گر آنجا آب گیر بود اندر وی درخت و گیاه باشد و جایگاه سگان و روباه و وحوش
و شیران و منازل غریبان و بندگان و جایگاهی که اندر وی آتش نهاده و
در قدیم و چون اندر دلو باشد جویها و رودها و دریاها و مغاکها و جایگاه
مرغان آبی و مرغان دیگر و جایگاه درخت انگور و شراب فروشان یا جایگاه

بکاریز و زناکنده کان بود و اگر اندر حوت باشد نزدیک دریاها و کرانه آبگیرها و مرغزار
و جایگاه مهتاب و فرشتگان و زاهدان و جایگاه گریستن و غم و اندوه جن
این دانسته باشد بنگر اگر دلیل گم شده در طالع است اندر سرای خویش بجایی گاهی
کو بستر و یک سرای و پیوسته وی باشد آن جایی گرد و بر سر دوازده برج و اگر اندر
نواحی سرای و محلت بود و از این جایی و دلیل باشد از برج تا سته آن باشد و اگر دلیل گم شده
و گریخته بدور تر از خویش یا از شهر بود بدان جایگاه که برج دلیل کند برد و بیرون از آنجا
کو دور است از برای آنکه اندر برج جایی نیست که دور است و جایگاه هست از نزدیک تر
است و جایی هست که اندر یک خانه و اندر یک سرای است اما در باب راه گذر
برج ثابت دلیل راه گلات و برج منقلب راه گذرها و بسیار است و برج
ذو جسدین باشد دلیل دو راهه است و چون بعطارد یا مشتری نظر بود چهار راه
باشد و اگر قابل تدبیر اندر برج ذو جسدین بنگر شش راهه باشد زحل دلیل
مقابرها و مستراحها و جایگاه گنده و تاریک است مشتری دلیل بوستانها و
صفها و منزلهاء حرم و مسجدهاست مریخ دلیل آتشکدهها و معدن آتش و
مطبخ است شمس دلیل جایگاه بزرگ و کوشک و منظر و الحدیث زهره
دلیل شراب خانه و جایگاه زنان است و بوستان و گل زارهاست عطارد
دلیل رهگذر و خزینه و گنجینه و نقاش خانه و کتابخانه است و جایگاه مرغان
و قمر دلیل حوض و جوی و آب راهه و راه گذر خانه است چون دلیل گم شده
اندر هر برجی که یابی و با هر کوکبی که باشد بدان جایگاه بود و بنگر بدلیل گم شده و
گریخته و اگر اندر برج آتشی باشد بجایگاه مردمان باشد و اگر اندر برج بهیمی باشد
اندر جایگاه بهایم و ستوران باشد و اگر اندر سباع بود بجایگاه سباع باشد
چنانکه اندر باب جنی یاد کردیم از دلالت برجها و اگر اندر برج منقلب باشد
اندر زمینی نوکشت ده و نو عمارت کرده میان فراز و نشیب باشد و اگر اندر برج
ثابت باشد اندر زمین هامون و نزدیک عمارت باشد اگر اندر برج ذو جسدین
باشد اندر زمین کهن و قدیم باشد که اندر وی آبادانی و ویرانی باشد یا اندر وی بلندی
و مغاکی و هامونی باشد یا زمینی باشد دو لون از دو گوهر آمیخته بیرون آورد

جایگاه

جایگاه گم شده و گریخته **فصل** بیست و پنجم در معرفت آنکه خداوند
متاع بچه سبب ضایع کرده باشد اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر راجع باشد
خداوند متاع گم شده از بی هوشی این متاع گم کرده باشد یا خواب آلوده بوده باشد
یا مست بکاری مشغول بوده باشد و عقل از وی زایل گشته باشد و اگر اندر وبال
و هبوط یا محترق باشد از غم و رنج و ترس یا از بیماری کاهلی گم کرده باشد و اگر صاحب
طالع اندر ساقط باشد از بیم این چیز بیوفتاده باشد و همچنین اگر قمر اندر وتد ساقط
باشد اندر نهم یا سیوم بود بیوفتاده باشد و اگر اندر وتد باشد و نحسی ناظر بود
برده باشد و این باب را بتمامی گم شده است باید دید اندر باب فراموشی
افکنده باشد اندر باب ضمیر بیرون آوردن اندر صورت کتاب فصل دهم
یاد کرده شده است و این باب همچنان باید نگریستن که گریخته برای خود
رفته است یا کسی برده است والله اعلم **فصل** بیست و ششم
در معرفت آنکه گریخته و گم شده بچه سبب گم شده بنگر بصاحب طالع اگر اندر خانه
زحل باشد یا از زحل منصرف باشد سبب گم شدن فراموشی و غم و وسواس یا بیماری
یا از جهت مستوره برده یا از جهت پیری یا از جهت کشاورزی بوده باشد و اگر
بخانه مشتری یا منصرف مشتری سبب گم شدن نماز و روزه و علم عبادت بوده باشد
و اگر بخانه مریخ و یا منصرف باشد سبب گم شدن از بیم و ترس و شتاب و سفر
و جنگ و خصومت یا آتش کاری یا فسق و فجور بوده باشد و اگر آفتاب بود از
جهت سلطان و کار ملوک بوده باشد یا صید یا شکار یا شغل خیر بوده باشد
و اگر زهره باشد از جهت لهو و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنی بوده باشد
و اگر عطارد باشد از جهت کتاب و نامه و مشغول بودن اندر احتیال و نکاره
بوده باشد یا از جهت کودکان و اگر قمر بوده باشد از جهت کودکان و نامه و رسول
و پیغام بوده باشد و بنگر که بکه متصل است هم بدان سبب یافته شود و اگر
متصل کوکبی مستقیم السیر باشد از جهت راست کردن کاری گم شده بود
و اگر مقیم باشد از منفعه کسی گم شده بود **فصل** بیست و هفتم در معرفت

انگه گم شده حیوانست یا غیر وی وان چه نوعست اگر دلیل گم شده اندر برج
آتشی باشد و سعد یا ناظر باشد یا شمس و مشتری ناظر باشد آدمی بود و اگر اندر برج
بهیمی باشد بنگر که بکدام کوکب ناظرست از آن جنس باشد و اگر اندر برج پرنده
باشد شمس یا عطارد و مشتری ناظر باشد مرغ باشد این باب را تمام اندر فصل
دهم اندر صد کتاب یاد کردم و اندر باب خفی بیرون آوردن یا فرستش
بشرح تمام گفتم اگر نیرین اندر اوتاد باشند و هر یکی بصاحب برج خویش ناظر
باشند دلیل کند که حیوان باشد خاصه که از باب نیرین اندر برج روحانی
باشد اگر از باب نیرین منحوس باشد و اندر برج روحانی باشد بهایم حیوانی باشد
و اگر از باب نیرین و از باب اوتاد نحس باشد و اندر برج نحس آن باشد ستور
باشد و اگر این کواکب که گفتیم آتشی باشد اندر برج آتشی چیزی باشد که اندر آتش
اندر آمده باشد و برج آبی بر آب و برج خاکی دلیل نبات و بادی بر درخت
و حیوان دلیل کند و تمام این باب اندر جنس یافته شده است فصل
بیست و هشتم در معرفت آنکه کبوتر یا مرغ گم شود یا بگریزد چگونه باشد اگر
پرسد از مرغی که از خانه برفته باشد و آموخته بوده باشد یا کبوتری رفته باشد بنگر
بعطارد اگر منحوس نبود زود باز گردد و اگر اندر وتد باشد سخت زود
آید و سبک و اگر اندر مایل وتد باشد آید و اگر سخت زود نیاید و اگر ساقط
باشد دیر ماند و وقت آمدن وی باندازه سال صغری عطارد باشد یا بطالع
برج عطارد و هر درجی ساعتی یا روزی یا ماهی باندازه جایگاه برج منقلب
یا ثابت ذو جسدین و اگر عطارد پاکیزه باشد و سلامت آن کبوتر بسلامت
باز آید و اگر منحوس باشد از تثلیث یا تسدیس و مقبول بود نگون سار
افتاده آید و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت چنین این کوکب
نحس کننده بیند و از طبع این برج اگر برج پرنده باشد و مرغ یا شمس بود ناظر
بود یا اندر وی باشد از باز و باشه و شاهین آفت رسد و اگر برج آتشی بود

از قوت

از قوت گرما و تشنگی هلاک شده باشد همچنین صفت کن چنانکه واجب کند
این آنگاه باشد که کبوتر دیر پرنده باشد و گران رو که یک روز و دو روز و یک
ماه برود و صفت کبوتر این کتاب گوید بنگر بعطارد و صاحب ساعت و قمر و
صاحب طالع هر کدام شهادت بیشتر باشد اندر نوع حیوان پرنده خاصه
بکبوتر وی دلیلست اگر دلیل مسعود باشد و سلامت باشد از نظر نحس آن
ای زنده باشد اگر دلیل اندر شرف بود و این کبوتر با نسبت باشد و معروف اصل باشد
و تیز پرنده باشد و چابک بود خاصه که اندر وتد باشد و اگر اندر خانه خویش
باشد همچنین باشد که گفتیم و اگر اندر هبوط باشد یا اندر وبال بی اصل باشد و اندر و کم
شوند و اگر اندر وتد باشد نیکو و خیاره باشد و اگر اندر مایل وتد و وتد باشد میانه
بود و اگر ساقط باشد بی اصل و نابکار بود و اگر اندر برج منقلب باشد و اندر وتد
یا اندر شرف تیز پرنده و قلاب باشد و اندر زایل و ساقط و هبوط افشنده
و تیز پرنده بود و اندر برج ذو جسدین هم تیز پرنده و هم قلاب بود و هم [illegible]
و هم آهسته تر باشد و اگر اندر برج ثابت خاصه اندر وتد سخت پر زنند و محکم
و زیرک باشد اما بدانکه برج منقلب زود گردنده و قلاب باشد و برج ذو جسدین
هم تیز پرنده و هم ثابت پرنده بود یعنی دو لون و برج ثابت دلیل کند و آهسته پرنده
و سخت و محکم اگر دلیل مستقیم باشد راست پرنده بود و اگر راجع باشد گریزنده و زود
نگون سار شونده بود و اگر دلیل شمالی باشد و بکوکبی متصل باشد جنوبی بود تیز چپ و
راست گشته بود و اگر متصل باشد راست گشته باشد اگر جنوبی بود و اگر شمالی
چپ گشته بود و اگر بس جوزهره باشد و برج منقلب قلاب بود و اگر صاعد
اوج بود تیز رونده بود و اگر اندر حضیض باشد فرود آینده و زشت پرنده بود
و اگر مشرقی باشد جوان باشد و سبک و اگر برج مغربی باشد گران باشد و پیر طبع و گران
استخوان و اگر سریع السیر باشد و زاید و صاعد تیز پرنده باشد و بلند رونده و زیرک
و اگر بطی السیر باشد دیر پرنده و گران باشد زاید بود و تند و زود بپرد ناقص دیر پرد
و دیر آید اگر دلیل زحل باشد مسرور بود اگر زهره بود سپید یا برج سیاه باشد و هم
چنین از طبع و لون برج و خانه و کوکب صفت کن صفت و تیز کبوتر زحل دلیل

سیاه است مشتری دلیل زرد است مریخ دلیل سرخ است شمس دلیل زرد و سفید است زهره
سپید است و عطارد کبود است و قمر با انصراف و طبع بروج حکم کن و هر یکی بطبع و مزاج حکم کن با اتصال هم
اتصال و انصراف و جای موضع نیز با وی یار کن تا بحقیقت رنگ بیرون آید و اگر
حیوانات و طیور را باید اکنون طالع دلیل سر است و دوم از دوم دلیل گردن است و سیوم و
یازدهم دلیل بازو و کتف و پوست و وسط السما دلیل پشت و چهارم دلیل شکم و
و نهم دلیل پهلو است و ششم و هشتم پایها است و هفتم دلیل دم است هر یکی سعد
باید نیکو بود آن اندام است و هر یکی نحس بود دلیل عیب و تباهی آن اندام است
نیم فلک اسفر سوی شمال دلیل نیم چپ است از اندامها و نیم وسط السما دلیل راست
از اندامها و التنسیق باشد **فصل** بیست و نهم در معرفت بیرون آوردن
نام و صورت و صفت کبوتر و اگر دلیل زحل باشد و اندر ربع یا خانه یا بروج سیاه باشد
و اگر از زهره منصرف باشد این کبوتر ابلق باشد و اگر بجای عطارد مریخ باشد سرخ ابلق
باشد بنگر که چند درجه منصرف باشد درجات مابین چند باشد مطالعه بعد از آن ازرق
ابلق باشد و اگر دلیل زهره باشد سپید باشد و اگر با مزاج زحل باشد لون هر دو و لون جای آن
و لون ارباع برابر باشند سیاه رنگ باشد و اگر بعضی لون و اگر مختلف باشد از برج و از
موضع و از ربع فلک مشرم باشد با مشتری و اگر بجای زحل عطارد بود کبود مشرم بود و اگر
بجای عطارد مشتری بود یا شمس باشد زرد مشرم باشد و اگر بجای مشتری عطارد بود و شمس
خشک مشرم باشد و اگر مریخ باشد سرخ مشرم باشد و اگر بعضی فوق الارض باشند و بعضی
تحت الارض و زهره اندر طالع باشد هفتم و چهارم و بوسط السما ناظر باشد و قمر زهره را
اگر بنگر بر زحل و بود سیاه اسحم باشد و اگر مریخ ناظر باشد سرخ اسحم باشد و اگر مشتری را آفتاب
بود زرد اسحم بود و اگر عطارد بود کبود اسحم باشد و اگر زحل اندر طالع بود و دلیل زهره باشد
و زحل بهفتم ناظر باشد و سیاه دراز پای باشد و اگر عطارد بود بجای زحل کبود دراز پای
باشد و بباید که دلیل رنگ از دلیل بگیر و بنگر دلیل کدام کوکب است و اندر چپ و راست
کدام کوکب است و بر دلیل کدام کوکب نظر دارد و از مزاج کوکب ناظر و از طبع بروج
و موضع و ربع فلک لون بر دلیل کنند اینست بیرون آوردن رنگها تا دانسته باشی
و تمام لونها

و تمام لونها اندر باب جنس یاد کردم و این باب را از جهت آن یاد کردم تا کجا بیت باشد
و بسیار رفا یه باشد و بسیار باب دیگر از هر صنعتی از بیرون آید در خود حلقت
و صفت کبوتر اگر طالع مستقیم الطلوع باشد راست برود و راست بیاید و اگر معوج
الطلوع باشد هر جایی برود و هر کجایی بنشیند و اگر دلیل بسعدی متصل باشد اندر برج
منقلب زود آید بسلامت و اگر ذو جسدین باشد بیاید باز برود و باز آید و اگر
برج ثابت باشد دیر آید و بسلامت آید و اگر بنحسی متصل باشد آفت رسد از گوهر و
طبع آن نحس و از برج او و همچنین حکم کن از دو پیکر و بابل و ب فقط اگر دلیل بطالع
ناظر بود برود و آید بجای خویش نشیند و اگر برج دیگر ناظر باشد یا بهفتم بجای دیگر
نشیند و اگر دلیل بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش یا بصاحب
وسط السما متصل باشد و مسعود بود بسلامت بخانه خویش باز آید و از ثابت باز
باید از سعدی ناظر باشد به برج منقلب برود و باز آید و اگر نحسی ناظر باشد زود هلاک
شود و اگر نحسی به برج ثابت ناظر باشد هیچ باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بروزگار
بدورها امید آن باشد که باز آید این باب بجهت باب گم شدن و گریخته است
از آنجا باید دلیل گرفتن و حکم یافتن و نا یافتن اگر دلیل اندر برج ذو جسدین باشد
بسعدی ناظر باشد بیاید بطلب و آمد و شد و اگر نحسی ناظر باشد نیاید و هلاک شود
اگر پرسد که از یک یا پنج یا ده یا بیشتر از هر یکی کدام تیز تر و بلندتر و پر بزه تر و زود
آینده تر بنگر بدلیل اول و دوم و سیوم چنانکه اندر باب جمع شدن یاد کردم هم
دلیل [illegible] صاعد بود و [illegible] بلند در [illegible] تر باشد و هر کدام سعد بود تیز پرنده تر و هر کدام
مستقیم السیر و راست بر [illegible] تر هر کدام دلیل که به برج خویش یا بطالع ناظر بود
وی زود تر آید و هر کدام راجع بود نگوسار آید هر کدام زایل باشد یا ساقط افتاده
آید و همچنین حکم کن چنانکه بیشتر یاد کردم در وی روز [illegible] رفتن و یافتن و مرگ و
زنده کار [illegible] همه [illegible] است که اندر باب گریخته و گم شدن گفتم والله اعلم **فصل**
سی ام در معرفت احکام دزد [illegible] و بیرون آوردن دلیل دزد [illegible] باید اکنون دلیل
خداوند کالا طالع است و خداوند طالع و کوکب که قمر از وی منصرف است اگر
قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف باشد و دلیل دزد [illegible] کوکب که قمر بوی
متصل است یا صاحب سابع و کوکب که غریب باشد اندر طالع اگر اندر طالع

کوکبی باشد که ویرا حظی باشد از شرف و حد و وجه و مثلثه وی بناشد دلیل دزد و است و اگر اندر
طالع هیچ کوکب نباشد هر کوکبی که اندر وسط السما بود یا اندر هفتم یا اندر چهارم و غروب باشد
وی دلیل دزد است و اگر این دلیل نباشد هر کوکبی که اندر دوم یا دوازدهم یا اندر نهم باشد
وی دلیل دزد است و اگر اندرین جایها دو یا سه کوکب باشد هر کوکبی که اندر جای خانه شرف و نزدیکتر
باشد دلیل وی است ازین دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر باشد بدلالت
نزدیکتر باشد وی دلیل است بر دزد بیرون آوردن دلیل مال مسروق و دلیل مال
دزدیده وسط السما است و صاحب شرف و دوم و صاحب دوم و سهم السعاده و صاحب
وی و قمر اگر اتصال و انصراف باشد و صاحب حد قمر و صاحب ساعت هر کدام ازین
دلیلها را شهادت بیشتر و قوی تر دلیل مال دزدیده و لیست بیرون آوردن جایگاه
مال مسروق و دزدیده و برج چهارم و صاحب شرف و صاحب ساعت و آن برج که صاحب
ساعت اندروی است هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل آن جایست
که مال دزدیده آنجا باشد **فصل** در معرفت آنکه مال مسروق از چه جوهرست
و چند درم است بنگر بدلیل مال مسروق یعنی برج دوم و صاحب شرف و دوم و صاحب شرف و سهم
السعاده و صاحب شرف و قمر و صاحب شرف برج قمر و صاحب حد قمر ازین دلیلان که یاد
کردم هر کدام را شهادت بیشتر و قوی تر باشد دلیل وی است و بنگر بدلیل و به برج وی که
تا از چه جنس است و از کدام جوهر است آبی یا آتشی خاکی یا بادی مال مسروق از
آن جنس باشد صاحب حد قمر دلیل مال مسروق است که برج دوم و صاحب دوم دلیل
مال سائل است یا دزدیده زحل اگر صاحب حد قمر زحل باشد یا دلیل مال مسروق
و زحل اندر طالع باشد یا اندر دهم یا صاعد باشد آن متاع فاخر و گران مایه باشد و تو بنگر
چیزی بود که آب و زمین و عمارت را بکار آید یا سنگ و آهن را اگر زحل اندر ثور
باشد یا اندر مثلثه وی و اگر تحت الارض باشد متاع کهنه باشد و اگر زحل ساقط باشد یا اندر
هبوط باشد متاع فاخر باشد و لیکن شکسته و تباه شده باشد خاصه که نیز بوی ناظر نباشد
و اگر قمر بزحل ناظر باشد متاع چیزی باشد که آب و زمین و کشت و رزی را بکار آید و اگر
زحل اندر هبوط باشد چیزی باشد کم بها و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی باشد بدین معنی و لکن
ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی ناظر بود آهن بود یا از چیزی که بکار آید و دستوران بکار آید
یا دست افزار آهنگران و عصاره گران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری بود چیزی باشد
که مردمان بوی حاجتمند باشند از ساز خانه و سرای یا از پوست حیوان یا جامهای

درشت

درشت چون پوستین و پلاس و نطع و آنچه بدین ماند و اگر زهره متصل باشد و نشر خانه
باشد و مانند وی و اگر عطارد باشد بوی ناظر جامه باشد که ستبر و برده را بکار آید
یا پوست باشد یا چیزی مانند این و اگر اندر جوزا باشد از دو جنس و از دو جوهر باشد
از زر باشد و سیم مرکب کرده و اگر مشتری بوی ناظر باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر از
هفتم یا از چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد از زر بود باشد یا مس و اگر مریخ باشد
از حیوان چیزی چون استخوان یا پوست یا مانند وی و اگر شمس ناظر باشد هم حیوانی باشد
و اگر زهره ناظر باشد جامه باشد یا نعلین یا موزه یا سطر و خشن از پوست درخت
و اگر عطارد ناظر باشد ادیم باشد یا مانند وی یا آلت تیر و کمان و آلت صید و حیلها
و اگر قمر ناظر باشد چیزی حیوانی باشد و اگر اندر مثلثات جوزا باشد هم چنین بود و اگر زحل
اندر برج های آتشی باشد چیزی باشد که از آلت و دست افزار آتش کاران بود
و اگر مشتری بوی ناظر باشد از جواهر باشد و اگر مریخ ناظر باشد آهن یا مس یا مانند وی باشد
و اگر شمس ناظر باشد زر باشد و یا مانند وی و اگر زهره ناظر باشد شرب یا زر یا
روی جامه یا مانند وی چیزی باشد یا آبگینه یا بلور یا مانند آن چیزها و اگر عطارد بود درم
باشد یا چیزی مانند وی یا کتب نجوم باشد و اگر اندر طالع بود یا وسط السما از کتب پیغمبران و اخبار
قدما باشد و اگر قمر باشد تیر و اندرون نیست یا فرو یا مانند وی چیزی باشد و اگر اندر برج
آبی یا مثلثات وی باشد چیزی باشد که اندر آب و آلت آب کاران باشد و اگر
مشتری ناظر باشد از حیوانات آبی باشد و اگر مریخ ناظر باشد از آلت گرمابه و مطبخ و آلت
آب و آتش کاران چیزی باشد اگر شمس ناظر باشد جواهر باشد آبی یا حیوانی چیزی باشد
و اگر زهره باشد صدف باشد یا مانند وی و اگر عطارد باشد استخوان جانور آبی باشد
یا آلت کشتی بان یا مانند وی و اگر قمر ناظر باشد چیزی آبی باشد و اگر زحل بادی
باشد چیزی کهنه و حقیر و بسیار باشد و اگر پلاس یا وی باشد پوست یا از موی حیوان چیزی
ساخته باشد و اگر مشتری و اگر دلیل مال با صاحب حد قمر مشتری باشد مال نقد باشد
یا جوهر فاخر یا چیزی باشد که قیمتها و گنجها را بکار آید یا از جامهای مرتفع باشد
یا از لباس و اگر مشتری اندر برج مجسده باشد این متاع از دو جنس باشد اگر زهره بوی
ناظر باشد از برج های دو جسدین چهار چیز باشد و از آلات زنان باشد چیزی پیرایه
و جامه و آنچه بابت زنان معروفست و اگر مشتری اندر حمل باشد یا اندر مثلثه آتشی
چیزی باشد از جوهر آتشی چون زر و سیم و آنچه بدین ماند و اگر اندر ثور باشد

و مثلثه وی جامه ملوکانه باشد یا جوهری باشد که اصل وی نبات باشد و اگر اندر مثلثه بادی باشد
چیزی حیوانی باشد و اگر اندر مثلثه آتشی باشد چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد از
گوهر دریا یا از عنبر و مانند وی مروارید و مرجان و اگر مشتری باشد یا شمس دلیل عظیم باشد
که از ملوک باشد یا از آلت ملوک و اگر زحل ناظر باشد از حیوان باشد چون علاج یا رسن یا پاره
یا ساز یا از زین شمار و اگر مریخ ناظر باشد از آلت حرب باشد و اگر عطارد ناظر باشد
کتاب و خط و نامه باشد یا مهر یا انگشتری و آنچه بدین ماند و از نظر هر کوکبی اندر مثلثه
دلیل گیر و قیاس کن تا درست بیاید مریخ و اگر دلیل مال یا صاحب صدقه مریخ باشد آن چیز
از آلت اهل سلاح باشد یا از آلت آتش کاران بود و اگر شمس بدو ناظر باشد از آلت ملوک
باشد از مطبخ ملوک بود و اگر عطارد بدو ناظر باشد از آلت اندازه و کشتن و حصار
و مانند وی باشد و اگر زهره بدو ناظر باشد از آلت شراب و شراب خانه باشد یا از چیزی
که بزنان پیوسته باشد از آلت زینت و مانند وی و اگر اندر مثلثه آتشی باشد شمس یا زهره
یا مشتری یا عطارد بدو ناظر باشد درم و دینار یا زر باشد یا برنج و آهن و آنچه بدین
ماند و اندر مثلثه خاکی لباس رنگ کرده باشد و اندر مثلثه بادی لباس از حیوان بیرون
آمده و از نبات آید چیزی باشد از آلت آب آتش و اگر اندر مثلثه بادی باشد از حیوان
یا جوهر یا آلت آبکران یا آبگینه گران و آنچه بدین ماند یا جانور بر مثل چیته یا باز و یا شم
و بغر و شیر و آنچه بدین ماند و آنچه اندر وی است [illegible] باشد شمس اگر دلیل مال شمس
باشد زر باشد یا جوهر یا حیوان گرانمایه یا آلت ملوک و آنچه بدین ماند از مثلثه آتشی
بود جواهر زر و سیم باشد یا یاقوت و مانند وی مثلثه خاکی جواهر زمینی باشد چون
بلور و مانند وی و مثلثه بادی از حیوان باشد و مثلثه آبی از جواهر آبی باشد زهره و اگر
زهره دلیل مال باشد یا صاحب صدقه از دیبا و جامه بریشم باشد اندر مثلثه بادی و اندر
مثلثه آتشی جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه باشد و اندر مثلثه خاکی جامه و نبات و
جواهر زمینی باشد چون حبوب و مانند وی و اندر مثلثه آبی مروارید و عنبر و مرجان
بود عطارد و اگر دلیل مال عطارد باشد یا صاحب صدقه درم و دینار باشد اندر مثلثه
آتشی و اندر مثلثه خاکی جامه و [illegible] و حبوب باشد و اندر مثلثه بادی پوست
حیوان آبی و [illegible] و پلاس باشد و اندر مثلثه آبی جانوران یا از جواهر آبی باشد
و بجمله عطارد دلیل کتب و نامه و جامهای رنگین و نقاشی است و اگر عطارد مسعود بود

سرشما

و اگر نحس

و اگر منحوس باشد راجع بود ساده باشد و هر کوکبی را قیاس گیر که از کدام جنس است و از آلتها
چیزها که هست بود یا چه منسوبست و اندر کدام مثلثه است و از کواکب کدام کوکب
ناظر است و از کدام برج هم بدان قدر که بیاید حکم کن تا درست آید و اگر اندر
حمل باشد چیزی باشد که بسر نهند چون کلاه و دستار و پیرایه سر و اگر اندر
ثور باشد چیزی باشد که اندر گردن یا اندر گلو نهند و بکار برند و اگر اندر جوزا باشد
چیزی باشد که اندر دستها و کتفها بکار برند همچنین تا دوازده برج و اگر دلیل
مال اندر جوزا باشد عطارد ناظر باشد درم و دینار باشد یا کتاب و نامه و خط یا دست
بند یا بر بخیه یا انگشتری و بازو بند و آنچه بدین ماند و اگر عطارد ناظر نبود ادیم باشد
یا پوست حیوان و اگر اندر سرطان باشد مروارید یا صدف یا فرزند و اگر اندر اسد
بود و اگر شمس ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر ناظر نبود آهن بود یا سلیح و اگر اندر سنبله بود و عطارد
ناظر بود درم و دینار بود یا پیرایه زنان و اگر ناظر نبود جامه باشد و اگر اندر میزان باشد
و زهره ناظر باشد چیزی باشد [illegible] و اگر گردنی یا معجون گردنی و اندر [illegible] و آرایش
باشد یا آلت سماع و طرب و اگر زهره ناظر نبود حیوان باشد یا جانوری و اگر
اندر عقرب بود و مریخ ناظر چیزی باشد زر باشد یا سیم و اگر ناظر نبود مس باشد و چیزی
باشد نایاب یا آب جامه و اگر اندر قوس باشد و مشتری بدو ناظر بود جوهر باشد از دو جنس
یا جامه رنگین باشد یا جوهر آتشی باشد و اگر مشتری بدو ناظر نباشد جامه بود یا مانند وی
و اگر اندر جدی باشد و زحل بدو ناظر بود از جوهر زمینی و نبات بود و اگر ناظر نبود چیزی
باشد فروتر کمتر از نبات و اگر دلو باشد و زحل بدو ناظر باشد حیوان یا چیزی که از حیوان
بیرون آید و اگر وی را ناظر نباشد و مشتری بدو ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر شمس و عطارد
بهم ناظر باشد درم و دینار باشد و اندر پوست و ادیم و اگر اندر حوت بود و مشتری بدو ناظر
بود مروارید یا عنبر یا چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری بدو نبود از هر
چیزی باشد از هر نوعی اندر وی رنگ باشد فصل اما بدانکه اگر دلیل مال با صاحب صدقه
ناظر باشد آن چیز از گوهر نیک باشد اگر مشرقی بود نو بود و اگر مغربی بود کهن باشد و اگر مستقیم
باشد راست شکل بود و اگر راجع باشد کژ شکل بود یا شکسته بود یا عیب و اگر
اندر وتد بود قوی و محکم و بهاگیر بود و اگر ساقط بود از جوهر ضعیف بی بها باشد و اگر اندر

مایل وبتر بود میانه باشد واگر مسعود باشد صحیح ودرست ونافع ونیکو بود واگر منحوس باشد زشت
وزیان کار بود یا عیبی باشد واگر اندر مزاعم خویش باشد موافق جنس خویش باشد واگر بجز
مزاعم خویش باشد خلاف جنس خویش باشد هم برین قیاس که گفتم حکم کن ومزاج کواکب
یک دیگر نگاه دار واز نظر واتصال حکم کن چنانکه اندر جنس گفتم فصل
سی ودوم در معرفت آنکه مال چند درم بود بنگر که دلیل مال مسروق کدام کوکب است واحوال
صغری قیاس کن چنانکه اندر باب خبر یاد کردیم تمامی بشرح هم بران قیاس حکم کن
از نظر واتصال واز مواضع [illegible] واز احتراق ورجعت واز زایدی وناقصی واز
سعدان ونحسان بتمامی فصل سی وسیوم در معرفت آنکه مال چگونه دزدیدند
وبچه حیله بردند بنگر بدلیل مال مسروق اگر زحل بود یا ناظر باشد بحیله ومکر ومحالات
دزدیده باشد چنانکه درکشادن یا اندر آمدن بشب یا بکارها پنهان وپوشیده
واگر مریخ ناظر باشد یا شکاره برده باشد یا بکاویدن یا بشکستن کلید یا سوراخ یا حفره
یا بتغلب برده باشد واگر مشتری ناظر باشد بقصد دزدی نبوده باشد ونه دزد باشد
این کس ولیکن چون بخانه اندر آمد بوی باز خورد وبرداشت وبروی باز نیز
حرزکه وهمچنین اگر زهره باشد بدلیل مال ناظر بروی دوستی وگستاخی ومزاح
برده باشد واگر ناظر شمس باشد از تربیع ومقابله ومقارنه بی دزدی قصد کرده
باشد عمدا واو نزد مردی بزرگ ومحتشم باشد واگر بنظر مودت باشد دزد
نباشد ونه قصد دزدی ولیکن مال پیش چشم آمد بروی استیلا کرد ودوستی برگرفته
بشد واگر عطارد ناظر باشد ومنحوس باشد از بخش طلسم ونیرنگ ومکر وخدیعت برگرفته
باشد واگر مسعود باشد بحکایت وسخن ومجادله دزد برده باشد واگر قمر باشد
ناظر سبک باری کرده باشد واندر دویدن وکاله برگرفته اندر اختیال دزد دودا
چگونگی دزدی بنگر بطالع اگر برج ثابت باشد از خانه برگرفته باشد واگر برج
منقلب باشد از صحرا برگرفته باشد واگر مجسد باشد از رف یا از حجره برگرفته باشد
واگر دلیل دزد صاعد باشد از جایگاه بلند یا از بام خانه یا از حجره برگرفته باشد
واگر اندر هبوط یا اندر حضیض باشد از زیر زمین یا از مغاک برگرفته باشد واگر اندر

وسط السما

مثلث وبدو

نقب

وسط السما باشد از جایگاه بلند برگرفته باشد کمتر از صاعد اوج واگر اندر تحت الارض باشد
از خانه یا از زیر زمین پنهان کرده برگرفته باشد یا از راه پست خانه اندر آمده باشد ٥
یا از زیر حفره کرده باشد فصل سی وچهارم در معرفت آنکه این کالا کجا نهاده
باشد ونشان آن جایگاه چگونه است بنگر بصاحب طالع وبصاحب چهارم وبصاحب
برج قمر وبصاحب ساعت وبصاحب دوم هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی
دلیل است اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر وتد صاحب طالع یا صاحب چهارم اندر
چهارم باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع باشد مال مسروق هم اندران خانه است که کالا او
کالا انجا باشد واگر چنین باشد بجای دیگر باشد اما بدانکه دلیل اندر اوتاد بود کالا هم اندر
خانه باشد ومایل الاوتاد ونزدیک خانه بود وساقط دلیل دورتر جای بود واگر صاحب
ساعت یا خانه چهارم برج منقلب باشد بنگر که بجای بلندتر یا باسمان خانه یا مانند
وی انجا نهاده باشد مال مسروق واگر اندر برج مجسد باشد اندر دیوار نهاده باشد
یا رف اگر ثابت باشد اندر زمین نهاده باشد وبنگر بصاحب ساعت و
اندر وی قیاس کن اگر فوق الارض باشد این مال مسروق انجا که باشد ظاهر وپیدا بود
واگر اندر تحت الارض باشد بزیر زمین پنهان کرده باشد واگر صاحب ساعت یا برج
چهارم برج آتشی باشد بعضی بر صورت مردم بجایگاه مردمان باشد واگر بر صورت
سباع بود بجایگاه سباع بود واگر بر صورت حیوان بهایم بود بجایگاه بهایم نهاده باشد
واگر برج آتشی بود بجایگاه آتشدان وتنور ومطبخ نهاده باشد واگر برج آبی بود
بجایگاه آب وحوض وآبگیر ولب جوی نهاده باشد واگر برج خاکی باشد بجایگاه
تل وخاک یاک نهاده باشد واگر برج بادی باشد بجایگاه درخت وبوستان نهاده
باشد واگر اندر ثور باشد بجایگاه گاو وکشتمند نهاده باشد واندر سنبله بجایگاه
طعام وجو وگندم وخوار بار بود وجدی جایگاه گاو وگوسفند وبزان باشد واگر
اندر جوزا باشد اندر کندوک یا صندوق یا اندر رف باشد ومیزان ودلو رف وخورستان
وطاقچه یا بجایگاه بلند وروشن باشد صاحب ساعت اندر مثلثه هوایی اندر
تحت الارض دلیل کند که اندر صندوق ورف نهاده باشد واندر فوق الارض معلق

یا اندر هبوط نهاده باشند مانند آسمان خانه یا رف یا طاقچه و مانند این و اگر اندر برج چهارم
باشد یا قمر اندر وی باشد و عطارد و بوی ناظر بود یا آخور ستوران یا ستورگاه بود و اینجا
صاحب چهارم با کوکب نحس متصل باشد حیوانی بی جان باشد از چهارپایان صید و فی
یا تخت و اگر اندر حمل باشد جایگاه ستوران و گوسفندان بود و اندر اسد شیر و یوز و پلنگ
و بیشه باشد و اندر قوس بجایگاه سلاح خانه و تیر و کمان باشد و شرح تمامی بجایگاه طلب
کرده و کم شده یاد کردم بشرح و اگر زهره یا مشتری بیب درجه وتد الارض باشد یا اندر
طالع باشد یا اندر چهارم یا اندر اوتاد دیگر اندر جایگاه نیک باشد و بیشتر ناظر بود از مال
دزدیده بجایگاه نیکو و مجلس قوم بزرگ باشد و یافته شود خرانی رخصونی کنید
یا مانند وی و اگر مریخ اندر طالع باشد یا اندر چهارم یا خداوند چهارم باشد و قمر
بوی ناظر باشد یا اندر تنورها یا مطبخها یا آتشکدها یا اندر کارخانه آهنگران و رزگران
گران و آتش کاران باشد و اگر بجای مریخ زحل باشد و قمر بوی ناظر باشد بجایگاه
سیاه و تاریک و کنده یا آب خانه یا جایگاه ویران بود و اگر بجای مریخ عطارد
بود یا قمر دلیل مال مسروق اندر خانه عطارد یا عطارد باشد اندر کتاب خانه یا مدرسه
علم یا انبار گندم یا دبستان معلم یا کارخانه پیشه وران یا بیت ویران خانه
یا کبوتر خانه بود و اگر بجای مریخ قمر بود یا بخانه قمر بود بجایگاه چاه آب باشد یا حوض
یا نیستو یا بوستان یا مانند وی بیرون جایگاه باشد و از همه کواکب و از نظر ایشان
دلیل گیر و اگر بجایگاه مریخ زهره باشد بجایگاه زنان و بجایگاه لهو و طرب
و نشاط و سماع خانه یا شراب خانه بود اما ابدا اگر سعدان اندر طالع یا چهارم باشند
یا دلیل مال مسروق یا سعد باشد بجایگاه پاکیزه و نیکو نهاده باشد بدست مردم
اصیل نهاده باشد و اگر نحسان اندر وی باشد یا دلیل مال مسروق نحس متصل باشد
بجایگاه سیاه و تاریک نهاده باشد و مردم بی اصل و مجهول داده بود و اگر
دلیل مال اندر صعود یا فوق الارض بود به بام یا بجایگاه بلند نهاده بود و اگر
اندر هبوط بود یا تحت الارض اندر زمین نهاده باشد و تمامی جایگاه

بود اسیر و

بود اسیر و حقیقت مواضع اندر باب گم شده و باب دفین و خانه چهارم اندر
چگونگی خانه هم یاد کرده شده است از آنجا قیاس گیر و اگر خداوند طالع یا صاحب
چهارم و صاحب ساعت هر کدام را شهادت بیشتر بود دلیل و نسبت هر خانه
چهارم برج آتشی یا آبی یا خاکی یا بادی بود بنگر که کدام جایگاه است و بکدام نواحی
دلیل کند و دلیل بکدام موضع دلالت کند هم بر آن نواحی و بر آن جهت که
مال مسروق آنجا نهاده باشد و صفت آن جایگاه از خانه چهارم بنگر تا حقیقت
بدانی **فصل** سی و پنجم در معرفت آنکه خانه دزد کجاست و نشان در خانه دزد
اما بدانکه قمر در خانه دزد است و آن سر آنست که دزد اندر وی باشد و اگر قمر اندر
طالع بود یا ربع طالع در خانه بسوی مشرق است و اگر در ربع جنوبی باشد در
خانه بجانب جنوب بود و اگر اندر ربع مغربی باشد در خانه بسوی مغرب باشد و اگر
اندر ربع چهارم باشد در خانه بجهت شمال باشد چنانکه گفتیم و اگر قمر اندر برج ذو جسدین
باشد در خانه دو طبقه بود یا خانه دو در باشد یا دو بخش باشد و اگر اندر برج ثابت
باشد در خانه کلان و محکم باشد یا در یک لخت تخته باشد و اگر اندر برج منقلب باشد در
خانه بر بلندی و بر بالا باشد و در خورد بود یا بود که از در خانه جزئی ناقص بود و اگر
قمر بزحل متصل باشد از نظر عداوت بر در خانه سیاهی باشد یا سنگی و اگر نظر مودت
بود در خانه بسته باشد بچرم یا پوست حیوان یا مانند وی و اگر مریخ ناظر باشد از　　بریشم
نظر عداوت اندر سنگی باشد یا آتش باشد یا سنگی آهن باشد و اگر بنظر مودت
باشد در آهن بسته باشد و اگر قمر منحوس باشد یا اندر هبوط در خانه خلق و شکسته
باشد و اگر قمر ناقص النور باشد محاق یا اندر هبوط زایل باشد خانه را در بنا
یا در خانه افتاده بود و اگر با مشتری بود بر در خانه نشستگاه یا گورستان یا حجره　　ناظر
یا مسجد باشد و اگر با آفتاب بود ناظر بر گذر خانه تخت بود یا نشستگاه بزرگ و اگر
زهره بود آب روان بود یا گلزار و اگر عطارد بود راه گذر باشد یا کبوتر خانه
یا سیم خانه چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردیم و صفت کن از نظر بر جهات کواکب
که بحقیقت بود دلالت کند از آنجا قیاس گیر و اگر قمر با راس باشد بر در خانه

نزدبان باشد یا چیزی که بالا بر آیند و اگر ذنب بود در خانهٔ مبالی یا کنیف یا غار یا درخت
خار یا خس و خاشاک بود یا چوبی باشد افکنده یا رحم آب بود یا جایگاه مار و کژدم
و کرم باشد و اگر مسعود بود در خانهٔ نیکو باشد و اگر منحوس باشد در خانهٔ تباه و شکسته بود
و اگر اندر مستقیم الطلوع باشد در خانهٔ راست بود و اگر اندر برج معوج الطلوع بود در خانهٔ
کج بود اگر اندر وتد بود راست باشد و اگر ساقط بود یا مایل الوتد بر در خانه خم و برگشته
باشد و اگر مشرقی باشد یا با کوکب مشرقی متصل در خانهٔ نو باشد و اگر مغربی باشد یا با کوکب مغربی
متصل باشد در خانهٔ کهن باشد و اگر زائد باشد در خانهٔ فراخ و نیکو بود و اگر ناقص النور
باشد تنگ پهنا و خورد باشد و اگر قمر صاعد باشد بفلک اوج یا فوق الارض باشد در
خانهٔ بلند باشد و اگر هابط بود یا اندر هبوط یا اندر تحت الارض در خانهٔ پست باشد
و در و دیوارها از قمر و اتصال وی بکواکب و از بروج خاکی و بادی و آتشی و آبی
دلیل گیر که در آن خانه یا سنگی یا چوبی بود و از مزاج و طبایع بروج و کواکب
صفت کن اندر خاکی متصل زحل از خاک باشد از وتد و برج آتشی از سنگ باشد
اندر برج آبی یا بادی باتصال زحل چوبی باشد و باتصال مریخ از چوب و برج
آتشی از خشت و مانند وی **فصل** بیست و ششم در معرفت دوری و نزدیکی
خانهٔ دزد اگر دلیل سایل و دلیل دزد اندر یک ربع باشد هر دو اندر شهر باشند
و اندر ربع مخالف دورترین جایی باشد اگر میان دلیل دزد و دلیل سایل یک برج
بود یا کمتر اندر یک سرای یا اندر یک سهم باشند و اگر اندر دو برج یکدیگر باشند اندر یکجا
اندر یک خانه بوند و اگر میان دو دلیل بقرب شصت درجه بعد بود اندر یک ده
یا اندر یک محلت باشند و اگر بقرب نود درجه باشند اندر یک شهر بوند و بنگر میان
دو دلیل از درجات مطالع چند بعد باشد هر درجه یک گز یا یک فرسنگ یا یک
ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک ساله راه بود یا باندازهٔ دوری و نزدیکی و
باندازه برج ثابت و مجسد و منقلب و باندازه وتد و مایل وتد و زایل وتد نیز دوری و نزدیکی
قیاس کن بدوری و نزدیکی چنانکه نمودم و صفت کردم **فصل** بیست و هفتم
در معرفت آنکه دزد آشنا است یا بیگانه بنگر بدلیل دزد اگر اندر خانهٔ خداوند طالع
حفظ باشد

برج ...
متصل ...
زائد النور
فصل
فصل

حفظ باشد دزد یا بی دزد هم خداوند کاله را نزدیک و خویش باشد و اگر جنبی باشد در رخت
و بیگانه بود بنگر بنیرین اگر هر دو بطالع ناظر باشند یا اندر طالع باشند یا ناظر صاحب
طالع باشند این دزد از اهل بیت خداوند کاله باشد یا خویش و پیوند و بیگانه نبود و اگر
یکی از نیرین بطالع باشد یا ناظر بود میان سایل و دزد خویشی نباشد و لکن معرفت
باشد هر دزد دیگر یا سایل و میان ایشان آمد و شد باشد و اگر هر دو ناظر نباشند یا
ساقط باشند از نظر طالع این دزد غریب باشد و از اهل بیت سایل نباشد و نیز شناسنده نه بیند
میان ایشان مخالطت باشد و نه معرفت باشد اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد
یا با دلیل دزد متصل باشد یا صاحب برج قمر و شمس هر دو ناظر باشند یا یکی صاحب برج
خویش متصل باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت سایل بود یا با ایشان مخالطت و معرفت
بوده اگر صاحب طالع اندر طالع باشد و یا صاحب سابع با دلیل دزد متصل باشند
این سایل دزد بود یا دزد با سایل یکجا باشند و اگر هر دو نیرین اندر برج خویش
باشند و بطالع ناظر باشند این دزد از اهل بیت سایل باشد و اگر اندر شرف خویش
خویش باشند و بطالع ناظر باشند از اهل بیت باشد و لکن با ایشان اندر سرای
نباشد و اگر اندر وجه خویش باشند و بطالع ناظر با اهل بیت معرفت دارد
و آمد و شد و گوید که میان ایشان قرابت باشد اگر دلیل دزد با صاحب طالع اندر
طالع باشد یا اندر وتد دیگر این دزد با سایل یکجا باشد یا خود سایل دزد بود و
اگر دلیل دزد با دلیل سایل اندر یک برج بود و قمر اندر خانهٔ خویش باشد و بطالع
ناظر بود دزد از اهل بیت سایل بود اگر یکی از نیرین دلیل باشد و اندر حظ طالع خویش
نباشد و بطالع ناظر بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر بود با اهل بیت آمد و شد
باشد شریک و استاجری بود یا همسایه باشد اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع
آن کوکب باشد که وی صاحب دلیل دزد است این سایل خود دزد است یا دزد با
سایل خود یکجای آمده بود و اگر دلیل دزد اندر نهم باشد از خانهٔ خویش این دزد غریب
باشد اگر اندر دوم باشد یا اندر ششم باشد از جایگاه خویش آن دزد بنده باشد
و اگر اندر شرف خویش باشد از اشراف کهتر باشد یا از معروفان شهر و اگر اندر مثلثه
یا حد یا وجه خویش باشد از معروف محلت یا از معروفان اهل بیت خویش باشد

اگر طالع سرطان بود و قمر اندر دلو باشد یا بدو ناظر بود و دلیل دزد قمر باشد آن دزد خداوند
خانه باشد یا خود از خویشتن بود زیرا که بود و اگر قمر بطالع ناظر بود دیگر بخانه خویش ناظر
باشد و صاحب بیت قمر بطالع شاهد بود و بقمر نیز شاهد بود سایل دزد بود و
اگر صاحب طالع اندر طالع بود دزد اهل بیت باشد از وتد و یا وی که کبیر دیگر باشد بود در حد
طالع نیز دیگر بود دزد با سایل بیکجای باشد یا آن یاران وی بود و چون معلوم
شد که دزد اهل بیت است اگر آفتاب بود دلیل دزد پدر سایل باشد یا مهتر خانه و
اگر قمر باشد مادر سایل باشد یا دایه وی و اگر زهره باشد زنی بود مانند وی و اگر زحل
باشد بنده بود یا مزدور یا مرد غریب اگر مشتری باشد و بزرگتر کبیر و اشتر کبیر از
خانه که کبیر دزد و خادم یا ظن نیز دارد اگر مریخ باشد پسر سایل باشد یا برادر خوردتر اگر عطارد
باشد از دوستان و همکاران که با وی مخالطت دارند اگر دلیل دزد صاحب
طالع بود سایل دزد بود و اگر صاحب دوم بود یاران و همسایه و دیوار باشند
و اگر صاحب سوم باشد دزد از برادران و از خویشان بود و اگر صاحب چهارم
باشد از اهل بیت بود یا از شمار پدر و اگر صاحب پنجم بود از فرزندان باشند
و اگر صاحب ششم باشد از بندگان و خادمان بود و اگر صاحب هفتم باشد اگر زهره باشد
یا زهره ناظر بود بطالع یا بصاحب طالع متصل بود یا ناظر بود باشد هم این دزد
زن وی باشد اگر دلیل دزد کوکب مونث باشد و اگر مشتری باشد بجای زن بود و دلیل
مرد دزد مرد باشد همباز سایل دزد باشد اگر صاحب هشتم یا صاحب نهم بود از اقربای
زن و همباز دزد بود و اگر صاحب نهم باشد از همکاران و هم پیشه یا خداوندان
کار دزد باشد اگر صاحب یازدهم بود فرزند و زن یا دوستان سایل دزد باشند
اگر صاحب دوازدهم باشد دشمن سایل یا بنده زن و همباز یا همسایه است یا
از پس خانه دزد باشد و این باب را با قول بیشتر که از صفت کوکب شهادت خواه
تا درست برآید و این باب انگاه باشد که دزد آشنا یا از اهل بیت بود و اما اگر
دزد بیگانه یا غریب باشد آن چندین بار بکار نگرستن فایده نکند که بسیار مردم
بغزاست یکدیگر را مانند و بکار روند و بنام و دشوارتر توان دانستن یا سخت تنگ
نخستی بکنیم و تامل در آن و بعضی باریک تنگ تیز بکنیم تا توان دانستن فصل فصل

واشتغ

و هشتم در معرفت آنکه دزد مرد است یا زن بباید که دلیل دزد اگر اندر برج مذکر باشد
یا مشرقی باشد یا اندر ربع مذکر باشد آن دزد مرد باشد و اگر اندر برج مونث
باشد این دزد زن باشد و نیز همچنین شهادت جوید از کوکب دلیل که مذکر است
یا مونث و از اتصال و انصراف قیاس گیرد و اگر دلیل دزد کوکب مرد باشد
و کوکب نر بوی ناظر باشد و برج ماده باشد آن دزد مرد باشد ولکن در باطن بشبه
زنان بود یا کار زنان کند و اگر کوکب ماده بود و کوکب [illegible] بود و کوکب ماده
ناظر و برج نر این دزد زن باشد و باطنش بمردان ماند یا مردانه بود و یا کار مردان
کند اما باید که از شهادت نری و مادگی نیک نگاه باید داشتن اگر کوکب نر بود و
مشرقی بود و برج ماده بود و ربع ماده شهادت از نظر جوید اگر کوکب نر ناظر بود
مرد بود و بشبه زنان اگر کواکب ماده ناظر بود مردانه باشد ولکن زن باشد و اگر ناظر
نبود به درجات و قوت دلیل نگرد و از آنجا حکم کن این مثلات که گفتیم بسنده باشد مقالات
و اگر نری و مادگی شهادت بیشتر باید حکم بر بیشتر نهی که غافل نباشی تا حکم خطا
نکنی و اکنون از بزرگتر و ثابت کواکب یاد کنم تا آسان باشد زهره اگر دلیل دزد باشد
بدانکه دزد زن باشد اگر مشرقی باشد و اندر برج مذکر و ربع مذکر باشد یا شمالی باشد
دزد مرد باشد بشبه زنان یا خنثی باشد یا مخنث یا مانند زن بود و اگر [illegible] زن دزد بود خطا خنثی
باشد اگر دو شهادت نری بود و یک شهادت ماده [illegible] ماده بود زیرا که زهره بذات
خود ماده است و اگر سه شهادت نری بود و یکی مادگی مرد بود و باطنش زن بود
و قمر نیز همچنین [illegible] زهره یاد کردم و شمس نیز همچنین زحل اگر مغربی باشد یا مشرقی اندر
برج نر یا ربع نر مرد باشد و اگر اندر برج ماده و ربع مونث و یا مغربی باشد خنثی بود
یا کنیزک پیر مشرقی چون مشرقی بود اندر برج مذکر و ربع مذکر مرد بود و چون مغربی
بود [illegible] و ربع مونث مرد بود و بشبه زنان یا بخلقت زنان یا باطنش یا طبع زنان بیع
بود یا عنین بود یا مخنث و همچنین دلالت مریخ که صفت کردم عطارد و مشتری
بود و برج نر غلام باشد بعضی گوید کودک و اگر مغربی باشد و برج ماده کنیزک بود یا
دختر عطارد اگر اندر مشرقی یا برج مذکر یا ربع مذکر یا با اتصال کوکب مذکر باشد

نر باشد و اگر مغربی بود یا برج مؤنث یا ربع مؤنث یا با اتصال کوکب مؤنث ماده بود
و بهر جایی که شهادت غالبتر بود در این جانب منسوبست طالع اگر برج مذکر بود و صاحب
ساعت نیز برج مذکر بود مرد بود و اگر طالع مؤنث بود زن بود و اگر یکی مؤنث
بود و یکی مذکر بود مرد بود یا مرد بود و شبیه زن یا زن بود شبیه مرد اینست بازن
دانستن تذکیر و تانیث کواکب و مواضع و بروج فصل سی و نهم
در معرفت آنکه دزد آزادست یا بنده تندرست یا معیوب بنگرید دلیل
دزد اگر سعد باشد یا اندر برج معتدل دلیل کند که دزد آزادست و اگر منحوس
بود یا کوکب نحس بود دزد بنده باشد و اگر دلیل دزد اندر خانه ششم بود و از
برج خویش بنده بود و اگر دلیل دزد صاعد بود یا اندر اوتاد یا زایل بود این دزد
تندرست اندام و نیکو قامت بود و اگر اندر هبوط باشد یا ساقط یا ناقص
دلیل کند بر ضعیف و بیمارناک بود و معیوب بود و اگر بصاحب شرف متصل
بود تندرست بود و اگر بصاحب هبوط متصل باشد بیمارناک بود و همچنین
اگر بکوکبی متصل باشد اندر شرف و هبوط دلیل باشد والله اعلم فصل چهلم
در معرفت آنکه دزد دراز بالاست یا پست بالا اگر دلیل دزد علوی بود
دراز بالا بود و اگر سفلی باشد پست بالا و کوتاه بود و اگر کوکب وسطی بود
میانه بالا بود و اگر کوکب علوی باشد اندر ربع مشرقی باشد یا اندر نیمه صاعد
از مرکز وسط السما یا طالع یا مرکز خانه چهارم سخت دراز بالا بود و اگر چه
مستقیم الطلوع بود هم دراز بالا باشد و اگر اندر برج معوج الطلوع باشد یا ربع
مغربی یا جنوبی یا شمالی میانه بالا بود و اگر کوکب وسطی باشد اندر برج مستقیم
الطلوع یا ربع شرقی دراز بالا بود و اگر اندر برج معوج الطلوع بود و در ربع مغربی
بود کوتاه بالا و اگر کوکب سفلی اندر ربع شرقی بود یا اندر برج مستقیم الطلوع
میانه بالا بود و اندر برج معوج الطلوع و ربع مغرب پست بالا و کوتاه بود ربع
شرقی دراز بالا بود ربع شمالی و جنوبی میانه بالا بود ربع مغربی پست بالا بود
برج مستقیم الطلوع راست قامت بود معوج الطلوع کژ قامت بود و کوژ باشد

بانکار و بنده

یا بکار و بنده بود فصل چهل یکم در معرفت آنکه دزد تنهاست یا با یاران است اگر
دلیل دزد اندر برج ذو جسدین باشد یا اندر برج کثیر الاولاد بود یا اندر برج کثیر الصور یا
دو سه کوکب دلیل دزد باشد دزد با یاران باشد یا جفت او بیرون برج دلیل دزد دید بسیار ناظر
باشد بمودت یا صاحب مثلثات آن برج یا صاحب شرف آن برج یا جفت او نیز با دزد
از جایگاه دلیل دزد این دلیلها که گفتیم اگر همه یا بعضی بر دلیل دزد ناظر باشند و مقبول
از یکدیگر دزد با یاران و دوستان بسیار باشند و اگر دلیل دزد دو کوکب بود یا اندر برج ذو جسدین
باشد دزد دو باشد و اگر جز این باشد که گفتیم دزد یکی باشد خاصه که برج ثابت بود و قلیل الولد
یا قلیل الصور باشد و دلیل دزد یکی کوکب باشد دزد تنها بود فصل چهل و دوم در
معرفت آنکه این دزد هیچ دزدی کرده است یا خود دزد پیشه است اگر دلیل دزد اندر
ذو جسدین باشد این دزد دزد پیشه بود یا یکبار دو بار و چند بار دزدی
کرده باشد اگر با اول برج باشد اول دزدی باشد یا بار دیگر دزدی بکند و اگر اندر آخر برج
باشد یک بار دو بار دزدی کرده بود این دوم بار بود و اگر اندر برج ثابت بود یک بار
کرده باشد دیگر بار نکند و اگر برج منقلب باشد نو دزد بود و دزدی بکند و از دزدی
سیر نشود و توبه نکند فصل چهل و سیوم در معرفت آنکه دزدی بشب کرده است
یا بروز اگر دلیل دزد کوکب لیلی باشد یا اندر برج لیلی بود خاصه که اندر حیز لیلی باشد
یا اندر تحت الارض باشد دزدی بشب کرده بود و اگر کوکب روزی باشد یا اندر
برج روزی بود خاصه اندر حیز روز باشد یا فوق الارض بروز کرده باشد و اگر بعضی
اندر بهره روز باشد و بعضی اندر بهره شب میان شب و روز کرده باشد و اگر از دلیلان
که بشب دلالت کنند غالبتر باشند از دلیلان روز نزدیک باشد بر آنکه بیشتر
بوقت آفتاب فرو شدن کرده باشد و اگر روزی غالبتر بود بر آنکه روز و طلوع
بامداد باشد بوقت طلوع فجر دزدی کرده باشد و کوکب لیلی آن باشد که طلوع وی
نیم شب بود و بروزی آن باشد که طلوع وی نیم روز بود کوکب نر بروزی بود و کوکب
ماده و برج ماده بشب باشد فصل چهل و چهارم در معرفت آنکه دزد جوانست
یا پیر اگر دلیل دزد اندر اول برجی باشد یا مشرقی باشد دزد جوان باشد و اگر اندر
نیمه برج باشد و نه مشرقی باشد و نه مغربی و آن اتفاق باشد که میان دلیل و میان آفتاب

بود درجه بعد بود از بیست و از سی اینجا دزد میانه باشد میان پیری و جوانی اگر اندر آخر برجها باشد
و مغرب بود دزد پیر باشد و اگر مخالف باشد آنکه بشهادت بیشتر بود حکم بر وی کنی اندر ربع
طالع کودک و جوان باشد اندر ربع جنوب برنا باشد و اندر ربع مغرب میانه باشد
به پیری مایل بود و اندر ربع شمال نیز پیر باشد بر بنا قیاس بگویی چنانکه واجب کند اگر دلیل
دزد عطارد بود جوان باشد و زهره نیز هم جوان باشد ولکن از عطارد کلان تر باشد
بسال و مریخ جوان باشد آمیخته بپیری کهل و مشتری کهل بود از مریخ کلان تر و زحل
پیر بود و دیگر از مواضع آفتاب مشرقی دلیل کند بر جوانی و مغرب دلیل کند بر پیری
و مقام اول دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل کند بر کهلی خاصه که میان مشرق
و مغرب بود و مقام ثانی دلیل کند بر پیری و نیز دلیل بود به پیری و قمر اندر ربع اول
ماه نو دلیل کند بر جوانی و ربع دوم بر برنایی و ربع سیوم دلیل کند بر کهلی و ربع
چهارم دلیل کند بر پیری و شمس اندر ربع طالع جوان باشد و اندر ربع وسط السماء
جوان لو خطا باشد و اندر ربع مغربی کهل باشد و ربع چهارم پیر باشد و زحل اندر
مشرق جوان بر طبع و پیر جوهر بود اندر آخر تشریق کهل بر طبع باشد و اندر تغریب
پیر بسخت هرم باشد مشتری اندر تشریق جوان کهل طبع و کهل جوهر بود و اندر آخر تشریق
کهل باشد اندر اول تغریب پیر کهل طبع باشد و اندر آخر تغریب پیر باشد مریخ اول
تشریق جوان باشد و آخر تشریق کهل جوان طبع باشد اول تغریب کهل بود آخر
تغریب کهل پیر طبع باشد زهره و عطارد اندر مشرق راجع باشند زهره جوان
بود و عطارد کودک بر طبع بود و مستقیم تغریب عطارد جوان باشد و زهره اندر
اول کهولت باشد **سال دزد** اگر خواهی که سال دزد در الحقیقت بدانی از دلیل
و از درجه طالع دزد و بیت هشتم دلیل کبیر و سال وی بیرون آر چنانکه اندر اول کتاب
بیرون آوردن سال سایل گفتیم و فصل دیگر است که آنجا یاد کرده‌ام و لکن اکنون اینجا
یاد کنم که جایگاه است بنگر که دلیل کیست و سال کبیر وی چند است و بنگر که دلیل اندر
این برج که هست بچند درجه است از برج ربع یا سدس یا ثلث یا نصف است
هم بدان قدر از سال کبیر بگیر آنچه بیرون آید آن باشد سال دزد و این دلیل که
گفتم معقولست و دل بپذیرد والله اعلم **فصل** چهل و پنجم در معرفت آنکه دزد در شهر است

یا بیرون

یا بیرون شهر بنگر به دلیل دزد اگر صاحب سیوم یا نهم متصل بود یا بکوکبی متصل باشد که اندر این
جایگاه باشد یا دلیل دزد اندر این مواضع باشد این دزد از شهر بیرون رفته است
قصد دورتر جایی کرده است و اگر دلیل دزد اندر وتد باشد اندر شهر باشد و خود جایی
نرفته باشد و اگر این وتد برج ثابت باشد این دزد بر جای قرار گرفته است اگر برج ذو
جسدین باشد خواهد که از شهر بیرون رود هنوز نرفته باشد و اگر برج منقلب بود هم اندر
شهر از جایی بجایی گردیده باشد و اگر اندر مایل الوتد باشد نیز نزدیک شهر باشد و اگر ساقط
باشد بیرون شهر است و دور رفته است و اگر دلیل اندر آخر برج باشد تحویل خواهد
کردن این دزد خواهد که از شهر یا از آن جایگاه که هست بیرون شود و اگر دلیل
اندر اول برج بود تحویل کرده باشد این دزد از شهر بیرون رفته است و لکن بسخت
دور نشده باشد اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و بکوکبی متصل باشد که اندر
هشتم و ششم یا دوازدهم از طالع هم بیرون آمده باشد از شهر و اگر دلیل دزد اندر
ربعی باشد که صاحب طالع بخلاف آن ربع باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد
و دور افتاده بود و اگر صاحب طالع ساقط بود از نظر و اتصال دلیل دزد دور افتاده
باشد و اگر هر دو اندر یک ربع باشند هم اندر شهر باشد یا سایل **فصل**
چهل و ششم در معرفت آنکه دزد بکدام ناحیت رفته است اگر دلیل دزد اندر برج
آتشی باشد یا ربع مشرقی آن دزد بناحیت مشرق رفته باشد و اگر اندر برج خاکی
باشد و اندر ربع جنوبی بناحیت جنوب رفته باشد همچنین بهر چهار ارباع و امزجه
بگوی چنانکه اندر باب گم شده صفت کردم والله اعلم **فصل** چهل و هفتم در معرفت
آنکه خانه بکدام جایگاه است بنگر به دلیل دزد که اندر کدام برج است و آن برج از
طالع بکدام ناحیت دلیل کند و اندر کدام ربع افتد خانه دزد هم بدان ناحیت و هم
بدان جهت باشد و اگر صفت جای خواهی بنگر که آن برج از کدام مثلثات است هم
بدان مثلثات منسوبست که اندر وی صفت کنی و از صفت برجها نیز بگوی آنچه بوی
منسوبست همچنانکه اندر باب گم شده گفتیم از مثلثات و از دوازده برج و قمر دلیل
در خانه دزد است و از وی نیز صفت کن چنانکه بر ترتیب یاد کردم **فصل** چهل و هشتم
در معرفت آنکه مال مسروق بکجا برده است بنگر میان درجه طالع و میان وتد چهارم
اگر اندر میان کوکبی باشد بس دلیل کند که مال مسروق بجایی که برده است و صفت
آنکس به صفت آن کوکب است و بنگر تا از درجه دلیل دزد تا وتد چهارم کوکبی هست اگر

بود آن کوکب دلیل آنکس است که مال مسروق بوی داده باشد و اگر هیچ کوکب نباشد اندرین دو خانه
پس هیچ کسی را نداده است و بنگر بصاحب ساعت اگر اندر وتد باشد یا اندر وتد رابع
این مال مسروق بدست کسی بنهاده باشند که اندر برج چهارم کوکب است یا هیچ کوکب
بوی ناظر است اگر صاحب سهم السعاده اندر وی کوکبی باشد یا ناظر باشد از دلیل امانت
که بدست وی امانت نهاده باشند و اگر چنین باشد امانت نهاده باشد اگر دلیل دزد
نوبت بکوکبی دهد بنظر یا باتصال آن مال دزدیده از دست دزد بیرون شده باشد
و اگر بهیچ کوکبی متصل نبوده باشد یا ناظر نبود بدست دزد اندر باشد مال اگر کسی اندر دو
بیرون دلیل کنند بر مال یا صاحب سهم السعاده اندر برجی باشد و بطالع ناظر بود دیگران
خویش قوی بود و دلیل مال آنکس شود و اگر دلیل مال اندر اول برج باشد مال را از جای خویش
بجای دیگر نگردانیده باشند و نه بکسی داده باشند و اگر اندر آخر برج باشد بکسی دیگر داده
باشند یا از جای بجای دیگر گردانیده باشند اما صفت امانت دار و مال مسروق هم بصفت
دلیل و صفت وی باشد قمر اندر آخر برج دلیل کند بر آنکه مال مسروق از جای که نهاده
بود بجای دیگر گردانیده باشند و همچنین اگر تیر هیچ شمس باشد اگر دلیل مال متصل باشد
بصاحب رابع یا بصاحب ثالث یا بکوکبی اندر مواضع یا خود دلیل مال اندر مواضع
تحویل کند دلیل کند بر آنکه این مال را از شهر بیرون برده اند و اگر زحل اندر اوتاد چهارم
باشد یا بوی ناظر باشد این مال به بنده کسی داده بود و اگر مشتری بر زحل ناظر باشد یا قوت
چهارم با نظر زحل این مال مسروق از دست این بنده مردی اصیل و امین ستده
باشد و اگر مشتری منحوس باشد و نظر زحل مردی بنده که آزاد شده باشد مال مسروق
از دست ستده باشد اگر زهره باشد و اندر وجه دوم باشد اندر برج خویش مال
مسروق بزنی اصیل داده باشد و اگر اندر وجه سوم باشد از برج خویش
یا از وتد چهارم آن مال بزنی داده باشد که بنده بوده باشد و اگر عطارد اندر وتد چهارم
یا ناظر بود و اندر وجه اول مال بکسی داده باشد که این مرد با حسب و نسب شود
باشد و حاجتمند بوده باشد و امروز بی نیاز است و اگر اندر وجه دوم و سوم باشد
مال به بنده یا بخادم یا بکسی که مانند بندگان و خادمان باشد بوی داده باشد

فصل

پنجم در معرفت آنکه بر دزد ظفر باشد یا خود بر دزد اگر دلیل دزد اندر طالع باشد

یا دلیل

یا دلیل دزد و یا دلیل سایل بیکدیگر ناظر باشند بر دزد ظفر یابد و اگر اتصال از تربیع
و مقابله یا مقارنه باشد بر دزد ظفر یابد اندر شهر و لیکن بدشواری و اگر اتصال از
مودت باشد ظفر باشد بآسانی و لیکن از بیرون شهر و اگر چنین باشد این اتصال
و نظر نبود بنگر بنقل النور و جمع النور ورد النور اگر بود بدست متوسطان و میانجی
گران ظفر یابد از جوهر کوکب ناقل یا جامع یا راد النور و از طبع وی و طبع برج وی
و اگر صاحب سابع یا دلیل دزد بصاحب طالع متصل شود دزد چون بیاید
و کاله باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود و اندر وسط السماء اندر وتد
دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و اگر بکوکبی زایل متصل شود و بطالع ناظر باشد دلیل کند
بر نایافتن دزد و اگر بکوکبی زایل باشد و بطالع ناظر باشد آید و اگر صاحب
سابع در تحت الشعاع باشد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و بهتر آنگاه باشد که
صاحب طالع نظر دارد و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد بدرستی و اگر برین حال
صاحب سهم بطالع ناظر بود یا بصاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و
و کاله بدهد از بیم سلطان و اگر صاحب سلطان و اگر صاحب طالع بود متصل
باشد تهدید کند دزد را سلطان مال بستاند و اگر صاحب سابع و صاحب طالع
را بیکدیگر نظر باشد مال سلطان بستاند یا خود سایل ظفر یابد و مال بستاند و اگر
دلیل دزد منحوس باشد اگر نحس کننده صاحب وسط السماء بود سلطان دزد را
عذاب کند و مال بستاند و اگر سعد کننده صاحب وسط السماء بود رهایش یابد
از جهت سلطان و هر کوکبی که منحوس کند از آن نحس عذاب و رنج بیند و هر کوکبی که
سعد کند از آن کس راحت و رهایش باشد فصل پنجاه و نهم در معرفت
آنکه دزد را عقوبت رسد یا نه اگر دلیل دزد منحوس باشد از صاحب ششم یا از
صاحب دوازدهم دزد را رنج و خوف و عذاب و زندان و بند باشد
اگر نحس کننده صاحب هشتم باشد یا زحل یا مریخ دزد کشته شود و اگر دزد در زندان
گرفتار شده باشد نحس کننده دلیل دزد بود و اندر برج ثابت باشد یا هر دو
اندر چهارم بوند یا یکی از این دو یا ماه اندر برج ثابت باشد و یا کوکب متصل باشد

از برج چهارم بدلیل دزد پس در زندان برد و دسته شود یا بی‌بهم کرا اندر زندان بمیرد
و اگر مریخ اندر برج ذوجسدین باشد و با ماه بحس کند صاحب سابع را صاحب
هشتم یا زحل یا مریخ بود این نحس کنندگان اندر برج ذوجسدین باشند یا یکی از ایشان
یا ماه این دزد مقطوعة الاعضا شود خاصه که با مریخ مقارنه باشد بریده شود
یا بجان کشند اگر دلیل دزد مسعود بود اندر وتد باشد و خداوند طالع منحوس بود
یا از وتد ساقط بود یا راجع یا محترق خداوند کاله را عقوبت کنند و دزد را نیکی
یابد و اگر دلیل نیز همچنین باشد که از صاحب طالع گفتیم هم دزد هم صاحب کاله
بعقوبت رسند فصل پنجاه و دوم در معرفت آنکه بردن دزد ظفر
کدام وقت و اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنگاه باشد که باتصال درجه بدرجه
برسند هر درجه روزی یا ساعتی یا ماهی یا سالی بود همچنانکه برتر یاد کردیم از برج
منقلب و ثابته و مجسده و از وتد و زایل و وتد و از ساقط همچنانکه واجب کند
هم بدان قیاس حکم کن اینست دانستن وقت ظفر یافتن بر دزد فصل
پنجاه و سوم در معرفت آنکه مال مسروق آن کیست اگر قمر از کوکب نر منصرف
باشد مال آن مرد بود و اگر مؤنث منصرف باشد مال زن بود و اگر از مریخ منصرف
شود آن مردی لشکری باشد اگر از آفتاب منصرف بود از ملوک باشد همچنین
از دوازده کوکب حکم کن همچنانکه اگر صاحب بیت قمر زهره باشد مال آن زن
بود و اگر زحل باشد آن پیران و مردان باشد اگر دلیل کند صاحب برج دلیل
مال خداوندان مال بیش بکند و هر کدام کوکب نیکوتر کمال آنکس باشد و اگر دو
نیز دلیل کند از برج رابع گوی اگر ذوجسدین باشد مال از دو تن باشد و اگر
ثابت بود یا منقلب مال آن یک تن بود و اگر کوکب نیز اندر وی باشد مال مرد
بود و اگر کوکب ماده بود مال زن باشد و اگر کوکب نبود از صاحب رابع حکم
کن فصل پنجاه و چهارم آنکه مال مسروق باز یابد یا نیابد و اگر
صاحب طالع بصاحب مال مسروق متصل باشد مال باز یابد بطلب و فرحی
و اگر اتصال از بهر مال را دشد بصاحب طالع بیابد مال بهشتانی برج و بیت

در معرفت

کمال

که مال نزدیکی بیابد و اگر میان این هر دو دلیل اتصال از مودت باشد تا سبقی
یابد اگر عداوت باشد بدشواری یابد و رنج و تعب و مشقت اگر دلیل مال اندر طالع
باشد یا قمر بروی متصل باشد مال باز یابد اگر صاحب برج دلیل مال بروی متصل باشد مال
باز یابد اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج شمس یا صاحب حد قمر متصل شود بشمس دلیل
کند بر یافتن مال خاصه که اتصال آن وتد یا از زایل الاوتاد باشد و اگر دلیل مال از نظر
صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند یا از نظر قمر یا اندر سابع باشد یا بصاحب
سابع متصل بود مال بدست دزد بماند و هلاک بشود و اگر دلیل مال از عاشر یا از
صاحب عاشر از نظر و اتصال ساقط باشد اندر وسط السماء باشد یا بصاحب وسط
السما متصل نباشد یا صاحب وسط السما بدلیل مال مسروق ناظر باشد آن مال نزدیک
سلطان استوار شود و اگر صاحب سابع اندر تحت الشعاع باشد و بصاحب طالع
متصل باشد دزد مال بجزا و نه از داند سلطان و اگر دلیل مال بدلیل سابع متصل
باشد و کوکبی میان ایشان نور رد کند یا نقل کند یا جمع کند آن مال بیابد بسبب
متوسطان و متوسط بر کوکب و طبع آن کوکب ناقل و جامع باشد و کوکب برج و جایگاه
وی از طالع و اگر ماه بنحسی متصل شود مال لشکری باز نیابد اگر از نحس اندر وتد بود
دزد دستاخته شود و مال نیابد و اگر مال بسعدی متصل باشد و آن سعد اندر تحت
الشعاع باشد یا ساقط بود یا منحوس بود از مال برود و باز نیابد و اگر قمر بصاحب
طالع یا بکوکبی که اندر طالع بود یا بصاحب وسط السما یا بکوکبی که اندر وی باشد
متصل شود آن مال باز یابد اگر نیرین بصاحب طالع یا بطالع ناظر باشند یا یکی از
نیرین اندر طالع بود یا اندر وسط السما یا متصل باشد از نظر مودت دلیل کند
بر یافتن مال دزد و کم شده باسانی و اگر نظر از تربیع یا مقابله بود یافته شود
بدشواری و اگر یکی از نیرین بصاحب سهم السعادة یا با سهم مجتمع باشد دلیل کند بر زودی
یافتن مال اگر نیرین بسهم السعاده ناظر نباشند و نه بطالع و نه بیکدیگر مال مسروق
باز نیابد نظر نیرین بطالع از اوتاد و مال باز یابد بعینها و مشقت صاحب دوم اندر
طالع مال باز یابد که هر چند روزگار بر آمده باشد یا مدت دراز گشته بود اتصال صاحب
دوم بکوکبی که اندر دوم باشد مال باز یابد و اگر صاحب هشتم یا صاحب دوم

اندر هفتم باشد مال برود و باز نیاید همچنین اتصال صاحب هفتم و دوم با یکدیگر اگر صاحب هفتم
بصاحب ثانی متصل باشد آن مال بیاید ولکن از روی بعضی گر دزد بدیگر دهد بهتر آن باشد
که صاحب طالع میان ایشان صلح دهد اگر صاحب وسط السماء باشد بعضی
سلطان از وی بستاند و قمر اندر تحت الشعاع باشد و ناقص بود هرگز باز نیاید و قمر اندر
هفتم یا اندر هشتم دلیل کند بر نیافتن مال و کم شدن مگر که شمس ناظر بود آنگه امید یافتن
باشد قمر اندر طریق محترقه دلیل کند بر رفتن مال اگر نیاید بسیار رنج و عنا و دشواری بود و اندر
نیر فی اندر تحت الارض دلیل بر هلاک شدن دزدیده و کم شده قمر اندر طالع بود
یا سعدی دلیل کند بر یافتن کم شده و مال دزدیده قول درو هیچ کس و روی سیر کو بر
گوید اگر طالع مولود سایل ثانی بنگرد بوقت دزدیدن مال وی اگر قمر بدان وقت
بجایگاه سعدی بود که اندر اصل بود باشد یافتن بود و اگر نی نه **فصل** پنجاه و پنجم
در سرقه آنکه مال همه یابد یا بعضی اگر دلیل مال ناقص باشد و یا بطیء السیر باشد و یا نحوس
باشد و یا ناقص التعدیل و العدد باشد بعضی از آن مال یابد و بعضی هلاک شده اگر سعد باشد
یا زاید النور و العدد و التعدیل باشد یا سریع السیر و سعدی نیز بوی ناظر باشد
مال باز یابد بتمامی و نیز زیادت و اگر سعدی ناظر باشد مال باز یابد و نیز زیادت
و اگر نحسی ناظر باشد مال باز یابد و لکن هر یکی و چیزی نقصان باشد **فصل** پنجاه و ششم
در معرفت آنکه دزد چه پیشه دارد باید بنگرد بدلیل دزد اگر اندر حظوظ خویش
باشد یا مسعود باشد یا عطارد ناظر باشد یا اندر خانهای عطارد باشد یا اندر حظوظ
عطارد باشد این دزد صانع باشد و اگر چنین نباشد که گفتیم این دزد صانع نباشد
بنگر بدلیل دزد که کدام کوکب است و کدام کوکب ناظر است و اندر کدام برج است
و آن کوکب اندر برج هر کدام هست دلالت کند و آن برج اندر کدام کوکب است و برج
بیاید و اگر بهر آتشی و بادی و خاکی و آبی حکم کن پیشه دزد را بیک کرم یا ده **فصل**
پنجاه و ششم در معرفت آنکه فراست و حلیه دزد چیست و چگونه است ٧ ٨
بنگر بدلیل دزد اگر دلیل زحل باشد این دزد سیاه چهره و تیره گونه باشد یا گندم گون
باشد و دراز بالا باشد خرد چشم سیاه چشم تیزروی زنده گرد چشم باشد و کوتاه و درشت موی
اتهو بکر

زند موی باشد باریک پیشانی بود و پهن سر و زشت روی بود همی روی بعضی بر ترش روی
بود اندر تیز باشد بود صفرا و تر حیلها و مکر و دروغ باشد با مجلس بر از دل وی اگر نباشد
و یکی را ستی نیاید خاموش باشد چو خشم گیرد به زبان و زشت دشنام بود دراز خوی
باشد و دراز موی باشد و دراز و دندان و دراز ناخن لئیم طبع باشد کاهل باشد بر خود بد گمان
بود چون راه رود دکوژ تر باشد بعضی لشیب چسپیده کلان گوش و کلان دهن باشد و کلان
چیزی بود جامه باشد و باشد که گفتیم صفت و حلیه مشتری اگر دلیل دزد مشتری باشد سپید
پوست باشد که بزردی زند هموار دیگر گونه باشد و دراز بالا بود فربه موی کم و دراز
بود سیاه چشم باشد کلان چشم باشد سپیدی چشمش بهم و ابرو مانند نیکو چشم و نیکو ابرو
باشد اندام او درد باشد با بانک کوته باشد سخن گوی باشد نیکو گوی و خوش باشد و نیکو خو بود و دا
دارنده حسن و جمال باشد و نیکاریها خیر گراینده بود مسکینی خوی باشد و بزرگ اندام
باشد هر یکی از طاعت کمتر از زحل حدیث مریخ اگر دلیل مریخ باشد سرخ روی و سرخ موی باشد
که نهایت سرخی زند نیکو چشم باشد با پهنی چشم باشد با چشم تیز نگرنده باشد گرد
روی باشد باریک زنخ آن باشد کمان ابروی باشد سوی سرخی گراید و چنیده بود ابرو
بیکی اندام بود و درشت مویی بود و باریک موی باشد و سرخ بود رای ستیزه و هوای و دلش بر یک
حال نبود و بهر طریق رونده باشد سبک رو بود بی امانت و حیله باشد و تیز باشد دلاور
باشد و بیشتر رونده باشد سالک و حیله بر مردمان باشد شتابنده باشد به شتم و دشنام دادن
مردمان بیم باک باشد از آنچه دیگر بد مردمان را و از آنچه و پرا بکوشید نیز بسیار
ترا در دو حیس باشد بکار زنان با قوت بود و دروغ زن باشد ستم کاره وفا نبود باشد
ببجلس نیکو بر نخوا اهر هیا به بالا باشد و زبان کننده زبان کار باشد و حسد کنند و کینه
باشد بسیار رو انبوه موی باشد حلیت زهره اگر دلیل زهره باشد سپید پوست و پایان
و پاکیزه گونه باشد هموار بیرون رنگ باشد و گونه آنش به سرخی زند از جهت آنکه تنک پوست باشد
چون آتش به پوست پیدا آید خوب روی باشد و روی و نیکو چشم و ابروی
باشد و بزرگ چشم باشد و سیاهی چشمش بیشتر سپیدی بود سیاه دیده بود پیوسته ابروی
بود و بیشترین روی و شیرین سخن باشد بزرگ سر و تن باشد و بزرگ دو کون
کردن باشد حیا پیدا از زیر کوتاه موی باشد بسیار باشد و نیکو موی باشد چشم سیاه

موی و گوشت آور باشد معاشر باشد و ضد او بهر لهو و طرب و شادی باشد نرم سخن و سرش باشد
و دوست روی باشد با حفاظ باشد معلول موی باشد و پاک جامه باشد و خوش آواز باشد
بالجمله حلیت عطارد اگر دلیل عطارد باشد خشک اندام باشد کشیده ریش باشد
یا کوسه بود خشک روی بود سپید پوست بود که بزردی زند یا سیاه چرده بود یا
سبز ارنگ بود بی موی باشد یعنی کم موی بود استخوان و رگهاش همه پیدا بود و سپید
باشد تیز فهم و زیرک دل بود زبان آور بود سخن گوی بود و راست اندیشه بود بسیار
سخن باشد و تیز گوینده و زود سخن بود باریک و لطیف قامت بود میانه بالا بود موی سر باشد
اندر آموختن چیزها و بسیار یاد گیر باشد زود و درویش باشد زرشت موی باشد و سیاه
و نیکو موی بود تیز نگرنده بود و نیکو زبان بود سبز لیا سخن و شیرین زبان باشد تحی و قمر
اگر دلیل شمس یا قمر باشد بنگر که بکدام کوکب متصل است یا منصرف یا ناظر یا مجامع از آن
کوکب دلیل گیر و حلیت ورزد و اگر خالی السیر باشد پس از شمس یا قمر حکم کن حلیت
شمس اگر دلیل شمس باشد سپید پوست باشد که بزردی زند میانه بالا بود و بزرگ اندام اسطبر
استخوان بود پاکیزه گونه و رنگ بود که گوشت آور باشد موی باشد که بزردی زند مانند فروغ
زبانه آتش بود و اندر چشمش پاره زردی بود یا کبود چشم بود یا میش چشم بود تا خشم
باشد پر باشد یا آب ناک چشم بود و اصلع و ساده سر باشد تیز گوش باشد گرد سر و روی
باشد آغاز نیک و دلاور بود و بکار صید نیک دانا بود یا کاهن باشد یعنی از کارها خبر
گوید و حیوان بیدار دل که راست است گزاف گوی باشد یا طبیب بود یا عطار یا عیب
باشد متکبر بلند سخن سیاست کننده بود و اتحاق کننده بهی نیکی باشد فراخ چشم
فراخ سینه آور بود حلیت قمر اگر دلیل قمر باشد گرد سر و روی باشد سپید پوست بود خوب
روی باشد و نیکو روی و نیکو اندام بود میانه بالا رود و زود میانجی کننده بود پای کار
سخن گو سخن کننده و سخن خبر باشد اندر خشمش پاره اندک مایه عیب باشد اشتاب
کار بود رحیم دل بود و دوست دار همه یاران و دوستان بود از کارها نیکی
کردیده بود تنگ پوسته بود و نرم و بسیار خوش بود بسیار موی بود بر اندام خوش
آواز فریبنده باشد چون دانسته شد بنگر دلیل که بکدام کوکب متصل است یا نوری

موزون

بود کدام کوکب متصل است و اندر کدام برج است از انواع و خاصیت و طبع آن کوکب
و آن برج را نیز صفت کن تا درست آید اکنون یاد کنیم فراست و حلیت ۱۲ بروج
تا آسان تر بود حلیت حمل اگر دلیل اندر حمل باشد دلیل کند بر آنکه بسیار موی باشد
انبوه موی درشت ده آواز بود میش چشم بود کلان چشم بود بیرون آمده بینی
بود اسطبر روی باشد بلند کشیده بینی بود باریک و کوته زنخدان بود کلان و کوته
بود باریک ساق بود و میانه بالا فرو نگرنده بود یعنی زیر نگرنده درشت موی بود و نیکو
باریک باشد مویش فریبنده بود گشاده روی باشد نیکو گفتار و نیکو سخن باشد و نیکو
اندام باشد بازی و لهو و آنچه اندر روی خیر کمتر دوست دارد و اندر روی پاره ای
حلیت ثور اگر دلیل اندر ثور باشد تهی پیشانی و کشیده موی باشد و بلند اسطبر آواز
بود و لبهاش اسطبر بود موی ریش انبوه و درشت بزرگ چشم و کلان چشم باشد
اسطبر اندوه باشد فراخ سوراخ بینی بود و دم زننده باشد از بینی خو نیک باشد
باشد پهن قدم باریک دنده خوی بود فریبنده بود و کم شنونده باشد اندر هر چیز یعنی
کور دل حرام گوشت خورنده بود سیاه چشم و سیاه دیده بود و سیاهیش بیشتر
از سفیدی بود حلیت جوزا اگر اندر جوزا باشد میانه بالا بود و پهن سینه و پهن
کتف بود یعنی سینه آور و کتف آور سبز ارنگ بود و نیکو گردن بود و درست
موی بود کبود چشم و تیز دیده بود و نیکو چشم بود و گردنده رای باشد نیکو خوی
بود نیکو زبان بود معتدل نیکو ریش بود نیکو مکر باشد و بود که اصلع بود و دور
بین باشد و تیز گوش ستهنده بود حلیت سرطان اگر اندر سرطان بود سبز چشم
بود بیرون آمده روی بود سپید پوست بود که بزردی زند اندر رویش گنجیده
یا کلفه باشد بیرون آمده چشم بود کژ دندان بود یا کژ یعنی برهنه روی بود پهن
پشت بود بسیار گشاده بود چشمش تنگ اندام بود بزرگ پای بود و بزرگ
کف بود و نیکو بالا بود تخت دراز باشد باریک موی بود گزنده خوی بود و میگون
موی باشد حلیت اسد اگر اسد بود بر روی تنش نهان بسیار بود و ترش روی
بود و تمکین دیدار بود فرو رفته چشم باشد تیز نگرنده بود و کج بینی بود اسطبر بینی

بود

ثبت

بود سوراخهای بینی فراخ بود باریک لبها بود کوتاه گردن بود و اسطبر پشت ساقها در
و سپید آرد و باریک میان باشد معتدل روی کبود چشم بود سرخ گونه موی
نیمه زبرین بزرگ بود و نیمه فرودین ضعیف بود و باریک ساق بود موی گردن
بسیار بود و کتفها دلاور بود و همیشه رونده بود و سخت آواز بود حلیت
سنبله اگر سنبله باشد معتدل قامت معتدل خلقت باشد و معتدل گوشت و باریک
ریش فرسته موی باشد اندر ساعدها و اطراف اندام موی باشد پیش گرد دیده و راز باشد
دوربین بود و معتدل و صلاح گراینده باشد امین و راستگار و وفادار بود و
خداوند ادب بود حلیت میزان اگر میزان بود و سپید پوست بود و دراز بینی
بود و دراز گردن نو سیاه موی باشد درشت موی بود و باریک ساق بود و راست
اندام بود و نیکوروی بود کوژ پشت بود برکشیده و دو گونه بود و انگشتان پاهاش
دراز بود ناخن دستش بسیار افتد نیکو سخن و حاضر جواب بود و راست
کار بود خداوند لهو و طرب و شادی بود و حریص بود بکار زنان حلیت
عقرب اگر عقرب بود بیرون آمده پیشانی بود و تنگ موی بسیار بود
برکشیده موی بود مویهاش جدا جدا استاده بود میش چشم بود کلان
چشم گرد ریش سر و روی گونه رویش سپیدی و سرخی زننده بود گردن
زند کوتاه پشت بود و دراز ساق بود و بزرگ پای و کفها بود و دراز زبان
بود بیرون آمده دو گونه بود و بدخو باشد و بر جهت باشد شرانگیز باشد سینه
آور و کتف باشد فریبنده بود و هر چیز ببیند بکار فسون بود و داروها دانا بود
حلیت قوس اگر قوس باشد بینی پیف نا بود و دراز روی بود و فراخ بینی بود
و فراخ دهن و اسطبر لبها بود و دراز سر زده و شتاب کار بود و نیمه فرودین
اندامش بهتر از نیمه زبرین باشد و پاهاش دراز باشد شکمش بهین بود فرو کشیده
ریش بود و دراز ریش و سرخ رنگ گشاده شکم بود و تیز نگرنده بود و بسیار
نفقه کننده بود و آینده مساجد و مزاح کار بود و کم نگرنده بود بقرآ

مولع

مولع ستوران بود و بود که اصلع بود اندک موی بود حلیت جدی اگر
اندر جدی باشد دراز روی و سرخ موی و سرخ روی و سر فروهشته گردن
و نغز آواز تنگ پیشانی بود موی باریک بود معربد بود با حفاظ نانهفته
بود اسطبر موی بود خاصه موی سر نیکو اندام و نیکو قامت باریک دست
اندام بود باریک ساق بود فروهشته شکم بود فروهشته ریش باشد
و دراز ریش گردننده خو گرداننده طبع بود و سبکسار بود حلیت دلو
اگر دلو بود کلان سر بود و میانه بالا بود یا فرومایه و باریک اندام بود و فرودین
ریش باریک باشد و بر نیمه رویش بهین باشد نیکو ریش باشد و بزرگ و نیک ساق
پایش درازتر از دیگری بود و بهنا آور و حریص باشد بر گرد کردن مال و بر تجمل
صناعت او اندر آب بود یا بافنده او یا شراب فروش یا کشتیبان یا کارز
حلیت حوت و اگر حوت بود نیکو گردن بود بیرون آمده پیشانی بود فراخ
دهن بود و دندانهایش مختلف بود و خشک اندام بود و کم گوی و کم سخن بود و
درشت موی بود و سیاه موی بود خرد سر بود و خرد بینی گشاده روی سپید روی
سیاه چشم باشد نرم مفاصل و نرم اندام بود اینست صفت دوازده برج که گفتیم

فصل پنجاه و هشتم در معرفت آنکه بر اندام دزد علامت است

مانه بنگر بدلیل دزد و اگر اندر طالع حمل باشد این دزد بر سر علامتی باشد نیکو و ظاهر
و اگر بوجه اول بود بر سر باشد و اگر بوجه دوم باشد و اگر بوجه سیوم بود آن علامت
بر زنخ و حوالی زنخدان بود و اگر اندر ان جایگاه مقبول یا مسعود بود علامت خوب
و زینت باشد و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس ان علامت زشت و تباه باشد و اگر دلیل
اندر ثور بود ان علامت بر گردن بود و اگر اندر جوزا بود بر کتفها و دستها بود
و اگر اندر سرطان بود آن علامت بر سینه بود و اگر اندر طالع باشد یا بهفتم اندر
جهت راست باشد آن علامت و اگر اندر هفتم باشد تا طالع اندر نیمه چپ بود
همچنین حکم کن دوازده برج را و وجهی هر برجی را تا بر تو بحقیقت معلوم شود

اگر دلیل دزد اندر باب علامت شهر ناظر بود یا بخطهای مشتری بود آن علامت مخنث
تجمل باشد و اگر زحل بیند علامت ریشی بود یا علامت زشت بود و اگر مریخ باشد
علامت جراحت بود یا زخم سباع بوده اگر شمس بود هم جراحت بسباع گزنده
بوده و اگر زهره بود زینت و تجمل بود و اگر عطارد بود نبشتگی و نقاشی و اگر قمر بود
بکوکب ناظر حکم کن یا از کوکب منصرف و اگر خالی بود از برج حکم کن **فصل** اول و اگر
این علامت سایل پرسد از جهت خویشتن بنگر دلیل طالع که اندر کدام خانه هست از آن
خانه حکم کن اگر اندر طالع بود علامت بر سر بود و اگر اندر دوم بود بر گردن بود
همچنین تا دوازده خانه **فصل** پنجاه و پنجم در بیرون آوردن
معنی نام دزد بنگر بدلیل دزد که اندر کدام جایگاه هست معنی نام دزد بر معنی آن
خانه باشد و اگر دلیل دزد اندر طالع باشد و ساقط بود نام معتدل باشد بر معنی
زندگانی و عمر و عیش و جوان بخت و بعیش و زندگی و مانند این و اگر اندر دوم
باشد معنی نام بر معنی مال و دل و عنوان باشد چون مالک و دینار و زر و زیاد و مطیع
و عون و مانند این و اگر اندر سیوم باشد و مسعود بود نام انبیا و صالحین و اولیا
باشد و اگر منحوس باشد نام او برادران بود چون نام خلیل و صدیق [illegible] و
اخوین و اگر اندر چهارم بود نام قدیم باشد آدم و نوح و نام مشایخ قدما و نام پدر
و اجداد و مانند ایشان و اگر اندر پنجم بود بر معنی ولد و لبید و سعید بود و عطارد
و رسول و آنچه بدین ماند و اگر اندر ششم بود بعضی عبید و عبد باشد نام حقیر و دون
و نام بندگان و اگر اندر هفتم باشد نام مردان باشد و زنان را و نام زنان باشد مرد را
یا نام باشد چون ضد و منازع و مقابل و اگر اندر هشتم باشد بر معنی موت و میراث
و ظلم باشد معنی نام و اگر اندر نهم باشد بر معنی نام دین و نبوت و دیانت چون
مومن و مسلم و نام انبیا و اولیا و صالحین و تابعین باشد از زن و مرد چون
فاطمه و مریم و اگر اندر دهم باشد معنی نام بر معنی علا و رفعت باشد چون عالی و علی
و ابو العلا و شریف و اشراف و ابو المعالی و نصر و رافع و فایده و شریف
و اگر اندر یازدهم بود یعنی بر معنی دوستی و صداقت و حبیب و محبوب و رجا و حسن

و حسین

و حسین و صادق و سعد باشد و اگر اندر دوازدهم باشد نام باشد حقیر و ناقص بر معنی
اعدا و عدوان و حمار و کلب و کلاب و آنچه بدین ماند و الله اعلم بیرون
آوردن ترکیب نام اگر دلیل از اتصال و امتزاج باشد اگر از تثلیث از تسدیس
ترکیب نام بر سه حرف یا بر پنج حرف باشد و اگر از تسدیس باشد بر سه حرف یا بر
یا بر شش حرف و اگر از تربیع و مقابله بود چهار حرف بود یا هفت حرف و اگر
دلیل با اتصال امتزاج نبود و اگر اندر طالع باشد یا اندر اوتاد چهار حرف بود و اگر
اندر هفتم باشد هفت حرف باشد و اگر اندر تثلیث طالع باشد سه حرف بود یا پنج
یا نه حرف بود و اگر از تسدیس طالع بود دو حرف بود یا شش حرف و اگر اندر
برج ذو جسدین بود دو نام بود و ترکیب باشد چون عبد الله و عبد الرحمن و اگر اندر
برج منقلب بود نام باشد مصغر و ناقص و اگر برج ثابت بود نام باشد مفرد و
صحیح و نام که بر معنی آن برج باشد که دلیل اندر وی است و اگر دلیل از طالع و از نظر
ساقط باشد بنگر به برج هفتم عدد حرف نام دزد بر عدد حرف برج هفتم بود
حمل ثور اسد قوس جدی حوت دلو هر یکی سه حرف دلیل کند جوزا عقرب
بر چهار حرف دلیل کند و سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف دلیل کند و نیز دلیل
گیرد عدد حرف نام را از عدد حرف دلیل چنانکه زحل سه حرف و اغلب تر و
رست و نام مشتری پنج حرف است مریخ چهار حرف است شمس سه حرف است زهره
چهار حرف عطارد پنج حرف قمر سه حرف هر کوکبی که حرف او بگفتم و بلفظ [illegible]
نزد آن حرف باشد **قول** علی بن محمد شریف و مصنف این کتاب
گوید بنگر بدلیل دزد که حرف وی چند هست و حرف متحرک بر یعنی هست دلالت کند
حرف آن حرف بگیر چنانکه از زحل زا و حا و آن مشتری شین و تا و از
مریخ را و خا و آن شمس شین و سین و از زهره را و از عطارد عین و طا
و از قمر قاف بنگر که اندر کدام برج هست و حرف هست دلیل [illegible] بلفظ
و گفتار بگیر و حرف منازل نیز بگیر آن منزل که دلیل اندر وی است اگر بنگری تا معنی
نام برچه دلالت کند از وی قیاس کن و نام بیرون آید و بدرست باشد [illegible]

دلیل ره نموده باشد ترکیب نام چنانکه دلیل بوجه اول باشد حرف اول ازان
نام مانند حرف اول دلیل باشد یا مانند اول حرف برج دلیل یا مانند اول
حرف منزل باشد و اگر دلیل اندر وجه دوم باشد اول حرف از ان نام مانند
حرف دوم باشد از دلیل یا از برج دلیل یا حرف چنانکه منزل و اگر اندر وجه
سیوم باشد اول حرف از ان نام مانند حرف آخرین دلیل بود یا حرف آخرین
منزل و حرف دوم را از صاحب مثلثه برج دلیل توان دانستن و حرف سیوم
از صاحب مثلثه دوم و حرف چهارم از صاحب مثلثه سیوم برج دلیل توان دانستن
چنانکه از دلیل صفت کردم مثلا دلیل در حمل باشد بوجه اول و دلیل مشتری اول
حرف میم آید و حرف دوم از نام از صاحب مثلثه حمل گرفتیم شمس و حرف سیوم
از صاحب مثلثه دوم گرفتیم مشتری و حرف چهارم از حرف مثلثه سیوم و آن
زحل بود و همچنین از رجال ارباب مثلثات منازل اثبات بقیاس و الفهم
بار دیگر نام و حروف جمع کن بدرست نام بیرون آید و بود که بجای نام بر معنی
کوکب ثابته باشد که با دلیل مقارنه باشد و نیز قیاس کن که اندر ان زمین که باشی
اغلب نامها رچیست بدان قیاس بیرون آید اگر پارسیان باشند و نام عجم نام
کواکب و بروج و منازل پارسی کن بر لفظ آن قوم و از وی نام بیرون آر
و اگر نام ترک باشد نام کواکب و علیم بروج و منازل بلفظ ترکی کن و بهر اقلیم
که باشد نام بروج و کواکب و منازل بر لفظ آن قوم کن تا نام آنکس بیرون آید و
همچنین قیاس گیر از کوکب دلیل و طبیعت وی اگر دلیل شمس باشد اندر طالع یا
اندر وسط السما بود نام بر معنی نام ملوک و اشراف بود و اگر دلیل قمر بود بر معنی
نام پیکان و جاسوسان و عامه مردمان بود و اگر مریخ بود بر معنی نام سرهنگان
و لشکریان و اهل حرف بود و نام اهل عجم و مخنثان بود و اگر عطارد بود بر
معنی نام کودکان و کنیزکان بود یا بر لقب خوانند و نام لقیط و نام اهل شام بود
و اگر زحل بود نام بر معنی بندگان و مردمان دون و حبش و هند باشد و اگر دلیل
مشتری باشد نام بر معنی نام صالحین و اولیا و انبیا بود و اگر زهره باشد نام بر معنی
اهل بیت نبوت بود و از نام خداوندان انبیا و صالحین و اولیا بود و اگر

جاکاهی

جاکاهی باشد نیک بود اندر شرف یا اندر طالع و جایگاه مقبول و اگر چنین باشد نام خنثیان
و زنان و مطربان و مخنثان و مستوران بود اگر دلیل اندر وتد باشد یا اندر شرف یا اندر
حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو باشد و اگر اندر هبوط بود یا زایل یا ساقط
یا اندر وبال و جایگاه نامقبول نام مجهول و تباه باشد یا نام مستور و بر دو باشد و همچنین
دلیل را بنگر که اندر کدام برج است بود که نام بر معنی برج باشد یا بر معنی صورت برج
یا بر معنی کوکب ثابته که عظیم القدر باشد بدان معنی باشد تا لطیف حروف نامها چون
خواهی که تالیف کنی حروف نامها بنگر که دلیل اندر کدام برج است و بکدام منزل
آن منازل قمر و اندران برج صورت کدام کوکب است از حمل و هست که صورت
از ان صورتها که بوجوه بروج باز بسته است و از صورتها که به نزدیک محاسبان
و از معنی دوازده خانه اگر نام معلوم نشد بنگر و اگر معلوم نشود حرف دلیل و حرف برج
دلیل و حرف منزل دلیل همه بر کاغذی بنویس و بنگر که نام بر چند حرف دلیل کند
چنانکه بر تر یاد کردم اگر حروف متعدد فاحش تر بلفظ گفتار بنگر که کدام است
پیدا کن بجد اکنانه نگاه دار بنگر اگر دلیل اندر ربع اول است از برج اول حرف بود
و اگر اندر ربع دوم بود یعنی تا یازده درجه از حرف دوم بود و اگر اندر ربع سیوم
بود تا بیست و دو و نیم درجه حرف سیوم بود و اگر اندر ربع آخرین بود حرف چهارم
بود و دیگر از صاحب مثلثه سیوم همچنانکه از دلیل صفت کردم و اگر نام زیادت از
چهار حرف بود و دیگر حرف از قمر بنگر و دیگر از صاحب بیت قمر همچنانکه از دلیل صفت
کردم این باب را بتامل نیک نگاه دار که بسیار نام بیرون آورده ام و درست آمد
و اگر سایل نام خود پرسد از طالع و از دلیل طالع قیاس کن و نام هر که پرسد از ان
برج و از صاحب و از منتزان برج حکم کن و اگر دلیل ساقط بود از طالع از برج
دلیل قیاس کن وجه دیگر و بنگر که حرف نام بر معنی ابجد هوز بیرون آید و آن
چنانست که بیست و هشت حرف را بر دوازده بروج قسمت کنی و باز بر هفت
کوکب قسمت کنی تا هر برجی را و هر کوکبی را چند حرف آید و حرف وی نگاه دار و بنگر
که دلیل اندر کدام برج است بکدام وجه است وجه اول حرف اول وجه دوم حرف
دوم وجه سیوم بود بنیمه اول حرف اول و بنیمه آخر حرف دوم و هر کوکبی را چهار

وقت آید بگیر دلیل اندر کدام ربع است از بروج اگر اندر ربع اول بود وقت اول بود و ربع
دوم وقت دوم و ربع سیوم وقت سیوم و ربع چهارم وقت از اول آن تمام و باز
بصاحب مثلثه اول نگر که اندر کدام ربع از بروج وقت دوم از تمام آن وقت تمام
و وقت سیوم از مثلثه دوم و وقت چهارم از وقت مثلثه سیوم و وقت پنجم
از بروج هم برین مثال قیاس کن تا تمام بیرون آید حمل اب ثور ده جوزا
زح سرطان کل اسد مه سنبله سه میزان فصه عقرب
قا قوس شمت جدی شح دلو ذکه حوت ظع زحل مشتری
مریخ شمس زهره عطارد قمر نوع دیگر حمل کد ثور ث جوزا جو سرطان
سرطان اسد اسه سنبله سه میزان م عقرب
قوس قوس ق جدی دلو حوت زحل
مشتری م مریخ م شمس شم زهره
زهره عطارد عطارد قمر ق ربع اول از بروج هفت درجه
بود و ربع دوم تا پانزده درجه بود و ربع سیوم تا بیست و دو درجه بود و
ربع چهارم تا آخر برج باشد اینست بیرون آوردن تا بتحقیق حساب هوش کن
فصل شصتم در نگریستن کار خصومت و دعوی و دانستن دلایل اسباب
خصومت اگر کسی از خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکب عارض
اندر طالع دلیل سایل است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و هفتم و
صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل است و کوکبی که اندر هفتم باشد دلیل مسئول
عنه است وسط السما و صاحبش و کوکبی که اندر طالع وسط السما بود دلیل حاکم
و قاضی و امیر است و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که اندر وی است و صاحب
برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت است و صاحب برج دلیل سایل عاقبت
سایل است و سایل صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه است
و هر کوکبی که اندر میان سایل و مسئول عنه است آن دلیل آن چیز است که خصومت
از بهر وی است و قمر ماجرا های خصومت است اگر قمر مقبول باشد و مسعود بود و نظر
مودت ماجراهای که میان ایشان بود همه نیکو بود و بخشند و دیگر یکدیگر ببخشند و اگر
غیر مقبول بود و منحوس بود و بنظر مخالفت بود همه تباهی و جنگ بود و برج دوم و
صاحبش و کوکبی که اندر دوم بود و تحت الارض ماوای کون و گواهان سایل باشند
انجام الیسر

و برج هشتم و صاحبش اگر اندر هشتم یا تحت الارض بابابای گرد و گواهان مسئول عنه
باشد از دلیل سایل و مسئول عنه هر کدام سفلی تر بود آغاز کننده خصومت شود و آن
دلیل باشد آن دلیل که وی آغاز کننده خصومت باشد بنگر که از کدام کوکب منصرف است
نسبت آن خصومت از طبع و گوهر آن کوکب و آن خانه و از طبع جایگاه او و از
فلک باشد مثلا آغاز کننده خصومت دلیل سایل بود و منصرف بود از زحل و زحل
اندر خانه برادران بود و ضد او نیز ان خانه ششم گفتم خصومت او سبب بنیاد کاست
یا برادران یکجای اجنبیت دانستن سبب خصومت همچنین حکم کن از برج خانه
و آنچه از جهت آب و زمین و مانند وی از دوازده خانه قیاس کن تا معلوم
آید والله اعلم فصل شصت و یکم در دانستن آنکه خصومت با کیست اگر
پرسی که خصومت با کیست بنگر بدلیل سفلی تر یعنی بکوکبی که آغاز خصومت از وی
بود اگر متصل باشد بکوکبی یا کوکبی بوی متصل شود و بتربیع یا مقابله غیر مقبول آن خصومت
با صاحب آن کوکب باشد و از جوهر برج وی و از جوهر جاش و اگر صاحب
ثالث بود خصومت از جهة مال بود و با برادران و دوم روان و اگر صاحب ثالث
بود خصومت با برادران باشد و اگر صاحب چهارم بود با پدران باشد و همچنین
از دوازده خانه حکم کن و اگر هیچ کوکب بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سایل
مسئول خصومت با آن کوکب باشد بجوی قابل التدبیر بود بنگر تا صاحب کدام برجها
از آن برج قیاس کن و حکم کن بجوهر کوکب و جوهر خانه و جوهر جایگاه و قیاس
گیر فصل شصت و دوم در معرفت حال خصومت بر نیکی و بدی اگر
طالع یا آن برج که دلیل اندر وی است برج ثابت بود یا قمر اندر برج ثابت بود اندر
خصومت دایم و ثابت و دراز کشند که بروزگار دراز گسسته شود و اگر دلیل
سایل اندر برج ثابت بود درازی و دیری از جهة سایل بود اگر دلیل مسئول عنه اندر
برج ثابت بود درازی و دیری از جهة مسئول عنه و اگر اندر برج منقلب باشد قمر یا طالع
یا دلیل آن خصومت زود گسسته شود و زود در آمیخته شود چند گرت همچنین باشد
هر بار که آرمیده شود باز بر انگیزد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد از حال بحال
بگردد و با خصومت دو باره کرده شود یا یکبار ره کرده بود این دوم بار بگشد

اگر باول برج بود نخستین بار بود و اگر باخر برج بود یکبار بوده باشد و این دوم بار باشد و همچنان حکم کن که از برج ثابت صحت کردم نسبت که بهتر بود و در بودن در
اگر سعدی ناظر بهتر از حال بحال بگردد و نیکوی باشد و یا دادن هم بر سعادت و خیر باشد و اگر نحسی ناظر باشد بدتر و تباهی باشد و اگر اتصال از مودت باشد صلح و دوستی باشد میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت و عداوت و مکاشفت باشد و مر آن دلیلی که نحسی ناظر بود با نحسی اندر طالع بسایل باشد مسئول عنه خصومت بر باطل کند و ناحق بود و بود که تباهی و مکروهی بدیشان آید پس
وهر دلیلی که با سعدی باشد با سعدی اندر طالع یکی بود دلالت بر حق و ظفر و غلبه کند و نیکوی بود و داد دهنده شود و بود که نیکوتر بدیشان آید و اگر یکی دلیل نحوس شود یا محترق باشد و بال بود و نحس را حادثه باز خورد که از خصومت باز ماند از هر کس بیمار و غم و مکروه و اگر سعدی اتصال کند آن مکروه و غم کم کند و اگر نحسی شرح افکند بتر بود و ان سعد و نحس ابتر که صاحب کام بجای است خیر و سعادت و مکروه از جوهر آن کوکب و آن خانه باشد است این باز ایمن که میان دو خصم باشد از نیک و بد
شصت و سیوم در موقت
الکه ظفر کرا باشد بر خصومت اگر طالع اندر هفتم بود سایل مقهور و فرمان بردار مسئول عنه باشد و اگر صاحب هفتم اندر طالع بود مسئول عنه مقهور و فرمان بردار و زبون سایل بود و اگر دلیل سایل متصل باشد بدلیل مسئول عنه خصومت و آغاز خصومت از سایل بود و اگر اتصال کند دلیل مسئول عنه بود آغاز کننده مسئول عنه بود و هر دلیلی که اندر وتد بود و حجت الکس قوی تر باشد و هر کدام دلیلی که مقبول بود یا مسعود بود و در شرف سخن تر و درست کارتر و داد دهنده تر بود و سخن پذیرنده تر بود و هر دلیلی که نامقبول تر بود یا منحوس بود یا ساقط بود زبان و بد خوی و بد طبع و سخن ناشنونده بود و باطل جوی و یاوه گوی بود و سخن ناپذیرفته بود و هر کوکبی که وی صاعد بود یا مستعلی تر بود یا بفلک اوج بود وی قوی تر باشد

وهر دلیلی

صاحب

ل

وهر دلیلی که اندر هر اعم خویش بود و قوی باشد و از نحسان و از عیبها دور باشد قوت وی با بهتر از آن دلیلی که مشرقی بود یا شمالی وی قویتر باشد و هر دلیلی که وی زاید عدد و نور باشد وی قویتر باشد از آن دیگر دلیلی و اگر میان این دو دلیل اتصال از مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت افتد و اگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوت و مخاصمت و مکاشفت افتد و اگر اتصال قران بود هم عداوت و مخاصمت باشد و قوت مر الکس را بود که قوی تر باشد اگر این دلیل یکی راجع باشد دلیل کند بر ضعف و تباهی و دروغ الکسی که دلیل وی است و اگر صاحب وسط السما بدلیل سایل یا بدلیل مسئول عنه ناظر باشد از مودت سلطان یاری گران کس باشد که دلیل وی ناظر بود و اگر بنظر عداوت نگرد بر الکس جور و عذاب و ظلم کند و اگر بعد نظر کرده باشد صاحب وسط السما راجع باشد دلیل کند که سلطان جور و رنج نماید و خصومت وی رسته شود و اگر پیش از آنکه این دو دلیل یکدیگر نظر کنند کوکب وسط السما صاحب یکی از این دو دلیل اتصال یا نقل النور بود و یا جمع النور خصومت بریده شود یا سلطان برود و اگر صاحب وسط السما سعد کننده هر دو دلیل باشد یا یکی از سلطان خیر و منفعت بینند و اگر نحس کننده باشد از آن بهتر که ربع تعذیب تباهتر باشد و اگر یکی از نیرین بر دلیل متصل باشد یا اندر خانه دلیل باشد دلیل کند بر قوة و نیکوی حال الکس که این دلیل منسوبست و اگر صاحب طالع بصاحب وسط السما متصل باشد سایل بسلطان نزدیک خواهد و اگر انچنین صاحب هفتم بود مسئول عنه نزدیک خواهد از سلطان و اگر صاحب وسط السما بصاحب طالع متصل شود سایل را یاری کند و اگر بصاحب هفتم اتصال کند مسئول عنه را یاری کند و هر دلیلی که صاحب وسط السما متصل باشد یا ناظر سلطان یاری کر الکس باشد که بدان دلیل منسوبست و اگر صاحب وسط السما از اتصال جدا شود و کوکبی باشد غریب اندرون وسط السماء وی اتصال کند میان این دو خصم متوسطی یا معدلی که سر باشد بیاید

خیزد و اگر نظر عداوت بود تباهی و شر انگیزد و اگر نظر مودت بود صلح کنند میان ایشان
و اگر زحل صاحب وسط السما بود یا اندر وسط السما بود حاکم لجوج [illegible] کند و اگر نحسی بر زحل
ناظر باشد یا مریخ سلطان یا حاکم را تباهی بود بدنامی تباهی [illegible] و اگر مریخ اندر وسط السما
بود یا صاحب او بود حاکم ستمگار بود [illegible] بود و اگر مشتری بود عادل باشد و
نیکو طبع و اگر زهره بود نرم و آهسته و نیکو خوی بود و اگر عطارد بود دوربین
و سخن شناس بود و در سخن بنده بود و اگر آفتاب بود با هیبت و سیاست بود
و اگر برج وسط السما بود دو جسدین باشد یک حاکم گشته نشود بدیگری افتد و اگر
صاحب ثانی اندر دهم باشد یا صاحب وسط السما بدوم باشد یا صاحب دوم ناظر باشد
این حاکم بمال سایل طمع کند و اگر اندر برج هشتم باشد یا اندر هشتم بمال مسئول عنه
طمع کند و اگر مقبول بود مال یابد و اگر غیر مقبول بود نبود

شصت و
چهارم در معرفت اگر حال خصم با گواهان چگونه باشد اگر صاحب دوم با صاحب طالع
ناظر باشند و بمودت بیکدیگر متصل باشند یاریگران سایل و گواهان او باشند
و اگر مقبول اند و موافق او باشند و اگر نظر عداوت بود بروی خصم گردند و اگر مسعود
بود و مقبول براست کار بحق آن باشند و اگر منحوس بود و غیر مقبول دروغ گوی باشند
و باطل جوی و سخنان ایشان نپذیرند و اگر صاحب دوم با صاحب هفتم متصل باشد
بمودت یاریگران سایل و گواهان با مسئول عنه یار باشند و اگر نظر عداوت
باشد خصم مسئول عنه گردند و اگر درمیان دو دلیل عطارد را شهادت بود میان ایشان
خط و حجت بود و بهتر دلیل عطارد را مقبول بود خط با [illegible] باشد چونکه مسعود بود
خط درست بود و اگر منحوس بود بعضی خط بدروغ بود و خداوند دوم اندر دهم باشد
قوت سایل باشد به بسیار رو یاریگران و همچنین اگر از طالع و از صاحب طالع و از
صاحب ثانی صفت کردم از هفتم و صاحب او و از هشتم و صاحب هشتم حکم کن
اندر باب یاری دادن یاریگران و گواهان مسئول عنه اگر نحس اندر طالع باشد سایل را
مکروهی پیش آید و اگر اندر دوم بود بر مثال نقصان افتد یا گواهان بدروغ آیند و اگر
اندر هفتم باشد مسئول عنه را تباهی رسد و اگر اندر هشتم بود مال و گواهان را نقصان

افتد

افتد آن مسئول عنه و اگر صاحب وسط السما و صاحب طالع هر دو یکی کوکب باشند سایل ظفر
یابد بر مسئول عنه بیاری و عون سلطان و اگر صاحب هفتم با صاحب وسط السما هر دو
یکی کوکب بود مسئول عنه ظفر یابد بر سایل بیاری دادن سلطان سهم السعادت اندر
طالع بود یا اندر مایل طالع یعنی ناظر طالع دلیل کند بر ظفر یا فتح بر خصم اندر هفتم و ناظر هفتم
دلیل کند بر ظفر یا فتح مسئول عنه بر سایل و همچنین صاحب سهم السعادت دلیل کند یاری
و یاریگرانست و همچنین قمر صاحب طالع چنانکه منحوس بود یا صاحب دوم اندر هفتم
باشد یا صاحب طالع اندر هفتم بود دلیل کند ظفر یا فتح مسئول عنه بر سایل و هم و مکر و
سایل و اگر صاحب هفتم منحوس بود و اندر طالع یا صاحب هشتم و اندر طالع باشند هر دو
یا یکی دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه و ظفر یا فتح بر وی

فصل شصت و
پنجم در معرفت آنکه از بهر وی خصومت بدست کیست اگر خداوند چهارم با آن
ستاره که اندر چهارم پیوسته باشد بخداوند طالع یا خداوند دوم یا این هر دو پیوسته
باشند یا یکی بخداوند چهارم یا با آن ستاره که اندر چهارم باشد آن چیز که دعوی از بهر ولیت
اندر دست سایل باشد و اگر خداوند هفتم یا خداوند هشتم پیوسته بود بخداوند چهارم
یا با ستاره که اندر چهارم باشد آن چیز که دعوی از بهر ولیت بر دست مسئول عنه
بود و اگر خداوند دوم اندر هفتم بود یا سوی خداوند هفتم نگرد یا در هفتم بود مال سایل نزد
مسئول عنه بود و اگر خداوند هشتم اندر طالع بود یا بخداوند طالع نگرد یا اندر دوم بود مال
مسئول عنه بدست سایل باشد و اگر خداوند دوم بخداوند هشتم متصل شده بمودت مسئول
عنه و سایل آنچه در دست دارند با یکدیگر عرض کنند و یاریگران هر دو بصلح اندر
باشند و اگر بنظر مخالفت بود بخلاف این باشد که گفتیم اندر باب تربیع و مقابله باید
نگریستن که تربیع و مقابله خبر و عداوت و بلا و خصومت دلیل کند و همچنین ستارگان
قران کننده هر یکی قران باشد آن سبب و گوهر آن برج خصومت خیزد و وقت هر کدام باشد
دستگاه او را باشد اگر طالع ثابت بود اندر کار دعوی محکم باشند و اگر برج ذو جسدین
باشد هر دو اندر مکر و حیله باشند و اگر برج منقلب بود دعوی بسر نبرند و هر ستاره
که اندر شرف بود یا اندر وتد ظفر وی را باشد و باز نگر بعطارد و بهر کدام دلیل گوید
باشد اختلال و خط و حجت بدست آنکس بود که بدان دلیل منسوب بود و اگر

خداوند یازدهم بخداوند طالع متصل باشد مودت آنچه برد و سلطان باشد پایدار گر
سایل باشد و اگر بخداوند هفتم باشد یاری گران مسئول عنه بوند و سلطان را از
دهم بگیرد از صاحب وسط السما اگر نظر و قبول ساقط بود از ارباب مثلثات
وسط السما حکم کن و اگر در نظر دلیل باشد از حد وسط السما نگر و خداوند حد السما
دلیل حاجب و پرده دار باشد و اگر دلیل حاکم زحل باشد این حاکم رشوت خوار و مکار
باشد و حکم در گسسته شود و بقهر و ناخوشی هر دو خصم باشند و اگر دلیل مشتری
عالم عادل و دادگر باشد و نیک نام و اگر بارش باشد جلالت او اندر راه باشد و عالی
همت بود و اگر با ذنب بود صابر و ستمکاره و بی همت باشد و بی دانش و اگر مریخ
باشد دلیل حاکم حکم و دلیر و جور و سیاست بی دانش بود و اگر شمس بود عادل بود و اما
کار خداوند همت بود و اگر زهره باشد رستگار بود و رشوت ستاننده و احسان
فضل کننده بود و هر دو خصم از وخشنود شوند و اگر دلیل حاکم عطارد بود حیله گر و
دور اندیش بود و روبه و عالم باشد و اگر ماه باشد بی قرار و گردنده بود و خصمان

شصت و ششم

او را اینک جای نتوان یافتن و مشتون باشد
در معرفت آنکه صلح افتد میان ایشان یا نه اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو در شرف
باشد یا صاحب چهارم باشند دلیل کند که میان ایشان صلح باشد و اگر هر دو اندر
تحت الشعاع باشد اندر خانه چهارم دلیل کند بر دراز خصومت میان ایشان
و هیچ گونه گسسته نشود و اگر میان ایشان دو دلیل اتصال مودت بود و قبول بود میان
ایشان صلح بود و اگر کوکبی بود میان دو دلیل نقل کند یا جمع کند یاری کند صلح
میان ایشان از قبیل متوسطی بکند و بنگر آن کوکب خداوند کدام برج است از
طبع و گوهر آن کوکب آن برج و آن خانه کسی اندر میان اندر آید و صلح افگند میان
ایشان و اگر این کوکب نقل یا جامع از دلیل سایل منصرف شود بدلیل مسئول عنه
متصل شود سایل صلح جوینده بود و این متوسط از رای و تدبیر سایل خاسته
بود و اگر از دلیل مسئول عنه منصرف شود و بدلیل سایل متصل شود آغاز صلح از

صاحب دهم

رای و تدبیر

رای و تدبیر مسئول عنه بود و اگر هر دو دلیل قرار کنند صلح میان ایشان از جهة یکدیگر
باشد بی آنکه کسی اندر میان ایشان در آید و اگر صاحب وسط السما بایشان نظر کند
پیش از آنکه ایشان قران کنند صلح میان ایشان از جهة سلطان بود و هم برین
قیاس حکم کن دیگر جایها را **فصل** شصت و هفتم در معرفت آنکه کار نیک
چون بود اگر صاحب رابع یا برج رابع یا کوکب اندر برج رابع یا صاحب برج قمر یا
صاحب برج یا صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد اندر عاقبت مسعود بود
یا مقبول دلیل کند بر نیکویی عاقبت سایل و اگر اندر شرف بود یا صاعد یا اندر مکان
مرتفع عز و جاه و منزلت زیادت شود و اگر هابط بود یا اندر هبوط یا اندر وبال
یا منحوس بود یا راجع خوار و ذلیل آید و از جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت
مذموم بود و اگر این که یاد کردیم صاحب وسط السما بود مسعود و مقبول یا اندر شرف
یا اندر اوتاد یا صاعد باز آید عاقبت مسئول عنه محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت
را زیادت شود و اگر هابط بود و اندر هبوط یا ناقص یا وبال یا منحوس یا راجع یا محترق
ذلیل و خوار و مشقت بناقص بود مسئول عنه از جاه و منزلت بیوفتد و هر دلیلی که
سایل و مسئول باشد که بوت راجع بود آن کس که بدان دلیل منسوب است بگریزد یا تخلیط
کند اندر کار خصومت و رای و تدبیر ایشان ناصواب آید و اندر کار خصومت و رای
و تدبیر ناصواب آید و اندر کار خصومت برخاسته بود و متحیر اندر گفتار خویش و کار
خصومت کردن پشیمان بود **فصل** شصت و هشتم نگر اندر کار حرب
و معرفت دلایل اسباب آن اگر پرسد از کار حرب طالع و صاحب طالع و کوکب منصرف
عنه القمر و کوکب منصرف عنه المریخ دلیلست بر سایل و آغاز کننده حرب و اگر قمر
را اتصال انصراف نبود دلیل بحال و هفتم و صاحب هفتم و متصل بود قمر یا متصل بود مریخ
دلیل مسئول عنه است اما بباید که مریخ از هیچ کوکب منصرف نشود بجز از زحل و مشتری پس بنگر
بدین دو کوکب که مریخ با ایشان نظر است یا نه باتصال و انصراف ایشان حکم کن
و دوم و صاحب دوم و کوکب که اندر دوم بود دلیل لشکر و خیل سایل است هم چنانکه
وسط السما و صاحب وسط السما و کوکب که اندر وسط السما بود دلیل یاری دیگران و لشکر

چند سال بهت با آغاز گشته و اگر آغاز گشته سال باشد هشتم و کوکبی که اندر
هشتم بود و صاحب برج هفتم دلیل اعوان و جند و سپاه مسئول عنه بهت وسط
السماء و صاحب او موضع قمر و مثلثت برا جزاهای که میان این دو گروه باشد
یعنی سایل و مسئول از صلح و ظفر و چگونه بود و اگر بود و خانه چهارم و صاحبش
و صاحب برج قمر و صاحب بیت مریخ دلیل عاقبت کار حرب باشد و طبیعت
برج مریخ و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرف باشد و صاحب برج مریخ و مکان مریخ
از طالع و مثلثت به سبیل خویشتن حرب که از جهت خواسته بهت اما بدانکه هر
اگر چند کواکب بود که بر یک چیز دلیل میکنند هر کدام را شهادت غالبتر و قوی‌تر و اولی‌تر بود
حکم بر آن کوکب کن که داننده باشد و هر مسئله را … دلایل درست کن انگاه
حکم کن **فصل** شصت و نهم در معرفت ماجراهای که میان سایل و مسئول عنه
بود بنگر بوسط السماء اگر قمر اندرو باشد میان دو دلیل و مسئول عنه اندر و شدن سوال
بود و همچنین اگر کوکبی که میان این دو دلیل نقل کند جامع بود و اگر عطارد اندر وسط السماء
بود و دلیل کند بر آمدن و شدن نامه و کتب و اگر مریخ باشد و دلیل بود بر حرب و فتنه
ظاهر و آشکارا بود و اگر زحل باشد دلیل بود از عداوت و دوام حرب تا انگاه
که زحل شکل بدل کند یا نقل کند یا تحویل برجی دیگر تا آنگاه بود که راجع بود
دلیل کند بر بودن کارزار و حرب چند گرت مگر که زحل با آخر برج بود انگاه
زود کار بود که زود گسسته شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح یا مدارا اندر آن تو هر
از یار سلطان و فقها و امامان از جهت مال و عطا یا هدیه از جهت زنان و اگر
اندر وسط السماء دلیل کند بر کوکبی که اندر وسط السماء بود و اگر عطارد به مریخ ناظر بود و یا
متصل بود بنگر به برج و اگر متصل بود و بسعدی یا ناظر بود بدانکه آنها که بجهت کارزار آمد
خان و مان خویش به دشمن دهند و اگر عطارد به مریخ ناظر باشد و بسعدی متصل باشد دشمن
زمین خویش به سبیل کند و بسایل سپارد و اگر عطارد به تحت الشعاع بود آن کس
که تدبیر حرب و کارزار کند و حیلت سازد گرفتار آید و اگر عطارد در برج نحسی بود

اسپ بسیار

اسپ بسیار گرده شود و اگر آن نحس مریخ بود در پس آن سپاه گرفته شود و اگر دلیل
سایل و مسئول هر دو منحوس باشند هر دو دلیل کشته شوند و کارزار بود و اگر هر دو
دلیل ساقط باشند و مریخ بر ایشان ناظر بود هر دو گروه حرب و کارزار را
حریص گشته و بخواهند و خواهند که آن کار بکجا رسد و اگر سهم السعاده با مریخ باشد
اندر وسط السماء خونریزش از کان بسیار بود خاصه که قمر زایل بود و متصل مریخ
بود و مشرقی بود و اندر وسط السماء هر و قمر که شمس را با مریخ یا بطیه یا تربیع دلیل
حرکت ملوک بود و بکارزار روی و در ترس باشد خاصه که برج شمس منقلب باشد بنگر
بطالع اجتماع و استقبال و طالع ارباع سال و طالع سال عالم اگر مریخ اندر رابع باشد
حرب باشد زیرا که رابع حرب باشد و فتنه خواهد شد خاصه که مقبول باشد و مریخ اندر
طالع و وسط السماء بود حرب ظاهر شود و فتنه برانگیزد و اندر هفتم خارجیان و
مدعیان و بیرون آینده حرب را همی شوند و اگر مریخ به مشتری مقبول بود حرب نشانند و
بیار آمد وقت حرب بگیر از درجه مریخ تا به درجه عطارد و هر چه جمع شود درجات
طالع بیفزای و از طالع بفکن هر کجا برسد چون مریخ بر آن درجه رسد حرب و خصومت
و کارزار باشد و صاحب حرب مشتری قمر زحل است و صاحب حرب مغرب یا مریخ اگر
دو جای حرب بود آن کوکب که مشرقی بود قوت و برایشان شود و الله اعلم **فصل**
هفتادم در معرفت آنکه سپاه بسیار یا اندک است و صفت هر یکی بگیر از
درجه قمر تا درجه عطارد و بنگر که میان ایشان از عدد بروج چند است
سپاه بسیار باشد و اگر طاق باشد سپاه اندک باشد و هم عدد لشکر چنین از
سایل خواهی تا بدانی به دلیل سایل بنگر و به دلیل دوم که و در دلیل بهت سپاه
تا اندر کدام برج بود و اندر آن برج از عدد سال صغری چند دلیل کند و از کواکب
زیادت کننده و نقصان کننده همچنین که اندر باب جنین یاد کردم همچنان صفت
کن این انگاه بنگر که کسی سوال کند با شما پاسالاران یا ملکه که سپاه بیرون آید

وخواهی که بدانی چند مرد هست به دلیل طالع بنگر و از وی قیاس کن و اگر از
سپاه خصم پرسنده و دشمن پرس از صاحب هشتم بنگر و از سپاهی که برو به
آمده باشد که اندر ایشان ملک نبود از ان پرسند از ان پرسند از هفتم و از
دلیل هفتم قیاس کن عدد فی الجمله بنگر اندر خانه کارزار از طالع دلیل آغاز کننده
حرب است یا سایل اگر صاحب طالع علوی تر از صاحب هفتم بود دلیل آغاز کننده
هست و دلیلست بر آنکه این حرب بحق هست یا باطل و دوم از طالع دلیل
بر آنکه کارزار بود یا نه منفعت یا مضرت و سیوم از طالع دلیل هست بر سلاح و
انواع و آلات سلاح و آنچه بحرب حاجت باشد و چهارم از طالع جایگاه کارزار او
حربست که صحرا هست یا کوه یا لب آب یا مرغزار یا لب دریا یا بادیه یا اندر
جای درخت زار یا اندر بیابان و پنجم از طالع دلیلست بر بسط سپاه و کوچ
و شجاعت ایشان و عجز ایشان و ششم از طالع دلیلست بر ستور و برده که ستور
ایشان از اسبان و خرانند یا شتران یا استران و هفتم دلیلست بر دشمن و
بسیاری حرب و منجنیق و مکر و حیلهای ایشان و هشتم دلیلست بر جراحت و غارت
و هزیمت و شکستن و سوختن و نهم دلیل هست بر جاسوسی و ماننده این و خبرهای از
دشمن و آگاهی از کار وی و از حیلتهای ایشان و دهم دلیلست بر سپاه سالاران
و خداوندان علم و سرهنگان و یازدهم دلیلست بر تعبیه و حال صف کردن
و مصاف ایشان و حال اندر آمدن بحرب و بیرون آمدن و دوازدهم دلیلست بر آن
شهر که حصار کرده شود و کشتن و گریختن این صفت سوال سایل هست اگر بدین
صفت از احوال دشمن سوال کند هفتم طالع دشمن بود و از وی نیز همچنان شرح
کن که از طالع گفتم بنگر بدین مواضع و بخداوندان این برجها هر کجا سعد باشد یا
خداوندان برج سعد بود به نیکوئی وقت سعادت باشد بدان جنس و هر کجا نحسی بینی
یا صاحب برج منحوس بود تباهی و ضعیف بدان جنس بود و هر کدام دلیل که زود
رود صاعد بود قوت و نیکی آنجا بود و هر کجا هبوط و ناقص السیر بود یا بطی السیر

ضعیف

ضعیف و هزیمت آنجا بود و هر کدام دلیل که راجع بود هزیمت و پشیمانی آنجا بود
و هر کدام مستقیم بود نیکوئی و تدبیر صواب آنجا بود و همچنین حکم کن از نظر کواکب
سعود و نحوس از نظر مودت و عداوت بدین مواضع و این جایگاه و آنچه
واجب کند اما و دیگر نزد دیگر دشمن بدان توان دانستن که دلیل دشمن کجاست و
از دلیل صاحب طالع چند درجه است از ربع یا سدس یا تثلیث فلک حکم کن نزدیکی
و دوری جنگ اندر باب گریخته صفت کردم

هفتاد و یکم

در معرفت آنکه حرب از چه سبب خاست بنگر بربع اگر انجا سعد منصرف باشد
سایل طلب کننده حق باشد و اگر نحسی منصرف شود سایل باطل طلب کند و اگر سعد
متصل باشد دشمن حق طلب کند و بر حق باشد و اگر متصل نحسی باشد بباطل طلب کند
و بر ناحق باشد و اگر مریخ اندر دوم باشد این حرب از جهة سعد است و از جهة
نام را باشد و اگر اندر سیوم بود حرب از جهة دیانت و عبادت و از جهت
اقربا باشد و اگر اندر چهارم باشد این حرب از جهة زمین و ولایت و شهرها باشد و اگر
اندر پنجم بود این کارزار از جهت خراج و عشره و غلتها باشد و مال شهرها و ولایت
باشد و اگر اندر ششم باشد کارزار از جهت کار حقیر و دون بود یا از جهت بندگان
و ستور و برده بود و اگر اندر هفتم بود کارزار از جهت عداوت قدیم باشد و مال
طلب کنند و اگر اندر هشتم بود از جهت خوف و مال میراث بود و اگر در نهم بود
از جهت دین و دیانت بود و اگر قمر اندر وسط السما بود حرب از جهت زنان
و از جهت دوستان بود و اگر اندر دوازدهم بود از عداوت قدیم بود و
کارزار بود و بیکی سمع و طاعت کند مران کس را که با ایشان میروند بنگر در
آن موضع که باشد و اگر سعود یا مقبول یا بنظر سعد یا صاحب برج بود متصل بود
از نظر مودت و اتصال قبول آن مراد بر آید و مقصود حاصل شود دلیل از آنکه
دلالت ظفر کردن باشد و اگر منحوس بود و غیر مقبول یا بنظر نحسی یا صاحب برجی
از وی ساقط بود و از نظر دلیل کند بر آنکه امیدشان بر نیاید و زیان رسد

فصل بهم دو دوم درو انستن حال یاری گران سایل و مسئول عنه
بنگر بدلیل یاری گران سایل آن خداوند دوم است و آن کوکب که بنظر مثلث
و تسدیس بنگرد بطالع و بصاحب دوم متصل باشد از نظر مقبول یا اندر دوم مقبول الحکم
این همه دلیل یاری گران سایل باشد و هفتم و کوکبی که در هفتم بود و بصاحب هفتم و آن کوکب
کوکبی که در هشتم بود و هر کوکبی که بصاحب هشتم و بصاحب هفتم و هفتم متصل باشد
از نظر مودت و اتصال قبول دلیل یاری دشمن باشد و هر گاه یا بنگر که قوت
و صورت و حیثیت معلوم شود هر گاه دلیل که مشرقی را باشد و قوی
باشد و اندر خطوط خویش باشد دلیل کند بر شجاعت و نیکوی قوت آنکس و آن
طایفه که بدلیل منسوبست و هر دلیلی که مغرب و ساقط باشد یا هابط یا اندر برج غربت
بود یا اندر هبوط دلیل کند بر ضعیف و شاید حال آنکس که بدان دلیل منسوبست اگر
دلیل اعوان سایل بدلیل طالع ناظر باشد بنظر مودت دلیل کند بر نصیحت کردن ایشان
مر سایل و اگر بنظر تربیع و مقابله باشد مخالفت او باشد و منازعت پیدا کنند و همچنین
حکم کن که دشمن را و اگر دلیل اعوان ساقط بوند از طالع یا از صاحبش اعوان
ناصح نباشند و دشمن اندیشند خاصه که اندر دوازدهم یا اندر ششم باشد و همچنین
می نگر بدلیل اعوان سایل و مسئول عنه معلوم شود و اگر دلیل مسئول عنه با یکدیگر نظر عداوت
باشند میان حرب باشد سعد اندر دوم بود دلیل کند بر سعادت اعوان سایل
و سعد اندر هشتم دلیل کند بر سعادت و قوت اعوان سایل مسئول عنه سهم السعاده
با هر دلیلی که باشد قوت و سعادت و شجاعت مر آنکس را بود که بدان دلیل منسوبست
و هر کدام برج که کثیر الاولاد یا کثیر الصور یا منقلب بوده و سعد اندر وی بود یا
ذو جسدین بود دلیل کند بر بسیاری و غلبه آن طایفه و هر دلیلی که راجع باشد آن
کس دنی و منکوس یا عاصی شود و همچنین اگر مریخ صاحب دوم بود یا اندر طالع یا اندر
دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و معصیت و جدا ایشان کردن ایشان
با سایل و اگر ذنب و عطارد اندر دوم باشد یا اندر هشتم ره نمود و تخلیط و دو گرد پر
مضرت پدید آید اندر اعوان از جهت مردمان دو گروه فرومایه و اگر صاحب
طالع و صاحب دوم هر دو مشرقی بوند اندر جایگاه نیکو و هر دو با خداوند چهارم

باشند

باشند دلیل کند بر ظفر یافتن سایل و اگر اینچنین که گفتم صاحب هفتم را این ظفر مسئول عنه
را باشد و اگر قمر با ذنب بود و عطارد اندر دوم دلیل بر زیادت کشتن و خون
ریزش و تعب و همچنین باشد اندر هشتم مر مسئول عنه و اگر هر دو دلیل مشرقی باشند
یا سعود باشند و مقبول باشند از یکدیگر یا صاحب مراغم یکدیگر باشند و مریخ خون
ریزنده و یا زحل غم آرنده و یا عطارد و تخلیط افکننده اندر میان ایشان بود صلح
باشد و آشتی و اگر با شعاع شمس یا ذنب بود یا در پس اند هر دو فریق کشش بسیار
باشد و خون ریختن بزرگ و اگر صاحب طالع یا صاحب هفتم هر دو ذنب باشند اندر دو
فریق کسی نماند الا اندکی همه کشته شوند خاصه که اندر برج ذو جسدین بود صاحب
آن برج حرب کشنده بود و برج ثابت چشم روشنده بود و تباه مر اندر کار حرب
آن باشد که دلیل اندر هبوط بود یا اندر وبال خویش بود و صاحب برج خویش نظر نکند
و بهتر آنگاه بود که دلیل اندر شرف باشد یا اندر خانهٔ خویش و صاحب برج وی ناظر باشد
سخت نیک باشد هر آن دلیل که بصاحب برج ناظر نباشد صاحب آن دلیل یا
بخداوند شر ناصح نباشد هر آن دلیلی که مشرقی باشد یا ثابت و سبکتگام باشد
و هر آن دلیل که موذی بود کاهل و در روز کار شکننده بود هر آن دلیلی را که صاحب
مراغم از وی ساقط بود صاحب آن دلیل را با دیگران کمتر باشند و هر آن دلیلی را
که صاحب مراغم بوی ناظر بود صاحب آن دلیل را یاری گران بسیار باشد
از طبقات آن دلیل و آن برج که ناظر باشند دیگر مریخ یا ذنب بود یا با راس
بود حرب و فتنه و آشوب بسیار بود مریخ اندر احتراق بود اندر اسرار و بهما
و فتنها باشد و هر گاه مریخ مقابل آفتاب تعصب افتد و تربیع حسد و بغض
و غل و کشش بود اما بر آنکه کوکب علوی مر حرب را قویتر از سفلی باشد مگر
سفلی بغایت سعادت اندر وی بود و با کوکب علوی بغایت منحوس بود و کوکب
مستقیم و صاعد فلک اوج قویتر باشد از همه کواکب

هفتاد و سیم

در معرفت ثبات حرب و زود در گسستن اگر کوکب منصرف عنه المریخ اندر برج
منقلب باشد دلیل کند بر زود در گسستن ~~اگر کوکب منصرف عنه المریخ اندر برج~~
~~منقلب باشد دلیل کند~~ بر گشتن سایل یا با وی از جنگ به زود دیر یار پاید

باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد دلیل کند بر تغیر حال بحال و اگر اندر برج ثابت
بود دلیل کند بر ثبات حرب و سختی کار و همچنین حکم کن از مسئول عنه از خانه
هفتم یا از کوکب متصل بوی یعنی مریخ هر وقت که اندر کار حرب طالع برج منقلب
باشد خاصه که جدی هر دو آن سایل باشد آغاز کننده بشتابد جلد و قوی باشد
و سبکسار و سبک دست از یک جنس نباشد و از حال بحال و از کار بکار دیگر گردد
و اگر ذو جسدین باشد دو دله و دو رای باشد بعضی از وی کار کرده باشند و بعضی
بیکار و برج ثابت دلیل ثبات و پای داری باشد مر حرب را والله اعلم

فصل هشتاد و چهارم در معرفت آنکه این دشمن از کدام جنس است اگر
دلیل مسئول عنه از خانه خویش باشد دشمن از اهل ملک باشد و انکار که بکند
از برای ملک کند و اگر اندر شرف باشد ملک بود و اگر اندر مثلثه بود از اولاد ملک
بود یا از اولاد اشراف و یا کسی که نزدیک ملک خاص و سخن روان باشد
و اگر اندر حد بود از اولاد اشراف بود از مثلثه فروتر و اگر اندر وجه بود از خانه
بود یا پرده دار یا از فروتران حاجبان و مانند ایشان و همچنین جواب کن
از دلیل سایل و اگر کوکبی از برج صاحب طالع متصل شود و قبول بود مر سایل را
مدد آید از سپاه دیگر و همچنین حکم کن از صاحب هفتم مر دشمن را از مدد لشکر
دیگر و هر دلیلی که اندر دوازدهم یا اندر ششم باشد صاحب آن دلیل بگریزد و هر
دلیلی که مشرقی باشد صاحب آن دلیل جوان باشد و هر کدام مغربی باشد دلیل کند
بر پیری و دانستن آنکه چند ساله است اندر احکام طالع انجا که بیرون آوردن
سال [illegible] یاد کردیم بتمامی

فصل هشتاد و پنجم در معرفت آنکه صلح افتد
درمیان ایشان یا نه بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه اگر اتصال بود میان ایشان
از مودت و هر دو بجایگاه نیکو باشند و از یکدیگر مقبول بوند و صاحب چهارم
مسعود بود و ناظر بایشان از مودت دلیل کند بر صلح و آغاز از کوکب واقع
بود و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود و مقبول از یکدیگر دلیل صلح باشد
پس از منازعت و کارزار حرب و تباه تر مقابله باشد و اگر خداوند طالع
اندر هفتم بود یا صاحب سابع اندر یک برج باشد دلیل کند بر آنکه طالب اندر
شهر و زمین مطلوب اندر آید و استوارتر آنگاه بود که صاحب طالع مشرقی
باشد اندر برج خویش یا اندر شرف خویش باشد صاحب هفتم باتصال تربیع و

مقابله

مقابله مقبول بود یکی راجح باشد ازین دو دلیل و آن راجح قابل باشد یا بود ضعیف باشد
که قبول نبود دشمن آن جای بود یا بهبوط بود یا وبال یا خانه هشتم و یا ششم
یا ششم یا دوم یا دوازدهم پس هر اینه بجای خویش عذر کند و منفعل و همچنین
باشد بدان طبقه که وی اندر آن خانه باشد و اگر اندر دوم باشد ایمن کند اما شر
ستاند و اگر اندر هشتم باشد ایمن و باز بکشد شر و اندر دوازدهم باشد یا
ششم ایمن کند و باز حبس کند شر و شدت و محنت بیند و اگر سعدی اندر وتد
باشد اندران جایگاه و پیرا شهادت بود و هر دو سوی نور متصل باشد دلیل
کند بر صلح و آغاز صلح از کوکب واقع بود یا سعد متصل شود از نظر مودت و اگر
کوکب سعد نور رد کند بیکدیگر متصل و هم از یکدیگر متصل باشند هر دو را اندر میان
ایشان اندر آید و صلح افکند میان ایشان بنگر چه کوکب رد النور جسدیت
و طبع برج وی که آن از آن جنس کسی اندر میان آید و صلح افکند میان ایشان
و همچنین حکم کن از کوکب جامع النور و از کوکب ناقل النور و اگر هر دو دلیل اندر
برج غربی باشند اندر وسط السما و هر دو لیوب برابر باشند صلح کنند و اگر یکی ازین
دلیل راجع بود حرب تمام نشود و اگر مقبول بود بجای بماند و اگر مقبول نبود عذر
کند بنگر سهم الصلح که بگیرند از قمر با عطارد و از طالع بیفکنند هر کجا برسد سهم الصلح
الحال بود بنگر بدین سهم و صاحبش اگر اندر حد طالع افتد آغاز صلح از سایل بود
و اگر اندر بر جای خرم مسئول عنه افتد آغاز صلح از مسئول عنه بود و اگر سعدی
یا سهم صلح بود یا اندر خانه مریخ دلیل کند بر انقطاع حرب و صلح میان ایشان
و اگر اندرین جایگاه نحس بود و آن نحس اندر هبوط مقیم بس دلیل کند بر سختی
و دشواری حرب و عداوت و بنگر مر حرب را از مریخ اگر اندر شرف
خویش بود یا شرف شمس حرب و جنگ سخت بزرگ بود و اگر با این هم
اندر وسط السما بود سخت تر شود آن کارزار و بزرگتر با جهان شود که مشرق و مغرب
آگاه شوند و اگر اندر طالع بود بدین صفت که گفتیم کارزار کمتر از اول بود و نیز
مغرب کمتر از طالع بود و اندر چهارم کارزار با مخادعت و کشش بسیار بود و اگر
مریخ اندر برج ثابت بود و اندر وتد نبود قتال کمتر بود و اگر اندر برج مجسده بود قتالی
چند گرفته بود با قوت بسیار و اگر اندر برج منقلب بود کارزار سخت بود و میان ...

جاسوس بود و اگر مریخ اندر هر اعم خویش بود کارزار میانه بود کمتر از برج غیر قسمت
جانبین برج حمل و اندر حمد و جدی کمتر بود از خانه و مثلثه و اندر هبوط کارزار زود
نشود با نزدیک با پیروز کار گسسته شود و بنگر بقوت و ضعف مریخ بدان قدر حکم
کن و اگر مریخ مقیم بود با کوکبی مقارن یا متصل باشد که مقیم بود این حرب چند
کرت بیاز آمد و باز دیگر تازه شود و اگر مریخ سریع السیر بود یا با کوکبی
سریع بود این حرب و کارزار یکبار که بود زود گسسته شود بنگر بسهم الغیب
که مریخ کجاست و حد او و دشمن کیست اگر سعد بود اندر تربیع مریخ یا بنظر دشمنی بود دلیل
کند بر تغیر حرب و اگر نحس بود و تربیع و مقابله مریخ بود حرب دران شود فاحشه
که نحس اندر نحس یا هبوط بود پس آن شر دراز کشد و همچنین اگر آن سعد که با مریخ
بود راجع بود دلیل کند بر حرب بر آکند اگر مریخ مشرق بود آن حرب آشکاره
بود اگر اندر تحت الشعاع بود آن حرب اندر سر بود و پنهان یا غدر بود و اگر عطارد
ناظر نحس بود بتربیع یا مقابل میان ایشان کارزار و کشتن و اسیر گرفتن بسیار
و اگر نظر نحس بخصم بود اسیر گرفتن و کشتن کمتر بود و اگر نحوس سعد عطارد ناظر
بود عامه اسرار همه راحت باشد اگر یکی از نیرین را کسوف افتد اندر باب حرب
دلیل کند بر بسیاری حرب و کشتن بدان روی که کسوف افتد بنگر بسهم حرب
بگیر از مریخ تا قمر شب و بروز از طالع بیفکن و قیاس گیر از سهم السعادة بنگر اگر این
سهم حرب ~~با نحس یا علیل کند بر انجال نحس~~ با مریخ باشد دلیل بر انگیختن
حرب و فتنها و اگر صاحب شرقی قوی مشرقی و تیز سیر باشد حرب قوی باشد و اگر این سهم
اندر حیز سایل افتد شهادت بود اندر طالع ظفر و غلبه مر سایل را بود و اگر
هفتم را بود مسئول عنه را بود و حیز طالع آن دو ربع مذکر است و حیز مسئول
عنه آن دو ربع مونث است والله اعلم **فصل** هفتاد و ششم در معرفت
حال گروهی سپاه که بجایی برود و نیز چگونه بود تنگ افتد یا نه اگر پرسد از حیلی سپاه
یا گروهی که بجایی فرستد بطلب قومی یا قبیله دیگر طالع هر دو را بنگر و هفتم مسئول
عنه را اگر میان ایشان اتصال بود یکدیگر را ببینند و اگر اتصال نبود دیگر یکدیگر را
نه بینند و اگر اتصال موودت بود صلح و آشتی کنند با خود ببینند یکدیگر را و جنگ
نکنند و حرب نکنند و اگر اتصال عداوت بود حرب و کارزار بود میان ایشان

واگر نظر عداوت

واگر نظر عداوت مقبول بود صلح افتد با جنگ کرد و گسسته شود پس از حرب و کارزار
واگر کوکبی میان ایشان ناقل بود یا جامع با رد النور بعضی را از آن قوم
دیده شود با ایشان بعضی از این قوم بینند پس حیز وی و بی و جنگ نبود و حذر
واما اندر قوت و ظفر همچنان حکم کن که از باب حرب و قتال گفتیم هر دلیلی که
قوی بود و اندر وتد بود و مسعود بود و اندر حظوظ خویش بود یا صاعد بود یا مستقیم
ظفر وی را بود هر دلیلی که ساقط بود یا راجع بود یا منحوس بود هزیمت و تباهی
و نقصان آن گروه را بود و گروه که دلیل راجع چیزی یا کوکبی راجع زود
باز گردند و اگر آن مسئول عنه را دلیل راجع باشد ایشان باز گردند و اگر بعضی
از آنکه دلیلان بیکدیگر اتصال کنند هر دلیلی که محترق یا اندر هبوط یا منحوس
شود آن قوم را تباه پیش آید و بنظر بود و اگر مسعود شود و سعدی متصل شود
یا بجایگاه نیک اندر آید سعادت و نکویی پیش آید و بنظر بود و اگر مسعود شود
و سعدی متصل شود یا بجایگاه نیک اندر آید سعادت و نیکویی پیش آید و این
است احکام کارزار چون نیک تفحص کنی و تامل نگاه کنی بسیار فایده بود
فصل هفتاد و هفتم در معرفت آنکه از این دو سپاه ظفر کدام گروه را
باشد بنگر بدلیل طالب و مطلوب هر کدام قوی تر بود و بجایگاه نیکوتر ظفر
صاحب آن دلیل را بود اما بدانکه کواکب علوی قوی تر از کواکب سفلی اندر
باب حرب و منازعت اگر دلیلی را کوکب علوی یابی اندر وتد بود یا مقبول
بود ظفر هذا و نداند دلیل را باشد مگر که اندر احتراق باشد یا اندر هبوط باشد
یا راجع یا بصاحب ششم متصل باشد یا بوی اتصال کند و اگر صاحب طالع یا دلیل
وی علوی بود و ساقط بود و با دلیل مطلوب اندر وتد بود حکم مکن بر هزیمت
سایل تا آنگاه که بنگری که صاحب هفتم نیز اتصال کند و اگر بکوکبی متصل شود از
وتد که مقبول بود خاصه تر که قابل از کواکب علوی باشد دلیل قوت مطلوب
باشد و ظفر یافتن بر سایل یا نزدیک قوت آن کوکب و اگر دلیل مطلوب
قوی بود و ساقط متصل شود و منحوس کند شر مطلوب قوی بود تا آنگاه که از حال
قوت بضعف افتد آنگاه تباهی حال مطلوب بود و همیشه اندر باب حرب
از کواکب علوی یاری خواه هر دلیلی که اندر وتد بود و قوی بود و مقبول بود از نحوس

دلیل را

پاک بود خاصه که اندر برج ثابت بود دلیل قوت حال خداوندان آن دلیل بود و هر
که صاحب وسط السما بود متصل باشد از نظر مودت با قمر و مریخ از نظر مودت صاحب
آن دلیل را قبول و ظفر و قوت باشد و هر وقتی که دلیل سائل و مسئول عنه هر دو
بقوت برابر باشند بنگر بمریخ یا عطارد و اگر ازین دو یکی را شهادت بود اندر
باب سائل یا مسئول عنه هر دو بقوت برابر باشند بنگر بمریخ یا عطارد و اگر
ازین دو یکی را شهادت بود اندر باب سائل یا مسئول عنه بهر کدام که شاهد تر بود
ظفر وی را باشد بر دشمن و بهر کدام دلیلی که سعد بناظر بود قوت و ظفر وی را باشد و اگر
قمر از صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بظفر یافتن
طالب مطلوب را و اگر اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصرافش از صاحب طالع ظفر دشمن
را بود بنگر بکواکب هر کدام کوکب که بسیر ذروه خویش نزدیک تر بود و از فلک
اوج وی غالب تر و قوی تر باشد و هر کدام که تحت قمر بود هزیمت وی را بود انصراف
قمر از کوکب صاعد و اتصالش بکوکب هابط دلیل کند بر ظفر طالب از مطلوب و انصراف
قمر از کوکب هابط و اتصالش بکوکب صاعد دلیل کند بر ظفر یافتن خصم مطلوب بنگر
اندر بسیار کشش اندر آن حرب و اندکی از قمر و حال وی و از جای وی اندر حال
ابتدا یا اندر حال سوال که چگونه است یا حکم کن و چنان باید که بطالع [illegible] آن
شهر بدانی یا طالع خداوند مولود آن ولایت یا امیر آن ولایت یا سران شهر
کیست اگر مریخ یا زحل یا ذنب در جایگاه شمس یا قمر بود که اندر اصل بوده باشد
سر فتنه برخیزد و اگر سعدان باشند جایگاه خیر و فلاح و صلاح باشد مر آن کس را
و آن شهر را **قول** هرمس هرمس گوید از ده درجه ثور تا درجه اسد
مشرقی است و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی است و از ده درجه عقرب
تا ده درجه دلو مغربی است و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالی است
بنگر بتحویل عالم اگر مریخ بکدام ربع اندر است بر دشمن ظفر از آن جهت باید و این
اسرار قول هرمس است بنگر بدلیل سال عالم یا بدلیل قران یا بهر کدام دلیلی که باشد
از دلایل عالمی یا یکی دلیل باشد خداوندان آن دلیل ظفر و غلبه باشند و قاهر بود و

عاقبت

عاقبت او را بود و این قول رئیس شهادات است **قول** یعقوب کندی
کندی گوید بنگر که مریخ اندر کدام ربع است ازین ارباع که هرمس گوید حرب و
قتل آنجا بود و آغاز از آن جهت باشد و مصنف این کتاب نیز [illegible] همین قول
اعتماد کند و احکام ازین بیشتر باز گوید چنان باید که ملک بر سر حرب نشیند یا خارجی
آنگاه که قمر مسعود باشد و چون منحوس باشد آنگاه کند و خارجی را همچنان باید که خویشتن
نگاه دارد از حرب بوقت نحوست قمر و اگر قمر از مریخ منحوس بود از
[illegible] بود بر خارجی از کشتن و هلاک خاصه که مریخ در تحت شعاع قمر بود یا طالع بدان
وقت یا صاحب ثامن یا ثامن قمر بود و با این همه اگر صاحب طالع مستقیم بود
بیم کشتن و هلاک باشد بوقت دیوار کردن و اگر راجع بود وقت هزیمت و
کشتن و هلاکت بود و اگر در برج شبی بود بیم کشتن بشب بود و اگر اندر برج
روزی بود کشتن روز بود و اگر قمر منکسف بود از مرگ بیم بود اندر خسف
یا بریدن و بدون گذرش بنگر بهر کوکبی از دلیل طالب و مطلوب راجع بود
یا هابط بود یا ساقط بود بیم هزیمت و گریختن باشد مر صاحب آن دلیل
فصل هفتم و هشتم در یافتن غنیمت و منفعت و مضرت اندر
حرب و کارزار مر سائل را یا آغاز کننده حرب را از برج دوم و از ارباب
مثلثات وی بنگرند و اگر صاحب برج دوم مسعود بود یا سعد بود اندر دوم
سعد یا سهم السعاده یا دلیل سائل یا آغاز کننده بود یا ناظر یا متصل او بود
حکم کن سائل را از یافتن منفعت و مال و غنیمت مطلوب را از هشتم و صاحب
هشتم بنگر چنانکه از صاحب دوم طالع صفت کردیم اگر صاحب دوم سعد بود
بصاحب هفتم متصل شود دلیل فایده و منفعت باشد مر مطلوب را از طالب این
باب اینچنین حکم کن که اندر باب یافتن مال حکم کردیم **فصل** هشتاد
و پنجم در معرفت اگر حرب کسی اسیر شود بنگر به نیرین اگر هر دو یکدیگر را از
نظر تثلیث بنگرند و بطالع باشند چو اسیر شود و اگر نظر تربیع بود زود اسیر نشود

نشود
دکار زار دایم بود از جابری بجای نقل کند خاصه بر طالب و اگر نظر مقابله بود و زود بسیار
و اگر شمس بر تربیع طالع نشسته بود یا تربیع قمر بسیار شدن بر بعات بود و دیگر نظر
مقابله بود بسیار شدنش بمقابلات بود و اگر نظر تثلیث بود بسیار شدنش بمثلثات
بود و همچنین حکم کن از قمر و مشتری چنانکه از شمس و قمر صفت کردم و همچنین حکم کن از
سهم الغیب با مریخ چنانکه از نیرین گفتم و اگر منحوس بود و حرب و قتال ثابت بود و حال
سخت دشوار شود قول هرمس و هرمس گوید بنگر بوقت انهدام و بها و همه چیزها
به نیرین و طالع و آخر در حالت رجوع و نحوس تا ز تو معلوم شود وقت هر چیز از
سال و ماه و روزها و دیگر از هرمس بنگر اندر دور روزها و در غلبه موضع زحل و
مشتری اگر بوقت تحویل سریع السیر باشند پس غلبه زود بود و اگر بطی السیر بوند غلبه دیرتر
بوند و غلبه اندکی بود و دیگر مریخ اندر قسمت اقلیم او بود و نیکو بیرون و استقامت کار از بعد رجوع
از زحل و مشتری باید نگریستن اگر اندر برج مجسده بود کار زار اندر زمین بود یا
دو سه بار بود و اندر برج ثابت کمتر بود و آسان بود و اندر برج منقلب سخت تر و تباه تر
بود کار و بنیاد و تباه شود و حال گردان شود و این اسرار قول هرمس است فصل
هشتادم در معرفت آنکه ظفر کرا بود از قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب
گوید بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه هر دلیلی که علوی بود و مستقیم و نیکو وضع و مقبول
ظفر ورا بود و هر دلیلی که مشرقی بود یا شمالی ظفر ورا بود و هر دلیلی که صاعد بود
یا زیر و مستعلی بود ظفر ورا بود و هر که بشمس یا بقمر مقبول بود و یا صاحب ظفر و نظر
ظفر ورا بود و اگر هر دو دلیلان مقارن باشند هر کدام را اکثر قمر بود ظفر او را بود و
هر دلیلی که سریع السیر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که مستقیم بود و منحوس بود و اندر
شرف و خانه خویش ظفر او را بود و اگر این دلیلان اندر میان کسوف شمس و قمر بود
خون ریزش بسیار بود و اگر مریخ با ذنب بود فتنه و حرب و خون ریزش بود و
سخت بود و بستر این حال اندر باب النفث که زحل اندر وتد باشد یا اندر برج ثابت
یا اندر چهارم بود که حرب گسسته نشود تا آنگاه که ورا از آن برج تحویل نکند چون تحویل
کند گسسته شود و اگر آن سال تحویل نکند سال دوم را و تحویل سال الطالع بنه و از

در اولتش

وی قیاس کن و نیرین الگاه بود که زحل راجع بود که این حرب چند گاه بود هر وقت
باز دیگر کارزار بود و این فصل خود اندر برتر یاد کردم اندر میان نخستها و لکن
اینجا دیگر بار ازان گفتم تا بیش روشن باشد و معلوم تر بود فصل هشتاد و
یکم در معرفت آنکه بر کسی گمان عصیان برند که عاصی هست یا نه اگر پرسد از مردی اندر
ملک عاصی هست یا نه طالع مر مسئول عنه را کن وسط السماء و شمس مر ملک را کن اگر
دلیل طالع راجع بود عاصی بود و اگر دوازدهم بود عاصی بود و اگر اندر اوتاد بود عاصی
بود و اگر اندر اوتاد و مریخ بود حرب پیدا کند و اگر اندر نهم بود عاصی بود و اگر اندر دوازدهم
آفتاب بود عاصی بود و اگر صاحب طالع با قمر زایل بود از وتد دلیل کند بر دور شدن
چیز بمعصیت وی و اگر سر منحوس بود تا نیفتد استوار تر الگاه بود که قمر از نحسی منصرف بود
یا صاحب طالع راجع بود یا منحوس بود و همچنین نیز اگر ذنب با دلیل متفق بود
اندر طالع یا اندر وتد دلیل کند بر عصیان دون و مردمان حقیر و سفله و مردود
و کلفت آنکه و اگر اندر وتد بود مریخ بود از اسیران بود و اگر زحل بود از عاصیان بود
و اگر عطارد بود از دروغ گویان و بتر انگیزان بود و همچنین دیگر کواکب و کوکب راجع
دلیل است بر دروغ و معصیت و تعصب بر باب راجع بر قیاس حکم کن از عصیان
فصل هشتاد و دوم در معرفت آنکه دشمن بشهر سایل رسد یا نه و اگر پرسد
از شهری یا از منزلی که دشمن بدان زمین یا بدان شهر رسد یا نه بنگر بطالع اگر نحسی
اندر طالع بود یا بوی ناظر بود از تربیع و مقابله آن شهر گرفته شود یا دشمن بوی رسد
و همچنین اگر صاحب طالع با نحسی بود یا ناظر بود همچنین دلیل کند بر آمدن دشمن
بدان شهر و اگر طالع میان دو نحس بود یکی اندر دوازدهم و یکی اندر دوم محصور
النحسین بود اهل آن شهر اندر بیم و تعب و ترس و رنج باشند از دشمن و دیگر دشمن
بدان شهر رسیده باشد و اگر صاحب طالع اندر ششم بود یا ثانی عشر دلیل بیم و ترس
باشد اهل آن شهر را و سخت الگاه بود که قمر منحوس بود یا با حوز هر بود یا تحت الشعاع
بود یا صاحب طالع محترق بود یا بجا الگاه بد بود همچنین دلیل کند بر ضعیفی حال آن
شهر و اهل وی و اگر ضد او نه هشتم اندر طالع بود یا اندر دوم دلیل بیم بود از اندر آمدن
دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم اندر طالع بود و همچنین اگر نحوس اندر اوتاد بود خاصه
اندر طالع دشمن در آید بدان شهر اگر نحس زحل بود اسیران بیشتر گیرند از خون ریختن
و اگر مریخ بود حرب بود و اگر مریخ صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر از

اسیر گرفتن بود و اگر بهر دو باشند اسیر گیرند و خونها ریزند **فصل** هشتاد و سیوم
در معرفت آنکه دشمن چند نزدیک است از قول علی بن محمد الشریف مصنف این
کتاب گوید چون سوال از حال شهری بود که دشمن بدان شهر رسد یا نه طالع دلیل آن
شهر است و مایل وتد نزدیکهای آن شهر است و ساقط وتد دلیل روستاهای دور این شهر است
پس جدا باید اینجا طالع دروازه است که بمشرق کشد بود و وسط السما دلیل جنوب
آن شهر است و هفتم دلیل مغرب آن شهر است و چهارم دلیل شمال آن شهر است
و آنجا نگاه از جاها باید گرفت که بطالع نظر دارند و زمین دشمن است یعنی ششم و هشتم
و دوازدهم و دوم زمین سایل است بدان نخستین که بطالع آید یا بطالع متصل شود
که دشمن طالع بود نیکو گیرد و دشمن بدان شهر برسد و اندر آید و اگر اندر تربیع طالع بود
یا مقابله هم چنین بود اگر طالع محصور النحسین بود سخت بد بود از آمدن دشمن اگر نحس
اندر زایل و ساقط بود و بطالع ناظر بود یا بصاحب طالع متصل شود و نحس کننده
بود دشمن بر روستاها و دور که بجایهای پیوسته است آمده باشد و اگر اندر مایل وتد
بود اندر روستاها و نزدیک شهر بود و اگر اندر وتد بود خاصه طالع اندر شهر بود و اگر
اندر هفتم بود و بصاحب طالع ناظر بود و بدرجه طالع نزدیک بود بجا بیاید آمدن و اگر بعقد
درجات بود و اگر بصاحب طالع ناظر بود و از درجه طالع دور بود دشمن بر زمین
خویش بود آمدن نبود دشمن و بنگر که این نحس کننده اندر کدام از ارباع مشرق یا جنوب
یا مغرب یا شمال از آن روی بیرون آید و اندر کدام برجست بدان نواحی منزل
کند و از آفتاب بنگر که مشرقی یا مغربی است بدان نواحی قرار کند از آن شهر و بنگر
که شمالی است یا جنوبی هم بدان نواحی قرار کند و بنگر که این نحس کننده کدام کوکب است
آینده و ریشه آن قوم بدان صفت بود و اگر این نحس که گفتم اندر طالع حظ دارد یا مقبول
بود بصاحب طالع یا مسعود بود بجنگ نباید و اگر این نحس که دلیل آمدن بود صاحب طالع
یا قمر بوی نظر دارد از مودت اهل آن شهر با آن آینده بسیار رسند و صلح کنند و اگر
دلیل مال منحوس یا محترق بود مال غارت کنند و اگر صاحب طالع بتربیع مریخ منحوس
باشد غارت و سوختن و کشتن افتد و اگر بمقابله زحل بود اسیر گرفتن و غارت بود و
ویران کردن ولایت و اگر مریخ یا ذنب بود یا قمر یا صاحب طالع و این هر سه نحس بیکدیگر
ناظر باشند و ذنب با یکی از ایشان بود یا با هر سه این دلیل کند بر بسیاری خون ریختن
و جور و غارت و اگر احتراق بود سوختن و تباهی و ویرانی بود بنگر بهیئت طالع و بهیره طالع

و بهیئه صاحب

و بهیئه صاحب طالع و بهیره وی از سعدان که اگر سعد بود و بری و مشرقی و ناظر بود بطالع
یا بصاحب طالع اهل آن شهر را بازرگانان پدید آینده و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمن
از طبع و گوهر آن برج و آن خانه که سعد اندر وی است و اگر آن سعد شمس بود اندر
حمل بود یا اندر حظوظ خویش آن بازرگانان ملوک بود یا از رؤسا و اگر قمر بود از
عامه مردمان بود یا از صدور و مستعدین و اگر مشتری بود از وزرا و اشراف
بود و از فقها و ائمه اما بنگر حال آن شهر را از طالع و از قمر و جای ملک آن شهر را
از صاحب طالع و از صاحب برج قمر و مال آن شهر را از دوم نگر و آبادانیها
و ضیعتها و باغها و کشتمندها از چهارم نگر و علفها و دخلهای آن ضیعت از پنجم
نگر و حال ستور و برده از ششم نگر و دهقانان از سیوم نگر همچنین تا دوازده خانه
هر کجا نحس بینی تباهی آن جای باشد و هر کجا سعد یابی نیکویی و سعادت بدان جای
باشد و اگر خواهی که بدانی که چگونه بود حال آن شهر و حال اهل آن شهر بنگر اگر سعدی
اندر تثلیث اول طالع بود و مریخ بطالع ناظر بود و بسیر عدد آید از سپاه و
دشمن برانداگر مشتری اندر طالع بود قوی بود دلیل کند بر نیکویی حال آن شهر و
سلامتی از زیان عدو و خاصه که صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع
و نیران به تثلیث طالع یا جسد بسی طالع بود بغایت نیک بود و سعادت بود آن شهر
و اگر بجای مشتری زهره باشد همچنان حکم کن که از مشتری گفتم اهل آن شهر را طرب و شادی
بهره آید و اگر هر دو سعدین اندر تحت الشعاع بود اندر ابتدا و بیرون آمدن بود و بطالع
ناظر بود از نظر مودت این دلیل کند که بدان قوم که عدو و شهرند کمتر بیرون آرند از بس ظفر
کارشان سستی گیرد و آن دشمن را اگر انصراف قمر از عداوت بود و اتصالش بمودت
بود اهل آن شهر کسی فرستند بصلح و بدل عداوت اندیشه و عذر و دشمن بصلح اقرار کنند و
تمکین کند شرح این است آنچه یاد کردم از دشمن **فصل** هشتاد و چهارم در معرفت
آنکه رسول چگونه بود و شهر یک ده شهر اگر خواهی که بدانی که رسول بچه طبیعت است اما
خود خلقت او از طبیعت صاحب برج قمر توان دانستن و اما صورت و لشکر و نحوه
و زشتی از برج قمر توان دانست و اما چگونگی وی از کدام جنس مردم است
آنرا بچه توان دانستن یعنی برج بحق برج قمر آنچه واجب کند حکم کن و اگر خواهی که بدانی
که این رسول ناصح باشد یا نه بنگر که قمر بکدام کوکب منصرف عنه القمر با کدام کوکب متصل
به القمر هر کدام که او نیکتر باشد بصاحب آن دلیل ناصحتر باشد کوکب منصرف عنه

عنه القمران مردمانند که رسول از ایشان بیرون آید و کوکب متصل به القمران قوم ایشان که
رسول سوی ایشان میرود و اگر خواهی که بدانی که این شهر با حصار یگشاده شود بنگر
بیان عکسی که اندر وتد بنگر که بدرجهٔ طالع که رسد یا که متصل شود هم بدان روز
گشاده شود یا بعدد هر در جزو روز یا ماه یا سال اگر دلیل آن دلالت کند بر دارنر
روز کار رود و اگر بعید بود در جزو دوازده روز و سی روز بنگر بقمر هر وقتی که
از نحس منحرف شود یا صاحب رابع بدرجهٔ طالع متصل شود از نظر عداوت اهل
آن شهر را اندر آن وقت شر و شدت رسد از دشمن و اگر قمر از زحل منحرف شود
و بنحس و طالع متصل شود شدت مر اهل آن شهر را از ویرانی و منجنیق و عراده پیش
و اگر بجای زحل مریخ بود دفع و تباهی آن شهر از آتش و تیر و نیزه بیش بود و اگر بجای
مریخ عطارد بود بر طبیعت زحل بمکر و حیلتها بود و اگر طبیعت مریخ بود از حیلتها
بسوختن و تیر بود دفع و تباهی و اگر انتهاء طالع بذنب رسد یا ذنب بطالع رسد
مردمان دون و سفله را ابدان شهر دست بود و مار انداختن و کژدم و بلندیها
و چیزها بر تباه افتد و اگر خواهی که تا بدانی که بکدام ناحیت آفت رسد مر آن شهر را
بنگر بکوکب زیان کننده مر طالع را اندر کدام جهت است اگر اندر برج مشرقی بود
بناحیت مشرق بود و اگر اندر برج شمالی بود بناحیت شمالی بود و اگر اندر برج
جنوبی بود بناحیت جنوبی بود و بناحیت جنوب بود و همچنین حکم کن از جهات ربع
فلک بمشرق و جنوب و شمال و مغرب و اگر خواهی تا بدانی که بعاقبت این شهر کرا گردد
بنگر بصاحب رابع اگر صاحب طالع را مسعود کند یا طالع را از نظر مودت و
و صاحب طالع را حظ بیشتر از صاحب رابع بود عاقبت آن حرب این شهر
مر اهل الشهر را بود و مر این که گفتیم از طالع و از صاحب طالع یا صاحب رابع
مر صاحب رابع را بود و با صاحب رابع عاقبت الشهر مر دشمن را باشد و اگر نحس
کننده مر طالع را زحل باشد اندر برج خاکی و صاحب برج زحل و طالع و صاحب
طالع هم اندر برج خاکی بود و مریخ نور ناظر بود دشمنی و گرسنگی بر اهل این شهر
افتد و همه هلاک شوند و اگر این که یاد کردیم از برج خاکی برج آبی بود بیم غرق

شدن

شدن و اگر صاحب رابع سعد بود اندر خطوط خویش بود اندر برج ثابت بود و شمس
طالب حق بود و اگر نحس بود اندر برج منقلب بود ظلم متغلب طالب بود بر حق و
اگر اندر برج ذو جسدین بود و سعد بود و اندر برج آتشی بود و کار طلب کند
که حق آنکه ظاهر بود و دو گمر باطل بود و اگر اندر نهان و سر بود و اگر اندر برج آبی بود
آنچه طلب کند حق بود و باطنش خلاف آن بود متواضع بود زاهد و پارسا نمای
پدید آکننده بود و اگر اندر برج هوایی بود رابع دشمن دو مرد بود هر دو ترک
خداوند آن تدبیر را و سیاست بوند و اگر اندر برج خاکی بود مشهور بود و بعد کم
بود و رحیم دل و پارسا و نیک محضر و نیکو سیاست و با امانت بود و اگر خواهی
که بدانی که اهل آن شهر جلد و قوی و خداوند رای و استقامت باشند یا نه بنگر به
صاحب طالع اگر مستقیم باشد خداوند عزم صحیح باشند و استقامت کار و بیش بود و اگر
راجع بود خداوند عزم و اندیشه بوند و زود برگردیده و بر خداوند خویش
عاصی شوند و اگر مشرقی باشد جلد و قوی باشند و جوانان باشند و اگر مغربی
باشد ضعیف باشند و بیشتر پیران باشند و اگر اندر وتد باشد یا بجای ثابت و از آن جای
نتوانند ایشان را برکندن و اگر اندر مایل وتد باشد میانه باشند اندر قوت و
ضعف اندر سختی و سستی و اگر ساقط بود از آن جای زود برکنده شوند و بدان
جای ثبات نبود ایشان را و اگر خواهی که بدانی که شهر دشمن بیاید از کدام طبقه
بود اگر دلیل دشمن زحل باشد از مردمان هند و حبش و مانند ایشان باشند
و اگر مریخ باشد مردمان ترک و اهل ترکستان باشند و مانند ایشان و اگر شمس
باشد مردمان بابل و ایران شهر باشند و اگر زهره بود مردمان عرب باشند هم
چنین حکم کن هر هفت کوکب از اقلیم وی والله اعلم فصل هشتاد
و نهم در معرفت حال صید کردن و دلایل صید دانستن بنگر بدلیل را از طالع و از
صاحب طالع و از قمر و از صاحب ساعت هر کدام را اشهادت قویتر بود او را دلیل
[illegible] و هفتم و مریخ دلیل صید است صید خشکی و عطارد دلیل صید مرغان است و زهره
دلیل صید آبی است و مقدار بسیار [illegible] و از وسط السماء [illegible] و از صاحب

والله اعلم **فصل** هشتاد و ششم در معرفت آنکه صید یابد یا نه بنگر بصاحب هفتم و بصاحب
طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن صید و اگر اتصال نبود صید نیابد و
اگر اتصال صاحب هفتم را باشد بصاحب طالع صید بآسانی یابد و اگر اتصال صاحب
طالع را بود بصاحب هفتم برنج و تعب و مشقت یابد و اگر اتصال بوده بود بآسانی
و زود یابد و اگر اتصال از عداوه بود برنج و مشقت و الحاح اگر صاحب طالع مسعود
بود بسیار یابد و اگر منحوس بود کمتر یابد و اگر صاحب هفتم منحوس بود بسیار یابد و
اگر مسعود کمتر یابد و اگر برج هفتم ذوات اربع قوایم بود و صاحبش نیز از شکل وی بود
صید چهارپایان بسیار یابد خاصه برج خاکی و اگر برج هوایی و آتشی بود و عطارد
بوی ناظر بود و کواکب شکل وی بوی ناظر بود و صید از مرغان باشند و توان دانستن
که از کدام جنس بود ازین از باب جنس یاد کردیم و ازین صور کتاب نیز یاد کردیم
و اگر برج هفتم آبی باشد و زهره و یا قمر بوی ناظر بود صید آبی از بهایم آبی بود
یا ماهیان بود صاحب طالع و قمر ازین وتد بود صید یافته شود و ازین زایل و تر میانه تر
یابد و ازین ساقط هیچ یافته نشود همیشه بکار صید بصعود و زایر و استعلا وقت
و صاحب طالع بنگر بر صاحب هفتم را ناقص و ساقط کن تا صید یافته شود و این باب
همچون باب خصومت کردن است **فصل** هشتاد و هفتم در معرفت حال انبازی
و دیگر و بر دو دانستن دلایل انبازی وی اگر پرسد از انبازی بنگر سایل را از
طالع و از صاحب طالع و از قمر و از منصرف عنه القمر بنگر و مسئول عنه را از هفتم و
از صاحب وی و از متصل به القمر و ما جرا ما بین که میان ایشان بود و سبب کار از وسط
السما و از صاحب وی بنگر و از موضع قمر نیز بنگر و عاقبت کار را از چهارم بنگر و از
صاحب وی و الله اعلم **فصل** هشتاد و هشتم در معرفت آنکه انبازی نیک آید
یا نه و عاقبت چگونه بود و چون مسئله از همه انبازی بود که برآید و نبرآید یا نه
بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه و بنگر اگر میان ایشان اتصال قبول بود از مودت
و الفت و موافقت بود انبازی برآید و اگر اتصال قبول بود از مخالفت میان ایشان
موستی باشد و لیکن گاه گاه با یکدیگر درشتی کنند و تعصب کنند و اگر قبول نبود و
مخاصمت و منازعت بود و با یکدیگر موستی دشوار تر بود و اگر اتصال نبود دو کوکب

تا قلب جامع

یا جامع بار دالنور بنگر از وی حکم کن از نظر مودت و عداوت و از قبول و غیر قبول
چنانکه بچند جای یاد کردیم همچنان حکم کن هر دلیلی که وی را باشد آغاز جوستی و
آغاز نیکی و بدی از وی بنگر و بنگر هر دلیلی که وی موثرتر بود و ازین وتد بود و مشتری
بود یا مقبول یا مسعود بود یا مستقیم بود یا صاعد بود یا مستعلی صاحب آن دلیل نیکوتر
و راست کارتر باشد و با نصیحت و با امانت بود و دست او قوی تر باشد و هر دلیلی
که ساقط بود زبون بود و منحوس بود ضعیف ساقط بود راست کار نباشد و بی برکت
باشد و اگر مقبول نبود کار نا تمام بود و تمکینش نا روا و منحوس بود با خیانت بود راجع
بود و دروغ زن و خلاف کننده بود **قول** علی بن محمد الشریف و مصنف
این کتاب گوید بنگر ازین باب انبازی بصاحب طالع و بصاحب هفتم و عطارد و مشتری
که این دو کوکب از شکل انبازی اند بنگر بهر یکی با دلیل سایل یا بدلیل مسئول حظ و
شهادت بود بر آن جز دلیل کن و خداوند دوم و آن کوکب که ازین دوم باشد
دلیل مال سایل است و هشتم و صاحب او و کوکب عارض ازین هشتم دلیل مسئول عنه است
هر کدام دلیل که مسعود بود و مقبول بود نیکو حال بود و بدلیل صاحبش ناظر بود اگر نحس
خداوند مال بود و هر روزی بود و هر کدام دلیل مال که راجع یا منحوس یا غیر مقبول
بود و بدلیل صاحبش ناظر نبود اگر نحس کم مال و بد روزی بود و اگر ازین دوم
یا ازین هشتم کوکب غریب باشد مال سایل را مال مسئول عنه آن ازین کسان باشد
اگر برج دوم ذوجسدین باشد مال سایل با مال کسان آمیخته بود و اگر ازین دوم
و هشتم کوکب نحس بود مال کمتر باشد و بتر آنگاه بود که خداوندان دوم یا هشتم
منحوس بود یا محترق یا ازین هبوط یا بخانه خویش ناظر نبود دلیل کند بر سختی معیشت
و کمی مال و اگر نحس ازین طالع بود سایل خاین بود و اگر این ازین هفتم بود مسئول عنه خاین
بود مستعمال و اگر سعد و مسعود امین و ناصح بود و هر کدام دلیل که ازین وتد بود وی
کار ز اسینه بود و هر کدام که ساقط بود وی مجهول بود ازین کار را ندان و اگر نحس ازین چهارم
بود وقت آن بخصومت و داوری بود و اگر صاحب چهارم منحوس بود وقت بجفا و
درشتی بود و اگر سعد بود با خشنودی و امانت و اگر از یکدیگر خشنودی جستن بود و اگر
نحس ازین وسط السما بود هر دو از یکدیگر بگله باشند و خصومت افتد میان ایشان
وقت که بکار در آیند و آخر کار ایشان بزیان باشد و پشیمانی اما دلیل انبازی و بسیاری
مال از صاحب وسط السما خواندن و از اسنی و از کوکبی که ازین وی باشد و از صاحب

وسط السما با آن کوکب که اندر وی صاعد باشد سود ایشان بسیار بود و اگر شمالی بود و هابط
بود بسوی مردمان سعد نمایند و ایشان اندر زیان باشند و اگر جنوبی بود و صاعد بود
مردمان ایشان را زیان اندر پندارند و ایشان سعد اندر باشند و اگر جنوبی بود و هابط
بود همیشه زیان اندر باشند و اگر ماه اندر شرف و ترقی ابر باشد دلیل کند بر زیادت
مال و سود کرد و اندر بازرگانی و اگر ناقص بود اندر نور و سیر دلیل کند بر نقصان
مال و زیان اندر بازرگانی و حکم ماه فروتر است از باب بیشتر زیرا که حکم ماه
روز بروز پیدا آید از آنچه حاجتهایی که از او چاره نیست و همچنین خداوند دوم
و خداوند هشتم دلیل سایل و مسئول کن چون سریع السیر باشند با زیر شرف
روند بود باز سعدی پیوسته باشد خاصه که آن سعد صاحب چهارم بود سود ایشان
بسیار بود چندانکه فرزندان فرزندانرا بماند و عاقبت کار ایشان بصلاح باز گردد
و اگر سعدی نیز ناظر بود مال زیادت تر از آن گردد که گفتیم و اگر نحس ناظر بود
بکاهد آن مال را از سبب دلیل آن برج که نحس اندر وی است با اندازه قوت نحس
و نیز بنگر که برج وسط السما یا صاحب او یا کوکب هارجی اندر وی علوی باشد
ایشان اندر کار بزرگ باشند یا خطا اگر کوکب سفلی بود بکارهای خرد مشغول
شوند بنگر که اندر شرف باشند اگر کوکب علوی اندر برج سفلی بود یا کوکب سفلی اندر برج
علوی حکم آمیخته بباید گفتن اگر وسط السما برج ذو جسدین باشد یا اندر وی
کواکب بسیار باشند ایشان اندر هر کوکبی کار بازرگانی کنند و اگر وسط السما برج
منقلب باشد هر یکی بازرگانی بد نباشد که اندر بازرگانی گونه گونه گردان باشند
و اگر برج ثابت باشد از اول تا آخر بر یک گونه باشند و اگر طالع یا قمر اندر برج منقلب
باشد آن انبازی ایشان را بقا نبود و اگر اندر برج مجسده باشد انبازی ایشان با سود
و منفعت بود و صحبت ایشان با امانت و ثقه باشد و از یکدیگر خشنود باشند و اگر اندر
برج ثابت باشد انبازی ایشان با بقا و پایدار بود خاصه که آن برج آتشی
اسد بود بسیار دلیل کند بر بنای نیکو و ستایش از جهة آنکه خانه آفتاب است و روشنی بر
عالم است و اگر وسط السما برج ذو جسدین باشد صحبت ایشان دراز و پایدار خاصه
که سعدی اندر وی بود سعادت و خوبی باشد و اگر منقلب بود و سعدی اندر وی صحبت ایشان
کم پایدار بود الا که مال ایشان بر زیادت بود اگر قمر از سعدی منصرف شود و بسعدی
متصل باشد انبازی ایشان نفع و شادی و تعظیم بود مگر که آن سعد اندر هبوط بود

واگر اندر

واگر اندر شرف باشد حسن و ثنا و سعد گردد و نیکوتر باشد **فصل** هشتاد و نهم در معرفت
حال دو دوست که میان ایشان دوستی چگونه بود اگر پرسد از کسی که با وی
دوستی خواهم کردن تمام شود یا نه و اگر تمام شود چگونه بود دوستی حقیقی یا مجازی
بود بنگر سایل را از طالع و صاحب طالع و قمر و مسئول عنه را از هفتم نگر و از صاحب
هفتم و حکم کن از نظر مودت و عداوت و قبول و غیر قبول و سعادت و نحوست
چنانکه اندر باب انبازی یاد کردیم و اتصال از جهت مایل با جامع باید الیه نور
باشد بنگر که طبع و گوهر آن کوکب و این برج جهت هم بر آن طبع و گوهر حکم کن که
بر آن سبب تمام بود است آنکس که بر آن کوکب و بر آن خانه منسوبست و اگر خداوند
هفتم اندر حادی عشر باشد یا صاحب حادی اندر هفتم باشد مسئول عنه بدل عاشق
سایل بود و دوست دارد او بود خاصه که اندر یک دو جای بصاحب طالع بنظر مودت
بود و نیز بنگر که زهره و مسعود و مقبول باشند و همچنین حکم کن از صاحب طالع از یازدهم
و پنجم با اتصال صاحب هفتم و اگر زهره یا سهم ذو الحب الالف یا صاحب سهم را اندر
میان دو دلیل اتصال بود با مراعه بود یا اندر طالع بود بصاحب طالع هفتم ناظر بود یا اندر
طالع بود و بصاحب طالع ناظر بود یا اندر هفتم بود بصاحب طالع یا بصاحب هفتم ناظر
بود این همه دلیل کند بر تمام دوستی و بر آمدن مراد و همچنین حکم کن از نظر سعدان
هر کدام دلیل که اندر وتد بود وی صحبت بود در اشکال بود و هر کدام که اندر برج منقلب
بود زود سیر بود هر کدام که اندر برج ذو جسدین بود وی دو دله بود و هر کدام که مسعود بود
نیکو خو بود و هر کدام که مقبول بود سخن وی پذیرفته بود و هر کدام که صاعد بود وی دوست
قوی تر بود و هر کدام که مستعلی بود وی فتنه انگیز بود و هر کدام مستقیم بود وی نیکو خو و نیکو خوتر
خو و ناصح تر باشد و هر کدام دلیل که وی بر خلاف این صفتها بود که صفت کردیم وی
بر خلاف این بود و از نظر سعدان و نحسان و شرف و خانه و هبوط و وبال و آنچه
بدین ماند حکم کن **فصل** نودم در معرفت حال کسی که نزدیک کسی برود آنجا
یابد مقصود را یا نه اگر سایلی سوال کند گوید بنزدیک کسی میروم آنکس را آنجا نه یابم یا نه
اگر نزدیک برادر رود از صاحب سیوم و اگر نزد پدر رود از صاحب رابع نگرد
اگر نزد فرزند رود از پنجم نگر همچنین تا دوازده خانه و اگر از مرد بیگانه پرسد
یا آشنا بهفتم نگر و از صاحب بنگر که صاحب هفتم کجاست و اگر اندر وتد بود آنکس

بخانه بود و اگر اندر مایل وتد بود اندر نزدیک خانه و بجای وی یابد و اگر ساقط بود از خانه
دور در رفته باشد و بجایی دیگر باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد بود و صاحب هفتم اندر
مایل وتد یا ساقط بود و بطالع خواهد آمدن یا بدرجهٔ طالع یا بصاحب طالع ناظر
بود پیش از آن که سایل نزد آن کس رود آن کس خود بیاید و اگر صاحب طالع ساقط
بود یا مایل و صاحب هفتم اندر وتد بود ناظر یکدیگر باشند سایل نزدیک آن کس
برود آن کس را بیابد آنجا و اگر دو دلیل ساقط بودند یا مایل بودند یکدیگر ناظر باشند
یکدیگر را اندر راه اندر یابند و اگر ناظر نباشند یکدیگر هر دو دلیل یکدیگر را نیابند و نه
بینند اگر پرسد که نزد آن کس بروم چگونه بود حال من با وی و از وی منفعت باشد
یا نی اگر خداوند طالع اندر آن برج که هست مقبول بود یا موافق طبع خویش یا صاحب
هفتم مقبول بود و مسعود بود به نزد آن کس وی را قبول باشد و از وی منفعت و نیکویی
یابد و بر مراد روی شاد شود و اگر چنین باشد مقبول نباشد و مقصود حاصل نشود و
بمراد روی شاد نباشد البروج الثالث من الطالع **فصل** اول در میراث
اگر میراث یابد یا نه اگر پرسد که از میراث بهره خداوند طالع و ماه هر کدام قوی تر باشد
و بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر دلیل بخداوند هشتم متصل باشد این میراث
بیابد بجهد و بطلب و اگر صاحب هشتم متصل باشد بدلیل طالع مال بیابد بی رنج و تعب
و بآسانی یافته شود و اگر اتصال ممزوج بود نیز آسان تر و بهتر باشد و بخوشی یافته
شود و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود بیابد برنج و طلب و عنا و مشقت خاصه
که قبول بود یا اتصال نیز بهتر باشد و اگر صاحب هشتم نحس نباشد یا اندر وتد بود یا
با خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود اندر جستن میراث او را عقوبت رسد و هول
با فزع و اگر هر دو نحس خداوند طالع نزدیک باشد باحتراق وی را [illegible]
از میراث یافتن و بهتر آنگاه بود که خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند هفتم
ساقط بود و نیز بهتر آنگاه بود که میان این دو کوکب اتصال از مودت بود و باز
بنگر اگر خداوند چهارم با آن ستاره که اندر چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع
یا بخداوند دوم بی شک این میراث یافته شود و اگر خداوند طالع با ماه پیوسته باشد
بسوی خداوند چهارم بهر است وی را آسانی برسد و اگر خداوند طالع بمقابله باشد با خداوند

چهارم

چهارم سال مال خویش نفقه کند اندر عمارت اگر میان ایشان اتصال نیکو باشد و کوکبی که
نور دگر کند یا جمع کند یا نقل کند از وی حکم کن بر یافتن میراث بدست متوسطان
دوم در معرفت آنکه غایب یا حاضر زنده است یا مرده اگر
پرسد که فلان کس غایب است مرده است یا زنده و این حکم نیز بر حاضران توان
کردن بنگر بخداوند طالع اگر اندر هشتم بود یا اندر چهارم اندر این دو جایگاه
اگر منحوس بود یا بهبوط یا محترق بود این مرد مرده باشد خاصه که منصرف اگر اندر
نور نحس باشد یا اتصال بکوکبی که خواهد مردن اگر ماه متصل باشد بصاحب موت
یا بدان کوکبی که اندر بیت الموت باشد این مرد مرده است و اگر ماه بصاحب خداوند
چهارم متصل باشد یا بآن ستاره که اندر چهارم باشد و منحوس باشد این مرد مرده
باشد و بر زیر زمین اندر کرده باشد بدان جایگاه که طبع برج چهارم است و اگر در
میان خداوند طالع اندر هشتم باشد و خداوند هشتم نزدیک درجهٔ طالع بود این
مرد مرده باشد و با این دلیل نیز اگر صاحب ساعت اندر هشتم باشد یا اندر چهارم بود
یا ماه اندر هشتم یا اندر چهارم بود یا ماه بکوکبی متصل شود که زیر زمین است این کس
مرده باشد و اگر خداوند طالع اندر دوازدهم باشد و منحوس باشد و ماه بخداوند هشتم پیوندد
یا بخداوند چهارم پیوندد یا بدان ستاره پیوندد که اندر هشتم یا اندر چهارم بود
نور ستارگان سعد از خداوند طالع ساقط بود بشعاع نحس پیوسته بود او را
دشمنان کشته باشند و همچنین اگر کوکب نحس اندر وتد باشد و ماه از نحس باز
گردد و بنحسی پیوندد خاصه آن نحس اندر چهارم بود یا هفتم و همچنین اگر از خداوند
چهارم منصرف شود و بخداوند هشتم متصل شود یا از خداوند هشتم باز گردد و بخداوند
چهارم متصل باشد مرده باشد اگر خداوند حد طالع کوکبی باشد نحس و آن کوکب باشد
خداوند هشتم باشد و ماه از وی باز گردد و بدرجهٔ طالع پیوندد خبر آید از مرگ
وی و همچنین اگر باز گردد از آن ستاره که اندر هشتم است یا اندر چهارم است
و بخداوند نهم متصل شود یا بآن ستاره که اندر نهم است خبر مرگ بر راه اندر باشد اگر صاحب
طالع اندر چهارم راجع بود یا اندر هشتم راجع بود یا منصرف بود از صاحب موت بر جهت
زنده باشد و اگر با این همه رجعتش بدرجهٔ احتراق بود یا بدرجهٔ هبوط یا بدرجهٔ نحسی
دلیل مرگ بود و اگر دلیل اندر تحت الشعاع بود و صاحب هشتم نحس بود بس مرده باشد

واگر دلیل عطارد بود و از آفتاب بجای دور بود و نحس بر وی بنگرد دلیل کند بر مرگ
و همچنین زهره و سهم السعادت اندر هشتم طالع بود و نحسها با ایشان بنگرند آن
نیز دلیل کند بر مرگ و خداوند طالع و ماه چون مقابل یکدیگر باشند و ستارگان سعد بایشان
بنگرند آن نیز دلیل کند بر مرگ اندر غریبی و خداوند سهم السعادت زیر نور آفتاب
باشد یا میان دو نحس باشد آن نیز هم دلیل مرگ باشد و اگر ماه تمام نور بود و مریخ
اندر برج دهم وی باشد و ستارگان سعد اندر وی ناظر نباشند آن نیز دلیل مرگ
و چون ماه اندر درجه چهارم باشد با مریخ و خداوند طالع ساقط بود و سعدان بوی
ناظر نباشند همچنین آن نیز دلیل مرگ بود و عطارد چون مقابله ماه بود و ستارگان
نحس بر و ناظر نباشند یا با او باشند آن نیز دلیل مرگ است بگذار درجه قمر یا درجه
هشتم حیله کن و از طالع تعلق هر کجا برسد اگر چنان بود که حد نحسی بود یا از حد مقابله
نحسی بود یا برج نحس بود آن کس مرده بود و همچنین اگر خداوند مقابله این سهم
نحس بود یا نحس بود و بنگرد دلیل کند بر مرگ **فصل** سیوم در معرفت
آنکه بچه بسبب مرده است اگر پرسند که بچه بسبب مرده است بنگر بخداوند طالع و ماه
تا کدام دلیل گردد بر مرگ و اگر دلیل زیر شعاع باشد مرگ وی از گرمی بود و از درد
نهانی و اگر دلیل منحوس بود از زحل و زحل اندر مثلثات آتشی باشد از جایی
بلند افتاده بود و مرده بود و اگر در مثلثه خاکی بود از سودا بود باشد مرده و اگر
اندر مثلثه بادی بود یا اندر وسط السما بود از دیوار بلندی سر افتاده بود و مرده
باشد و اگر اندر وتد بود از اوتاد طالع هم از جای بلندی آویخته باشد و اگر
اندر سرطان بود یا اندر مثلثه وی از غرق شدن آب مرده بود بنگر اگر زحل
صاعد بود از عقرب بود و اگر دلیل را مریخ منحوس کرده باشد و مریخ اندر مثلثه آتشی
بود دلیل کند که زیر پای ستوران مرده باشد یا در دکان بخورده باشند یا از
گرمی و علت صفرا مرده باشد و اگر اندر مثلثات خاکی باشد از بلندیها افتاده
باشد و اگر اندر مثلثات جوزا باشد از خون و صرع و یرقان مرده باشد
یا بشمشیر کشته باشند و اگر مریخ اندر وسط السما بود بدار کرده باشند و اگر اندر
مثلثات آبی بود اندر آب مرده بود یا آن چیزها که اندر آب باشند بخورده باشند

یا از آب

یا از آب که فتح مرده باشد و اگر بهر دو نحس بر دلیل گرد آمده باشند از خفه و الم و بیمار
مرده باشد و اگر خداوند طالع محترق باشد و ماه با مریخ مرگ وی از گرسنگی
بود یا اندام بود و اگر ماه مقابله آفتاب بود و تربیع مریخ یا مقارنه آن
بود و آفتاب با راس بود یا با ذنب بد اگر اندر جنگ گاه کشته شده باشد یا
مردمان بسیار و اگر آن نحس که دلیل مرگ بود باشد اگر اندر طالع بود مرگ وی
اندر بیماری بود ده باشد و اگر اندر دوم بود از جهت مال کشته بود و اگر اندر سیوم بود
از جهت اخوان یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود و اندر چهارم از جهت آبا و
حبس و ضیاع مرده بود و اندر پنجم بود از جهت طعام و شراب و عشق و لذت
و فرزندان مرده باشد و اندر ششم از جهت بندگان و بیماری و مصالحت مرده بود
و اندر هفتم از جهت زنان و بنا زنی و فحش مرده بود و اندر هشتم از جهت زهر
دادن یا میراث و مانند وی مرده باشد و اندر نهم از جهت سفر و علم و دین و
دیانت مرده باشد و اندر دهم از جهت کار و پیشه و عمل سلطان مرده بود و اندر
یازدهم از جهت دوستان و عاشقی و امید و از جهت مال سلطان مرده بود و
اندر دوازدهم از جهت ستوران و از حسود و دشمنان مرده بود و بدانکه هر
وقت که نحس بود دلیل آن کار وی ضرر بوی خویش بود و اگر دلیل با کوکب نحس
بود و هلاک وی بر دست وی باشد اسباب مرگ و از اتصال و نظر
نیز حکم کن **فصل** چهارم در معرفت آنکه حال سایل چگونه بود بعمر که اگر سایل
از مرگ خویش پرسد بنگر بخداوند هشتم یا آن ستاره که وی نحس است که اندر
هشتم باشد و قمر و خداوند طالع و کوکب بنگرند و ستارگان سعد از وی دور باشد
این کس بمیرد و آن وقت که خداوند طالع بدرجه نحس رسد یا آن نحس بدرجه خداوند
طالع رسد یا بدرجه طالع رسد بیشتر هم بمیرد و اگر آن نحس ببرج چهارم بود مرگ وی
پنهانی بود و اگر اندر وسط السما بود مرگ وی آشکاره بود و اگر اندر هفتم بود مرگش نیز بسبب
بود از سبب حرب یا زنان اگر اندر طالع بود آنجا میرد که زاده بود یا از آن بیماری
میرد که از شکم مادر آورده بود و اگر زحل اندر وسط السما بود اندر برج آبی و خداوند طالع
اندر چهارم بود یا اندر برج هفتم اندر آب غرقه کرده بمیرد و اگر زحل صاعد بود مشتری
بود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد یا اندر وسط السما بود مرگ وی بر سر دار بود خاصه
اندر برج جوزا و اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع بود و ماه بدرجه طالع نگرد یا آفتاب

موت بدرجهٔ طالع نکرد یا شعاع نحسان بدرجهٔ طالع رسد این کس بمیرد و همچنین اگر
خداوند طالع ساقط بود از وتد از صاحب چهارم منصرف بود و بصاحب هشتم متصل
شود و ماه اندرین میان نحسی متصل شود این کس بمیرد و اگر خداوند طالع اندر وبال
دو نحس بود از آن دو نحس یکی خداوند هشتم بود یا چهارم یا هفتم خاصه این نحس
که هشتم خداوند طالع بود و قمر او را بود دلیل مرگ بسایل بود و اگر آفتاب و ماه با راس
و ذنب باشند و صاحب طالع بتربیع ایشان بود یا خداوند طالع با راس یا ذنب
باشد و ماه و آفتاب بمقابلهٔ طالع باشد اندر دست غوغا کشته شود و این دلیلها آنگاه
درست باشد که سعدان از وی ساقط بود نظر و شعاع و تجید و اگر خداوند طالع بوتد
خویش نزدیک بود مشکل و [illegible] همچنین هم سیر [illegible] شد بود و همچنین نیز اگر خداوند چهارم
بوتد خویش رسیده باشد مرگ وی بسختی زشت باشد خاصه که نحس پیوسته بود و اگر خداوند
دوم کوکب نحس بود اندر وتد و خداوند طالع از صاحب هشتم منصرف بود و بتربیع
و مقابلهٔ خداوند دوم اتصال کند و همچنین اگر خداوند دوم بخداوند هشتم پیوندد
مرگ این مرد از گرسنگی بود خاصه که آن نحس زحل بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر
برجهای ساقط بود این نحسها که یاد کردم مرگ وی اندر گنجها و سیخولها بود و بطبع آن
برج و اگر برج آبی باشد مرگ وی نزدیک آب بود و اگر خداوند طالع از تربیع
مریخ باز گردد و بمقابلهٔ زحل رود و قمر زحل را بود او را بمقابله اندر آید خاصه که
اندر برج خاکی بود و اگر از مقابلهٔ زحل باز گردد بمقارنهٔ مریخ پیوندد و قمر مریخ
را بود او را آتش اندر زند خاصه که بعوق زمین بود و ماه نیز اندر برج منقلب
بود سوی آن کوکب پیوندد که اندر وسط بود و آن کوکب خداوند هشتم بود یا کوکب
نحس از دیوار فرو اندازند و اگر ماه اندر برج ذو جسدین بود او را بمنجنیق یا مانند
منجنیق با آتش اندر اندازند این دلیلها که گفتم باندازهٔ طبع حکم کن و اگر از آفتاب باز گردد
و بمریخ پیوندد و یا از مریخ با آفتاب پیوندد دلیل مرگ وی سوختن بود خاصه آنگاه
که ماه بنحس پیوندد و از آفتاب باز گردد و بمقابلهٔ زحل پیوندد و یا از برج خاکی
به آبی پیوندد و از آبی بخاکی پیوندد مرگ وی از سرما بود و اگر این دو نحس را یک
جای بود و خداوند طالع میان این دو نحس بود مرگ وی از جنس بود خاصه
که اندر چهارم بود یا دهم [illegible] باشند و اگر نحس اندر برج سباع بود و خداوند طالع
زیر وی بود و ماه بتربیع کوکب بود یا بمقابله اندر برج سباع و شعاع کواکب سعد و نظر شان

ساقطا بود

ساقط بود مرگ وی از سبب نخچیران بود خاصه که مریخ اندر برج اسد بود و اگر این دلیلها
که گفتم اندر برج آبی بود مرگ وی بسبب حیوان آب بود و همچنین اگر برج چهارم آبی
بود به نزدیک [illegible] های [illegible] بمیرد و با این دلیلها که یاد کردم ماه اندر حمل بود یا اندر
جوزا سایل را [illegible] خاصه که خداوند طالع با دبران بود یا آن کوکب که مانند دبران است
چون راس الغول و سهای سرطان و این آنگاه درست بود که مریخ اندر جوزا
بود و ماه اندر حمل و اگر خداوند طالع اندر دوم بود با ذنب یا ماه اندر عقرب
بود با ذنب عطارد و را اندرین میان شهادت بود و سعدان از وی ساقط
بود یا مریخ با ذنب بود و عطارد با وی یار بود یا خداوند طالع با ذنب بود این کس
بر [illegible] کشته شود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و با برج هشتم عقرب بود و ماه از
زحل باز گشته بود و بمریخ پیوندد و یا از مریخ باز گردد به زحل پیوندد یا مریخ اندر هشتم بود
و زحل بر وی مستولی بود مرگ وی از قصاص بود یا خویشتن بکشد و اگر زحل اندر دوازدهم
بود با اجتماع کواکب اندر وی بود خداوند طالع نیز اندر وی بود یا خداوند طالع اندر وی بسوی
کواکب بتربیع یا مقابله پیوندد خویشتن را خفه کند بهر دلیلی که اندر دوازدهم بود و
و نحس پیوسته بود آن دلیل از سبب شغل بود یا خویشتن خفه کند که ماه و آفتاب
اندر اجتماع کرده باشند و اگر خداوند طالع اندر شرف خویش بود و کوکبان سعد هم شعاع
هم نظر از وی ساقط بود و نحس بخداوند طالع پیوسته بود یا بسوی درجهٔ طالع رود
بود مرگ وی بر تخت بود یا اندر دولت و اگر اندر هبوط بود مرگش اندر ذل و خواری
بود و اگر اندر مثلثه بود مرگش نزدیک اهل بیت خویش بود و اگر اندر خانهٔ خویش باشد
مرگش اندر شهر خویش یا اندر خانهٔ خویش باشد هر کوکبی که وی دلیل مرگ باشد اگر اندر
برج آتشی باشد سبب مرگ از گرمی و خشکی بود و اگر اندر برج بادی بود سبب از گرمی و
تری باشد و اگر اندر برج خاکی باشد سبب از سردی و خشکی و مانند این بود و اگر اندر برج آبی
بود سبب سردی و تری و بلغم بود و اگر دلیل مرگ مریخ بود و مریخ محترق باشد بر دست
ملک کشته شود و همچنین اگر آفتاب اندر حمل بود و با مریخ و زحل مقابله ایشان بود یا
آفتاب با زحل باشد و مریخ بتربیع ایشان بود ملک را بکشند قول علی بن
محمد الشریف و مصنف این کتاب گوید اگر قمر اندر تحت الارض بود یا بکوکب متصل

اندر تحت الارض و قمر باز کوکبی منحوس پیوسته اندر مسئله حرکت دلیل حرکت باشد و اگر متصل فوق
الارض باشد حرکت نباشد و اگر نیز بنحس مقارن باشد که نظر از سعدان دلیل حرکت
بود و همچنین اگر قمر با مریخ بود اندر تحت الارض دلیل حرکت باشد و اگر سهم السعاده
با نحوس باشد اندر چهارم یا ششم یا دوازدهم و سعود ساقط باشند از نظر و شعاع دلیل
حرکت باشد و بنگر بخانه هشتم و صاحب او و صاحب طالع و اتصال ایشان بیکدیگر
اگر میان ایشان اتصال بود یا خداوند هشتم اندر طالع بود یا خداوند طالع اندر
هشتم و سعود ساقط بود از نظر و شعاع دلیل کند بر کوتاهی زندگانی عمر صاحب هشتم
اندر اوتاد بود است خاصه اندر عاشر و اگر اتصالات آن بود و صاحب هشتم اندر
طالع بود و یا صاحب طالع اندر هشتم بود بزیر نور آفتاب دلیل کوتاهی زندگانی
بود و انجام عمر و اتصال صاحب هشتم بصاحب طالع نا ستوده است خاصه که صاحب
طالع را نحسی اندر پیش بود که بدو خواهد پیوستن الکه دلیل کند بر کمی بقاء او و
زودی فنا و انجام عمر و اگر خداوند طالع متصل شود با ستاره راجع این دلیل
کمی عمر است خاصه بنحس یا بصاحب تاسع منحوس بود یا اندر تاسع بود یا صاحب تاسع
اندر طالع بود قول بطلیموس و بطلیموس گوید که اگر مسئله از دو تن باشد که
کدام زنده است و کدام مرده طالع اول را کن و هفتم دوم را و بنگر بصاحب هر دو
برج که کدام از ایشان بصاحب هشتم برج خویش متصل باشد حکم کن بر مرگ صاحب آن
دلیل و اگر نبود و نه اجتماع هر کدام که اندر خانه هشتم بود از برج خویش یا صاحب هشتم
وی اندر طالع عشر بود یا اندر رخانه و خداوند خانه مرگ بود دلیل کند بر مرگ النحس
و همچنان حکم کن که بر ذکر شد فصل پنجم در وصیت کردن که پایدار بود یا نه
بنگر بطالع و قمر اگر اندر برج منقلب باشند آن وصیت پایدار نبود و زود از حال خویش
برگردد و بدان وصیت کار نکنند و تباه شد آنگاه بود که خداوند طالع و خداوند برج قمر
منحوس باشد و بجای خویش ناظر نباشد اگر قمر تربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ اندر اوتاد باشد
دلیل کند بر باطل شدن وصیت و دروغ وی یا بدر رفتن آن وصیت نامه را و اگر زهره
ناظر بود وصیت نامه باطل شود از جهت زنان که بدو وصیت کنند و اگر طالع برج ثابت بود
و صاحب طالع و قمر نیز هم اندر برج ثابت باشند و قمر متصل سعدی بود و بنظر السعد

اندر برج

اندر برج ثابت آن وصیت پایدار بود و ثابت بود و اگر طالع و اوتاد و دلیل ساقط باشد از
نحسان و صعود اندر وی بود خاصه اندر برج ثابت و صاحب طالع را قمر سعد
باشد مقبل و قوی بود بجز دوم و هشتم دلیل کند بر بقای آن وصیت کننده و اگر صاحب
طالع اندر هفتم باشد یا اندر وتد الارض دلیل کند بر کمی بقا و ثبات البرج التاسع

البرج التاسع

من الطالع وما فیه من المسائل فصل اول در معرفت دلایل
اسباب سفر و اگر از سفر برج طالع و صاحب طالع دلیل سایل است و برج نهم و
صاحب او و مریخ دلیل سفر است و همچنین سهم السعاده و صاحب ساعت و خانه
سیم و صاحب خویش دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفر است و راه و ولایت
و جایگاه قمر منزل و ولایت و هفتم یا صاحب هفتم و آن کوکب که اندر هفتم است
دلیل آن زمین است که مقصد آن جای کرده است نیز و همچنین سهم السعاده
و خداوند او دلیل مقصد است و طالع و صاحب طالع و آن کوکب که اندر طالع است
دلیل آن زمین است که اندر ولایت و برج دوم و صاحب دوم دلیل اندر آمدن
ولایت بران زمین مقصد و دهم صاحب دهم با آن کوکب که اندر دهم بود دلیل
حاجتهای ولایت و چهارم و صاحب چهارم و آن کوکب که اندر چهارم است با صاحب
برج قمر دلیل عاقبت کار است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل
بران ماجراها که بروی گذشته است از این حادثه که سفر نیت کرد و سفر از چه جهت
و از چه سبب بر سفر گشت و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل است بران کار
که وی را اندر پیش خواهد آمدن از سفر و وقت آمدن وی از سفر از شمس بنگر و از
هر جانب او و محل قمر از شمس بنگر بدین مواضع دلیلان هر کجا سعدی بینی با نظر
سعدی یا شعاع او دلیل سعادت باشد بدان جایگاه هر کجا نحسی بینی با شعاع
یا بنظر تباهی و رنج و بدان جایگاه باشد فصل دوم در معرفت آنکه سفر
تمام شود یا نه و چگونه بود به نیکی و بدی اگر پرسد از حال سفر که تمام شود یا نه و راه
یا باز ماند بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر نهم باشند یا با صاحب نهم متصل باشند یا کوکبی
که اندر نهم باشد متصل بود دلیل کند بر سفر و لکن بر مراد دل سایل باشد خواهد رود و
خواهد نه و اگر صاحب طالع اندر نهم بود یا آن کوکب که اندر نهم بود متصل شود بصاحب

طالع یا بکوکبی که اندر طالع بود متصل شود سفر بود یا جاره یا حوائج سایل و اگر اتصال
بمودت بود سفر آسانی بود و اگر اتصال از عداوت بود بدشواری و رنج این سفر
شود و اگر سعود و مقبول باشد این سفر مبارک بود و اگر منحوس و غیر مقبول بود
سفر بد بود و اگر دلیلان بیکدیگر متصل نباشند و کوکبی نور نقل کند یا جمع کند یا نور
رد کند میان این دو دلیل دلیل کند بر سفر آن سبب آن کوکب قبل از رجاع
بار دالنور و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع بکوکبی گران متصل باشند و آن کوکب
بخانهٔ نهم یا بطالع ناظر باشد دلیل سفر بود و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکبی متصل شود
اندر وتد سفر نکند و اگر هر دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند و نحس غریب اندر طالع
بود و صاحب طالع منحوس کند یا صاحب تاسع را از سفر باز دارد و نتوان اندر رفتن
و باز ماندن از جهت آن کوکب غریب باشد و طبع برج و اگر صاحب طالع بصاحب
نهم متصل شود و با مقارنه یا تربیع یا مقابله بنحسی اتصال کند شر و بلا بیش
بعد از آن سفر بنگر که صاحب کدام برج است از طبع و گوهر آن برج شر
بیش آید و اگر صاحب نهم اندر وتد باشد سفر سخت نزدیک بود و همچنین اگر
صاحب طالع ساقط بود یا بآخر برج سفر نزدیک بود و اگر قمر بر خویش نگرد
اندر نهم یا سیوم و اندر موضع خویش قمر غریب بود دلیل کند بر زود سفر و اگر قمر
اندر وتد بود بیرون رفتن سخت زود بود و اگر صاحب نهم یا صاحب سیوم اندر
موضع غریب باشد هم سفر بود یا اتصال قمر با ایشان یا صاحب طالع و صاحب نهم اندر
اوتاد بود دلیل تعویق سفر بود و اگر صاحب طالع زحل بود و زحل اندر خانهٔ خویش
باشد یا اندر وتد بود سفر نکنند و اگر اندر وتد نبود سفر باشد بعنا و دشواری
و دیگر اتصال و انصراف قمر از نحوست بود دلیل سفر بود و دیگر اتصال و انصراف
تربیع و مقابله بود مقام و دلیل کند اتصال قمر بزحل و زحل اندر وتد بود یا ساقط
بود دلیل کند خاصه بتربیع سفر نکنند اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر بود دلیل
سفر بود و لیکن با شدت و هول و دیگر اتصال مودت سفر زود بود و اگر دو
کوکب بود از درجهٔ وسط السماء زایل گشته بخانهٔ نهم و قوی باشد سفر دلیل نکند

تا آنگاه

تا آنگاه که اندر طالع رسد زاخطی نبود یا خود قمر بود یا مریخ یا صاحب ساعت
یا صاحب سهم السعادت بود دلیل نکنند بر سفر اگر صاحب طالع یا صاحب نهم
مقارنهٔ صاحب رابع بود مقام بود و سفر نکنند و همچنین اگر قمر اندر چهارم بود
یا صاحب چهارم مقارنه بود یا صاحب طالع اندر رابع یا اندر وسط السماء بود یا
اندر طالع بود یا اندر سابع بود سفر نکنند اگر اندر چهارم کوکبی باشد و مر آن کوکب
را اندر طالع نصیب بود سفر نکنند تا مادام که آن کوکب از آن برج تحویل کند
اگر قمر یا کوکب راجع متصل باشد سفر تمام نشود تا آنگاه که صاحب طالع مستقیم نبود
و هر وقتی آن کوکب که دلیل کرد بر سفر راجع بود دلیل بازآمدن بود و اگر مستقیم
اول بود باز آید و اگر مقیم ثانی بود باز ماند و یا زود رجعت شود و سفر کرده شود
و اگر طالع برج ثابت بود و اندر وسط السماء کوکبی باشد که دلیل کند بر سفر کار
کند سفر را باز ماند خداوند طالع راجع بود سفر باز ماند مگر که شهادت سفر
قویتر بود آنگاه سفر کرده شود و صاحب نهم راجع بود سفر باز ماند یا بجای دیگر
سفر کرده و یا از نیمهٔ راه باز گشتن بود تا آنگاه که صاحب طالع را دلالت
دیگر افتد از جهت سفر آنگاه دلیل کند بر سفر والله اعلم

فصل سیوم

در موقف که اندرین خانه خطر بود یا نه اگر پرسد که اندرین سفر مرا هیچ گزندی و خطر
بود مگر بصاحب طالع و بصاحب نهم اگر اندر طالع کوکبی باشد منحوس یا کوکبی بود که
صاحب هفتم و صاحب طالع را منحوس کند تباهی و خطر و شر از طبیعت و از جوهر
آن کوکب و آن خانه بود مثلا اگر آن کوکب نحس کننده صاحب ششم بود بیمار
بود و اگر صاحب دوازدهم بود بند و زندان بود و اگر صاحب هشتم بود مرگ
بود و اگر سعد شعاع افکنده باز راحت پدید آید اگر صاحب دوازدهم و صاحب
هشتم بود دلیل بیم و ترس بود از دزد و دشمن اگر از طالع ناظر بود
بکشتن و اگر از دوم ناظر بود مال برود و همچنین تا دوازده خانه اگر کوکب
نحس کننده مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب نهم بود پیش از بودن سفر
عارضه باز خورد که باز ماند و اگر پس از اتصال اولا سفر بود تباهی در میان راه

باشد اگر نحس اندر طالع بود مشغولی از جهت تن و جان بود و اگر اندر وسط السماء بود
از سلطان یا از کار دیشه بود و اگر اندر هفتم باشد دل مشغولی اندر آن زمین
باشد که قصد آن کرده است و اگر اندر چهارم بود حایل اندیشه کند که نتواند از سفر
بیرون رود و همچنین اگر کوکب نحس بود و سیر طالع را از دلیل سفر قطع کند اگر کوکب
سعد قاطع باشد یا بازماندن سفر خیر و نیکوئی باشد و اگر نحس باشد بازماندن سفر
تباهی و مخاطره گاه باشد بنگر آن کوکب قاطع صاحب کدام برج است از حوز و طبع
آن برج کوکب چنان که صفت کردم **فصل** چهارم در معرفت اگر خطر
باتباهی بود آن منزل باشد اگر گردد دل مشغولی و خطر اندر راه باشد یا اندر منزل
یا اندر مقصد یا بکدام جای بود اگر نحس از درجه طالع بود تا چهارم مخاطره از نخستین
منزل بود تا آنگاه که روی نهاده است و از چهارم تا هفتم همچنین مخاطره اندر راه
باشد بنزدیک مقصد و اگر نحس از درجه هفتم تا درجه وسط السماء بود مخاطره
بوقت بازگشتن بود و از نخستین منزل که از مقصد بیرون آید و اگر از درجه
وسط السماء بود تا درجه طالع مخاطره بوقت بازگشتن باشد که بنزدیک شهر خویش
رسیده بود و همچنین حکم از درجه صاحب طالع تا بود درجه نخستین
نخستین منزل خطر بود تا صد و هشتاد درجه بنزدیک مقصد راه اندر خطر بود
و از صد و هشتاد درجه تا دویست و هفتاد درجه و اگر نحسی بود خطر اندر باز
گشتن بود و منزل اول از مقصد و تا هر دو روز نزدیک شهر خویش خطر بود و
همچنین قیاس کن از درجه ماه تا درجه نحس که صفت کردم بهر ربعی و اگر کار
نحس سعد باشد دولت چند وقت در منفعت باشد **قول** [illegible]
و مصنف این کتاب گوید بنگر تا سفر چند فرسنگ است بر دوازده برج قسمت
تا هر برجی را چند فرسنگ رسد اگر دلیل سفر نحس فاسد شود بنگر از درجه طالع
تا درجه نحس چند برج باشد بچندان فرسنگ رسد مخاطره بود و اگر سعد باشد
بدان فرسنگ برسد سعادت و شادی و منفعت باشد و همچنین دلیل گیر از درجه
صاحب طالع و از درجه قمر تا نیکی و بدی راه دانسته باشد بسعد و نحس و اگر این

نحس اندر

نحس اندر حمل باشد و مثلثات او آفت اندر کوهها و اگر اندر مثلث خاکی بود آفت اندر
دهها و کشت زارها باشد و کوه یا پهنا و خاک تر ده ها و اگر اندر مثلثه بادی
بود آفت اندر رودها و بیابانها و صحراها و درختستانها اندر ... و اگر اندر مثلثه
آبی بود آفت اندر آبها بنزدیک دریاها یا آبها و مرغزارها و اگر آن نحس اندر خانه
یا شرف خویش باشد آفت بدان جایگاه رسد که آن جای منسوب بود بدین کوکب
نحس و اگر بجای سعد نحس بود منفعت و خیر و شادی بدان جایگاه بود که آن
سعد را بچنین و بتر نحس آن بود که ماه اندر طالع باشد یا بدرجه طالع نزدیک
نزدیک بود و نیز بتر آنگاه بود که طالع عقرب بود این نحس را راه اندر گشته
شود و هلاک شود و هیچ گونه قبول نگردد کار وی که نحس ها مر او را گرد اگرد بگیرد
فصل پنجم در معرفت اگر این مسافر بیرون رود از چه سبب وجه
پیش آید او را اگر ماه یا صاحب طالع از زحل یا عطارد مقابل بود قصد سفر کرده
بود و اگر سعدان یا صاحب نهم بود این فرمان آسیار بیرون رفته بود بنگر
تا صاحب طالع و نهم هر کدام که قوی تر باشد دلیل وی است اگر دلیل از زحل منصرف
باشد از مقام گریخته رود یا پنهان رود و اگر از مریخ منصرف بود گریخته باشد یا بخواهد
گریختن و اگر از شمس منصرف باشد از سبب سلطان رفته بود و اگر از زهره منصرف
بود از جهت زنان رفته باشد و اگر از مشتری منصرف باشد از جهت علما و وزرا و
قضات بیرون رفته باشد و اگر از عطارد منصرف بود از جهت علم و تجارت
و عمال بیرون رفته باشد و اگر انصراف از نظر مودت بود از دوستی بیرون
رفته باشد و اگر از عداوت بود و خط بتعصب و ستیزه بیرون رفته باشد
و اگر اتصال قبول بود بخشنودی بیرون آمده و اگر غیر مقبول بود نا خشنودی
بیرون آمده باشد اگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود از کوکبی که صاحب برج
ماه است یا صاحب برج یا صاحب طالع از شهر و از خانه خویش بیرون رفته
بود و همچنین چون ماه از زهره بازگردد که صاحب شرف ماه است از شهر و از جایگاه
عز و دولت خویش بیرون رفته بود و همچنین اگر از آن کوکب بازگردد که اندر

شرف ماه بهت یا اندر شرف خداوند طالع از خانه و ماه خویش رفته بود و از نیکو بر
بیرون رفته باشد و اگر ماه از صاحب هبوط خویش منصرف شود یعنی مریخ یا کوکبی
که اندر هبوط ماه بود یا اندر هبوط خداوند طالع بود این کس از بلا و محنت و
آفت و نحوست بیرون رفته باشد و همه کواکب را برین قیاس حکم کن و اگر ماه یا
خداوند طالع از صاحب نهم و سیوم منصرف گشته باشد یا از کوکبی که اندر دو خانه
باشد یا از کوکبی راجع از نیمه راه باز گشته باشد و پیوستن ماه و خداوند طالع بکوکب
راجع از نیمه راه باز گردد و ماه دیگر که خداوند طالع یا ماه بکدام کوکب متصلست
انچه بخواهد بودن از وی حکم کن اگر آن کوکب اندر خانه قمر یا سیم یا اندر خانه صاحب
طالع یا اندر شرف قمر یا شرف صاحب طالع بود بگوی که بزمین یا بشهر خویش برود
یا بخانه خویش و اگر اندر منکد باشد بجای رفتن آنجا بوده باشد باید آنجا رو بیرا موفقی
بود و اگر بزحل متصل بجز باحث پنج روزه بتن بود در وکار رستی و اگر بمشتری بود با
وزرا و فقها و علما باشد و اگر با مریخ بود صحبتش و کار وی با لشکریان بود و اگر با
آفتاب متصل بود با ملوک باشد شغل وی و اگر بزهره بود بزنان و بزادان بود و اگر
بعطارد بکتاب و عمال بود شغل وی و اگر آن کوکب متصل به القمر یا صاحب طالع
بود متصل بود اندر خانه و شرف خویش باشد مسافر بنزد کسی اهل آن شهر رود و
بنزد کسی از ایشان معروفی بود و اگر اندر منکد بود غریب بود و لیکن متوطن
آنجا باشد اگر آن کس که مسافر بود برود و اگر اندر برج غریب باشد و برج ثابت بود
آن کس از آن جای برود و بشنده بود و اگر برج منقلب بود آن کس مسافر بود بی
رود غریب بود و آمد و شد دارد و آینده و رونده بود بهر جای و اگر برج ذو
جسدین بود بجای بشنده بود و اگر راجع بود آنجا متوطن نبود از آنجا
باز آمدنی بود و اگر مستقیم باشد پای دارنده بود و اگر اندر وتد بود معروف
بود و اگر ساقط بود مجهول بود و اگر اندر وسط السما بود و سلطان بود و اگر اندر
دوازدهم بود یا ششم بود از بندگان و فرومایگان بود و همچنین حکم کن هر مرد
مقصود را که هر نزدیک وی رود و از دوازده خانه تا از کدام کوکب بهت

واگر بدلیل

واگر بدلیل مقصود و صاحب جیش ناظر بود معروف باشد اندر آن شهر و اگر ناظر نبود
مجهول بود و اگر بنظر مودت بود اندر آن شهر محمود بود و اگر بنظر عداوت بود
مذموم باشد و اگر بنظر مقابله بود دشمن و کزنده بود و خداوند خصومت و منازعت
بود و اگر بمقارنه بود جنبش ستم کننده بود که بیشتر مردم غضب کند و همچنین
حکم کن بر کار دیگر از انصراف اتصال **فصل** ششم در نمودن آنکه
درین شهر خیر و نیکویی باشد و چگونه بود بنگر اگر کوکبی سعد مر صاحب طالع را یا صاحب
نهم یا صاحب سیوم را یا ماه را مسعود کند یا اندر طالع بود یا اندر نهم بود یا برین مواضع
ناظر باشد از نظر سعادت و مودت و قبول دلیل سعادت بود و خیر و ثروت و نیکویی
و همه دلایل اگر مسعود باشد سعادت بزرگ باشد و اگر بعضی دلیلان مسعود بوند هم نیکویی
و سعادت بود و همچنان قیاس کن که از نحسان قیاس کردی از دوازده برج
و از ارباب فلک و از ماه و از صاحب طالع و از نظر سعدان از زهره و مشتری و شمس
و سهم السعاده و از صاحب برج سهم السعاده نظر شان بطالع و بصاحب طالع
و بماه و بخانه نهم و بصاحب نهم چگونه باشد از ایشان حکم کن بر نیکویی و منفعت و دولت
و شادی و اقبال خاصه از اتصال و قبول سعود **فصل** هفتم در معرفت
آنکه مرد در شهر در آید و گوید که چند گاه مانم و اگر مرد در شهر اندر آید و پرسد که چند گاه
مانم اندرین شهر بنگر بدان ساعت که اندر آمد اگر صاحب ثانی اندر طالع راجع
بود دلیل بر زود باز گشتن بی قضاء حاجت و هیچ چیز نبود و اگر اندر مقام اول بود
در یابد و باز گردد یا قضاء حاجت و اگر اندر مقام ثانی بود باز گردد میان زود و دیر
و دیر رود حاجتهاش برآید پس از نومیدی و اگر صاحب ثانی اندر طالع بود و منحوس
نبود و راجع نبود و نه محترق آن سفر درست باشد با قضاء حاجت و همچنین اگر اندر دهم
بود یا اندر یازدهم اگر صاحب دوم اندر هفتم باشد اندرین سفر خصومت و منازعت
و اگر اندر نهم بود یا سیوم اندر آن زمین قرار نکند بجای دیگر سفر کند و اگر اندر چهارم
بود دلیل نحس ناظر بود یا با دیر بود آخرین سفر وی باشد یا هم مرگ بشدش اندر آن شهر

وهیچ گونه بازگشتن نبودش واگر صاحب ثانی با قمر بود و مجتمع یا ناظر بود یا بعطارد
ناظر بود و یا مقارن و یا ز مریخ نوری ناظر بود جراحتی یا شکستگی یا [illegible] بود تن آمد
واگر با این همه قمر اندر چهارم بود و بمیرد اندران جراحت اگر اندرو [illegible] بود
از شدت و شکستگی نیکو شود ولیکن اثر وی بماند واگر مریخ بقمر ناظر بود نی
نظری از سعدان جراحت رسد بر طبع و جوهر آن برج که اندر وی است اگر سعدان
ناظر باشند راحت پدید آید و این جراحت و بیماری را دارو باشد واگر سعد بری
ناظر نباشد اندران جراحت بمیرد **فصل** هشتم در دانستن حال عاقبت
کار مسافر آن سفر بنگر برابع و بصاحبش و بصاحب برج قمر هر کدام قوی تر
باشد شهادت بیشتر بود دلیل و نیست هر کدام دلیل که قوی تر بود شهادت [illegible]
و مقبول بود و مسعود بود و اندر جایگاه نیک بود دلیل بر سلامتی و حال عاقبت سفر
بر جوهر و طبع آن خانه و اگر جز این باشد **قول** بطلمیوس بطلمیوس گوید
بنگر تا شیبات قمر اگر سعدی اندر وی باشد یا شعاع سعدی دلیل کند بر خیر و خوبی
و سلامت و منفعت و عاقبت اگر نحسی اندر وی بود یا شعاع وی بر شر و بلا و مضرت
بود **فصل** نهم در معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بنگر به
تربیع اگر بوقت مسئله یا بوقت سفر سعدان بقمر ناظر باشند که از اول اکوان
نیز گویند از جایگاه [illegible] و هر دو سعد مستقیم باشند دلیل کند بر سلامتی مسافر
و بزودی باز گشتن او و همچنین نیز از شمس [illegible] بود و اگر مشتری نوری ناظر بود
همان باشد و اگر به نیز [illegible] نحسان ناظر باشند دلیل کند بر گرانی و دراز سفر و دیر
ماندن و اگر صاحب طالع اندر چهارم بود و نحسی نوری ناظر بود [illegible] هلاک شود اندر
آن سفر و اگر به تربیع و مقابله و [illegible] نحسی باشد یا نظری از سعد یا یکی از نحسان
متصل بود و نحسی دیگر نوری ناظر بود از تربیع دلیل کند بر دشواری باز آمدن و [illegible]
باز نگردد زیرا که این دلیل کند بر بلا و مضرت خاصه مشتری [illegible] ناظر نبود و اگر [illegible]
نحس اندر یک برج باشند با قمر از آن سفر خود نتواند کرد [illegible] مشتری و هر وقتی که
[illegible] سفر یا بوقت مسئله سعدان [illegible] ناظر باشند دلیل کند بر آسانی و باز
گشتن بقضا حاجت بزودی و هر وقتی که نیز [illegible] بطالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل

کند بر بودی

کند بر زودی باز آمدن مسافر و اگر ناظر نباشند و دیر آید از آن سفر بنگر بعد از تربیع شمس و مقابله
و اگر زهره یا مشتری اندرین مواضع بود دلیل باز آمدن باشد بصلاح عاقبت و اگر نحسی
اندرین مواضع بود ~~دلیل [illegible]~~ در باز آمدن وی آمدنش آنگاه بود که
آن نحس از آن مواضع بیرون آید و سعدی بدان مواضع رسد که یا بند از مسئله
یا بوقت سفر نحس آنجا بود و با این همه اگر قمر بتربیع یا مقابله آنجا رسد که اندر ابتداء
سفر یا وقت مسئله آنجا بود بنظر سعدی دلیل باز گشتن کند معرفت آنکه مسافر
بشب بیرون آمده یا بروز اگر دلیل را در برج دلیل و طالع و صاحب طالع برج و کوکب
لیلی باشد بشب بیرون آمده بود و اگر روزی باشد بروز بیرون آمده باشد معرفت
آنکه بکدام ساعت بیرون آمده اگر پرسند که بکدام ساعت بیرون آمد بنگر بصاحب
طالع کدام ساعت و در کدام ساعت و برا از آن روز که بیرون آمد بساعت
آن کوکب بیرون آمده باشد معرفت آنکه بکدام روز بیرون آمده است اگر پرسد
که بکدام روز بیرون آمده است بنگر بصاحب طالع [illegible] بروز مسئله بروز آن کوکب
سفر کرده باشد بنگر بصاحب طالع اگر باول برج بود باول روز بیرون آمده باشد و
اگر بآخر برج بود بآخر روز بیرون آمده باشد **قول** یعقوب کندی یعقوب کندی گوید
بنگر بصاحب رابع و درجات مطالع هفتم برای مقام کردن مسافر اندران شهر که
رفته است اگر برج ثابت بود دیر بماند و اگر ذو جسدین بود از سفر بسفر دیگر رود
و اگر برج منقلب بود دلیل کند که زود باز آید از آن جای هرگاه که دلیل سفر راجع
بود یا متصل بنحس بصاحب رابع و صاحب رابع راجع بود یا قمر بکوکب راجع بود
متصل دلیل کند بر آنکه مسافر اندر سفر نقصان افتد و باز گردد از نیمه راه یا پس که
بمقصد رسد پشیمان شود و سفر نکند و اگر آن کوکب که دلیل باز ماندن بود سعد باشد
دلیل کند بر آنکه باز ماندن خیر و سلامت و منفعت و نیکویی باشد و اگر نحس باشد دلیل
کند بر آنکه باز ماندن شر و تباهی بود در طبع و گوهر نحس و برج وی و اگر صاحب
رابع سعد بود و صاحب طالع را قبول کند دلیل کند بر آنکه نیکویی و منفعت یابد
از آن شهر که قصد کرده است و اگر جز این باشد هیچ منفعت نبود و بنگر بخانه نهم

اگر برج ذوجسدین باشد آن سفر دو بود خاصه که صاحب تاسع اندر حایل الوتد بود اگر
اندر سه قطاب بود بعضی ازان سفر یکی سفر دیگر مانند این سفر کرده باشد قول علی بن محمد النریزی(?)
ومصنف این کتاب گوید اگر قمر اندر طالع بود و نحس اندر خانه سفر بود با ابتدا سفر یا بوقت
مسئله دیر ماند اندر سفر و آن سفر سخت مبارک بود خداوند ثانی اندر سابع سفر اگر سفر
خداوند ثانیه اندر خانه سفر تمام شود بجای دیگر افتد قمر اندر دوازدهم بود سفر کردن
بد بود و شدت برسد و نحس خداوند قمر اندر دوازدهم هم بد باشد قمر اندر طالع سفر کرده
و سفر بد بود و چنه منحوس باشد بیماری آرد و اندر سفر قمر اندر طالع بود و مریخ اندر رابع بود
و یکدیگر متصل باشد یا او وی منزل دزدان بیرون آیند بنهان هم بهلاک باشد خداوند طالع
اندر طالع یا اندر دیگر وتدها سفر نکنند و اگر برج ثابت بود همچنین قمر اندر وتد سفر نکنند خداوند
طالع یا قمر بکوکبی متصل باشد که بوتد بود سفر نکنند صاحب ثانی فوق الارض بود و مسعود سعدان
ناظر بود منصرف نحوس و متصل سعود بود سعدان اندر وتد باشند سفر کردن سخت مبارک
و مسعود بود اگر نحس بود تربیع نحسها بود یا بمقابله نحسها بود باز آمدن سخت دیر باشد
و اگر تربیع و مقابله سعدها باشد باز آمدن سخت زود باشد و همچنین از قمر بتربیع
مقابله بنگر و جواب کن باندر آمدن شهر صاحب ثانیه و سفر کردن صاحب تاسع
و اگر منحوس بود یا محترق یا ناظر(?) یا بهبوط یا راجع بود از سعدان بازگشته و نحسان
پیوسته بود سفر و دخول نشاید البته البته بهر وقتی که سعدی اندر وسط السماء
باشد یا اندر طالع و مقبول بود بشهر خویش بودن بهتر باشد و اگر سعد اندر سابع باشد
سفر کردن بهتر بود و اگر سعد اندر تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود و اگر قمر از
نحسی بازگشته بود سفر بهتر بود و اگر از سعدی بازگشته بود بودن بهتر بود و اگر سعد
صاحب طالع بود بودن بهتر بود و اگر سعد صاحب سابع بود رفتن بهتر باشد زحل و
مشتری و نحس هریکی اندر خانه سفر تدبیر سفر آرد چنه مشرقی باشند زود و باز
آید چنه مغربی بود دیر ماند اندر باب سفر جایگاه شر و بلا چهارم است اگر صاحبش
نحس بود یا کوکب نحس اندر وی بود و از کواکب عطارد راست چنه منحوس بود و آن
کوکب که اندر تحت الشعاع بود صاحب دوم اندر چهارم بود و نحسی هر دو ناظر بود و

با باذی بود

با باذی بود بیم بود که اندر سفر بمیرد و اگر قمر با خداوند ثانیه بود یا عطارد یا مریخ بود یا بدو
نظر کنند بواحت(?) برسد اندر سفر و غم و محنت و اگر قمر اندر وتد بود و منحوس بود اندر
آن سفر بمیرد و باز نیاید و اگر خانه دهم منحوس بود خانه سفر افتد این مسافر بدرنگ
رود و کار کنان تا مقصد و اگر خانه نهم بد هم افتد کارها بجای ماند و چنه سلطان
کسی را از شهر بیرون کنند و بپرسند که حال وی چگونه باشد بنگر بهر برج دوم بوقت ورود
سوال تا بوقت منحوس اگر نحس اندر وی باشد و غریب بود پس از بیرون آمدن
تباهی و فساد در وی پیش آید و اگر آن نحس مریخ باشد منازعت و خصومت و قتال
افتد یا با آتش سوختن بود و اگر زحل باشد از دزدان و از غرق آب و از بیمار سیم(?)
بود و اگر آن نحوس مقبول بود هیچ زیان نکنند و اگر اندر هبوط بود سخت بد بود و تباه تر
آنگاه بود که نیز راجع بود و اگر بجای نحس سعدی باشد سلامتی و خیر و خوبی باشد همچنین صفت
کن از برج و شرف و مثلثه که باز آید و نیکوی یابد و اگر بکوکب راجع اتصال کنند یا
صاحب دوم بطالع آید باز آید اگر مسعود بود یا مقبول بنیکوی و منفعت باشد و اگر نحس
باشد تباهی بود [فصل] دهم در معرفت حال غایبان و دانستن دلایل اسباب
غایب چون بپرسد از غایب که باز آید و صبر سایل از کل حال غایب بود پس از طالع
و صاحبش بنگر و قمر و اگر از برادرش بپرسند از سیوم و از صاحبش بنگر و اگر از پدر
پرسد از چهارم و اگر از فرزند پرسد از پنجم بنگر و اگر از سلطان پرسد از صاحب وسط
السماء بنگر و با این هم صاحب این برج را با دلیل طالع و قمر ممزوج کن و باز حکم بجهة
کن و حال عاقبت را از چهارم و از صاحبش و صاحب برج قمر بنگر
[فصل] یازدهم در معرفت آنکه غایب را احوال چگونه باشد از نیکی و بدی اگر پرسد که حال غایب
اندر غایبی است چگونه بود و حال وی به نیکی و بدی بنگر بدلیل غایب اگر از کوکب سعد
منصرف باشد به نیکوی بود و اگر با سعد صاحب ثانی بود یا اندر ثانی بود یا بوی ناظر
خاصه که سهم و خداوندش با وی متصل باشد و اگر صاحب سیوم باشد یا اندر سیوم باشد
خرش(?) و هدیه و خویشی و سود کرده باشد و اگر صاحب چهارم بود یا اندر چهارم بود
سرای و ضیعت و عقار ساخته باشد و همچنین هر ده خانه حکم کن و اگر از کوکب
نحس بازگشته بود زیان و مضرت و رنج و تعب دیده باشد و بنگر صاحب کدام برج است

واندر کدام موضع است بر جوهر و طبع آن خانه را حکم کن و اگر دلیل اندر هبوط بود یا کوکب
منصرف عنه الدلیل اندر هبوط بود حبس بود و بند و زندان و اگر اندر تحت الشعاع و
شمس صاحب رابع بود یا صاحب وسط السماء بود از سلطان بلا و غم و حبس بیند و اگر اتصال
و انصراف شود بنگر که دلیل اندر کدام برج است بر طبع آن برج حکم کن اگر مقبول و مسعود
بود خیر و صلاح و منفعت بود و اگر منحوس و غیر مقبول بود غم و محنت و ذل بود اگر اندر
دوم بود مال کسب کرده بود و اگر منحوس بود مال هلاک کرده بود و اندر ششم بیماری بود
و جهت مسعودی بود بندگان و حیوان خریده بود اندر هفتم بود تزویج بود و اگر اندر دهم بود
عمل گرفته بود و جهت مسعود بود خیر بود و منحوس بود از آن جهت زیان باشد و اگر دلیل
غایب اندر برج منقلب باشد زود باز آمدنش زود باشد و اگر برج ثابت باشد دیر
باز آمدنش بود یا دیر آید یا باندازه نظر و سرعت و استقامت و اگر اندر برج ذو جسدین
باشد میان زود و دیر بود باز آید و قمر اندر وتد بود مستقیم باشد و اندر زایل وتد زود باز
آمدن اندر باشد و اندر ساقط زود باز نیاید و الا آنکه اگر برجها فوق الارض بود چنانچه
تحت الارض بود نیاید و همچنین قیاس کن از برج هفتم و از صاحب وی از بیرون آمدن
از آن زمین **فصل** دوازدهم در معرفت آنکه غایب بروز آید یا بشب اگر
پرسد که غایب بروز آید یا بشب بنگر بطالع و بدلیل غایب هر کدام قوی تر باشد وی دلیل
بود اگر دلیل را انصراف از کوکب لیلی بود بشب بیرون آمده بود و اگر از کوکب نهاری
بود انصراف دلیل بیرون آمدنش بروز بوده باشد بنگر که دلیل غایب با اول برج است
یا بمیانه یا با آخر برج اگر با اول برج بود با اول روز بیرون آمده بود اگر بوجه دوم بود بمیانه
روز بیرون آمده باشد و اگر بوجه سوم بود با آخر روز بیرون آمده باشد و اگر دلیل شب بود
از شب حکم کن و اگر پرسد که غایب چند زمین است یا چند روز بنگر بدلیل و از وی حکم کن
چنانکه اندر خانه هشتم صفت کردم و اگر پرسد که کی درست آید یا بیمار بنگر بدلیل غایب
همچنان حکم کن که اندر خانه ششم اندر بیماری گفتم **فصل** سیزدهم در معرفت
آنکه این غایب آنجا مقام کند یا بجای دیگر سفر کند اگر پرسد که این غایب از آن جای که
هست بجای دیگر سفر کند یا باز بجای خویش آید بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام از ایشان
اولی تر باشد بدلالت اگر اندر حفظ خویش باشند یا اندر برج خود یا اگر چنان باشد

از آن برج که هست

از آن برج که هست تحویل کند ببرجی که وی را حظ باشد این غایب از آن جای بجای دیگر
رود که وی را بدو آنجا معرفت باشد و اگر به برجی رود که وی را از آنجا هیچ حظ نباشد
نبود این غایب از آن جای بجایی رود که وی را آنجا معرفت نباشد و همچنین
اگر دلیل غایب یا صاحب طالع اندر برج ذو جسدین باشد دلیل کند بر انتقال
کردن غایب از شهری بشهری و همچنین اگر دلیل از برج تحویل کند و همچنین اگر دلیل
غایب اندر هفتم باشد بی اتصال دلیل کند بر دوری افتادن غایب از سفر
بسفر و همچنین اگر دلیل غایب بصاحب تاسع یا بکوکبی که اندر تاسع بود اتصال
کند غایب را سفری پیش آید از جای بجای و اگر دلیل غایب و قمر اندر اوتاد
بود خاصه اندر چهارم و هفتم غایب مقیم باشد اندر آن شهر که باشد و اگر زایل باشد
بهر جای گردیده باشد بیک جای قرار نگیرد اندر گردن الا قمر چنانچه متصل باشد بکوکبی اندر
برج ذو جسدین این غایب از آن شهر بیرون آمده باشد بشهر دیگر اگر قمر
اندر وتد باشد یا بعد وتد از تحیر باز گردد و اسعد بود و این غایب بجای دیگر
رو نهاده است بزودی و اگر بتحیر متصل باشد دل مشغول و مکروهی باشد اگر آن نحس
زحل باشد بند و زندان بود **فصل** چهاردهم در معرفت آنکه این غایب
بکدام ناحیت است اگر پرسد که این غایب بکدام ناحیت است بنگر بدلیل و بقمر
اگر دلیل غایب اندر برج شرقی باشد بمشرق باشد و اگر اندر برج جنوبی بود بجنوب
بود و اگر اندر برج مغربی بود بناحیت مغرب بود و اگر برج شمالی بود اندر
ناحیت شمال بود و همچنین از قمر قیاس کن با وی یار کن و بنگر بدلیل که از آن
بکدام ناحیت از شرق و غرب و آن عرض شمالی و جنوبی و برج و ارباع فلک
و از قمر همچنین نیز بنگر بهر کدام جهت شهادت بیشتر بود بدان ناحیت باشد این
غایب این باب را نیک تفحص کن بهر کدام ناحیت که دلیل باشد و قمر با وی موافق
باشد بطول یا بعرض یا بنج یا برج هم بدان ناحیت باشد **فصل** پانزدهم
معرفت آنکه این غایب باز آید یا نه زود آید یا دیر اگر پرسد که این غایب باز آید
یا نه و آمدنش دیر باشد یا زود بنگر اگر سوال از پدر بود یا از فرزند یا از جفت یا از
برادر یا از سلطان بنگر بدلیل غایب و دلیل سایل اگر میان ایشان اتصال
بود یا نقل النور یا جمع النور یا رد النور باشد دلیل کند بر آمدن غایب از سفر
اگر غایب منسوب بود بسایل و یا ضمیر سایل از کل احوال غایب بود بنگر بطالع

وصاحب او و قمر اگر صاحب طالع با قمر اندر طالع باشد یا اندر وسط السما باشد یا اندر طالع
دلیل کند بر آمدن غایب خاصه که آن کوکب صاحب وسط السما باشد و اگر اندر طالع
کوکبی باشد صاحب وسط السما متصل شده دلیل کند بر آمدن غایب و لکن دیرتر و
اگر صاحب طالع اندر هفتم بود یا اندر چهارم دلیل کند بر دیر ماندن و مقام کردن و
اگر صاحب طالع اندر هفتم یا اندر چهارم بکوکبی اتصال کند که اندر طالع بود یا اندر وسط
السما یا قمر بکوکبی اتصال کند اندر طالع یا اندر دهم دلیل کند بر آمدن غایب مگر که
قابل تدبیر قمر منحوس باشد و قمر را قبول نکند آنگاه دلیل دیر ماندن بود اگر صاحب
سفر اندر تحت الشعاع بود یا با نحسان بود یا به تربیع نحسان بود اندر برج ثابت
مرگ غایب هم اندر آن زمین باشد مگر که سعدی بوی ناظر باشد از تربیع آن بیم را
بشکند و امید بهتری باشد اگر صاحب طالع اندر طالع باشد یا به نزدیک طالع بود
دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر اندر هفتم باشد دیر ماند یا آنگاه که اندر وسط
السما آید یا اندر طالع آید اگر صاحب طالع ساقط و متصل نباشد بکوکبی که اندر وسط السما
دلیل کند بر دیر ماندن غایب و اگر قمر از کوکبی منصرف شود که اندر جنب طالع بود
و بکوکبی متصل شود اندر راست طالع دلیل کند بر آمدن غایب و اگر قمر ساقط بود
و بکوکبی اتصال کند اندر راست طالع و آن کوکب اندر وسط السما بود دلیل کند بر آمدن
غایب اگر اتصال قمر بکوکبی باشد راجع غایب باز نیاید و اگر مقیم اول بود تیزتر آمدن
اندر باشد و اگر اندر مقیم ثانی باشد مقیم آنجا بود و لکن بتدبیر سفر افکنده شود و اگر قمر و
صاحب ساعت اندر جنب طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود دلیل کند بر آمدن
غایب صاحب طالع اگر مقبول بود دلیل بر آمدن غایب قمر چونکه مقبول بود
و صاحب طالع اندر وتد بود دلیل کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر راجع باشد
اندر دوم و یازدهم بکند رجعتش و اگر بدرجه طالع رسد یا بوسط السما و غایب باز آید
گریخته باشد یا بیم زده اگر اندر طالع بود یا اندر وسط السما و راجع باشد یا مقیم اول بکند
اگر رجعتش از طالع یا از دهم بیرون آید پس از آنکه تدبیر آمدن کرده باشد
آنجا مقیم گردد و باز نیاید و اگر بیرون نیاید از طالع و نه از دهم دیر ماند و آنجا
باز آید و اگر صاحب طالع را اتصال نبود متحیر باشد با آمدن و ماندن و اگر اندر دهم

باشد و اندر

باشد و اندر شرف خویش رود و یا از زایل اندر آن روز یا بروز دیگر و اگر اندر دهم بود آمدنی
بود و اگر اندر یازدهم بود نیز نزدیک رسیده باشد تا آمدن باز زود و شتاب آمدن بود
و اگر اندر دوازدهم بود آمدنش نبود و اندر سیوم دلیل آمدن بود و اندر پنجم بود باز
گردد از آنجا که بود و شست بیشتر رود و دورتر شود و اندر ششم آمدن نبود و بیمار
و غم بود بیش و اندر هفتم نامه فرستد آمدن نبود و لکن بدورتر جایی رود و اندر هشتم چنان
اندیشد که تا مرگ هرگز باز نیاید و اگر اندر دوازدهم بود بطالع خواهد آمدن آمدنش
غایب بزود بود و اگر صاحب طالع با قمر متصل شود بکوکبی راجع یا صاحب طالع راجع
باشد و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر آمدن غایب و اگر صاحب طالع منحوس باشد
دلیل کند بر دشواری آمدن غایب و دراز زیستن و اگر قمر از صاحب هفتم یا صاحب
چهارم یا از صاحب نهم و سیوم منصرف شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل
کند بر آمدن غایب بزودی و اگر صاحب برج قمر منحوس باشد دلیل کند بر تعویق
و دیر ماندن اندر سفر و بیران وقتی که سعدی اندر طالع بود دلیل کند بر سلامت
آن غایب و امید باشد با آمدن وی و اگر نحس بود اندر طالع دلیل کند بر دراز روزگار
وی آنجا که هست و نومید شود از آمدن وی و آنجا تباه شود خاصه که آن نحس
صاحب هشتم بود قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر
بدلیل یا بقمر هر کدام از ایشان شاهدتر بود و اگر بشرف یا به برج خویش تحویل
کند و چنانکه اندر فوق الارض بود از سقوط بوتد رود دلیل کند بر آمدن غیب
و اگر دلیل اندر چهارم بود و یا اندر هفتم و یا بکوکبی که اندرین مواضع بود اتصال کند
یا ضد او ناظر این دو برج اندر وتد باشد دلیل کند که غایب باز نیاید هر او نظر آن
او تا درجه اندر خانه های خلد بکر باشند باز نیاید و اگر ضد او شود دوم اندر چهارم
بود بمیرد اندر آن سفر باز نشود اندر آمدن اما به آنکه از درجه طالع تا درجه
چهارم راه سفر است روز بروز که برود و اگر سفر نزدیک بود چهارم مقصد بود هر
یا نیمه راه بود بر است و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه از آن سو بود آن راه باشد
و هفتم مقصد بود و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه راه آن سو بود آن راه باشد و هفتم
مقصد بود و از درجه هفتم تا درجه وسط السما راه بازگشتن بود از سفر بخانه
آمدن و از درجه وسط السما تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه بود و اگر دلیل

را اتصال بیشتر اندر ربع دوم بود یا حذاء وتد ربع دوم بود تدبیر آمدن اندر بود و اگر
اندر نهم بود که بدرجهٔ وسط السماء خواهد رسیدن اندر راه بود و اگر اندر وسط السماء
بود و نور بطالع بود و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه بفوق الارض تا قمر آن روز که
بدرجهٔ وسط باشد آن روز اندر رسد و از درجهٔ وسط السماء طالع روز دیروز
یا ساعت بساعت امید آمدن و اندر رسیدن باشد و اگر صاحب ساعت
با ماه اندر ربع اول بود آمدن وی را در یک روز بیاب عین و اگر برج منقلب
بود آمدن وی ساعت بساعت بود و اگر دلیل ماه بود بگیر از درجهٔ ماه تا درجهٔ
طالع هر سیزده را یک روز گیر یا یک ساعت اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر سیر
یک شبانروزی وی چند است بگیر از درجهٔ دلیل تا درجهٔ طالع چند درجه است
باندازهٔ سیر دلیل هر یک روزی یکی یا ساعتی چنانکه از ماه گفتیم اگر برج منقلب
بود ساعات بود اگر برج ذو جسدین بود روز بود و اگر برج ثابت بود ماه
باشد و اگر دلیل اندر ربع دوم بود برج منقلب روز بود ذو جسدین ماه بود برج
ثابت سال بود قول حکما و بعضی حکما ایدون گویند بنگر بخداوند طالع
اگر اندر برج منقلب بود غایب باز آید و اگر بخداوند خانهٔ خویش نگرد باز آید
و اگر ماه از مریخ منصرف بود بشتاب آید و اگر از زحل منصرف بود سست گشته
و دیر رسیده باز آید و اگر خداوند طالع با ماه از کوکبی مستقیم منصرف بود و بکوکبی
راجع اتصال کند یا از کوکب راجع بکوکب مستقیم متصل شود باز آید زود و دیر زود و
اگر از کوکبی باز گردد و بصاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر برج چهارم
منقلب باشد یا زایل الوتد بود غایب از آنجا که هست تحویل کند و همچنین اگر برج
هفتم منقلب شود اندران شهر که باشد دیر درنگ بکند اگر ماه یا صاحب طالع
از کوکبی منصرف شود از تحت الارض بکوکبی متصل بفوق الارض غایب باز آید
و اگر اندر سیم بود یا اندر نهم یا بخداوند این دو برج اتصال کند غایب براه اندر
باشد بآمدن و اگر آن ستاره که اندر نهم بود بصاحب رابع یا صاحب سابع یا صاحب
ثانی عشر بود غایب براه اندر بماند و نتواند آمدن و اگر صاحب دوازدهم
بود از سبب دزدان یا از سبب دشمنان مانده شود و اگر صاحب هفتم بود
ماندن وی از سبب آن شهربان باشد که اندر وی بعمه است و اگر صاحب

دهم بود از جهت سلطان بود یا از جهت شغل و کار و همچنین از دو از ده خانه بدین
قیاس حکم کن **فصل** طالع آن برج که دلیل اندر وی است اگر لیلی باشد
بشب آید و اگر روزی باشد بروز آید و اگر خواهی که بدانی که بکدام روز آید بنگر
که آفتاب در حد کدام کوکب است خداوند آن حد دلیل آن روز است یعنی
بروز آن کوکب آید **فصل** اگر صاحب نهم زحل بود بهت سفر وی دور
بود با رنج و اگر مشتری بود بهت وی طلب دین و علم و پارسایی بود اندر سفر
و اگر مریخ بود از قبیل حیوان یا از قبیل دزدی و لشکری بود و بهر اندر فا
بود و اگر شمس بود بهت سفر وی از قبیل سلطان بود و اگر زهره بود بهت سفر وی
از قبیل طرب و شادی و زنان بود و اگر عطارد باشد بهت سفر وی از قبیل آموختن
و تجارت بود و اگر ماه بود از قبیل جاسوسی بود و اگر خداوند نهم مستقیم بود هر
چه بیندیشد و تدبیر کند همه صواب آید والله اعلم **فصل** شناختن دهم اندر
آمدن خبری که خواهد آمدن اگر پرسد که با خبر کی آید هر وقتی که عطارد را از
دلیل منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه و خبر آید و اگر قمر از عطارد منصرف
شود و بصاحب طالع متصل شود نامه آید و خبر رسد و هر وقتی که عطارد به درجهٔ
طالع رسد خبر آید و نامه آید و هر وقتی که عطارد دیدهم آید و بطالع ناظر شود
نامه آید **فصل** هفدهم حال عاقبت غایب بنگر عاقبت کار غایب
از چهارم و از صاحب چهارم اگر شمس با عطارد یا قمر موافقت کند با او زود
بیاید و اگر سعدی بخانهٔ چهارم یا مستقیم نظر کند زود باز آید و اگر چهارم خانهٔ
زحل بود دیر و دراز ماند و اگر مشتری بود کمتر از زحل بود بدرازی و دیری
و همچنین هر دوازده برج را باندازهٔ سیر صاحب برج حکم کن و بنگر نیز کوکبی
اندر چهارم بود اگر آن زحل بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب چهارم بود راجع
باشد هرگز باز نیاید بنگر بصاحب هفتم اگر زحل باشد بمیرد یا بیمار باشد و اگر مشتری
باشد سلامت و تن درست و خوش حال بود همچنین از هفت کوکب باندازهٔ سعادت
و نظایر مقام کردن غایب حکم کن و باندازهٔ سعد و نحس بر نیک و بدی حکم کن
فصل هجدهم در معرفت وقت آمدن غایب بنگر بهفتم هر وقتی

کوکبی از برج کوکبی که اندرو باشد یا بود ناظر باشد از برج بیرون آمدن غایب آن
روز باشد که آن کوکب راجع شود و اگر آن روز قمر اندر برجی منقلب باشد یا بیرون
شکسته شود و مقیم شود و اگر مجموده یا ثابت باشد بیرون آید و سوزش قوم
شود سعادت شمس از برج مشتری دلیل کند بر آمدن غایب هر وقتی که آفتاب
از برجی تحویل کند اندر آن روز غایب را نیز تحویل افتد بنگر کنحس باشد انگاه شکسته
شود که روش و همچنین شهادت خواه از سهم الغیب و از صاحب شکسته رنجش اگر
بر برج بکالش ناظر بود و آن وقت باشد غایب را امید جز از مطالع آن برج روز
باشد یا ساعتی یا ماهی یا سالی بود قول علی بن محمد و مصنف این کتاب گوید
بنگر بدلیل غایب و بدلیل طالع و اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود در دو برج
کر میان ایشان بود یا سالی بود یا ماهی یا روز یا ساعتی و اگر از قبل دخول دلیل بود
ببرج بنگر از درجه دلیل تا درجه خانه و اگر قبل رجوع بود بنگر از درجه دلیل تا درجه
رجعت هر چه باید از درجات هر درجی روزی بود یا ساعتی یا ماه بود یا سال
و این بعد در کتاب مفاتیح القضا بیرون آورده ام و آفتاب یاد کردم قول
بطلمیوس بطلمیوس گوید اگر شمس با سعد باشد یا بتربیع یا بمقابله سعدی بود یا
منصرف باشد از سعد دلیل کند بر باز گشتن غایب خاصه که اندر برج منقلب
بنگر بسهم السعاده اگر با سعدی باشد یا بتربیع یا بمقابله سعدی بود و صاحبش
سعود ناظر بود دلیل کند بر باز گشتن غایب بزودی و شتاب یا بنیکویی
و فایده ها بنگر بقمر اگر بتربیع نحسی بود و سعدی بود ناظر بود و با نحسی متصل بود
یا نظر از سعود آن دلیل ماندن کند و در باره آمدن قول [illegible]
گوید بنگر بقمر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی تر باشد آنچه بیرون آید
از درجات ساعات باشد و اگر قمر قوی تر باشد هر سیزده درجه روزی بود و
اگر اندر آن دو برج دیگر باشد و اگر قوی صاحب ساعت بود بنگر تا میان وی
و ما بین درجه چند است هر درجی روزی بگیر و اگر قمر قوی تر باشد بنگر از قمر
تا درجه طالع هر سیزده درجه روزی بود و اگر این دلیل کنند و صاحب طالع

قوی تر بود

قوی تر باشد چون بوسط السما اندر آید یا راجع شود صاحب طالع غایب آن روز باز آید و اگر قمر
با شهادت نیک بود و قوی بود و صاحب طالع بطالع ناظر نبود و نه بصاحب خانه ناظر بود
از قمر بنگر تا بدرجه صاحب جایش پس باز گشتن غایب بدان اندازه بود و اگر صاحب
بیت قمر اندر جایگاه بد باشد و قمر اندر موضع نیک بود از طالع و نحسی ناظر بود بنگر
از درجه قمر تا درجه جایش از درجات آن وقت آمدن غایب بود و بیشتر وقت
از صاحب ساعت بود اندر طالع و وسط السما دلیل ساعات بود و اندر برج منقلب
اندر ثابت روزها بود اندر هفته و چهار ماه و سال دلیل کند تا دانسته شود

فصل نوزدهم حال کسی که وی را از اندوه بسته باشند و بیرون کرده باز آید یا نه بنگر بقمر و دران
ساعت که بیرون کرده باشند تا بوقت مسئله اگر جایگه قمر نیکو حال باشد یا
از سعود منصرف باشد یا اندر طالع سعود بود یا بود ناظر بود و اتصال قمر با سعود
بود خاصه که متصل به القمر راجع باشد بیرون را اندوه سلامت باشد و کار نیک ساخته
شود و بکار خویش باز آید و اگر قمر منصرف باشد از نحسی و آن نحس اندر طالع باشد
یا ناظر بود حالش تباه بود و بشهر خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره بود
یا از حد خانه زهره باز آمدن زود بود خاصه که قمر شمس ناظر بود و از سعود
دلیل کند بر دوستی خداوندش بود و نحوست و بهر وقتی که قمر از کوکب سعد منصرف بود
و آن کوکب نیکو حال بود باز گشتن بود از جهت الحکمی که منصرف عنه القمر اندر خانه
و بیت و بهر وقتی که ماه از عقده جوزهر یا از عقده اجتماع یا امتلا بیرون آید
و سعدی ناظر بود دلیل باز آمدن باشد اگر ماه یا صاحب طالع بود یا صاحب بیت باز
گشتن زود بود و هم برین قیاس حکم کن

فصل بیستم در معرفت آنکه کسی
از تو علمی طلب کند آن علم باید آموختن و یا نه اگر کسی شود تو بیاید و از تو علم
طلب کند خواهی که بدانی که علم خویش باید داد آن سایل را یا نه بنگر بقمر اگر بزحل
یا بمریخ متصل باشد یا اندر برج ما اندر طالع باشد و عطارد اندر تحت الشعاع باشد
هیچ چیزی وی را از آن باید آموختن و با وی سخن نباید گفتن خاصه که عطارد بنظر مریخ بود
بنگر بطالع و عطارد اگر بحد این موضع است و مریخ بحکمت اگر مریخ ناظر باشد از برج
با وی سخن نباید گفتن و اگر قمر چنین باشد که عطارد را اگر هم سخن نباید گفتن طالع را

بیت و هفتم ویرا باشد اگر نحس ناظر بود بعطارد نشاید دانستن اگر مسعود ناظر بود دانستن صواب
بود و هم کرین باب حکما اندر صدر کتاب یاد کرده ام سخن باید گفتن
فصل
بیست و یکم در معرفت آنکه بشود فلان از علم و یا از کیمیا خبر هست یا نه طالع سائل
بود و صاحب طالع و هفتم و صاحب نهم دلیل علم مشغول شده هست اگر صاحب هفتم اندر
نهم بود و یا صاحب نهم اتصال بود و یا صاحب نهم اندر هفتم بود و یا صاحب هفتم
متصل بود بدانکه بشود و مشغول شده ازان علم خبر هست اگر صاحب نهم مسعود بود یا
مقبول بود یا مشتری نگرد علم حق بود خاصه کی اندر وتد باشد و اگر منحوس بود و غیر مقبول
بود یا محترق بود یا ساقط هیچ چیز حاصل نشود از علم باور و دیگر بود دروغ باشد و اگر نظر
تربیع و مقابله بود و صاحب نهم مسعود و مقبول بود بشود و درین علم بیابد سختی
قوت و لکن دشوار توان از وی یافتن و اگر نظر مودت بود بآسانی توان یافتن
و اگر سائل از علم خویش پرسد که بشود و بیست حق است یا دروغ طالع سائل بود و
نهم و صاحب نهم و آن کوکب که اندر وی است علم را بود و اگر صاحب نهم یا کوکب که اندر
نهم بود مسعود یا مقبول یا مشتری بود و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود آن علم درست
و قوی بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول آن دروغ و ناحق بود
فصل
بیست و دوم در معرفت بیرون آوردن خواب کسی که دیده باشد اگر پرسد که خواب
دیدم و آن خواب چگونه بود بنگر صاحب نهم و برج نهم و سیوم و صاحب او و طالع
و صاحب طالع هر کدام قوی تر باشد و در جواب سؤال سائل شاغل بود و در و بیت
اگر دلیل زحل بود یا ذنب دیده باشد یا همه دو یا گرد آمده جن دیده باشد و ...
و ماران و ماسقان و ویرانها و بیابانها و کوهها و جایهای صعب و تاریکیها و ...
و ستور و بهایم و آنچه بدین ماند و اگر مشتری بود زاهدان و عباد و ابدالان و علما
و فقها و مسجدها دیده باشد و اگر مریخ باشد سپاه و حرب و جنگ و سلاح دیده باشد
یا گوشت و خون و آهن و سباع و سیاه و آنچه بدین ماند و اگر شمس بود سرای و تخت
و کوشک و ملک و آلات ملوک دیده باشد اندر هوا و آنچه بدین ماند و اگر زهره بود
چیزهای نیکو دیده بود دیبا و گوهرها و پیرایه و عروسی و لهو و طرب و زنان و فرش
و جامها و گلزارها و آنچه بدین ماند و اگر عطارد بود کودکان و زنان دیده باشد و کتاب

وخواندن

وخواندن و نامها و دو... و صناعتها و صورتها دیده بود و اگر قمر بود جوی آب و چشمها و چاه
حوض دیده بود و شراب خورده و آنچه بدین ماند
فصل
بیست و سیوم در
احکام سفر از قول ابو معشر و ابو معشر گوید اندر موالید بنگر صاحب طالع و صاحب نهم
و اگر میان ایشان اتصال بود مولود خداوند سفرها بود و با زاهدان بود و کجا بود و اگر نظر
طالع نبود و یا از آن نبود و ... جای کذارد و اندران سفر بماند و گر صاحب طالع
بصاحب سفر منحوس بود و یا نظر نحسها بود و از نظر عداوت یا مقارنه و صاحب طالع
ناظر او بود و اندر سفرها بلا و سختی بیند و اگر مسعود بود و صاحب سفر با ناظر سعد بود و صاحب
طالع نیز مسعود بود و مولود اندر سفرها مسعود بود و فتح آسان بود و چون بدین حال بود
و زهره را ببیند یا صاحب هفتم را اندر غربت زن کند و اگر مشتری را ببیند یا صاحب نهم
را اندر غربت فرزند آیدش و اگر زحل را ببیند یا صاحب چهارم را ضیاع و املاک
و اسباب و زمین و کدخدایی بود وی را اندر غربت و اگر صاحب دوم را ببیند بسیاری
بود مالش و اگر صاحب هشتم را ببیند مرگ وی اندر غربت بود و اگر خداوند طالع اندر وتد
بود یا ناظر زحل بود مولود کم سفر بود و اگر زایل بود و صاحب سفر اندر وتد بود مولود
صاحب سفرها بود خاصه که ناظر مریخ بود و صاحب سفر بود اندر وتد و ناظر مشتری و عطارد
مولود خداوند علم و ادب بود و خداوند نیز اندر خانه نهم زایل بنگر بحال مولود را
حج و غزو و کار طاعت تمام شود و اگر پرسد که سفر بکدام وقت بود بنگر تا صاحب طالع
با صاحب سفر اتصال کند چون درجه بدرجه رسد یا بموضع نیکو بر آید شود و چند
برج دلیل و قوت سفر باشد اندران روز یا ماه اندران تا سال اگر دلیل سفر اندر
هبوط یا اندر وبال یا اندر موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود و باشد که بیرون
کندش از شهر و از سفر همچنین بود این سفر با کراهت دل بود و رجعت صاحب طالع
یا صاحب تاسع یا کوکب غریب اندر طالع یا اندر نهم یا بعضی از ین دلیلان سفر دلیل کند
بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل سفر یا کوکب که قابل تدبیر دلیل سفر بود نیک باشد و رجعت
را دلیل کند بآنکه این مسافر باز گردد
البرج العاشر من الطالع
در معرفت
حال عمل سلطنت بطلب باید یا نه اگر سائل پرسد از عمل یا سلطان یا از مواهب و خلعتی
که امید دارد از سلطان یا از کار و شغل که تو پنداری تمام شود یا نه بنگر صاحب طالع و قمر را

صاحب طالع یا قمر به صاحب وسط السما یا بکوکبی که اندر وسط السما بود متصل شود یا با آفتاب
متصل بود و آفتاب اندر وتد بود و قوی بود و یا قمر اندر دهم بود و با صاحب طالع آنچه گوید بجولیه
تمام شود بطلب و تدبیر و الحاح و اگر صاحب دهم اندر طالع بود یا با صاحب طالع متصل شود
یا شمس اندر طالع بود یا بنظر صاحب طالع بود سلطان وی را طلب کند و شغل خویش بوی
سپارد و اگر نظر شان مقبول بود بهتر باشد و نیکوتر یا آنکه تسدیس و تحمل و تثلیث بود و اگر غیر
مقبول بود خیر و منفعت کمتر بود و مراد تمام بر نشود و اگر بنگرد بگر انتقال جنو و نیز اندر و نه قوله
مواضع حاجت باشند دلیلان چنانکه صفت کردم بهتر که بنگرد تا نقل النور یا جامع النور
یا رد النور اگر میان ایشان اتصال بود آنچه بجوید تمام شود بدست رسولان و سلطان
و مردمانی که میان وی آیند و سند دارند و اگر مقبول بود بهتر بود و نیکوتر و اگر مقبول نبود
نقصان آید اندر آن حاجت و اگر اتصال از سوده بود با سابقه و نیکو بر سر آید و اگر اتصال
از عداوة باشد برنج و دشواری و زحمت و مشقت بر آید آن و اگر مقبول بود بر نیاید
و اگر قمر بصاحب وسط السما متصل باشد [illegible] طالع آن کار بر آید و اگر قمر از وتد بصاحب
طالع متصل شود بر آید آن کار و هر دو تدبیر که یاد کردیم دلایل که گفتم منحوس باشد یا بجای نگاه
بد آن چیز آن کوکب و آن خانه که اندر وی است تباهی و نقصان پدید آید و اگر مسعود
بود و بجای نگاه نیکو عون و تیمار کردن از آن چیز بود که بر آن دلیل مسعود منسوبست
و بر عون وی و اگر صاحب طالع متصل شود بسعدی که اندر وسط السما بود یا اندر یازدهم یا قرع
اندر طالع یا اندر او تاد بود دلیل کند بر تمامی بر آمدن حاجت و سلطانی و اگر مقبول
بود بکوکبی که آن کوکب با نحوسه باشد اندر احتراق و رجعت و هبوط و وبال و نحوست
دلیل کند بر تمامی بر آمدن آن کار و اگر مایل قمر منحوس باشد با احتراق یا برجعت یا هبوط
یا بوبال آن کار بر نیاید مگر که صاحب طالع را با دلیل سلطان اتصال قبول بود
یا رد النور بود یا جمع النور یا نقل النور آنگاه دلیل کند بر تمامی بر آمدن سلطانیت
و عمل و اگر صاحب طالع اندر خانه خود باشد آن عمل اندر شهر و زمین خویش کار بندد
و اگر اندر شرف بود آن عمل بجای راند که وی را اندر آن زمین معروف باشد و ع
بسیار جاها عمل راند و عمل بزرگوار بود و با منزلت بود و اگر اندر مثلثه باشد عملش
نیکو بود بخت یاب و جاه و منزلت نباشد چنانکه اندر شرف بود و لکن کمتر از وی بود
و بجای راند عمل که وی را آنجا مقدار رسم و قدر باشد و اگر صاحب طالع اندر حظ خویش

نباشد عملش

آمده

قابل

نباشد عملش اندر زمین باشد وی را آنجا معروف نباشد و مجهول بود و آن عملش بخت یاب
و جاه و منزلت نباشد هم برین سبیل قیاس کن و حکم کن قول البیس مصری
و الیس فیلسوف گوید بنگر بسهم السلطان اگر صاحب برجش یا صاحب شرفش
یا صاحب حد و یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه برجش بوی متصل باشد یا ناظر
یا این هر پنج دلیل بوی متصل باشند و هم مستقیم السیر باشند آن عمل و سلطانی
یا آن کاری که بجوید یافته شود **فصل** دوم در معرفت وقت یافتن
عمل و سلطانی بقول الیس مصری چنین معلوم شد که عمل یا سلطانی یافته شود بگر از
درجه سهم السلطان تا شمس یا تا درجه مشتری بنگر کدام قویتر و نیکو حال تر باشد
آنچه جمع شود از درجات درجه طالع بر وی افکنی و از طالع بشمری هر کجا برسد
اگر بشمر بر آن درجه برسد از نحوس دور و پاکیزه باشد اندر روز عمل یا سلطانی یافته
شود بنگر بوقت یافتن عمل و سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط
السما و با اتصال دلایل که دلالت کنند بر یافتن عمل یا از اجتماع دلیلان اندر
طالع یا اندر وسط السما بنگر مابین درجات ایشان اندر برج منقلب و برج شرقی
خاصه که قابل التدبیر سریع السیر باشد هر درجه یک ساعت باشد و یا اندر برج جنوبی
هر درجه روزی باشد و اندر برج غربی ماهی باشد و اندر برج شمالی سالی باشد و اندر برج
ثابت ذو جسدین اندر برج شرقی هفته‌ای بود هر درجه هفته‌ای و اندر برج جنوبی هر درجه
ماهی باشد و اندر برج غربی هر درجه فصلی باشد از سال و اندر برج شمالی هر درجه سالی
باشد خاصه که قابل بطی السیر باشد و اگر اندر برجهای ثابت مجموع باشد اندر برج شرقی
هر درجه یک ماه بود اربابع ماه باشد و اندر برج جنوبی هر درجه فصل سالی باشد و اندر
برج غربی هر درجه سالی باشد و اندر برج شمالی هر درجه یک دور قابل باشد خاصه
که قابل التدبیر بطی السیر باشد و دیگر بنگر مشتری بود و قمر که اندر درجه سهم العمل و السلطان
مقارن شود یا متصل شود و مشتری قوی باشد اندر روز عمل یا سلطانیت بیابد و مراد
حاصل شود **فصل** سیوم در معرفت یافتن ریاست و بزرگی و بهتری و دولت
و اگر پرسد که ریاست و بزرگی و ملک یابم یا نه بنگر اندرین باب چنانکه بر البید صفت کردم
و اگر بوقت سوال شمس اندر وسط السما بود اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش و مشتری با وی
باشد و یا قمر اندر وتد و خالی از نحوس اجرام دور باشند از نظر تربیع و مقابله و مقارنه پس دلیل
کند بر آنکه سایل یا مولود عالم بگیرد یا ملک شود و اگر شمس اندر شرف نباشد و نه اندر

خانه خویش و لکن اندر خانهٔ دهم ملک نیابد و لکن کمتر از اول بکز که از اهل بیت مملکت باشد و نکاه
ملک کردد و شهری یا بعضی از اقلیم و اگر عطارد با مشتری اندر خانه خویش باشند و مشتری
اندر وسط السما باشد و زهره با وی مقارن باشد و نحسین بدو نه ناظر باشند نه از تربیع
و مقابله و نه از مقارنه پس دلیل کند بر آنکه وزیر ملک کردد یا کاتب و اگر طالع میزان
باشد و زحل اندر طالع باشد و زهره اندر نهم باشد و مشتری اندر دهم و نحسین اندر یکی اندر
دهم پس دلیل کند بر آنکه این سایل قبالات و خازن و که خدای ملک کردد و در نعمت
و ناز اندر زیر ملک بدست وی باشد و اگر طالع سرطان باشد و مشتری اندر طالع باشد و یا شمس
اندر دهم باشد و با زهره و مشتری مقارن باشد پس دلیل کند بر آنکه سپاه سالاری یابد
و امارت لشکر خاصه که قمر اندر وتد الارض باشد و اگر شمس اندر طالع حمل باشد و مشتری
اندر وسط السما باشد و زهره اندر طالع بود و قمر اندر وتد الارض و نحسان از تربیع
و مقابله و مقارنه ناظر نباشند پس دلیل کند بر آنکه ملکی کردد قوی و اگر خداوند
طالع اندر شرف بود و اندر وتد دلالت کند بر مملکت اگر سعدان اندر اوتاد باشند
بر اندازهٔ جرم هر کوکب اگر طالع اسد بود و شمس اندر شرف باشد و زهره و مشتری
اندر دهم باشند و نحسان بوی ناظر نباشند از تربیع و مقابله و مقارنه دلالت کند
بر ملک و سلطنت و اگر نیرین متصل شود بصاحب طالع از وتد و صاحب طالع
اندر وتد باشد خاصه وتد وسط السما هر چه سایل طلب کند از کار سلطان بیابد
بتمامی و اگر از نیرین صاحب وسط السما باشد و بصاحب طالع متصل شود اندر وتد
خاصه وسط السما پس دلالت کند بر بزرگی قدر و منزلت و اگر متصل شود صاحب
بعض اوتاد طالع بصاحب طالع بوتد خاصه وسط السما پس دلیل کند بر یافتن ملک
و اگر قمر متصل شود بکوکبی که اندر شرف خویش باشد بجایگاه محمود از طالع خاصه
بر وتد یا خانهٔ یازدهم یا پنجم یا سیوم دلیل کند که شرف و ریاست یافته شود
و اندر اوتاد سلطانی یابد و یازدهم و پنجم ریاست و سعادت و دولت یابد و
اندر سیوم ریاست اندر علم و دین یابد و اندر هر خانه بقدر جوهر آن خانه دولت
و سعادت یابد فصل چهارم در معرفت اسرار ملک اندر مسایل بکمال دلیل
طالع و دلیل نیرین اندر میمنه اند یا اندر میسره از جهت آنکه هر کوکبی را دو میمنه بود و
میسره باشد و ایشان باشند که دلیل اندر وسط السما باشد و شعاع سدس و تربیع

هم دو اندر فوق

هر دو اندر فوق الارض باشند این را دو بینین خوانند و این کار بیش بیرون آمده از
درجه عوام بدرجات خواص اگر دلیل سایل چنین باشد اگر چنانکه این سایل از مردمان
سفله و دون و عام باشد و از مردمان معتبر پس هر آینه منزلتش برداشته شود
و کار وی بزرگ شود یا چنانکه از شمار بزرگان و خداوندان نعمت و نیز گردد و اگر
دلیل اندر وتد الارض باشد پس هر دو بسته و هر دو تربیع و تحت الارض آنرا
این را ذوب رتبی خوانند و این بد باشد پس صاحب این طالع اگر ملک باشد
از درجه باید بتخت شود و از مردمان دون و بد قدر گردد فصل پنجم در معرفة
حال مولود یا سایل که ملک یابد یا نه و اگر کسی از اهل بیت مملکت سوال کند
یا مو الید باشد بنگر بدرجات طالع سایل یا مولود و اگر درجات طالع اشتمال قمر
و انچه از مثلثه بمثلثه یا درجهٔ طالع مولود یا سایل هر دو یکی باشد و دلیل طالع
یا نیرین اندر اوتاد باشد پس این مولود یا سایل ملک کردد یا هیبت و قدرت و اگر
سوال بروز باشد یا ولادت درجات شمس بوقت انتقال قران یا درجه طالع
طالع باشد هیچ یکی باشد صاحب این طالع هم مملکت بدست آرد و با قدرت و منزلت
کردد و اگر ولادت یا سایل بشب باشد بجای درجه قمر بوقت انتقال قران در درجهٔ
طالع باشد هم صاحب این طالع ملک کردد با هیبت و قدرت و اگر درجات طالع آن برج
و آن درجه باشد که زحل و مشتری بوقت انتقال قران آنجا بوده باشند هم طالع ملک
کردد و با قدر و منزلت و اگر درجات طالع ولادت یا سوال از آن درجات و برج
وتد طالع انتقال قران باشد و یا درجات وتد باشد از اوتاد نیرین بوقت انتقال
قران و یا از اوتاد دلیل طالع قران هم ملک کردد با قدر و قدرت و اگر طالع مولود
یا سایل برج وسط السما طالع انتقال قران باشد و صاحبش شرف باشد و قوی بود
اندر هر اعلم خویش بود دلیل کند بر آنکه این مولود یا سایل ملکی کردد بعید الصیت
با عز و مقدرت و قاهر اعدا و دستاری چیره باشد بر بسیاری از ملوک زمانه و بسیار
ولایتها و شهرها بگیرد و غالب شود بر اندازه برج طالع ولادت یا طالع سوال و قوت
و ضعف و نظر کواکب و مواضع دلایل و اندازه اهل بیت سایل و مولود فصل
بنگر بصاحب طالع مولود و اهل بیت مملکت یا بطالع سوال اهل بیت مملکت اگر شمس
اندر شرف باشد یا اندر خانهٔ خویش و یا اندر وتد وسط السما یا اندر وتدی دیگر

و صاحب طالع بوی ناظر باشد از موضع محمود و شمس مقبول باشد خاصه از او تا و پس دلیل کند
بر آنکه صاحب طالع ملک گردد و بزرگ و اگر مشتری قسمت نباشد که گفتیم بنگر بر زحل و اگر
حال زحل همچنان بود که از شمس گفتیم دلیل کند بر مملکت صغیر و اگر از شمس و زحل این شهادت
نیابی که صفت کردیم بنگر بصاحب وسط السما همچنانکه از شمس و زحل گفتیم اگر شهادة بود دلیل کند
بر مملکت و پادشاهی و اگر قمر بدو الیه شبیه بدرجه شرف باشد دلیل کند بر ولایت ملوک
خاصه که اندر وسط السما باشد بدرجه شرف مملکت بزرگ یابد و اگر قمر منصرف شود از
عقده و متصل شود بکوکب شرقی اندر وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر مولود ملوک
خاصه که قمر اندر شرف کوکب باشد و متصل شود قمر بدان کوکب و آن کوکب اندر شرف
قمر بود دلیل کند بر مولود ملوک و اگر از کواکب ثابته اکثر بقدر اول است و دوم بدرجه
و دقیقه طالع باشد یا بدرجه و دقیقه وسط السما دلیل کند بر مولود ملوک و اگر نیرین
بدرجات شرف خویش باشند و بهره و اندر وسط السما سهم السعادة اندر وسط السما
طالع باشد خاصه که یکی از نیرین صاحب سهم السعادة باشد دلیل کند بر مولود ملوک و اگر
صاحب اقلیم صاحب وسط السما و طالع مولود باشد و صاحب طالع متصل بکی از و هر یکی
اندر شرف خویش باشند و مشرق باشند دلیل کند بر آنکه این مولود ملک گردد و بدان اقلیم
زحل دلیل اقلیم هند است و مشتری اقلیم عراق و مریخ دلیل اقلیم ترک است و شمس دلیل
اقلیم روم است و ایران شهر و زهره دلیل اقلیم عرب است و عطارد دلیل اقلیم [illegible]
قمر دلیل اقلیم چین است و اگر صاحب وسط السما اندر طالع باشد و قمر و سهم السعادة
مسعود باشد و خداوند ایشان اندر مراعم خویش باشند دلالت کند بر مولود سلطان
اعظم و اگر شمس اندر دقیقه طالع باشد و طالع اسد یا حمل یا قمر اندر دقیقه طالع باشد
و طالع ثور باشد دلیل کند بر مولود ملوک و اگر ساره و نیرین بدرجات شرف خویش
باشند دلالت کند بر مولود ملوک و این باب اندر مولود و دلیل اهل بیت مملکت
و سلاطین دلالت کند بر مملکت و سلطنت اعظم و اندر اهل بیت روسا دلالت
کند بر بزرگیها و ریاست و بر اهل بیت عوام و سفله دلالت کند بر سعادت و مهتری
و دولت باندازه درجه و مرتبت هر کسی و بعد نیز که از عوام بود درجه بزرگ بری
بوزارت یا امارت سشم در معرفت وقت یافتن دولت و مملکت و

بزرگیها

بزرگیها و اگر پرسیم که مولود بر مملکت و ریاست و بزرگیها که دلالت کند و کی رسد بنگر بصاحب
طالع اگر متصل شود بیکی از این سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسط السما باتصال
تسدیس بوقت کودکی مملکت رسد و اگر اتصال مقارنه بود بوقت طفولیت بمملکت رسد
و اگر اتصال تربیع باشد بوقت جوانی رسد و اگر تثلیث باشد بوقت کهولت به پیری
و اگر اتصال مقابله باشد بوقت پیری و کلانی و مستحق حب مملکت رسد و اگر صاحب
طالع متصل شود بکوکب دیگر غیر از زحل و شمس و صاحب وسط السما دلالت مملکت نکند
و آن کوکب متصل نباشد بشمس و نه بزحل و نه بصاحب ... بمیانه عمر دولت یابد
و اگر میان صاحب طالع و میان این سه شخص که گفتیم یکی کوکب دیگر باشد هم بمیانه عمر دولت
و مملکت یابد و اگر دو کوکب باشد بآخر عمر مملکت یابد و بهر وقتی که تسییر درجه طالع ببرجی
از برجها دلالت کند خاصه برج وسط السما و اینها از طالع مملکت نیز هم بدان برجها
رسد دلیل کند بر آنکه دولت و مملکت هم بدان وقت یافته شود و اگر صاحب [illegible]
باشد که چنبه و ... و مانند وی دیگران بر خواسته باشند دولت و مملکت گرفته باشند
آنگاه دولت و مملکت بوی رسد و اگر این همچنین بجهند مولود متفق شود هر یکی از ایشان
بمملکت و دولت رسند و اگر خواهیم تا بدانیم که کدام زود و دیرتر بمملکت و دولت
هر کدام را صاحب طالع عشر نزدیکتر باشد باتصال یا اول اتصال وی را باشد زودتر بمملکت
رسد و معرفت دیگر وقت اصابت مملکت و ... را بنگر بصاحب سهم الملک اگر
مقارن سهم الملک باشد بوقت خردی و کودکی بمملکت رسد و اگر تسدیس باشد بوقت برنایی
و جوانی رسد و اگر تربیع باشد هم بجوانی و میانه عمر رسد و اگر تثلیث باشد بوقت کهولت
و اگر مقابله باشد بوقت پیری و آخر عمر رسد **فصل** هفتم در معرفت حال قایم
با صاحب قران بالملک و اگر پرسیم که حال ملکی که پدید آید با صاحب قرانی که بیرون آید
چگونه باشد و این بیرون آینده را قایم خوانند بنگر بتحویل سال عالم بدانکه آن سال
که دلالت کند بر قیام آن قایم بطالع سال عالم و بنگر بصاحب سهم اول یعنی زحل و اگر
مقبول باشد و از نحسان پاک باشد و ناظر باشد بوی دلیل کند بر نیکویی حال قایم و [illegible]
و عدل و نیکویی رعیت و نیکویی طاعت داشتن وی را و همچنین اگر زحل بموضع محمود [illegible]
و اگر غیر مقبول باشد یا بجایگاهی باشد غیر موافق دلیل کند بر زشتی و جور و ... و اگر صاحب [illegible]

بود دلیل کند بر ترس رعیت و دشمن داشتن وی را و گرانی کردن بر وی و اگر صاحب بیت
مقارن باشد بخیر بوقت تحویل قیام قایم بس دلیل کند بر نیکویی حال با ابتدا قیام و بد
و تباهی بعاقبت قیام و اگر محصور النحسین باشد اول و آخر شر تباه و فاسد باشد و اگر محصور
السعدین باشد اول و آخر کارش مبارک و اصلاح و نیکویی باشد و اگر صاحب بیت متصل
باشد بنظر مودت دلیل کند بر نیکویی حال طاعت رعیت وی را و اگر منصرف باشد دلیل کند که رعیت با
نیکویی و عدها نیکو و بزبان و لکن کمتر وفا کنند و اگر انصراف از مقابله بود رعیت را از وی
هیچ منفعت نباشد و اگر صاحب برج زحل مقارن زحل باشد دلالت کند بر اقتدار کردن
بر رعیت و ظفر یافتن وی بر دشمنان و اگر منصرف باشد دلیل کند بر ضعف کارش و ظفر
یافتن اعدا بر وی و اگر با وی باشد اندر یک برج با کوکب دیگر متصل باشد و باز جنس از آنکه از آن
برج بیرون آید بزحل اتصال کند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بر وی از اهل
بیت وی و شدت بسیار بیش آید شده و ظفر یابد بر ایشان و اگر بزحل متصل نشود و زان
برج بیرون آید و کارش بحت ضعیف شود و اگر صاحب سابع برج زحل [illegible]
وان کوکب اندر تحت الشعاع باشد دلیل کند بر هلاک شدن اعدا وی بر دست کسی دیگر
و اگر آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده بود هر عدو را کار قوی تر باشد بر محاربت
و اگر آن کوکب متصل باشد بکوکبی مشرق و نیکو موضع دلیل کند بر بسیاری خوارج و بر آنکه
آغاز کارشان و گرد آمدنشان هم از ناحیت مشرق بود و اگر صاحب زحل بزحل
متصل شود از مودت دلیل کند بر کمی دشمنان و حرب و کارزار باشد و اعدا او را
حاجتمند شوند و کارشان سست شود و قایم عفو کننده باشد هر کارزار را و اگر صاحب
سابع برج زحل بموضع قوی باشد و کواکب نظر بر وی کنند دلیل کند بر بسیاری بیرون
آمدن خوارج بر وی و مشایخ بسیار بیرون آیند و غلبه کنندگان بسیار جمع شوند بر
وی و استمالت کنند بر یاری ایشان و اعوان قایم و بیم هلاک شدن باشد مر قایم را بدین
صفت و اگر صاحب سابع برج زحل یکی از نیرین باشد یا صاحب اشد دلیل کند بر آنکه خلع
بر قایم از اهل بیت وی باشد باعث این خواهد بود که درین صورت مذکوره نیرین در رابع
شهادت دارند و همچنین نیز شهادت کنند سهم الملک [illegible] و تثلیث زحل باشد
و مالک مر دیگر را قبول کند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت مر قایم را و اگر نظر تربیع
بود میانه تر باشد و اگر مقابله باشد دلیل کند بر بسیاری محاربت کردن رعیت مر قایم را
و دشمنی داشتن و هر کسی متابع او شود

فصل

دیگر و اگر مشتری بتحویل سالی

قایم بیرون آید

فصل

قایم بیرون آید مستقیم باشد بر برج ثابت یا بر قمر یا بر طالع تحویل سال عالم از بروج ملوکی خاصه
که اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال و حریص بودن بر مال و اگر
اندر برج ذو جسدین باشد بر جمع کردن مال حریص تر باشد و اگر اندر برج ثابت باشد
دلیل کند بر ثبات وی و درازی مدت وی اندر مملکت و بعید الصوت گردد و مملکت را
استوار دارد و بسط شدن یابد اربعه و اگر مشتری ساقط باشد از نظر نیرین و طالع
مملکت سخت دراز نکشد و باندک مایه روزگار بر باد دهد و اگر مشتری بتحویل سالی
که قیام قایم باشد اندر تحت الشعاع باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال و دوستی بر
مال و اگر مریخ بوی متصل باشد با جمع کننده باشد و هم برکننده خاصه که اندر هبوط باشد و اگر
مشتری راجع باشد و مریخ بوی متصل باشد دلیل کند بر آنکه مال نفقه کننده باشد بر وی
حق و باطل و مال را بر وی هیچ قدر نباشد و اگر مشتری با این همه اندر خانه خویش
باشد دلیل کند بر بیرون کردن مال بر وی که صلاح رعیت باشد و اگر مشتری اندر برجی
باشد که آن برج موافق وی باشد و موضع قوی باشد از طالع و پاک باشد از نحوس دلیل
کند که بر بسیاری جمع کردن اموال و طلب کردن حرص و اگر بخلاف این باشد مال پراکنده
باشد و اگر زحل اندر نحو ملها نهاری اندر شرفش باشد و مشتری ناظر باشد دلیل کند بر عمارت
کردن قایم مر شهرها را و بر اعدا ظفر یابد و قهر کند ایشان را و اگر مریخ بجای نیکو باشد
و اندر خانه مشتری بود و مشتری اندر خانه وی باشد دلیل کند بر دلاوری و طاعت [illegible]
اهل مملکت وی را و نگاه داشتن مر وی را از سطوتی و بعید الصوت باشد و توانایی
باشد بر دشمنان و شهرهای ایشان خاصه که تحویل روزی باشد و شمس ناظر باشد بمریخ و شمس
اندر وتد یا از مواضع محمود و همچنین اگر مریخ اندر خانه یا اندر شرف خود باشد یا اندر
خانه مشتری باشد بنظر مشتری بتحویل لیلی دلیل کند بر عز و بعد الصوت معروف
وی اندر میان عالم و اگر مریخ مقارن باشد مر سهم السعاده و سهم الجاه را دلیل کند
بر آنکه [illegible] و خونریز باشد و بسیاری از [illegible] و بسیار استعمال کننده
باشد مر آلت سلیح را و حوت و سفر را و اگر بطالع سال عالم که قیام قایم باشد
راس مقارن شمس باشد دلیل کند بر قوت حال قایم و توانایی وی بر [illegible]
و رعیت و هر وقتی که شمس بمریخ متصل شود به تندی قیام قایم و مریخ خالی السیر باشد بر زحل

بروی

ناظر باشد دلیل کند بر بسیاری حبس سپاه و لشکر بروی و تباهی حال قایم و زبونی کردن
و کردن کنجی و افسوس داشتن سپاه مر قایم را و بسیاری بیرون آمدن خوارج و هم بسیار
که باز خورد مر قایم و اگر مریخ متصل باشد بزحل دلیل کند بر آرمیدگی لشکر و سپاه
بر قایم و طاعت داشتن مر ورا و ضعف حال خوارج و کم روزگار ایشان و خاصه که
زحل پاکیزه باشد و اندر خانه خویش و اگر مشتری ناظر باشد که نظر از زحل دلیل کند بر بیدار
خوارج بر قایم خاصه از رعیت و از اهل بیت قایم و بدین سبب غمها باز خورد
و اگر مشتری زحل را ناظر بود دلیل بر خاموشی خوارج و کم شدن حال ایشان و ظفر یافتن قایم
بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود اندر برج خویش و اگر شمس با زحل متصل باشد دلیل کند بر
سلامت قایم و ظفر یافتن بر اعدا و قوت وی و همچنین اگر زحل از کوس پاکیزه بود و اگر شمس
از مشتری منصرف شود و متصل شود بمریخ و باز متصل شود بزحل پیش از آنکه از آن برج
بیرون آید دلیل کند بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت وی یا کسی که هم بمنزلت وی بود
و ظفر بسیار بر قایم رسد و باز آخر آن کار ظفر یابد خاصه که زحل شود و بمریخ اندر برج خویش
و اگر شمس متصل شود بزحل و از آن برج بیرون آید دلیل کند بر قوت حال خوارج و
شدت که پیش آید از خوارج و بیم و هلاکش و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بزحل اتصال
کند و اعتراض بیرون آید بر قایم از اهل بیت نبوت و اگر مشتری متصل باشد بزحل دلیل کند
که گردن نهد مر قایم را و زمان بر وی آخر گردد و اگر مریخ از زحل منصرف شود بمشتری
متصل شود دلیل کند بر تغیر و رنجی اهل بیت خویش را و بیرون آمدن بر وی
سبب و عاصی شدن مردم او و اگر مشتری بزحل متصل شود ظفر یابد خاصه که اندر خانه
خویش باشد و اگر مشتری خالی السیر و پاکیزه باشد بنور خویش کار خارجی قوی شود و اگر یکی
از کواکب اندر خانه هفتم بود از طالع اندر شرف خویش دلیل بر سختی کار رعیت و تباهی
حال ایشان از فلک زیانکاری و اگر اندر هفتم اندر هبوط خویش باشد دلیل بر ضعیف
حال قایم و نیکویی حال رعیت و قوت ایشان و بنگر بخانه دهم از طالع و دهم
از شمس اگر بروج ثابت باشد و سعود اندرین برج باشد دلیل کند بر سعادت
قایم و بسیاری فضل و روزگار دراز وی و اگر کوکب اندر حول نحس که ضعف گردد اندر
شرف خویش باشد و یا مشرقی باشد و اندر حیز خویش یا اندر ناحیت شمال باشند

بعوض

بعوض زاید السیر باشند دلیل کند بر بهترین سعادت و قوی ترین کار و اگر صاحب رابع
یا صاحب سابع اندر طالع یا اندر وسط السما باشد دلیل کند بر فرمان برداری اعدا
و گردن نهادن بطاعت مر وی را و اگر صاحب طالع یا صاحب وسط السما اندر
رابع باشد دلیل کند بر خضوع مر اعدا را و بنگر بسهم الملک اگر بجد سعدی باشد دلیل
بر کار بستن عدل و راستی و اگر بجد نحسی باشد ظلم و جور کند و اگر سهم الملک منحوس
باشد از صاحب بیت المال دلیل کند بر تدبیر کردن اموال و اگر متصل باشد دلیل کند بر
جمع کردن اموال و اگر ناظر باشد دلیل کند بر آنکه مال را ببخشد و بر هیچ قدری و قیمتی
ننگرد **فصل** هشتم در معرفت طبیعت و سیرت قایم و صاحب
قران و اگر خواهی تا طبیعت قایم بدانی بنگر بسهم اول و سهم ثانی و این هر دو
سهم حیث اندر خانه یک کوکب افتد بنگر بوقت قایم تا شمس بکدام درجت
و بکدام درجه بگیر از شمس تا پانزده درجه اسد و آنچه جمع شود از درجه قمر بکاهی
بعد از آنکه درجات قمر بر وی افزوده باشی هر کجا رسد سهم اول آنجا باشد و سهم ثانی
را آنچه از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان و درجات شمس بر وی افزایی و از برج
شمس بکاهی هر کجا رسد سهم ثانی آنجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتد دلیل کند بر
استعمال کردن قایم بر کارهای بیچاره و خوبی و کار دزد و عمارتها و مانند این و اگر هر دو اندر
خانه مشتری افتد دلیل کند بر آنکه قایم تیمار کننده باشد بزهد و پارسایی و دین و دیانت
و علم و آنچه بدین ماند و اگر سهمین اندر خانه زهره افتد دلیل کند بر کار لهو و طرب
و عطر و زینت و تمتع و مانند این و اگر بخانهای عطارد افتد دلیل کند بر نگرستن و در
اندر کار علوم حساب و فراغ و کتابت و مانند این و آن بهتر آید که با دلالت
سهمین دلیل قایم یارگیری تا درست بر آید و دلیل قایم آنست که بنگری بقران ملت
و بقران دولت تا انتهای وی بکدام برج باشد آن برج و صاحب آن برج دلیل
قایم است و آن کوکب که قوی تر از دلیل قایم است بفلک دلیل قایم دوم است
همچنین تا آخر قران دولت و مثال وی خانست که بقران ملت انتها اندر برج
جوزا بود و دلیل عطارد بود و دلیل قمر بود و دلیل زحل

بود و دلیل مشتری بود و دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام مریخ بود و همچنین میدان تا بتمام قران ملت

فصل نهم در معرفت عمر قایم

وکمیت دولت تا چندگاه باشد و اگر خواهی تا بدانی که قایم عمر را چندگاه باشد بنگر
بوقت قیام قایم بطالع آن زمان اگر عقد لوا او بسته باشد و یا تاج بر سر نهاده و یا
بمستقر خویش نشسته بنگر بطالع آن زمان و وسط السما طالع و بیرون آر
هیلاج و کدخداه چنانکه موالید را بیرون آری و آنگاه تسییر درجه طالع میران
مر احوال تن را و تسییر تن را و تسییر درجه وسط السما میران مر دانستن احوال
سلطانیت و پادشاهی را و تسییرات و انتهاآت هر دو خانه میران اگر انتها
و تسییرات هر دو بتربیع و مقابله و مقارنه نحسی رسد دلیل قطع کند و اگر ف د
اگر یکی باشد از نهایا از تسییر دلیل کند بر ف د و اگر انتها درجه طالع نحسی
و نحسی سخت قوی باشد دلیل کند بر قطع و اگر نحوست سخت قوی نباشد دلیل کند بر بیماری
اگر تسییر درجه وسط السما نیکو حال باشد و اگر تسییر درجه وسط فاسد باشد تباهی
اندر سلطنت باشد و اگر هر دو تباه باشد حکم کن بر قطع و همچنین شهادت خواه
بدین باب از نهایات و تسییرات طالع ملت و قران دولت هر وقت که بتربیع
نحوس رسد یا بجسد نحوس و انتها و تسییرات وسط السما نیز منحوس باشد دلیل کند بر
قطع و اگر سعدان نور افکنند و قوت سعادت بیش از قوت نحسان باشد نحس
نکبت نکند و باز بکنند و این فصلها که یاد کردم از فصل چهارم و پنجم و ششم و هفتم
تا بدین فصل همه دلیلست بر احکام صاحب قران و ملوکان و اهل دولت
و پادشاهان بنگر تفحص کن

فصل دهم در معرفت ثبات عمل سلطان

و هلاک او یا عزل او و اگر بینی که عمل سلطان ثابت باشد یا نه بنگر بصاحب طالع
و صاحب وسط السما و اگر هر دو متصل باشند بیکدیگر و قابل التدبیر اندر وتد پس
آن سلطان را عمل ثابت باشد و پایدار خاصه که برج ثابت باشد و اگر قابل التدبیر
اندر برج طالع باشد از آن عمل و ملک بیرون آمدن باشد و باز بدو باز گردد و اگر قابل
التدبیر مقبول بود دلیل کند بر زود باز گشتن بملک و عمل خویش بکرامت بنگر

با این همه

با این همه شهادت قمر اگر اندر برج منقلب باشد و پیش از وی هیچ کوکب و نظر ناظر شود
مقبول نباشد و منحوس باشد دلیل کند بر زود عزل و اگر صاحب عاشر متصل شود
بصاحب هبوط خویش عمل بدست او آید و اندر وی هلاک شود و دشمنی بزرگ
پیدا کند بدان عمل یا صاحب خلیفه را هلاک کند و اگر صاحب وسط السما بصاحب
هبوط خویش متصل شود آن عمل و اگر دوازده درجه منصرف باشد امید خلاص
باشد و راحت بود و اگر قمر اندر برجی باشد که رأس یا ذنب آنجا بود اندران عمل هیچ
خیر و نیکوی نباشد خاصه میان جوزا و قمر کمتر از سیزده درجه بعد بود و قمر بنحسی
متصل باشد و اگر اندر خانه هفتم سعدی باشد نگشته نشود بدان عمل و خیر د
و لکن معزول شود و اندران عمل زنی زنا کند و عزلش بکرامت و سلامت باشد
قول بعضی بگندر گوید بنگر اندر باب سلطان بهمه طالع و مشتری و وسط السما
اگر میان ایشان مواصلت بود با اصحاب بروج هر دو دلیل باشند ان ناظر باشند
با مشتری بود ناظر باشد ان نیز که وی را نوبت بهت دلیل کند بر تمامی یافتن سلطنت
و ملک و عمل و اگر بخلاف این باشد تمام نشود و اگر دیدی که کار تمام شود بنگر بقوت
وسط السما و صاحبش و ضعف و استقامت و رجعت و ظهور و غروب و
تشریق و تغریب و سعادت و نحوست بدان قدر حکم کن و اگر سعد کننده مر صاحب
وسط السما را شمس باشد خیر و عمل و سلطانیا از ملک اعظم یابد و اگر زحل باشد از
مشایخ و مردم سالخورده و اگر مشتری باشد از قضاة و فقها و علما باشد همچنین تا بهفت
کواکب و اگر آن سعد کننده صاحب طالع بود بجهد خویش یابد و اگر صاحب ثانی بود
از جهت مال و اعوان یابد و اگر صاحب سیوم بود از جهت اقربا و سفر نزدیک باشد
همچنین تا تمامی دوازده خانه و دیگر خواهی تا بدانی الخبر بعاملی یا سلطان رسد از
یک بهر از درجه و قمر تسییر میران تا بدرجات کواکب اگر بنحسی رسد تباه و نکبت
آرد و اگر بدرجات کواکب سعد رسد سعادت بود باندازه درجات منقلب
و ذوجسدین و ثوابت ساعتها و ماهها و روزها و همچنین تسییر درجه وسط السما
مر دانستن صلاح و فساد عمل و سلطانی را چون بسعدی رسد سعادت آرد و چون بنحسی

نکنت آرد و هر چه هر کوکب و آن خانه که اندر وی بود چنانکه برز صفت کردم اندر بابها
و در جایگاه دیگر باز نمودم **فصل** یازدهم در معرفت وقت معزولی
و اگر پرسند که معزولی از عمل سلطان بکدام
سلطان از روز و ماه و سالی
وقت باشد بنگر اندر طالع یا اندر وسط السما هیچ کوکب هست که ورا شهادت است
هر وقتی که آن کوکب محترق شود اندرا او تاد طالع آن وقت معزول شود و اگر
اندر طالع کوکبی نباشد و اندر وسط السما کوکبی باشد که ورا شهادت بود هر وقتی که
نحسی یا صاحب هبوط آن برج بوی متصل شود دلیل کند بر عزل هر وقتی که صاحب
طالع یا صاحب ... محترق شوند اندرا او تاد دلیل کند بر عزل و بنگر بدلیل اگر منحوس
باشد یا محترق یا راجع باشد تا آخر وقت خویش باشد تا آنگاه معزول شود و بنگر
درجه وسط السما اگر کوکبی منحوس کند و صاحبش نیز منحوس باشد چون قمر بدرجات
آن نحس کننده صاحب وسط السما بدرجات نحس کننده صاحب وسط السما
بیک درجه مقارنه شود چون قمر بدان درجه رسد معزول شود یا ملک ولایت را
خراب کند و اگر صاحب هبوط اندر وتد بود کار وی تباه شود و شدت پیش
آید یا بمیرد و اندرین باب نیز هم دلیل کند بر عزل خاصه که صاحب طالع بود
یکی از اوتاد و اگر صاحب هبوط وسط السما بصاحب وسط السما متصل شود
دلیل کند بر خراب و تباهی آن ولایت و اگر صاحب وسط السما متصل شود
بصاحب وتد الارض و قمر و صاحب طالع فاسد باشد دلیل کند بر عزل و اگر صاحب
طالع تدبیر خویش بکوکبی دهد و آن کوکب اندر وتد باشد دلیل کند بر ثبات عمل
و سلطانیت خاصه که قابل التدبیر اندرا او تاد باشد بخاصه وتد تحت الارض که آن
جایگاه مغربی هست و نیکوترین وتدها طالع هست و وسط السما اگر اندر هفتم
باشد و فاسد عمل بدست خصم افتد خاصه که بصاحب هفتم ناظر باشد از نظر موافقت
آنگاه دلیل کند که عمل بدست خصم رسد و اگر آن کوکب که قمر را قبول کند منحوس باشد
و اندر وتد باشد پس اندر عمل و سلطانی قوت باشد و اگر نکو حده باشد دشمن شود و خلع
و اگر آن نحس را قبول کند ضعیف باشد اندر سلطانی و عمل بدین سبب هلاک شود

خاصه که نحس

شدت
خاصه که نحس اندر چهارم باشد و اگر اندر هفتم باشد اهل آن ولایت بر وی گرد آیند و
پیش آیدش و اگر با این همه صاحب طالع اندر وتد بود بر ایشان ظفر یابد و اگر
ساقط بود ظفر نیابد بر ایشان و ایشان بر وی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب
بصاحب طالع باشد و زایل باشد از وتد بنگر که هیچ نحسی بصاحب طالع نظر دارد و پیش
از آنکه قمر از وی منصرف شود و اگر نظر باشد معزول شود و اگر صاحب ثانی عشر بصاحب
طالع متصل شود پس قبول آن عامل را بند و استوار کننده و تباه تر آنگاه باشد
که صاحب طالع اندر اوتاد باشد و اگر اندر وسط السما بود و بندش کنند بسلطنت
و عمل بر سر ما بیار کنندش و اگر اندر طالع باشد کمتر از آن باشد و اگر اندر هفتم
باشد کسی بر وی سلطه کند و در آن بسیار رنج و شدت بیند و تباه تر آنگاه
باشد که از مقارنه و تربیع و مقابله باشد و اما از نظر مودت سهل تر و اندازه تر
باشد و اگر اندر چهارم باشد بند و زندان و تاریکی و بیشتر بیند و اگر صاحب طالع
زایل باشد از وتد اندر میمنه طالع باشد و بصاحب ثانی عشر متصل باشد بند و
زندان باشد آنگاه که بوتد الارض برسد و اگر اندر میسره طالع باشد اندر راه
بند کنندش و بدانکه مریخ دلیل بند و غل هست چنانکه ثانی عشر دلیل بند و چوب
و زندانست خاصه که مریخ عدو صاحب طالع بود و وجه طالع اما بدانکه وجه طالع
دلیل حاجبانست و دربانان و اگر صاحب وجه طالع مشرقی باشد یا اندر اوتاد
باشد دلیل کند بر قوت حال حاجبان سلطان اگر اندر هبوط باشد یا بموضع ساقط
یا برج منقلب کم هیبت و ذلیل باشند و بی حشمت باشند نزد اهل آن شهر
بر نیکوی وفا و حجاب از صاحب وجه حکم کن چنانکه صفت کردم وجه طالع و صاحب
وجه طالع دلیل کند بر حال معیشت ملک باندازه صلاح و فساد و حکم کن و بنگر
مر عز و نصرت ملک را با عامل و از طالع عقد لوا و مقدار درازی مدت و ثبات
و زوال مر او را دلیل طالع و از دلیل وسط السما **قول** والیس معتزو آبی فیتیوک
مصر گوید بنگر مرزبانی را یا عامل را از طالع و صاحب طالع و مر عمل را از الخمر باشد از
مع و مذمت و خیر و شر و اجراها عمل از وسط السما و صاحبش بنگر و هر کوکبی که

بوسط السما یا بصاحبش ناظر باشد اهل آن ولایت و آن طبقهٔ مردمان یا آن ملک را
عاملان نیز خود طاعت ندارند و همچنین نیز هر کوکبی که اندر دوازدهم و در برج وی یعنی
دوازدهم دلیل والی دیگر مر خلیفت وی را از طالع و از صاحبش و اگر کوکبی که اندر
طالع باشد مر دوم مر او را از دوم طالع نگر و از صاحبش و آن عامل که پیش از وی بوده است
از نهم نگر و از عاقبتی و سلطانی که پس از وی خواهد بودن از سیم یازدهم نگر و از
صاحبش هر یکی علیحده بنگر بصلاح و فساد و قوت و ضعف و آنچه باید حکم کن

فصل دیگر و اگر خواهی بدانی از والی که پیش از وی بوده است چند گاه
بود بر عمل بگیر از درجهٔ شمس تا درجهٔ وسط السما آنچه برسد از درجات چندانی سال یا
ماه یا روز بوده باشد و هر درجه از درجات جمع شود از مشتری بیفکن هر یکی را
سهم السلطان را نیز بخواهند بنگر تا بحد کدام کوکب است و اگر صاحب حد اندر
خانه یا شرف خویش باشد سلطان بسیار ملک خورد و بعدد هر درجی سالی و اگر
صاحب حد راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا منحوس باشد یا بحدود نحوس بود آنگاه نه
چنان بعدد هر درجی یک ماه یا روزی ملک خورد و اگر خواهی بدانی که او از کدام جهت
هست بنگر بصاحب وجه طالع یا بجمیع برج اندر است اگر اندر برج آتشی باشد از شرق
باشد و اگر برج مغربی بود از ناحیت مغرب آید و اگر برج خاکی بود از ناحیت جنوب
آید و اگر اندر برج آبی بود از ناحیت شمال آید و اگر صاحب وجه طالع زحل باشد از
دهقانان و یا از هندوان باشد و اگر مشتری از علما و قضاة باشد و اهل زر باشد
و اگر مریخ باشد از اهل ترک باشد یا از لشکریان و اگر شمس باشد از خراسان باشد و همچنین
میکوی تا بتمامی هفت کواکب و اگر خواهی تا حال رعیت بدانی بنگر بصاحب هفتم و
صلاح و فساد و اتصال و نظر وی بصاحب وسط السما و از آن حکم کن چنانکه بیابی
و اگر خواهی تا حال آن شهر یعنی زادهٔ آن شهر بدانی از چهارم نگر و از صاحب چهارم
و از نحس و نظر و اتصال سخن گوی و اگر صاحب حد طالع سعد بود و حمد و ثنا نیکو بود سعد و
و اگر نحس بود نکوهش و ثنا بد باشد بوقت اعادت و عقد لوا اگر قمر منکی از
نحسین منحوس باشد دلیل کند بر شکایت و اگر قمر زایل النور باشد و با مریخ

بود زود

بود زود و دیگر نیز و اگر مریخ اندر برج عقبی باشد بی آنکه اندر طالع سعدی باشد اندران عمل
کشته شود و اگر بجای مریخ زحل باشد بمیرد اندران و اگر بوقت کشتن بجایگاه
امارت قمر با راس باشد یا ذنب پس دلیل کند بر بسیاری شادی که آن بخت از آن
مواضع اصل زایل شده باشد و مشتری و زهره بدان موضع شعاع افکند معزول
شود و تکیه غم و حزن پیش آید و سخن دیگر راست کن هر چهار اوتاد عشوبت و بگیر
از درجهٔ وسط السما تا درجهٔ تحت و بشمار هر درجی بگیر سالی یا ماهی یا روزی
بدرجات مطالع فلک مستقیم تا هر ساعتی معلوم شود از وی سالی و هر دو ساعتی
دو سال یا دو ماه یا دو روز باندازهٔ برج ثابت و منقلب و ذو جسدین و
این آزموده است و بعضی از حکما گویند بگیر از درجهٔ وسط السما تا درجهٔ تحت الارض
بمطالع فلک مستقیم آنچه برسد هر آن اجزای ساعات وسط السما تحت گیر آنچه بر
هر ساعتی سالی بود یا ماهی بود یا روزی باندازهٔ برج وسط السما اگر ثابت
بود یا مجسد یا منقلب **فصل** دوازدهم در معرفت معزول یا عامل
یا سلطانیه و پایداری او و اگر خواهی از معزولی سلطان و بر نشستن سلطان دیگر
بنگر بخداوند وسط السما اگر اندر وتد بود یا مایل الوتد بود بدانکه این سلطان پایدار است
و بهتر آنگاه بود که آن برج ثابت بود و نیز سعدی بوی پیوسته باشد و نیز بهتر آنگاه بود
که اندر شرف خویش باشد و اگر خداوند وسط السما از آفتاب منهزم بود یا اندر برج هبوط
باشد یا اندر بر چهار زایل و ساقط باشد یا هابطا بود اندر فلک یا از سریع السیر بطی السیر
گردد یا راجع شود یا بدرجهٔ هبوط رود و این همه چیزها دلیل کند بر ضعیف سلطان و عامل
و اگر اندرین حال منحوس شده یا محترق شود از عمل سلطانی معزول شود خاصه اندر
برج منقلب باشد و همچنین اگر خداوند وسط السما بکوکبی پیوندد که آن کوکب را حال و ضعف
همچنین باشد که صاحب وسط السما را گفتیم حکم وی همچنین بود خاصه آن کوکب که خداوند وسط السما
دلیل کند بر ضعیف و سستی امر سلطان و روی بزوال نهادن وی و اگر قمر اندرین حال
چون خداوند وسط السما بود بنیک و بدی حکم وی نیز قوی تر باشد از قوت سلطان و
ضعیف وی و اگر سلطان معزول شده باشد و خداوند وسط السما اندر زایل و یا
باشد یا ساقط باشد از وتد و لکن بکوکبی متصل شود که اندر شرف باشد یا اندر وتد یا مایل وتد

اوز بجامو

امید بود سلطان را که با محل خویش باز رسد و اگر برج وسط السما منقلب بود یا صاحب
وی اندر برج منقلب باشد این سلطان بسیار معزول شود نه باشد و اگر ذو جسدین
بود با ول برج معزول شود پس از وی چند بار دیگر معزول شود و اگر با آخر برج باشد
چند بار معزول شده باشد و اگر سایل پرسد که این معزولی تا چندگاه باشد تسییر کن از درجهٔ
وسط السما را تا کوکب نحس یا شعاع نحس و باز نگر اگر درجهٔ وسط السما برج ثابت
بود یا برج صاحب وسط السما ثابت بود هر درجه سالی گیر و اگر ذو جسدین بود
هر درجه ماهی گیر و اگر منقلب بود هر درجه روزی گیر یا ساعتی و اگر بجای نحس
سعدی بود دولت و سعادت یابد بچندان سال یا ماه یا روز و اگر پرسد از تسییر
این سلطان اینجا سلطان که باشد بنگر به برج یازدهم که اندر وی دلیل ستاره است
و صاحب کیفیت از دلیل وی آن نشسته و اگر پرسد که پیش از وی سلطان که بود
به برج نهم نگر و آن کوکب که اندر وی بود و صاحب وی و اگر از رعیت و از اهل بیت
پرسد بنگر که خداوند وسط السما با قمر اندر کدام برج است خداوند آن برج دلیل رعیت
و اهل بیت سلطان باشند بر اندازه نظر ایشان از دوستی و دشمنی حکم کن و اگر
خداوند وسط السما با آن کوکب که دلیل سلطان است مستولی باشد بر آن کوکبان که
دلیل رعیت است دلیل کند که سلطان بر رعیت خویش قادر است و اگر دلیل رعیت
مستولی باشد بر دلیل سلطان دلیل کند که رعیت مر سلطان را مطیع نباشند اگر صاحب
وسط السما با این دلیل سلطان را بار اس یا ذنب باشد یا این نیز آن دو سال که دلیل
رعیت است مقابله باشد مر دلیل سلطان را دلیل کند که این سلطان بدست غوغا
کشته شود و بتر آنگاه بود که این دو دلیل رعیت یکی زحل باشد و یکی مریخ یکی تیر برج
نگرد و دیگر بمقابله مر دلیل سلطان را این نیز بنحوستها و هلاکت بدست غوغا و اگر
سلطان مقابله باشد مر اجتماع آفتاب و ماه را خاصه که با رأس و ذنب نیز نزدیک
بود بدرجهٔ اجتماع این دلیل هلاکت باشد بغوغا کشته شود و اگر دلیل سلطان میان
دو نحس باشد هلاکت سلطان باشد اندر حبس و اگر نحس قوی اندر برج دوم باشد
یا به برج یازدهم یا خداوند دوم یا خداوند یازدهم خداوند هبوط صاحب وسط السما
باشند یا هبوط دلیل سلطان بود دلیل هلاک سلطان بود و شکسته شدن خزینه
و اگر سلطان از این خویش پرسد از طالع حکم کن چنانکه از وسط السما کنی و خصم سلطان را
از هفتم نگر و یاری کنان سایل را از دوم نگر و یاری کنان خصم را از هشتم نگر و اگر

صاحب هفتم

صاحب هفتم علوی باشد و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی تر باشد و اگر بخلاف این باشد
سایل را دست قوی تر باشد و همچنان حکم کن که اندر باب خصومت و دعوی گفته شد

فصل سیزدهم در معرفت حال سلطانی که غایب باشد و باز آمدن سلطانی
و عمل باز آید یا نه و اگر پرسد از سلطانی که غایب باشد که بسلطانیت خویش آید یا نی
بنگر با اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان ایشان قبول بود و قابل
التدبیر بوسط السما ناظر باشد آن سلطان بسلطانیت خویش باز آید اگر قابل التدبیر
بوسط السما ناظر نباشد و قمر نور از وی بکوکب وسط السما رد کند دلیل کند بر باز آمدن
سلطانی خویش و همچنین اگر کوکبی نور دلیلان جمع کند و بوسط السما ناظر بود هم بر آن
سلطانی باز آید و اگر این که گفتم هیچ چیز نباشد بصاحب طالع بنگر و اگر راجع بود باز آید
و اگر قمر بصاحب وسط السما ناظر باشد و صاحب وسط السما بموضع خویش ناظر باشد
باز آید بسلطانی خویش خاصه که قمر اندر برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع راجع
نباشد بنگر اگر بصاحب طالع متصل باشد یا بکوکبی که اندر وسط السما باشد باز آید
بسلطانی خویش و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش اتصال کند دلیل
معزولی باشد و همچنین صاحب طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بر دلیل سلطان متصل
باشد سلطانیت ثابت باشد و با او بماند و اگر منصرف شود دلیل سلطان از دلیل
عاقبت بمحل خویش باز آید و اگر دلیل سلطان بر دلیل عاقبت بر دلیل نحس متصل
شود معزول شود و اگر صاحب عاقبت بر دلیل طالع متصل شود معزول شود

فصل چهاردهم در معرفت آنکه میان سایل با سلطان چگونه باشد از دوستی و دشمنی
و اگر کسی پرسد که میان من و سلطان صحبت باشد یا نه و اتفاق و اختلاف چگونه بود
و اگر صاحب طالع بجایگاه قوت باشد و متصل باشد بصاحب وسط السما و هر دو سعد
باشند و میان ایشان قبول بود و اتصال از مودت بود دلیل کند بر دوستی میان
وی و میان سلطان و نیکویی صحبت ایشان و منفعت یابد بسیار و اگر اتصال او
مناظره از او تا ربع دلیل کند بر منفعت عظیم خاصه که اندر حظوظ باشند و قمر اگر متصل
باشد بصاحب طالع و صاحب طالع سعد باشد و میان ایشان قطع نکند نحسی هم دلیل
دوستی و صحبت و نیکویی باشد و اگر قمر منحوس باشد و صاحب بیت القمر اندر طالع
باشد یا بصاحب طالع بجای نیک باشد و سعد باشد بجای ماندن بنحوست قمر و اعتماد بر این

سعدان کن و اگر دلایل که گفتم منحوس باشد آن صحبت تمام نشود و آن کوکب که صاحب طالع را
یا صاحب قمر را منحوس کنند ... و از جوهر وی باشد و از جوهر آن خانه که اندر وی باشد
و فصل دیگر است بنه طالع مولودان ملکی با طالع عقد لوا و طالع خویش بنگر
و اگر دلایل طالع ملک با دلایل طالع تو منظر و اتصال مودة و قبول بود و موافق یکدیگر
باشند میان تو و میان ملک دوستی و صحبت باشد و منفعت و اگر بخلاف این باشد
خویشتن از وی دور باید داشتن **فصل** پانزدهم در معرفت آنکه سایل را
از سلطان خیری و منفعتی رسد یا نه اگر پرسد که مرا خیری باشد یا یار باشد از سلطان
و یا از صحبت وی باشد یا نه اگر قمر متصل باشد بسهم السعادة و هر دو مسعود باشند دلیل
کند بر یافتن منفعت و فایده باندازه جایگاه شان و اگر بر خلاف این باشد
هیچ خیری نباشد و اگر قمر و سهم السعادة هر دو مسعود باشند و مریخ بسهم ناظر باشد
دلیل کند بر ربودن مال سلطان و کسی که تنها ... پیش آید و بگریزد و بنگر بصاحب
حادی عشر و یا بکوکبی که اندر وی باشد اگر نیک متصل باشد و با قمر و یا هر دو دلیل اندر یازدهم
باشد بیابد از مال سلطان بطلب ... و عنا و اگر صاحب حادی عشر بصاحب
طالع متصل باشد و یا اندر طالع باشد مال سلطان بیابد بآسانی و بی ... و طلب
اگر از نظر مودت باشد بموافقه یابد و اگر بمخالفت باشد برنج و تعب و تردد و تشغیب
و بیم و ... یافته شود و اگر میان ایشان کوکبی جمع النور باشد پس بجوهر آن کوکب
جامع و جوهر آن خانه که اندر وی باشد کوکب جامع از آن جهة یافته شود اگر ناقل
النور باشد بشفاعت و متوسطان یافته شود خاصه که میان ایشان قبول بود
فصل شانزدهم در معرفت حال عمل و صناعت و فصل دیگر در باب
عمل و سلطانی از قول بومعشر بلخی رحمة الله علیه بنگر با آفتاب و صاحب طالع
اگر میان ایشان اتصال بود مولود را از کار سلطان روزی باشد و اگر اتصال مر
صاحب طالع را بود با آفتاب یا با صاحب وسط السما مولود ... کار سلطان بود
و اگر اتصال آفتاب را بود با صاحب عاشر یا صاحب طالع سلطان ... کار
او بود و اگر میان ایشان قبول بود آن بهتر بود زیرا که مولود ... کار
بود و آن کار او بود تا زنده بود و از وی مال ... و شادی ببیند و کام ... بود و ...
و قوم زیر دست او بود و اگر آفتاب قوی حال بود یا صاحب عاشر خداوند کار ...

قوی بود

قوی بود و اگر قمر با صاحب طالع قوی حال بود مولود اندر کار خویش قوی بود و اگر صاحب
آن خانه عطارد بود یا مشتری بود و صاحب طالع قوی مسعود بود مولود اندر کار صنعت
و حرفت دانا بود و اگر نیکو حال بود ... اندر باشد نام گیرد و اگر مقبول بود از وی مال
گرد کنند و اگر مقبول نبود مال دشوار گرد کند اگر از حال ها درست بود بنگر بقمر و صاحب
وسط السما که هر دو دلیل ها در است و میان دلیل طالع و دلیل ها در بنگر از نظر
و اتصال موافقت و مخالفت بهمان حکم که از حال ... صفت کردم ...
چهارم و اگر ماه و یا صاحب این اندر برج ... باشد مولود را ... دیگر بود و از ...
دیگر بود و اگر صاحب این خانه زهره بود و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع نیز و
مسعود بود مولود را کار بر کار مغنیان و زنان بود و خداوندان لهو و طرب و اگر
مریخ بود و صاحب طالع نیز مسعود بود کارش بکار سلاح بود و خداوندان حرب و آهنگران
بود و اگر زحل بود کارش کار سخت بود و کار رنج مند بر گوهر آن خانه که صاحب طالع
اندر وی بود و از آنجا بزحل مسعود بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان بود پس اگر
منحوس بود بکوکبی از این کواکب که گفتم حذر باید کردن از آن کار و اگر اندر این خانه
نحسی بود مولود را کار و کسب ... بر بود که از و نیکو ... باید صاحب چهارم که
اندر طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب طالع را و آفتاب را
ببیند و اگر این کوکب مشتری بود یا عطارد بود و نیکو حال بود مولود را از تجارت
و از عمل بهره بود و خداوند صنعت و حرفت بود و بدان نام ... بر کار ...
و دلیل دیگر بر کار و پیشه از قول حکما اوایل و حکما ... اگر قمر اندر وسط السما
باشد با خود خانه قمر باشد کار وی کار ... بود روز مره ... باشد گردان و یا آب
پیوسته بود یا رسولی بود یا طوافی باشد یا مرد سیاحی باشد که کسب وی از آن
بود و باز بنگر که اگر زحل متصل باشد کار وی بالیز بانی باشد یا زراعت یا آسیابانی
و آنچه بدین ماند و اگر مشتری ... کار وی سخت نیکو بود از روی ... و ...
و ... بنقد و ... فروشی باز بنگر که ... بر جهت و آن برج دلیل کدام ... است
مشتری را بدان منسوب کن ... اگر مشتری اندر خانه ... باشد یا بر ده فروشی بود یا ...
حیوانات اتصال قمر کواکب دیگر را هم ... بنگر و اگر قمر بمریخ بود ... و معرفت ...

ان

سوزن با ابزار غارزی و عوانیه با شراره طبع برج و طبع مریخ و اگر بمشتری پیوندد کار وی با سلطانان
پیوسته بود و اگر بزهره پیوندد کار وی با زنان و مطربان و عطاران پیوسته بود و
اگر بعطارد پیوندد کار وی با دبیران پیوسته بود و با ابزار کاتبی و جنگ جلیقین و کارهای
مستوفیان و کارهای باریک چنانچه سطرلاب و مانند این و اگر این خانه خانهٔ عطارد
بود از بهر آنکه بیگانه وی دو حد بیش است وی ابزار نیک صناعت نهاد بود
و اگر عطارد با زحل پیوسته بود این مرد کاهل کار بود و درودگر و با کارهای که با خاک و با
چوب بود و با دلیل و ننگ خوار بارها بود و اگر بمشتری پیوندد کار وی تعلیم و قلم
بود و صناعتهای وی پاکیزه بود و با آن چیز سلطانان و حاکمان پیوسته بود و اگر به
مریخ پیوندد کارهای آتش کند چنانچه زرگری و درودگری و آنچه بدین ماند و لکن کار وی
بی اقبال و بی خیانت نبود و اگر بزهره پیوندد کار وی بزازی بود و عطر و پیرایه
فروشی یا مطرب بود یا قوال یا شاعر و آنچه بدین ماند و اگر خداوند وسط السما زهره
بود شغل وی بکار زنان پیوسته بود و اگر بزحل پیوندد این مرد غلامان فروش
بود یا گوهرها کنایه بی قیمت فروشد و اگر زحل ابزار برج خاکی بود آن چیزها فروشد که
زمین را بکار آید چنانچه آهن و ورشه و کنشنه و تبر یا صناعت وی حفر کردن یا چنین
چیزها بود و اگر بمشتری پیوندد شغل وی دزدی بود و مانند وی و اگر وسط السما خانهٔ
آفتاب بود شغل وی بکارهای سلطان پیوسته بود و اگر آفتاب بزحل پیوندد ابزار
کار سلطان بود و لکن بکارها عمارت و برآوردن دیوارها و بناها مشغول باشد
و اگر بمشتری پیوسته باشد شغل وی بکارهای امانت بود چنانچه حاکمی و خزینه داری و مانند
این و فروشنده گوهرهای قیمتی که ملوک را بکار آید و اگر صاحب وسط السما مریخ
بود صناعت وی عوانی و نخاسی باشد و کارهای آتش و کارهای سلیح و اگر مریخ بزحل
پیوسته باشد صناعت وی چیزها بود که مرگ و لحن را و سرور گوهر که از آن راست
و سازها و طنبور چنانچه آواز آهنگ و سیل و مانند وی و اگر بمشتری پیوندد شغل وی
فروختن سلیح باشد که غازیان و ملوک را بکار آید و یا خود کنند این شغلها باشد
و اگر با آفتاب پیوندد کارهای کند آتشگران کار سلطان پیوسته باشد خود و جوشن
و زره و مانند این و اگر بزهره پیوندد صناعت وی زرگری بود و پیرایهها زنان
کند و اگر بعطارد پیوندد نقاشی در سیم باشد یا درم زن باشد یا آینه گر و یا تیرگر و اگر ابزار

ایشان چیزی

ایشان چیزی بود منفعالی و دزد بود یا بسپر و شمشیر بازی کنند و اگر با ماه پیوسته بود آبگینه گر
باشد یا طواف آبگینه بود یا طوافی چیزی کند سبک و شکستنی و سقط با کنند و اینچنین چیزها
بود و اگر صاحب وسط السما مشتری باشد پیشه وی بعدل و راستی باشد چنانچه حاکم
و معدل یا کجی بستدار بود یا خزینه دار یا امانت دار و اگر برج وسط السما شیر یا
ماهی باشد پیشه وی بعدل و راستی باشد حوت بود و ماه ابزار شرف مشتری بود و یا مشتری
ابزار شرف خویش بود یا ماه ابزار حوت بود متصل بیکدیگر مروارید فروش بود که هم
مرواریدها بیع برجی دست و اگر مشتری مغربی باشد ابزار آفتاب یا از هشتم طالع
باشد یا وسط السما این مرد غواص باشد و اگر مشتری بزحل پیوسته باشد دهقان
بود یا ضیاع سلطانی ابزار دست وی باشد و لکن هر چه گرد آرد از دست وی برود
مگر که طالع حوت باشد هر چه ورزد خویشتن را باشد هر کاری که کند رزق وی را آید و نیکو
با نصیحت و ابزاران ستایش یابد و اگر مغربی بود بر ضد این بود که گفتم و اگر راجع
بود کار وی بهم عیبناک بود و اگر ابزار هفتم بود ازشیب آن کار وی را بکار آید و اگر
ابزار شرف باشد ابزاران کار ستایش یابد و دولت و آفرین کنند بروی و ابزاران
کار معروف گردد خاصه آنگاه که سریع السیر بود و سعدی پیوسته و ابزار هبوط راجع
بود بلای رسیدن وی پیوسته گردد یا تعقوبت الله اگر خداوند طالع کوکب علوی باشد
و خداوند وسط السما کوکب سفلی بود سایل کار فرمای بود و همچنین اگر خداوند یازدهم
کوکب سفلی باشد و خداوند وسط السما کوکب علوی باشد و عطارد را ابزار میان شهادت
بود آن بود دست شاگردان برآید یا باری گران و اگر خداوند وسط السما کوکب علوی
باشد و خداوند طالع کوکب سفلی سایل خود کار باشد و این که یاد کردم نیک یاد گیر و با تعقل
یکدیگر مزاج ده هر یکی را بجای خود برتو معلوم شود چنانچه نیک تحقیق ابزار این باب نگاه
کنی والله اعلم اکنون یاد کنیم پیشههای که بهر یک دوازده خانه برج و هفت کواکب
منسوبست بطالع کردن و برافتادن آسان تر باشد حمل قصابی و طباخی و بریان
گری شبانی و ساجی ثور درزی و حلاج و ندافی و کفشگری و عزیزگری و جام گر
کش و رزیری و کار خاک جوزا سراجی و بریشم زنی و جولاهی و بازرگانی و نانبایی
درودگری و دبیری کننده صیادی سرطان ماهی گیری و تره فروشی و سقایی و طرازی
فقاعی گری کوزه کاری گرمابه بانی اسد کار سلطان و کیلی و بریان گر و قصابی

روایی بلوری برده و مستور چوبین و دو وختن مهتری سنبله کف و رزی داروفروشی
و بازرگانی و دست‌ادست معلمی میزان بار ترازو و پیمانه ترازوگری سنگ
درم فروشی صوفی امامی روی‌گری دود و درودگری عقرب اکسیر بازی جواهری و زردوزی
و عیاری دروغ روا کردن حقیقتی بالیز بافی فقاعی کشتی‌گیری بافنده غواصی قصابی
جوزاری و دوک تراشی مدبرگری قوس وکیلی حاکمی رابطی نحاسی زرادی
کمانگری حیدری شبانی و هیزم‌کشی خربندگی و پوست‌گری بیادگی و دزدی
و کلیم‌بافی فال‌گویی مسخرگی جدی کار آسیا و گرمابه و چاه و کاریز بیرون
آوردن خربندگی حوت کار دریا و رود و صید ماهی و صدف و گیلی
سرای داوری چرم و خوجه‌گری فنی بوریابافی پالان‌گری و گرمابه‌بانی دلالت
کواکب زحل پیشه‌هایی که به پوست و چرم و موی و تیشه است چنین چرم‌گری
و پوست‌گری و غربیل‌گری کفشگری پالان‌گری کیخت‌گری سفالگری کاغذگری و
پلاس و گلیم‌بافی و هر چه کار ریزه و چوبی که کناسی طباخی صیادی کشاورزی حلاجی سنگ
و بوزه و بوزینه و استر و اشتربانی دروازه‌بانی و هر چه کار با رنج و کنده است
همه از نصیب زحل است مشتری وزیری و حاکمی و معدل موذنی امامی منبر
داری معلمی محدثی قصص‌گویی تعویذ فروشی پارسایی ابدالی و خزینه‌داری
و محتسبی حجاجی مشرقی معروف فرمودن و از منکر نهی کردن و راست کاری
و حلوا و شکر و شیرینی فروشی هم نصیب مشتری است مریخ سرهنگی و لشکری
مسخرجی عوانی جلادی و دزدی و جرم‌کشی مقامری راهزنی و غازی قصابی و
جوزاری بتنیده فروشی روی‌گری آهنگری شمشیر و خنجر و کاردگری و سوزن‌گری
خربندگی و استرداری بیطاری حجامی و رگ‌زنی و خشت‌زنی و طباخی و داروگری
بازارداری شیر بافی غازی بالابه کاری شمس امیری و خلیفتی سپه‌سالاری
متصرفی بنداری حاجبی دیوان بانی نقیبی عرض لشکر عوانی و پرده فروشی
مهتری خزینه‌داری سراجی و جاه‌یابی سپاه‌سالاری طباخی بربانی زرگری
جوهری لعل‌فروشی گشتی و غارت و غضب و شورش عقاب و منازعت و دیدن بر هم زدن

قماری

قماری هم فعل و هم نصیب شمس است زهره شاعری و مطربی و مزاح و مضاحک
رود و زینه کننده‌گری عطر فروشی عطرگری درزی و بندافی و بافنده رنگرزی
مرواریدی و پیرایه و عطر و جامه فروشی بزازی حریربافی اکر میوه‌ای دوزی و کلاه
دوزی و دست زدن و پای کوفتن و رساه بافی نصیب زهره است
عطارد منصرفی و بنداری حکیمی حاسبی شکری ورای و منجمی و کندکنان
داری معطرزگی گوهر گذاری رشته تابی و رفوگری زرادی سوزن‌گری و درودگری
کرباس نحاطی صندوق‌گری آهنگری نقاشی کارد کری وزن‌گری بلوری
نحاسی کاغذگری و دست‌کاری و رای معلمی سیم بالاسیم دوزی و دبیری
هنگامه‌گری فالگیری سطرلاب‌گری بافندگی حبشی و حله و دیبا و لوتوز بافی
هر چه از رود و وثیقه‌نشان نقره و باریک است هم نصیب عطارد است قمر
صاحب خبری پیکی و جاسوسی و یاری‌کاری میانجی‌گری دلالی خربندگی حمالی
فقاعی‌گری میوه و آب‌فروشی سقایی کارزی کشتی‌بافی غواصی ماهی‌گیری
مرغ فروشی نمک فروشی ماهیانه‌گیری و کاسه‌گری طرافی باغبانی و رباط بانی
سرایانی و کاوبانی بادبانی خادمی و جاکری سبیل‌کاری این هم افعال نصیب
قمر است **فصل** هفدهم در معرفت بقای سلطانی سلطان قمر
سلطانی تا چند سال باشد مصنف این کتاب گوید علی بن محمد بن یحیی الشریف
البکری الموصلی بوقت عقد لوا یا بوقت کشادن منشور و یا وقت خلعت دادن
و یا وقت مستقر خویش نشستن بطالع آن ساعت و یا بطالع آن زمان که
سوال کنند بصاحب شرف آن برج که قمر اندر و است اگر صاحب شرف برج
قمر پاکیزه باشد از نحوست و از نحسان دور باشد پس آن سلطانی با ثبات بود
و بپاید اربعه فزون تر از یک سال و اگر آن برج که قمر اندر و است بعض باشد وی را صاحب
شرف نباشد بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است اگر مقبول باشد و پاکیزه باشد از
نحوست و سعد باشد هم دلیل کند بر ثبات عمل و سلطانی و اگر اتصال قمر بکوکب
نحس باشد یا بکوکب محترق بنگر تا میان درجه قمر و میان آن نحس یا احتراق چند
درجه است هر درجه یاری بکشد چنداکه بعاد آن ماهها بچندان ماه را معزول شود

واگر آن کوکب که قمر بدو متصل باشد با احتراق یا منحوست نیز اندر هبوط باشد یا اندر وبال و قوی نیز
غیر مقبول باشد و منحوس باشد و بر جیب هر برجی که دارد آن ماه را معزول شود و بنگر برج وسط
السما اگر هیچ کوکبی نباشد اندر وی بر درجه دوازده روز می دان هرگاه که بر وی اگر شعاع یا جه
ری دولت زیاده شود و اگر در سلطانی عز و جاه و دو بال و منفعتها یابد و اگر نحس بود آن
سعد متصل باشد بمقدار ان سعادت کم کنند و یا قبل ان سعادت غمی و مکروهی پیش
آید و اگر آن نحس قوی تر از سعد باشد خیر یا نه بکیری و نکبتی و محنتی بزرگ پیش آید و اگر معزول
نشود و اگر انتهاء درجه وسط السما بشعاع یا یکی نحسی رسد معزول شود و اگر سعد بدین نحس
متصل باشد معزول شود ولکن غم و حزن پیش آید و مکروهی برو زده بکند و اگر آن سعد قوی تر
باشد از پس غم و حزن شاد و عز و دولت یابد و اگر نحس قوی تر باشد معزول شود و بلادت
و اگر نحسی بدان شعاع افکند شر و بلا پیش آید و مکروهی بر مکروهی و این شر و بلا از جنس ان
خانه باشد که نحس اندر ان خانه بود و خیر و منفعت و دولت از جنس ان خانه بود که
سعد اندر وی باشد تا دانسته باشد و اگر اندر طالع یا اندر وسط السما کوکبی باشد مشتری
در باشد هرگاه که ان کوکب محترق شود اندر اوتاد طالع ان وقت معزول شود و دیگر
اگر شمس یا قمر اندر طالع باشد یا اندر وسط السما بوقت عمل یا سلطانیت بسعد ان یا
بمملکت نشستن یا بوقت سوال یا بوقت عهد و بیعت کردن یا بوقت عقد لوا
چون نحسی بدانجا نگاه برسد که شمس یا قمر بود یا بیندازد حال دلیل کند بر معزولی و اگر زحل
بوسط السما بود یا بطالع کوکب سعد بوی متصل بود یا خود زحل مقبول و مسعود باشد
دلیل کند بر انکه سی سال بر ان عمل سلطانی بماند و اگر آن کوکب منحوس باشد و یا زحل خود
غیر مقبول بود بدان موضع یا منحوس باشد ماه پیش نماند و اگر با منحوس بهبوط بود و یا
محترق و در وبال این جمع نحسها بود دلیل کند بر سی روز و اگر مشتری اندر طالع باشد یا اندر
وسط السما و پاکیزه باشد از عیوب دلیل کند بر انکه دوازده سال بماند بر سلطانی
و اگر اندر هبوط بود یا اندر احتراق یا وبال دلیل کند بر دوازده ماه و اگر جمع نحسها
بود چون هبوط و احتراق و وبال دلیل کند بر دوازده روز و اگر مریخ اندر طالع
باشد یا بوسط السما و مسعود باشد و سعدی بوی ناظر باشد دلیل کند بر پانزده سال و اگر

مریخ

مریخ اندر هبوط باشد یا محترق یا اندر وبال یا منحوس پانزده ماه دلیل کند و اگر محترق
نیز اندر هبوط بود یا اندر وبال یا منحوس پانزده روز بماند و اگر چنانکه گفتیم شمس باشد و
نیکو حال بود نوزده سال بماند و اگر منحوس و یا اندر هبوط و یا اندر وبال باشد نوزده ماه
دلیل کند و اگر جمع منحوست باشد چون هبوط و نظر نحسی یا مجامع نحسی یا وبال نوزده روز
باشد و اگر زهره باشد هشت سال دلالت کند و اگر منحوس بود بدان معنی که گفتیم از
دیگران هشت ماه بود و اگر جمع منحوست بود هشت روز بود و اگر عطارد بود بیست
سال بود و اگر منحوس باشد بیست ماه و اگر جمع منحوست بود بیست روز بود و اگر
قمر اندر طالع بود یا بوسط السما بود و نیکو حال بود دلیل ملک و عمل و ربح بود و بطالع
ناظر بود و اندر شرف بود بیست و پنج سال بود و اگر بد حال بود بیست و پنج ماه
بود و اگر جمع منحوست بود بیست و پنج روز و با این همه نیز بنگر مستولی اگر نیکو حال
بود و دلالت او بر سالها بود و یا ماهها و سعدی بوی ناظر باشد از نظر مودت از
جایگاه قوت و نیکو حال سال صغری خویش نیز بر ان را فزاید چنان چون مشتری
باشد اندر طالع یا اندر وسط السما و زهره بوی ناظر بود از جایگاه هر آن خویش از نظر
تثلیث یا تسدیس مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره نیز زیادت کند
هشت سال تا تمام بیست سال بود و اگر مشتری دلالت کند بر دوازده ماه و زهره
بوی ناظر بود هشت ماه زیادت کند تا تمام بیست ماه بود و اگر زهره بد حال بود هشت
ماه زیادت کند و اگر جمع منحوست بود زهره را هشت روز زیادت کند و اگر نحسی
ناظر بود بدو بد حالی چنانکه زحل از مقابله و یا مریخ از تربیع بمشتری ناظر بود باندازه
سال صغری خویش چندان سال کم کند و اگر کف ان ضعیف حال باشند باندازه سال
صغری ماه کم کنند و اگر جمع منحوست بود باندازه سال صغری روز کم کند و اگر مستولی
بار بعض باشد چندانکه سال صغری مستولی دلالت کند بر سال یا ماه یا روز ربع ان زیاده
کند و اگر با ذنب باشد ربع آن کم کند **فصل** بیست و دوم در معرفت
حال حصار که گرفته شود یا نه طالع بنه بوقت سوال یا بوقت رسیدن دشمن
نزدیک شهر یا حصار یا بوقت افتادن خبر او تا در هفت کن و بدان چهار اوتاد

دلیل چهارم دیوار حصار بهت و وتد طالع دلیل دیوار دروازه شرقی آن شهرست
و وتد وسط السما دلیل دروازه جنوبی آن شهرست و وتد غربی دلیل دیوار دروازه
مغربی بهت از شهر و وتد چهارم دلیل دیوار دروازه شمالی آن شهرست هر وقتی
که نحس اندر اوتاد اندر آید حصار گشاده شود و اگر پرسند که دشمن بدین شهر یا بدین
حصار اندر آید یا نه چنین گو در حصار باشی و ناگاه خصم پیدا آید بنگر اگر ماه در منازل
بد خلوت باشد دشمن به شهر و حصار در آید و اگر ماه در منازل نحس چون باشد دشمن شهر
و حصار در نتواند آمد و منازل نحوس چون آنست که نهاده شده تا دانسته باشی
شرطین بطین هیعه ذراع غفر زبانا بلده ذابح بلع رشا
منازل بد خلوت ثریا دبران هقعه نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
اکلیل قلب شوله نعائم سعود اخبیه مقدم مؤخر و اگر نحسی اندر اوتاد
حصین بود و صاحب اوتاد بهر گشادن حصار بسبب اهل آن حصار باشد
و اگر اندر اوتاد سعدان باشد حصار گشاده نشود مگر بصلح و اگر ماه بطالع نظر دارد
از مودت رسول مر اهل آن شارستان را نیکوی بود و نحوس باشد بآن جاسوسی
و اگر ماه بطالع اندر آید و بستاره نحس پیوندد مر آن شارستان را ابلا [illegible]
از جاسوسی یا از رسول و اگر بعد از متصل باشد این رسول مر اهل شارستان را نیکو [illegible]
خواهد و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب بدرجه طالع باشد اندر آن شارستان مردان
بزرگ و مبارز باشند و دشمن از ایشان بترسد و سخن گرایی و کوکب باسره [illegible]
وتد باشد مبارزان و عیاران بدان ناحیت باشند و اگر طالع برج اسد باشد
آن شهر از مردمان بزرگ باشد و اگر عقرب باشد آن مرد مبارز باشد [illegible]
معروف بود بکشتن و اگر ماه از خداوند طالع باز گردد از نظر خود و بصاحب
هشتم متصل شود بعداوت این رسول مر دشمن را بدخواه بود از اهل آن شهر
سخنان نیکو را انکار کننده بود و با دشمن مخالف باشد اهل شهر صلح خواهند و عذر
و اگر بصاحب ششم بنظر مودت و مهاجر باشد بخیر و صلاح و نیکوی هر دو گروه خواهد
و اگر از صاحب ششم از عداوت منصرف شود و بصاحب طالع بنظر مودت بود

مر اهل آن شارستان

مر اهل آن شارستان از آن رسول نیکوی خواهد بود از دشمن بترسند و با اهل شهر نیکو
گوید و اگر هر دو دلیل بعداوت باشند رنگ آمیزی کنند و دو روی و اگر قمر از صاحب
هفتم منصرف شود رسول از اهل آن شهر آمده و اگر قمر هر دو دلیل بنظر مودت باشد
خصم را با اهل آن شهر جمع کرده و رسول فرستد بصلح و قمر از هر دو دلیل منصرف شود از نظر
عداوت عذر از این کرده باشد و هر دو دلیل که متصل باشد بمودت بدان کرده صلح جویند
و اگر هر دو دلیلان بیکدیگر متصل باشند بنظر مودت میان ایشان صلح باشد اگر قمر نیز نظر
مودت بود این صلح باتفاق رسول باشد و اگر قمر بنظر عداوت بود رسول کم ... بسیار
کند و تعصب انگیزد و اگر کوکب دیگر با هم بیند دو دلیل نظر عداوت باشد از جنس آن
کوکب گروهی باشند که صلح نخواهند و تخلیط افکنند و اگر قمر منحوس باشد رسول خیانت کند
و اگر منحوس کننده زحل باشد اسیر کنند رسول را و اگر مریخ باشد رسول را بکشند و اگر پرسند
که حصار کی گشاده شود هر وقتی که آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد آن روز
گشاده شود هر در چهار ده روز و اگر آن نحس زحل باشد گشادن حصار از جهت
فرود آوردن حصار باشد یا بسبب زدن یا غارت و اگر مریخ باشد از آتش باشد
یا از تیر و اگر عطارد باشد از مکر باشد یا از حیلت یا از قبل نامه و کتاب و اگر شمس باشد
از مبارزت یا هیبت یا سیاست و اگر ذنب باشد هم باشد که بدان شهر سختی رسد از خرابی
کننده و بلند بنا و گژدم و مار انداختن به هر کدام برج که آن نحس باشد بدان ناحیت
منسوب باشند اگر نحس اندر برج مشرقی باشد باد شرق و اگر اندر برج غربی بود بناحیت
مغرب باشند همچنین بدان ترجانه مرین قیاس کن ؛ دانستن حال شهر نیکی یا بدی
و اگر طالع اساسی آن شهر بدانی بهتر باشد احکام از وی درست تر توان گفتن و اگر طالع
شهر معلوم نبود بنگر تا امیر آن شهر یا والی شهر را طالع چیست از وی حکم کن بصواب
قول والیس مصری ولیس فیلسوف گوید اگر شهر ... باشد و ترا طالع اساسی آن شهر نداند
هر وقت که والی یا امیر آن شهر از احوال آن شهر ضمیر کند و از تو سوال کند بنگر تا طالع الحادثه
بکدام برجست آن برج طالع آن شهر باشد و یا آن برج اولی تر باشد بطالع شهر که برجی
که از آن برج کمتر همچون طالع آن شهر آید بعضی آن برج باشد که از اوتاد طالع آن شهر باشد

چون این معلوم شد درجهٔ طالع را یعنی درجهٔ سهم السعادت تسییر کن و آنجا که رسد آن بهره
مولود را گفتن هر وقت که بشعاع یا بجسد نحوسان یا بکسی بدان درجه شعاع افکنند اهل آن
شهر را و آن نکبت رسد و اگر بشعاع و جسد سعدی رسد سعادت و دولت بیند اهل
آن شهر را فراخی نعمت و نیکوییها بود هر وقت که بنحسی یا بوتد طالع آن شهر اندر آید یا
بمربعات او اندر آن شهر آشوب و فتنه و مشغولیها خیزد و اگر نحس بمقابله و تشتتها
طالع باشد چیزها و مشغولیها پدید آید و تا بجز غلات و اگر سعود اندر آید بمربعات
طالع فرخیها و سعادت و دولت و فرخی و ایمنی و صلاح بود و اگر سعود بمسدسات
یا بمثلثات آن طالع در آید نیکویی غلها بود و بسیار عیش و طرب و آمدن فراخیها
و نیکویی حال تجار و سلامتی راهها و بنگر تا این سعد یا آن نحس خداوند کدام خانه است
و بکدام جایگاه هست خبر وی شد از آن نوع باشد و از جوهر برج و خانه باشد والله اعلم

فصل نوزدهم گرستن در حال کمیت و کیفیت و سعادت و نحوست سال

اکنون یاد کنیم احوال صاحب دهم اندر ده و از ده خانه و بیش از آنکه بوی مشغول
شوم فصلی چند از سعادت و نحوست بگوییم اما بدانکه سعادت و نحوست به پنج روییست
از وی سعادت ده روییست و نحوست نیز به ده روییست و پنج مشترکست
اما وجه اول از سعادت و از سعادتی هست مفرد و آن چنانست که مرد گنج یابد یا مال
مدفون که خداوندش پیدا نبود و البته یا پدر یا مرد وارید یا عنبر یا هیزم که آن مایه جایی
و یا اندر معادن زر و سیم یا جواهر یابد و این چیزها و مانند این اگر کسی را یافته
شود این سعادتی که از کسی یافته باشد و بوی رسیده شود و اصل این از آن باشد که صاحب
طالع اندر مراغ خویش باشد و بغایت سعادت اندر باشد و سعدی که هم صاحب مراغ
او باشد یا بدو متصل باشند و یا صاحب طالع و صاحب وسط السما یکی کوکب باشد
و مسعود باشد و یا سهم السعاده و یا سهم الغیب بجزء اندر طالع بود و یا اندر وسط السما بود
یا اندر دوم و اما وجه دوم از سعادت و سعادتی هست باضافت و آن چنانست
که مرد مزدور گیرد بکار کردن و آن کار تمام کند و مزد دستاند یا کالا فروشد و بها ستاند
و پیشه و ریشهٔ خویش بکند و دست رنج خویش ستاند و این چنین و مانند این سعادتها

باشد باضافت و اصل این از آن باشد که صاحب طالع و یا صاحب وسط السما اندر مراغ
صاحب هفتم باشد و بوی متصل باشد و از صاحب هفتم و صاحب هشتم مسعود باشد و
مقبول اما وجه سیوم از نحوست مفرد آنست که مرد در اعمال غرقه شود یا بیابان چیزی
بسوزد یا بجایگاهی آفتی بهیچکس ابرو رسد زیرا و این مال ازو جدا شده باشد
و بکسی فایده نبود و اصل این چنان باشد که صاحب طالع اندر برج غربت یا اندر
هبوط و وبال یا محترق شود و یا اندر آن برج باشد و هیچ کوکب اتصال نبود مگر با
نحسی که طالع و یا جمع نحسها بصاحب دوم یا اندر دوم باشد و اما وجه چهارم از نحوست
آنست که باضافت هست و این چنان باشد که دو یار باشند و هر دو با یکدیگر جنگ
کنند و هر دو کشته شوند یا هر یکی مال یکدیگر را تباه کنند این نحوستی باشد باضافت
یکدیگر یا آنکه یکی از ایشان زیان و منفعت باشد آینده و اما وجه این از آن باشد که او لاهر دو
منحوس باشند بیکدیگر و یا اندر هبوط و احتراق باشند و هر دو برابر باشند بجمیع
نحسها و بیکدیگر از نظر تربیع و مقابله و قران ناظر باشند و اما وجه پنجم از سعادت و
نحوست هست باضافت و آن چنانست که مرد مال کسی بستاند به تبدیل قهر و غلبه و
اسم و ستاننده مال را سعادت باشد و خداوند مال را نحوستی باشد اندر فقدان مال و زیان
و این از جهت آن بود که نحسی اندر مراغ خویش باشد و صاحب طالع کسی را فاسد
و منحوس بکند و این نحس گشته از آن منحوس گشته مقبول بود و مسعود شود و این چنان
باشد که زحل اندر جدی باشد و مشتری متصل باشد و مشتری راجع باشد یا محترق یا با ذنب یا ساقط
از شرف مسعود شود و مشتری از زحل منحوس شود شد بدالوتد مشتری در الوتد
و اگر کوکبی باشد که دلالت کند بر صناعت و با فزونتر خویش باشد که راجع خواهد گشتن
این کس بصناعت خویش بجایگاهی رسد و بغایتی رسد که از سعادت و نیکویی بخت بقدر
رسد و باز تباه شود و نقصان گیرد از آن سعادت و نیکویی و وقت رسیدن
و نقصان باندازه سال صغری آن کوکب باشد و همچنین دلالت کند اندر همه سعادتها
و اگر مسئله از سلطانی و عملی باشد و یا از خصومت و کوکب بر آخر درجه باشد همچنین
یعنی مقیم اول را از دیگر باشد دلیل کند بر آنکه سایل بدان عمل برسد و یا بر خصم ظفر یابد

وباز زود نقصان پدید آید و حاجت تباه و اگر کوکب اندر آخر رجعت بود و آخر روز در رسیده
باشد و خواهد که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام سعادت اندر صناعتش تا آخر
و اندران صناعت باول عمر رنجور باشد و کم مال و لیکن روز بروز و بکرده بسیار از آن صناعت
پیش آید و باز زود برگردد و حالش از تباهی به نیکویی بر بایست و سعادت
و دولت نیکویی تمام عمرش انشاء الله تعالی و همچنین باشد حال اندر چیزها که ذکر دلیل بر آن صفت
باشد که گفتیم و اگر خواهیم که از منازعت و خصومت پیش باز طلب عمل و سلطانی
بر دلیل کند بر آنکه اینکس نصیبت گیرد از خصم و مغلوب شود و عمل از دست بخواهد
شدن و باز حال برگردد و بر خصم ظفر یابد و عمل بدست آرد و کارش قوی شود
تا تمامی عمر زیادت و نقصان اندر سعادت اگر صاحب ثانی و صاحب سهم السعادة با
صاحب طالع صاعد باشد نشان مال بسیار کسب کند اندر دولت با جاه و حشمت یا خود
توانگر بود و اگر صاعد باشد بفلک اوج مال اندر قسمت ملوک کسب کند و اگر هم بفلک
اوج و هم بشمال صاعد مال از ملوک بزرگ عظیم الحضرت کسب کند خاصه اگر زهره و ماه
بزرگ و عظیم القدر و همچنین نظر باید کردن بهمه اولاد مال و اولاد جاه ها و دیگر بر حکم
باید کردن و اگر بعضی اولاد خانها برین صفت باشد بدان دلیل بایست و زیادتی
واجب کند   تفصیل سعادت و نحوست اما بدانکه حالها اندر موالید و مسایل
بر سه حالست گروهی مردمان اندر سعادت ایشان پایدار باشد تا فنای عمرشان
و گروهی مردمانند که شقاوت و بدبختی ایشان ملازم گرفته باشد تا فنای عمرشان و گروهی
مردمانند که از منازل فرو دین روز بروز برتر همی شوند و کارشان قوی تر همی شود و
و گروهی آنند که از درجات و منازل برترین و بزرگترین روز بروز فروتر همی شوند
و کارشان ضعیف تر همی شود و اما آن گروه که سعادت ایشان ثابت است
از جهت آن بود که اولاد سعادتشان اندر اوتاد باشد و هیچ ساقطی با ایشان نظر ندارد
و نه نیز ایشان بکوکب ساقط متصل باشند و انهایی که از منازل فروتر روز بروز بهتر و بزرگتر
همی شوند آنست که اولاد طالعشان صاعد بود بفلک بروز برتر همی شود و درجات
برتر همی رسانند و کار هر روز قوی تر همی شود و سعادت می افزاید و اما انهایی که

منازل ایشان

منازل ایشان هبوط باشد و نیک بخت باشند و درجات شان روز بروز فروتر همی آید
و کار ضعیف تر همی گردد و آن از جهت آنست که اولاد ایشان منحدر باشند و ساقط
باشد از اوتاد و نظر سر بسقوط باشد و انهایی که گاه برتر باشند و گاه فروتر این مردمان میانه
باشند و آن از جهت آن بود که اولاد ایشان بسقوط متصل باشد بعضی و بعضی از سقوط
بارتفاع باشد این گروه مردم گاه با دولت بوند و گاه بمحنت   صفت احوال حدود و
خانها اما بدانکه حال هم بر سه وجه است که چونین دیگر جنبت حال حاضر است و حال مستقبل
و حال سیوم انکه در روی باشد حالهای حاضر را از انصراف کواکب قران و اتصال و از
خانهای زایل و حالهای مستقبل را از اتصال کواکب اتصال و از خانهای مایل
و حالها و قتی را از مواضع کواکب و ذات ایشان قران و اتصال از اوتاد و
حدود و اتصال اما بدانکه هر دلیلی را از مولود یا از مسئله سه حالست انصراف ره
نماید بر آنچه گذشت است و موضع دلیل ره نماید بر آن حال که اندر وی است و اتصال
دلیل ره نماید بر آنچه بخواهد بودن و حال صلاح و فساد از سعادت و نحوست دلیل و
اتصال قران و اتصال   معرفت کیفیت نحوست فلک اما بدانکه نحوستهای فلکی با ضبط از
بر شش وجه است دو نحس بجوهر چنانکه زحل و مریخ و دو نحس دیگر است بعرض و آن
چنانکه عطارد است که با زحل و مریخ باشد یا بطبیعت ایشان بود بنظر یا باتصال و دیگر
شمس است که با مریخ باشد خاصه با تربیع یا مقابله و یا مقارنه یا تسدیس و یا تحتانی باشد
و همچنین نیز اگر با زحل باشد و بدین حالها که گفتیم شمس و عطارد را نحس خوانند و نحس
نحوست عرض نه جوهری و دو نحس دیگر است یا ماکن و مواضع و آن چنانکه راس و
ذنب است و اگر این هر شش حال جمع شوند بر زهره بی نظری از سعدان مولود و یا
سایل خصم باشد و اگر صاحب مثلثه اول از زهره بدین حال بود با این هم منقبضها و نیکوییها
یابد و اگر بدین حال باشد با هم که خصم باشد بدبخت بود و حاجتمند باشد بیک لقمه طعام که دشوار
یابد   معرفت تاکید دلالت و هر وقت که دو دلیل که دلالت کنند بر یک چیز و هر دو
بیکدیگر متصل شوند تا دلیل کنند بر تاکید آن چیز چنانکه عطارد و صاحب سهم السلطان بود
و مشتری صاحب وسط السماء هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا متصل باشند و بود وسط السماء
ناظر باشند بس دلالت کنند بر انکه عمل و سلطانی بدست آرد و قوی و عزیز گردد و اگر اندر اوتاد باشند

پسر دلالت کند بر دراز نیت سلطانی یا خود بهم عرض خویش سلطان گذراند و اگر آن کوکب که
دلالت کند بر سعادت و برج از اول السیر باشد یا از اول السعد باشد یا از اول النور باشد یا هر روز
صاعدتر باشد بفلک اوج یا صاعد باشد بعرض خاصه شمالی دلیل کند بر آنکه این مولود یا
این سایل را حال روز بروز بهتر و نیکوتر شود و سعادتش افزون شود و هر روز برو
زیادت باشد و اگر این کوکب هابط باشد یا از حضیض هابطه یا بافق باشد بر آنچه
گفتیم دلیل کند بر تباهی حال روز بروز و هر روز تباه‌تر و ادبار زده‌تر باشد و حالش
سخت شوریده شود معرفت بیان سلطانیت و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سلطانی
صاحب شتم باشد یا صاحب چهارم دلیل کند بر آنکه وی اندر سلطانی بمیرد و هرگز عزل
نباشد و اگر کسی معزول شود از عمل و صاحب طالع اندر وسط السما باشد متصل بود یا آن
معزول بعمل خویش باز آید بمرتبت سلطانیت اما بر آنکه هر ملک عالم را مواليد است
که هیچ چیز را نیست و اگر صاحب طالع را شمس قبول کند یا جایگاه شمس برتر از صاحب
طالع بود بفلک این مولود و یا سایل ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند و موضع
زحل برتر باشد از شمس بفلک یا صاحب وسط السما صاحب طالع را قبول کند یا
شمس را قبول کند یا قمر را شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط السما و مولود
روزی باشد این همه دلالت کند بر آنکه ملک گردد و عالم بگیرد و اما اندر مواليد بسیار اگر
قمر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب وسط السما را قبول کند صاحب طالع را یا قمر
قبول کند این مواليد دلیل کند بر ملک و پادشاهی اگر مولودها از اهل بیت مملکت نبود
و اگر چنین باشد ملک نگیرد و لیکن کارش سخت بزرگ شود و چنانچه قبول دیگر
چنانکه صفت کردم بعضی کواکب نگاه کن زیرا که ملک بزرگ بر مردی مسلم کنند
بفرمانی که بگویم هیچ زبان ندارد و اگر اندر رعیت کسی و بر رای مخالف باشد و بود که کسی
بیاید عمر ملک بگیرد از قبیل آن شهادتها که صفت کردم و باشد که مولود از مواليد
ملوک بود و ملک نگیرد و آن از جهت قبول شعاع نحوس باشد بیش از آن قبول
که گفتیم و اگر قبول از اتصال اول بود با اول عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال دوم بود میانه
عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال سیوم بود با آخر عمر ملک بگیرد و این اتصال آنگاه بود که مادام
اندر آن برج باشد و بر آنکه نیز چنین تدبیر بصاحب طالع دهند بی قبول هم ملک بگیرد

و اگر قمر

و اگر قمر بوسط السما بود مولود را اندر شرف باشد و طالع از برج ملک باشد و صاحب قمر
اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر حادی عشر باشد بمنزله ملوک بود و لیکن نیز
که عالم بگیرد البروج الحادی عشر فصل اول در معرفت آنکه
کسی امیدی دارد اندر منزلت یا از ملک یابد یا نه اگر پرسند تا از کاری که امید
همی دارند با منزلتی از ملوک بگیرد بخداوند طالع و بخداوند یازدهم و بقمر و مشتری
نگر میان ایشان هیچ اصلتی یا سعد و آن مواصلت از مودة باشد سعادت و امید
و منزلت یابد یا نیابد و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید سعادت و منزلت
یابد و لیکن برنج و تعب و نصب و عنا و دشواری و اگر مشتری یا صاحب یازدهم اندر
طالع باشد بزودی و آسانی یابد و اگر مقبول بود بتمامی حاجت ظفر یابد و اگر غیر مقبول
بود بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر قمر اندر یازدهم بود یا صاحب طالع اندر یازدهم
بود و مقبول بود حاجت بر آید و اگر صاحب یازدهم اندر وتد بود و قمر مقبول بود آن
امید تمام شود و اگر قابل تدبیر قمر در برج ذو جسدین باشد ظفر یابد بر آنچه امید دارد
بانگر چیزی بعضی بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر در برج منقلب بود سخت حقیر بود
و اگر در برج ثابت بود ظفر یابد بتمامی و اگر قابل تدبیر منحوس بود تباه شود کار پیر
از آنکه ظفر یافته بود و اگر قابل تدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه او امید دارد
و اگر خداوند طالع مقبول بود ظفر یابد بهر چه امید دارد و اگر نحسی اندر یازدهم بود بهر
امیدی که دارد نومید شود و فرزند را از آن [illegible] و اگر این نحس زحل باشد اندر امید
خویش سخت دیر یابد و آخر وفا نیابد و اگر مریخ باشد امید [illegible] جوید و بجهت بر
نیابد و اگر مشتری اندر یازدهم بود عمر او دیر [illegible] و از تحقیقت باید و آن امید
بیش از آنکه باید که امید دارد و اگر آفتاب اندر وی باشد آن امید بر آید بسبب
سلطان و آشکاره و اگر زهره بود امید بر آید بخوشی و خرمی و بسبب زنان و اگر عطارد
باشد و بقلم بر آید و با سبب دانایان و بازرگانان و اگر قمر اندر یازدهم باشد بنگر که در تقبل
کند از طبع آن کوکب گوییم و اگر خالی السیر بود بر دست میانجی بر آید فصل دوم
در معرفت آنکه کسی را از حال دوست یا خود دوستی میان ایشان و اگر پرسد از
جهت دوستی میان دو تن بنگر بصاحب سیوم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان بطالع

شاهد تر باشد و یا قوی تر باشد و یا ناظر تر باشد وی دلیل است بدان دوستی و اگر میان دلیل مهمان
صاحب طالع با قمر اتصال موده باشد میان ایشان دوستی باشد و اگر بقبول بود دوستی
با منفعت باشد و اگر زهره را با مریخ نظر مشکلت باشد آن دوستی بی مجامعت نباشد
و اگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوت باشد و بیکاری و اگر اصحاب آن
هر چهار خانه بصاحب طالع ناظر باشند آن دوستی بعنایت نیک محکم باشد و اگر بعضی
نظر موافقت بود و بعضی مخالفت گاه دوستی بود میان ایشان و گاه دشمنی و اگر اتصال
از برج ثابت باشد دوستی شان با عداوت شان پایدار باشد و اگر اندر برج منقلب باشد
دوستی و عداوت شان بر یک حال نپاید بهر اتصالی و نظری حال ایشان گردیده باشد
و اگر اندر برج ذو جسدین باشد دو رویه و دودله باشند و اگر صاحب یازدهم
زحل باشد دوستان شیر پیران و دهقانان باشند و اگر مشتری بود اشراف و قضات
باشند و اگر مریخ باشد سرهنگان و حاجبان و اهل سلاح باشند و تیز باشند که دزدان
باشند و اگر شمس باشد سلطان باشند یا عمل دار سلطان یا مهتران باشند و اگر عطارد
باشد دبیران و اهل دواوین و حکما باشند و اگر قمر باشد ملکان و حاجبان و وکیلان
باشند و اگر صاحب یازدهم بصاحب طالع بتربیع و مقابله باشد میان ایشان آزار
باشد و از یکدیگر ناخشنود باشند و اگر مقارن باشد با یکدیگر دوست باشند یا زیکدیگر
بخداوند این دو جایگاه هرکدام که ازین دو دلیل مستعلی تر باشد با علوی یکی باشد با قمر او را
باشد با مشتری یا شمایل باشد وی زبردست باشد و کار فرمای و باز نگر هر کدام کوکب
که اندر وتد باشد دوستی وی قوی تر باشد خاصه که اندر برج ثابت باشد و اگر اندر برج
منقلب باشد پایدار نباشد [illegible] و اگر اندر برج ذو جسدین
باشد دوستی یکدل نباشد و دورویه باشد هر کدام ازین دوستان کو راجع باشد
از آن دوست اندر دوستی خلاف آید و عصیان [illegible] آنچه اندر میان دوستان
باشد از شرط دوستی دانسته باشی

فصل سیوم در معرفت آنکه

پرسند از امیدی و اگر پرسند مرا از کاری و تغیر بکنند و گوید که آن کاری هست امید
دارم بجز بخداوند طالع و قمر اگر پیوسته باشد بسعدی در اوتاد و مایل الاوتاد [illegible] ظفر
یابد و اگر پیوسته بود بنحس ظفر نیابد و اگر صاحب [illegible] نام [illegible] آن خانه که هم شکل سوال
وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید

فصل چهارم در شناختن احوال مهمانی

اگر پرسند

اگر پرسند مرا از حال مهمانی بنگر بطالع وی دلیل است بران کار و خانه دوم دلیل است
بر طعام و شراب و سیوم دلیل است بر نشستگان آن مجلس و چهارم دلیل است
بر جایگاه نشستن و پنجم بر شراب و ششم بر خادمان مجلس و هفتم بر عزیزی و خواری
مهمانان و هشتم مر حلوا و شکر آن و طباخان را و نهم مرآن کس راست که [illegible] باشد
مجلس و دهم صدا و ندخانه را و یازدهم لهو و طرب را و دوازدهم حاجبان را و اگر در
آن مجلس [illegible] بنگر تا [illegible] آن خانه و هر کجا سعدی بینی
حکم کن بر نیکوئی و منفعت آن خانه و صاحب هر کدام خانه که مقبول یا مسعود بود یا
قوی بنگر [illegible] که بدان خانه منسوبست و صاحب هر کدام خانه که غیر مقبول
و راجع یا منحوس باشد غم و خواری و تباهی باشد صاحب آن خانه را و هر کدام دلیل
که اتصال موده دارد آن گروه را موافقت باشد و هر کدام را نظر مخالفت بود
آن گروه را سعادت باشد و هر کدام دلیل که غالب بود بران گروه کسی التفات بکنند
و اگر طالع برج منقلب بود لونها بسیار حاضر آید و اگر ثابت باشد یک لون باشد و اگر
ذو جسدین بود دو لون بود و اگر قمر اندر طالع باشد طعام شور باشد و سرد مزاج و اگر
مریخ بود طعام تلخ بیشتر مزه دارد یا طعام بیشتر سوخته بود و اگر مشتری بود خوش
و شیرین بود و اگر شمس بود طعام ملوکانه بود ولیکن بیشتر سوخته و صفرا انگیز باشد و اگر
زهره بود خوب بود و اگر عطارد بود ترش بود و بهم آمیخته و زحل طعام تند بود [illegible]
بنگر با نظراف قمر و اتصال و اگر باز گشته بود از نحس و بسعدی متصل بود از تربیع و
یا مقابله [illegible] که آن دعوت [illegible] بود و [illegible] از سفر آمده بود
و مانند این و اگر از تثلیث یا تسدیس بود آن مهمانی بحدیثی با دوستی [illegible] و اگر
آن کوکب که قمر بوی متصل است در وتد بود و یا برج ثابت آن مجلس دیر بود و اگر برج
ذو جسدین بود [illegible] بیشتر بود و اگر منقلب بود نیم روز بود یا کمتر و اگر صاحب برج قمر
ناظر بود مجلس خوش بود و [illegible] و اگر ناظر نبود مجلس بی رنج بود و اندر مجلس [illegible] تازه بود
و باز گردد [illegible] و اگر قمر [illegible] مشتری پیوسته بود دلیل کند بر گرمی مجلس و طعامهای
گوناگون و اگر بشمس متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیار [illegible] اندر و و اگر بزهره
متصل باشد دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری طعام و بسیاری لهو و طرب و سماع و خنده

وطلب و اگر بعطارد متصل بود دلیل کند بر بسیاری طعام و اندر انجا کس بود که سخن حکمت گوید
و انجا حدیث کلام بسیار بود و در طعام ان گوشت مرغ بود و اگر بزحل متصل باشد
طعام سرد باشد و ناپاک و سرد مزاج و بد مزه و ماهی و هر چه از آب بیرون آید و اگر
بمریخ متصل بود دلیل کند بر شر و شغب و آشوب و فتنه و اگر مریخ بوسط السما بود
و قمر بتربیع او بود زنهار زنهار حذر کن تا انجا نروی و خود نیز بشر بود و زخم کارد
و جراحت و درد دل بود و طعام گرم بود پس بنگر بصاحب ساعت اگر بطالع بود یا بوسط
السما اندر ان حال طعام آرند یا بر طعام نشسته باشند و اگر در هفتم بود یا چهارم
طعام تخت ببرآرند یا عکس شده بر جای برد یا خود هیچ نیارند تا انگاه که صاحب
ساعت بازگردد که بطالع بود یا بوسط السما و اگر صاحب ساعت زایل باشد پس فقط طعام ایشان
گذشته باشد و اگر اندر زایل باشد نزدیک باشد بطعام آوردن و قمر اندر برج آبی بود ناظر
بود بزحل از تثلیث طعام ماهی بود و اگر قمر اندر میزان بود حبوب بود و اگر بجوزا بود
یا بدلو گوشت مرغ بود و اگر بزحل بود از تربیع و مقابله گوشت سرد خورده باشند و اگر
بمریخ بود طعامهاشان سوخته بود و اگر قمر اندر میزان بود و تربیع او از سرطان بجنبه
و نه خام شان پر خوردن در سنبله و میزان بخورد انگورها و اگر در اسد و عقرب بود باید
هیچ چیز نخورد که اندران طعام زهر باشد و اگر در سرطان بود هیچ گوشت نخورد و در قوس گوشت
و حوت شان پر خوردن و در حوت ماهی شور و تازه بخورد و اگر بدین خانها نحس …
زبان و قف … باشد و اگر قمر بدین برجها بنحس ناظر بود هم تباه باشد و اگر بسعد ناظر بود
و مقبول بود کم زبان باشد و اگر قمر بخانه زهره بود عروسی باشد و اگر بخانه عطارد بود کودک
زادن بود یا حمل شدن کودک بود و اگر بخانه مشتری بود طعام دوستیها و مهتری
و ریاست باشد و اگر بخانه مریخ بود طعام از جهت شگفتی بود … و اگر بخانه زحل بود
طعام ماتم گذشته بود و اگر بخانه شمس بود طعام از جهت خلعت و مهتری و ریاست باشد
و اگر قمر بخانه خویش باشد طعام از جهت … و قربانی و … دل خویش باشد
و هر کوکب که نظر دارد بنگر تا بکدام خانه است یا صاحب کدام خانه است از جهت کرده باشد
و دوم خانه از طالع دلیل است بر شراب جامها و قدح و جامه خانه اگر این خانه ذو
جسدین بود جامهای گوناگون بود و اگر مریخ انجا بود یا ناظر یا صاحب بود جامهای سیمین

بود و اگر بزهره

بود و اگر بزهره بود سیمین بود و مشتری زرینه و سیمینه و قمر آبگینه و زحل چوب و سفال
و شمس جامهای جواهر و ملوکانه و عطارد جامهای منقش و مکتوب و اگر سعدی اندر
دوم بود آن همه ازان خانه باشد و اگر سعد غریب بود عاریتی بود و همچنین اگر صاحب
ثانی بثانی ناظر باشد و … خویش باشد کالا خانه بود و اگر ناظر نبود و
یا غریب بود عاریتی باشد و اگر صاحب سیوم مسعود بود یا سعدی در سیوم بود آن
مردمان که بران طعام حاضر باشند مردمان نیکو باشند معروف و اگر بجایگاه
غریب باشد مردمان غریب بوند و اگر منحوس باشد مردمان سقط و بدخو باشند
و اگر خانه چهارم مسعود بود مجلسگاه نیکو بود و اگر منحوس بود مجلسگاه سخت تباه
باشد و اگر خانه زحل بود جایگاه ویرانی و پلید باشد و اگر خانه مشتری بود جایگاه
لطیف خرم باشد یا بوستان و اگر خانه مریخ بود سلیح خانه بود یا مطبخ خانه و اگر بخانه
شمس بود مجلس با حشمت سرای و تخت باشد و اگر خانه زهره بود گلزار و عطر خانه و خانه
زنان بود و اگر خانه عطارد بود مجلسگاه بزرگی سخانه یا مرغ خانه یا بنخانه منقش باشد
و اگر قمر بود بر لب حوض بود و خانه پنجم که دلیل شراب خانه است و اگر …
ذو جسدین بود شراب دو لون بود و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر منقلب بود شراب
از هر لونی بود و هر خانه را بهمین صفت حکم کن زحل شراب ترش و گنده و سیاه و
مشتری شراب … و شیرین همچنین باقی کواکب صفت کن و خانه نهم آنکه … باشند
که بر سر طعام ایستند و هفتم آنها باشند که … آیند و دو هم صاحب طعام باشد
که … باشند یا نه و اگر سعدی اندر انجا بود … بود و اگر نحس بود دشمن گردد
و گرانی آید از مهمان و خانه یازدهم منشیان و سطر باشند و دوازدهم خداوند خانه
بود پس بنگر بنظر سعود و نحوس و از صاحب خانها بجایگاه از یکی دوازده برج
بحسب نظر و اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم کن بهر خانه که سعدی بود و یا خداوندش
مسعود بود حکم کن بران چیزی که منسوب شود بهر آن برج بر چیزها … و نیکویی
و هران برجی که اندرو نحسی بود و یا صاحبش منحوس بود تباه شود هر چه نسبت کنند بدان
برج والله اعلم و بیگر سعدان بکدام ارباع اندر هر جنبه تو اندر آسمان هم بدان جانب
متنبی و بهر کدام ارباع که نحوس باشند بدان نواحی متنبی چنانکه ربع اول مشرق است و دوم
جنوب است و ربع سیوم مغرب و ربع چهارم شمال است ان دیوار که بسوی مشرق است
ربع اول بود و ان دیوار که بسوی نصف النهار است ربع دوم است و ان دیوار که

بسوی قبله بود سیوم بود و آن دیوار که بسوی قطب شمالی و بنات النعش است ربع چهارم است
البیت الثانی عشر من الطالع **فصل** اول در معرفت حال سایل
با دشمنان و اگر پرسند از دشمن بنگر برج هفتم و صاحب هفتم و اگر از بسیاری دشمنان پرسد
بنگر بصاحب دوازدهم و خانه دوازدهم اگر صاحب دوازدهم اندر طالع باشد و نحس بود
باشد مولود را یا سایل را دشمنان بسیار باشند و همه زیر دست و مقهور وی باشند
و سایل را از غم خوردن و دل مشغولی چاره نباشد و اگر میان دلیل طالع و صاحب
دوازدهم اتصال بود مر مولود را دشمن باشد و اگر اتصال از مودت باشد آن دشمن پنهانی
کننده باشد و ایشان دشمنی نکنند و میان ایشان مخالطت بود و اگر اتصال از عداوت
باشد میان ایشان عداوت و دشمنی بسیار باشد و اگر کوکبی اندر دوازدهم باشد
و صاحب طالع را بتربیع و مقابله نگرد دشمنی از جوهر آن کوکب باشد و از گوهر خانه آن
کوکب و اگر اندر دوازدهم زحل باشد و یا خود صاحب دوازدهم زحل بود دشمن وی از
پیران و کلانان و بندگان و طبقات زحل باشند و سرد در وزیر بود و دشمن وی سیاه
چرده و بخشم اندر عیب دارد و مردمان سفله و حدا و نداف(?) مکر و حیله اندیشد و فسق کند
و آن بد شمن گردن فخر کننده بود و شادی کننده باشد بد شمن یا موذنان باشند یا حالان(?)
یا زندان بان و آنچه بدین مانند و اگر مشتری بود دشمن وی مردی باشد دو مویه با علما یا قرابان
با اهل تجارت و اهل اشراف و قاضیان باشند و دیگر ستارگان نیز بدین قیاس حاکم کن و اگر
قمر باشد بنگر بجگه(?) سپهبد و دشمن بر طبع گوهر آن ستاره باشد و اگر قمر خالی السیر باشد
بیکاران و جاسوسان و کیلان و نمامان و غمازان دشمنی وی باشند و دشمن از طبع
آن خانه بود که صاحب ثانی عشر اندر وی باشد خاصه که اندر وتد بود و اگر ساقط بود کم زیان
کند و اگر صاحب اعدا اندر طالع بود دشمن از اهل بیت وی بود و اگر اندر وسط السما بود
دشمن از سلطانان و مهتران و محتشمان باشد و اگر اندر هفتم باشد دشمن زن و همسایه
و مانند این باشد و اگر اندر چهارم دشمن پدر بود یا کسان پدر و همچنین نیز بنگر اندر دوازدهم
کدام کوکب است و صاحب کدام خانه است دشمن از آن جنس بود اگر صاحب طالع اندر دوازدهم
بود مولود یا سایل کارها کند که دشمن بر انگیزد و اگر صاحب رابع بود دشمن آن پدران باشد و اگر
صاحب سیوم بود دشمن از اقربا بود و اگر صاحب پنجم بود دشمن از فرزندان باشد همچنین تا آخر(?)
به باقی خانها و باز بنگر تا او بد طالع اگر اندر خانه خود مشتری باشد فرح(?) شرف و مسعود باشد یا
زاید با مستقل باشد یا مشرقی باشد یا سریع السیر یا شمالی و صاعد باشد یا کوکب علوی باشد سایل
یا مولود قوی تر از دشمن باشد و اگر این حالها مر خداوند دوازدهم را باشد این قوت مر دشمن را باشد

و دشمن ظفر یابد

و دشمن ظفر یابد بر سایل یا مولود و اگر بتربیع و مقابله نگرد عداوت ایشان زیادت گردد و اگر
مقارنه نگرد و نظر نگاه کنی تا کدام از ایشان را شهادت بیشتر بود قوت او را بود و اگر بر دو
اندر وتد باشد بنگر که شهادت کرا بیشتر باشد قوت او را بود و همچنین هر کرا حظ(?) بیشتر باشد
قوت او را باشد و اگر اتصال بمودت بود بعد میان ایشان صلح و صلاح بود اما اعطا(?)
را اندرین خانه شهادت و قوت است هر زیادت کردن دشمن بود **فصل**
دوم بگریستن در حال بیم و ترس که سوال کند و اگر پرسد از بیم و ترس بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر صاحب طالع منحوس بود و اندر دوازدهم باشد و یا قمر نیز با وی باشد آن دلیل
کند بر بیم و ترس سخت و بجو هر وی را و اکنون نیاید و همچنین نیز ببعضی جایگاه بد باشد
چون هشتم و ششم بیم و ترس باشد از آنچه وی که صاحب طالع اندر آن خانه باشد
و اگر نحوس بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشد از اوتاد و این بیم و ترس سخت تر باشد
و صعب تر و با خطر تر بود و اگر نحوس ناظر نباشد تباهی بیم قیمد(?) زود زود زوال یابد
و سلامت بگذرد و اگر سعود ناظر باشند سلامت تر باشد و اگر صاحب طالع پاکیزه باشد
از نحوس و بطالع ناظر باشد بیم مکر و حیله بود زیرا که آن خبر خبر بود از بیم و ترس و آن
خبر دروغ باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد باشد و نحسی از اوتاد و بوی ناظر باشد
سخت مخاطره باشد و بیم و ترس قوی باشد و نکبت بود خاصه که صاحب نهم باشد از نحس
دلیل کند بر هلاک و مرگ و اگر این کوکب صاحب هشتم باشد مصیبت بیمش آید یا زنا
بگذرد و اگر شهادت کوکب از بروج منقلب باشد دلیل کند بر زود برگشتن بلاها
و زود برگشتن و کم خشتی(?) از بیم و ترس و اگر اندر بروج ذو جسدین و ثابت باشد
دلیل کند بر ثبات شر و اگر آن نحس اندر دوم باشد مالش بستانند و اگر صاحب طالع
اندر ثانی عشر باشد و بصاحب سابع ناظر باشد نه بصاحب ثانی عشر دلیل کند بر گریختن
و یافتن نجات بر دوستی(?) قادر نشوند و اگر با این همه قمر متصل باشد بتحیر دلیل کند بر پیش
آمدن مکر و حیله از آن گریختن مگر که آن نحس صاحب برج قمر بود یا صاحب طالع بود و اخبار(?)
مکر و حیله کمتر بود و امید سلامت باشد و اگر صاحب طالع اندر ثانی عشر نحس بود و لیکن قمر
اندر ثانی عشر مسعود بود آن بیم و ترس بسلامت بگذرد و بروی لطف نیاید بیدران(?) وقت
راحت یابد از این بیم که قمر بدرجات سعود برسد هر روز یا ساعت یا ماه یا سال و اگر
خواهی که بدانی که سایل از بیم و ترس بسلامت رهد یا هلاک شود یا دیر یابد اندر صحبت(?)
بنگر بدان نحس که متصل باشد بر قمر و اگر قوی باشد بنگر بدان حد که قمر اندر وی است اگر آن

هر نحس باشد که قمر بوی ناظر باشد و آن نحس مریخ باشد کشته شود با آهن یا بتازیانه و از آن
بیم و ترس رها نشود و اگر آن زحل باشد در بند بماند تا بوقت مرگ بر اندازهٔ قوت
زحل و جایگاه او و اگر آن نحس نباشد و قمر بجد سعدی باشد این سایل گرفتار شود و لیکن
بسلامت باشد از الم و عذاب و حبس و لیکن اندر حبس چندان بماند که مابین درجات
قمر و نحس است بروز یا سال و ماه و اگر آن نحس که قمر بوی ناظر است ضعیف باشد
و قمر را اندر آن خانه که وی بود مزاحمت بود و سعدی باشد ناظر بود و مقبول بود یکدیگر
این سلامت بر بود و امان و لیکن اندک مایه بیم و ترس رسد وی را فصل بطلیموس
و بطلیموس گوید بنگر بقمر و صاحب برج قمر و طالع اگر بیکدیگر شان اتصال بود و صاحب
طالع مسعود بود پاکیزه باشد از نحسان ایمن باشد از آن بیم و ترس نرسد وی را نیز از آن
بیم و ترس و بیرون یابد نرسد و اگر صاحب طالع سعد باشد و نحسی بود ناظر بود و
بصاحب طالع از تربیع و مقابله بنگر بصاحب برج قمر و اگر قوی باشد و اندر شرف
قمر باشند یا منقلبه و ... زیان بزارد و نظر نحوست بقمر این بیم و ترس مقدار ...
باشد و باز بسلامت رها شود باید و اگر نحسان قوی باشند و سعد قمر نیز منحوس باشد بیش
گرفتار شود و از آن حبس رها نشود تا بدنیا بود تا بوقت مرگ مگر که سعدی قوی از جایگاه
قوی بقمر ناظر شود با آن شرکت باشد آنگاه رسته شود و بلا را دفع کند و امن و سلامت باشد
و بیرون آید از آن بیم و ترس و حبس فصل سیوم اندر شناختن حال کسی که گوید مرا
بکشند و قصاص کنند یا نه اگر کسی بیاید و سوال کند و گوید خواهند مرا بکشند قصاص خواهند
کردن یا نه باید که خونی را مطلوب دوم خوانند و سایل را طالب خوانند و ...
اندرین بر دو روایت بنگریم که این طالب سلطانست یا بجز سلطان و اگر طالب
سلطان بود طالع سایل را باشد و وسط السماء سلطان را و اگر طالب دوم است
و برج سابع مر آن سبب راست که خون ریخته شود و چارم عاقبت کار راست
و اگر صاحب وسط السماء بصاحب طالع ناظر باشد یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند
یا جمع کند یا رد کند نور یکدیگر این طالب بمطلوب ظفر یابد و اگر این طالب بجز
سلطان بود طالع سایل را کن و هفتم طالب دوم را کن بنگر بصاحب طالع و صاحب
سابع اگر هر دو یکدیگر ناظر باشند یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند طالب
بر مطلوب ظفر یابد و اگر هر دو منحوس باشد ظفر نیابد و اگر نظر بتربیع و مقابله و مقارنه

باشد و ...

باشد و مریخ ناظر باشد بصاحب طالع و بصاحب وسط السماء خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال
از سعود بود و ... بسعد ... ده کند و خونش ریخته نشود و ظفر
مطلوب ... و نیز بنگر بطالع و بچهارم اگر این دو برج منقلب باشند قادر شود بر
قصاص و اگر هر دو ثابت باشند قادر شود و اگر هر دو دو جسدین باشند حال میانه بود
قادر نشود بر قصاص و لیکن بدیت خشنود شود و نیز باشد که کشنده سه چهار تن بجهند
یک تن را بکشند و دیگران رهایی یابند و همچنین اگر قمر اندر برج منقلب باشد ... در
شود و اگر ماه بصاحب خانه خویش بگردد و خداوند طالع بسوی طالع بگردد و صاحب چهارم
بچهارم بگردد خون آن کشنده ریخته شود و دیگر که قمر متصل باشد بسعد ها یا ان سعد ...
این دلیل دیت ستدن باشد و خشنود شدن خصم و اگر از سعد باز گردد ...
پس صلح گشته شود و دیگر که اتصال بحوت بود ... از زندان ... و اگر آن نحس اندر
برج ثابت باشد در اندر زندان بمیرد و اگر اندر برج منقلب باشد زود بیرون آید
و اگر قمر اندر برج منقلب بود دلیل کند که بیرون آید از زندان ...
اگر نظر ایشان بتربیع و مقابله بود ... از زندان و ... و اگر مقارنه باشد
اندر ... کنند ... و اگر زحل اندر طالع بود خصم
کینه دارنده و دم دارنده بود و اگر مریخ بود ... و بکشند و اگر مشتری باشد
خصم رحیم دل باشد ... و اگر شمس باشد خصم قاهر بود و ... و اگر زهره
باشد بدیت خشنود شوند و اگر عطارد ... بیابند تا رسیده شود ...
چه ... بود ... بود
و مردمان ده گروه گرد شوند اگر ... کشته شود ... و اگر ... سعد
و نحس ... و اگر خداوند منحوس شود و یا هبوط شود و یا محترق ... خصم را
و اگر خداوند هشتم اندر ... خداوند طالع نگرد سایل را خود بکشند و اگر اندر
طالع سعد بود ... کشته ... و اگر قمر متصل باشد بنحسی بیرون
از ... کشته ... خصم دیگر ... سلطان بود و اگر اندر طالع نحس
بود و قمر بسعد پیوسته بود ... خصومت و لیکن ...

یکوئی کنند و اگر خداوند طالع بنگرد و بطالع نظرت او لیار ابود و دوکه بنگرد از سوی طالع و
قمر سوی صاحب خانه خویش ناظر بود سلطانرا بیرون آرد و بی رضا خصمان بود اگر بهم
عذاب را دلیل مریخست باشد و چوب و زحل دلیلست بر زندان و بر درشتی
و بر گرسنگی و مشتری دلیل خشنودی و راحت یافتن و امانت و شمس دلیل سیاست
هست و زهره دلیل خشنودیست و عطارد دلیل شنیعت هست و قمر با اندازه
اتصال او دلالت کند والله اعلم

فصل چهارم نگرستن در حال
محبوس و زندانیان که راحت یابد یا نه و اگر ضرب یابد از زندانی باشد که راحت و بر
کی باشد نگرستن در محبوس نگرستن سفرست اگر ماه بوقت مسئله اندر برج
ثابت بود و بکوکبی پیوندد که آن کوکب اندر وتد بود و در بماند اندر حبس اگر ماه
زایل وتد بود و بکوکبی متصل باشد که اندر وتد بود هم در بماند و چون ماه اندر برج
منقلب باشد و بکوکبی متصل شود که اندر برج منقلب بود یا اندر زایل وتد بود و چون
سیوم و نهم رود راحت یابد و بیرون آید و اگر ماه بازگردد از کوکبی که اندر
وتد بود و متصل شود بکوکبی که زایل باشد از زندان بیرون آید و راحت یابد و اگر
ماه اندر برج ذو جسدین باشد و بکوکبی متصل شود که اندر برج ذو جسدین باشد
از زندان بزندان دیگر او را ببرند و اگر ماه اندر سرطان و جدی باشد که هر دو
برج منقلب هست در بماند مگر بکوکبی متصل شود که زایل بود آنگاه دلیل کند
بر زود راحت یافتن و اگر اندر برج ثور و حمل بود نیز دیر بماند و برج عطارد
از وی زودتر هست و اگر بوقت سوال طالع برج ثابت باشد و اوتاد قائم
دلیل کند که دیر بماند مگر که اوتاد زایل باشد آنگاه امیدوار بود بزود راحت
یافتن خداوند زندان و تد اندر وتد باشد دیر بماند و همچنین خداوند دوازدهم
و ششم اندر نهم باشد در بسته دارند و بتر آنگاه بود که زحل اندر خانه چهارم
بود خاصه اندر برج ثابت که هیچ بیرون نیاید و اگر خداوند نهم اندر چهارم
بود و خداوند چهارم اندر نهم بود زندانی و محبوس دیر بماند و بیرون آید یا از ان

خاصه که ماه

خاصه که ماه اندر آن وقت بکوکبی متصل شود که زایل بود و یا برج منقلب و اگر خداوند
طالع اندر برج چهارم بود یا وتد هارد دیگر در بماند خاصه که با صاحب اوتاد ناظر باشد
و اگر خداوند طالع محترق شود و اندر وتد یا متصل شود بصاحب ششم اندر حبس
و زندان بمیرد دلیل بند و غل مریخست و خداوند دوازدهم و اگر خداوند
دوازدهم با مریخ اندر وتد باشد دلیل کند که زندانیان اندر بند و غل بود و اگر خداوند
طالع و ماه بدین دو دلیل یا بیکی متصل بود دلیل بند و غل باشد و اگر خداوند طالع
بکوکبی متصل شود بمودت زندانیان یا محبوس باختیار جستن اندر باشد و اگر کوکبی
بخداوند طالع یا ماه متصل شود بمودت اختیار بیرون از زندان می سازند
و چون کوکبی بخداوند طالع پیوندد بباید نگرستن که و خداوند طالع را چه باشد
اگر خداوند خانه باشد یا خداوند شرف یا خداوند حد این اختیار کننده
معارف محبوس باشد و اگر کوکبی غریب باشد مردی مجهول سازد این اختیار و اگر این
اتصال صاحب طالع را بصاحب وسط السما بود در این روز بدست سلطان بود
و اگر این اتصال بصاحب هفتم باشد راحت وی از سبب خصم باشد و اما اندر نح
باب گر خداوند طالع اندر شرف بود او را هیچ چیزی نباشد و اگر اندر هبوط بود
سخت زیان دارد و اگر سعد اندر چهارم باشد محبوس را راحت اندر یابد و اگر
اندر طالع باشد پس سلامت باشد و اگر سعد اندر هفتم باشد خصم رحیم دل باشد
و او را عفو کند و اگر اندر برج دهم بود آن نیکویی همه از سلطان باشد و اگر
اندر دوم باشد مالش زیان نگردد و اگر این که گفتم بجای سعد نحس باشد بر جابجا
دشوار افکنی و اگر قمر بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بر دشواری بیرون
آمدن در آن سال خاصه که صاحب طالع اندر وتد بود یا برج ثابت آنگاه دلیل
کند بر درازی روزگار که بدان حبس اندر بماند و بدترین اوتاد هفتم و چهارم
هست خاصه که طالع برج ثابت باشد و اگر صاحب طالع مقبول بود و قمر منحوس
بود دلیل کند بر زود راحت یافتن

فصل پنجم در نگرستن
حال کسی که از خشم سلطان محبوس باشد و اگر این محبوس بازندانی از جهة

خصم سلطان باشد بیک صاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان ایشان اتصال
قبول بود و صاحب طالع خصم بود از صاحب وسط السما دلیل کند بر راحت
یافتن و خشنودی سلطان و اگر صاحب طالع محترق باشد از صاحب وسط السما یا محترق
از وی دلیل کند بر هلاکت وی بدست سلطان و اگر دلیل طالع راجع بود از جای
بجای دیگر دانند شر و اگر صاحب طالع منصرف باشد از صاحب وسط السما این محبوس
از دست این سلطان و از حبس بجهد و یا بگریزد و اگر صاحب طالع یا قمر از صاحب
رابع منصرف باشد یا از صاحب ثانی عشر از حبس و زندان بجهد و بگریزد و اگر میان
دلیل طالع و دلیل سلطان اتصال تربیع و مقابله بود و از اوتاد یا بروج
ثابت کار دشوار شود و از حبس دیر ماند فصل ششم در معرفت
حال محبوس از جهت خصم و اگر این محبوس از جهت خصم بود بیک صاحب هفتم و صاحب
طالع اگر میان ایشان اتصال مودة بود و قبول بود دلیل کند بر خشنود شدن
خصم و راحت یافتن محبوس و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود کار دشوار
شود سخت و همچنان صفت کنی از سلطان حکم کردم و اگر محبوس سالی بیشتر یا کم
و یرا بتحویل سال بیرون آرد از نظر سعود و نحوس چنانکه اندر باب زندانی
بر بین حکم کردم همچنان حکم کن بخلاص یا نفی یا باز ماندن و نیز از قرعه شاید
خواه فصل هفتم نگریستن در حال چوب و زخم و عذاب یا کشتن
محبوس و گفته بودم که دلیل عذاب و چوب و زخم مریخ است و صاحب ثانی
عشر اگر صاحب طالع یا قمر را بمریخ یا بصاحب ثانی عشر اتصال بود دلیل کند بر
عذاب و رنج اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه و مقابله بود سخت رنج
و عقوبت باشد خاصه که اندر اوتاد باشند و اگر اتصال از مودة بود سهلتر باشد
و عذاب کمتر باشد و اگر اتصال قبول بود بیم کند و لیکن بر تن خویش الم نرسد و
امید سلامتی باشد و اگر دلیل طالع بمریخ منحوس باشد از زحل و عقرب دلیل کشتن
باشد و کشتن و اگر نحوست هر دلیل را از مریخ و یا از صاحب ثانی عشر از بروج
اسد و قوس باشد دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ زحل باشد و اندر خانه
خویش باشد دلیل کند بر عذاب و چوب و زخم و نهادن بند و سنگ بر پشت
و هکردن و امثال این چیزها و گران و اگر سعد بر زحل و مریخ ناظر بود آن شر و بلا را

وتباهی را

وتباهی را بشکند باندازه قوت و ضعف آن سعد و اگر قمر با صاحب طالع یا آن کوکب که
بقمر یا بصاحب طالع ناظر باشد بتربیع یا مقارنه مریخ یا مقابله باشد یا سهم القتل یا صاحب
وی اندر وسط السما باشد نیز قابل این دلیلان و آن برج جوزا بود یا مثلثات وی
دلیل کند بر آنکه محبوس را بر دار برند و اگر اتصال از مودة بود پس از آنکه رها کرده
باشند باز بر دار برند غرض سهم العذاب بگیر از قمر تا زحل و درجات خانه ششم بر وی
برافزای و از برج ششم طرح کن هر کجا برسد سهم عذاب آنجا بود و
اگر قمر یا صاحب طالع بدین سهم یا بصاحبش متصل باشد از تربیع یا مقابله و مقارنه
دلیل کند بر عذاب سهم القتل و الصلب بگیر از قمر تا مریخ و درجات خانه هشتم
بر وی افزای و از خانه هشتم طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا بود و اگر صاحب طالع یا
قمر بدین سهم یا بصاحبش متصل شود دلیل کند بر کشتن و بر دار کردن و اگر اتصال
نیکو بود چیزی نباشد و راحت یابد فصل یعقوب کندی و یعقوب بن اسحق الکندی
گوید بنگر بدان کس که وی را از شهر بیرون کرده باشند همچنانکه محبوس را بنگری و اگر
دلیل معزول یعنی شهر بیرون رانده راجع باشد یا بجز اعم خویش متصل شود یا ببرج
خویش تحویل کند باز بدان جای خویش باز آید و از سعد و نحس حال وی صفت
کن نگریستن در حال بیماری محبوس و اگر صاحب طالع یا قمر بصاحب ششم یا سهم المرض
یا بصاحبش متصل باشد دلیل کند بر بیماری خاصه که اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه
باشد و اگر از اتصال از مودة باشد دلیل کند بر بیماری پس از آنکه بیرون آید و
همچنین اگر دلیل اندر هبوط یا وبال بود یا منحوس بود اندر ششم یا بصاحب ششم یا منحوس
بود دلیل کند بر بیماری محبوس نگریستن در حال مرگ محبوس و اگر قمر یا صاحب طالع
متصل باشد بصاحب هشتم از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر مرگ اندر حبس
و اگر اتصال از نظر مودت بود دلیل کند بر مرگ بعد از بیرون آمدن از حبس و اگر
دلیل بصاحب هشتم متصل بود یا بکوکبی منحوس و آن کوکب اندر چهارم بود محبوس بر وی
نیاید الا مرده و اگر دلیل منحوس بود یا محترق یا اندر هبوط اندر هشتم بود از خانه خویش
دلیل کند بر مرگ محبوس فصل هشتم نگریستن در حال مستور چون که بازرد
یا نشان زد و اگر چیز سایل از جهت مستور چون باشد و سلامتی و نیکوی مستور یابد

که حال بگوید باشد طالع دلیل برکت و چهارم دلیل شکم است و هفتم دنبال او ست و نهم
پشت او ست و دهم هرکجا سعد باشد یا صاحب آن برج مسعود و مقبول باشد
سلامتی و نیکویی باشد بدان اندام و هرکجا نحس باشد و یا صاحبش منحوس باشد
عیب و آفتی ظاهر [illegible] بدان اندام باشد و اگر پرسد که کدام از این ستور است برج
وی تمام شود بنگر بصاحب طالع یا بقمر هرکدام قوی تر باشد یا بطالع ناظر باشد
وی دلیل است اگر دلیل بصاحب [illegible] با مریخ یا بصاحب سهم الدواب
متصل باشد و یا نقل باشد با جمع النور دلیل کند بر تمام شدن آن بیع و یافتن
ستور از جهة بخواهد بها بیرد و اگر قمر با صاحب طالع متصل شده بکوکبی که اندر بروج
چهارپایان باشد و مقبول بود دلیل کند بر یافتن ستور بمراد رسیدن و اگر مریخ
اندر بروج بهایم باشد و مشتری باشد خاصه که بروج ملوک باشد و اندر وسط السما
بود یا موضع قوی [illegible] هر دلیل را قابل از تدبیر باشد دلیل کند که سایل مرزوق
باشد از ستور خریدن و حیوان خاصه که سهم السعادة با وی باشد یا صاحبش
پس دلیل کند بر یافتن منفعت و فایدها از ستور و حیوان و مسعود کردن [illegible]
باشد و همچنین اگر صاحب ثانی عشر مقبول و صاحب طالع از صاحب ثانی
عشر مسعود بود و یا اندر ثانی عشر بود و مقبول و مسعود باشد دلیل کند بر یافتن منفعت
و مسعود و فایدها از ستوران و اگر مریخ اندر برج بهایم باشد و عاشر [illegible] متصل
باشد و مقبول و مسعود باشد سایل مرزوق باشد از جنس و جوهر آن ستور کمان
برج دلالت کند سهم الدواب بگیر از مریخ تا درجات ثانی عشر و درجات طالع
بروی افزای و از طالع طرح کن هرکجا برسد سهم الدواب بود معرفت لون ستور و چهارپای
و اگر پرسد که این ستور از چه لون باشد بنگر بصاحب ثانی عشر یا بکوکبی که اندر
ثانی عشر باشد ستور بر لون آن کوکب باشد و اگر زحل باشد این ستور [illegible]
که بسیاهی زند و اگر مشتری باشد زرد [illegible] که بسپیدی زند و اگر مریخ باشد سرخ
باشد که با شقرتی زند و اگر شمس باشد کمیت باشد بلون دو [illegible] یا تاریک لون
یا چون رنگ سیاه و اگر زهره باشد سپید [illegible] که اندکی [illegible]
سپید [illegible] و اگر عطارد باشد ابلق باشد یا [illegible] کبود تر و اگر قمر باشد [illegible]

منقل از وی

منقل از وی صفت کن و اگر قمر خالی السیر باشد سرخنک باشد و اگر دلیل از کوکبی منصرف
باشد و آن کوکب زهره باشد و زهره اندر وسط السما بود [illegible] سپید باشد و اگر
زهره اندر هفتم بود [illegible] سپید بود و اگر زهره اندر طالع بود [illegible] سپید بود [illegible]
دلیل گیر از همه کواکب بر این قیاس که گفتم از خانهای دیگر معرفت ستور که از
کدام جنس است و اگر پرسد که این ستور از کدام جنس باشد بنگر اگر طالع آن برج
بهایم باشد و شمس [illegible] ناظر باشد این ستور چهارپا [illegible] باشد و اگر قمر ناظر
بود چهار شاخه بود قمر و زهره اندر برج بهایم دلیل کند بر گاوان و زحل دلیل
کند بر گاومیش و پیل و اگر [illegible] برج بهایم بود و زهره ناظر باشد از حیوان خورد
باشد و اگر شمس ناظر بود از اسبان باشد و اگر عطارد ناظر باشد خران باشند و
مشتری ناظر باشد گاو آن جنس باشد و زحل و مریخ اندر برج حمل گوسفندان باشد
سایل از وی
و اگر ستور [illegible] که از چه جنس است بنگر بخانه دوازدهم اگر صاحبش شمس
بود یا مشتری یا خود شمس یا مشتری اندر وی بود و این برج از بروج بهایم بود
آن اسب باشد و اگر قمر باشد یا زهره و بزحل ناظر بود گاو بود و اگر عطارد باشد بزحل
ناظر خر باشد و اگر مریخ باشد استر بود و اگر زهره باشد گوسفند بود

فصل

[illegible] سبق حال اسب سواران بتاختن به میدان اگر پرسند که از اسب
تاختن که کدام اسب پیشتر رود و این را سابق خوانند بنگر [illegible]
اگر در طالع آن اسب که وی را اعراد است از همه اسبان پیشتر رود و اگر کوکب
دیگر باشد اندر طالع بنگر که کدام اسب است بر لون آن کوکب یا بر لون صاحب
ساعت سبقت مر آن اسب را بود اگر بوسط السما بود یا بجای عاشر همچنین
بود که گفتم و اگر دلیل سابق اندر خانهٔ خویش باشد یا اندر شرف خویش یا حد و مثلثه
یا وجه خویش باشد آن اسب که سابق او را بود معروف منسوب اصل باشد و اگر
چنین باشد که گفتم مجهول باشد و اگر در هبوط بود یا در وبال یا منحوس بود خود
باشد و اگر صاحب ساعت با کوکبی دیگر اندر وسط السما بود سبقت مر دوم را
بود که بر لون آن کوکب بود یا بر صاحب ساعت و اگر صاحب ساعت اندر هفتم
بود سبقت مر اسب سوم را بود و اگر صاحب ساعت اندر چهارم بود سبقت مر

او بنی رابعه و اگر صاحب ساعت از هبوط بود آن را یعنی رابع سر از آن روی
و بیوفتد از اسب اگر با بنی نحس که بود ناظر بود از اوج از آن وی شکند اگر
بدان بیچ منسوبست که صاحب ساعت از وی است و اگر نظر از تربیع و مقابله
یا مقارنه بود و آن نحس صاحب هشتم بود بمیرد در وقت و بهترین آن بود که
خداوند بیچ قمر ... باشد و اما دلالت بر لون اسپان از کواکب ... و از دلیل
والقال ... و از مواضع والله اعلم بالصواب تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب تحریرا فی تاریخ
۲۳ شهر محرم الحرام سنه الف و اثنی و ...
۱۰۰۲



